
# مجلس شصت و هفتم: أعراف و أهل آن‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

 لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كِتابِه الكَریم:

 وَ بَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ‌.[[1]](#footnote-1)

 «و میان بهشتیان و دوزخیان حجابى است، و بر اعراف مردانى هستند كه هر یك از بهشتیان و دوزخیان را از علائم چهره و سیمایشان مى‌شناسند، و هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولى امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند؛ به بهشتیان ندا مى‌كنند كه: سلام باد بر شما.»

 این آیه شریفه، محلّ و موقف اعراف و اهل آن را نشان میدهد، كه در عَرصات قیامت، و در بین بهشت و دوزخ و مُهَیمن بر هر دو، و

فاصله بین سعادتمندان و اشقیاء مى‌باشد. و چون در بین آیاتى واقع است كه حال و خصوصیات برخورد و ملاقات و گفتگوى بهشتیان با جهنّمیان را بیان میكند، و موقعیت و منزلت اهل اعراف را نشان میدهد؛ اوّلًا لازم است كه تمام این آیات را بیاوریم، و سپس در اطراف و جوانب آن به بحث پردازیم‌

## آیات أعراف در قرآن كریم‌

 امّا آیات:

 وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ\* وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

 وَ نادى‌ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ\* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كافِرُونَ.

 وَ بَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ\* وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

 وَ نادى‌ أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ قالُوا

ما أَغْنى‌ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ\* أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

 وَ نادى‌ أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرِينَ\* الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ‌.[[2]](#footnote-2)

## ترجمه آیات أعراف

 «و كسانى كه ایمان بیاورند و عمل نیكو انجام دهند ـ و البتّه ما بیش از وسع كسى به او تكلیف نمى‌كنیم ـ آنان اهل بهشتند، و پیوسته و بطور جاودان در آن زیست مى‌كنند.

 و ما از دلها و سینه‌هاى آنان هر گونه غِلّ و آلودگى را بیرون كشیدیم. و در بهشت در زیر قصرهایشان نهرهائى جارى است. و میگویند: سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد كه ما را بدین منزل و مقام رهبرى كرد؛ و اگر هر آینه خداوند ما را بدینجا هدایت نمى‌فرمود، ما هیچگاه خود به خود و در خود چنین نبودیم كه بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم؛ همانا رسولان خدا ما را بحقّ هدایت كردند و براى ما حق را نشان دادند. و آنگاه بر آنان ندائى رسد كه: اینست آن بهشتى كه در پاداش أعمالى كه شما در دنیا بجاى مى‌آورده‌اید، بر سبیل اعطاء و ارث به شما موهبت شده است.

 و آنگاه بهشتیان به جهنّمیان ندا مى‌كنند كه: آنچه را كه پروردگار

ما به ما وعده داده بود، همه را حقّ و استوار یافتیم! آیا آنچه را هم كه پروردگار شما به شما بیم داده بود و بر حذر داشته بود، حقّ و استوار یافتید؟!

 در جواب میگویند: آرى! و در این وقت إعلان كننده اى در میان آنها اعلان میكند كه: لعنت و دورباش از رحمت خدا بر ستمكاران باد!

 ستمكاران كسانى هستند كه راه خدا را بر مردم مى‌بندند، و آن راه را كج و مُعوَج مى‌جویند، و آنان به روز حشر و قیامت ایمان ندارند.

 و بین این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده و حجابى است. و بر قسمت‌هاى بالاى آن حجاب، كه أعراف آن باشد، مردانى هستند كه تمام افراد را یكایك (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان مى‌شناسند.

 و افرادى كه (بر قسمت‌هاى پائین آن حجاب قرار دارند و) هنوز خودشان داخل در بهشت نگردیده‌اند ولى امید و انتظار و طمع دخول در آن را دارند، به بهشتیان ندا مى‌كنند كه: سلام باد بر شما!

 و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند گویند: بار پروردگارا! ما را با قوم ستمگر، یكجا قرار مده، و با معیت آنان ما را مگذار!

 و صاحبان و ملازمان اعراف، مردانى را كه از سیما و علائمشان مى‌شناسند ندا میدهند كه: آنچه را كه شما اندوختید و جمع كردید،

و آنچه را به مباهات و سرافرازى و بلند پروازى و استكبار بدان اتّكاء داشتید، به هیچگونه دستى از شما نگرفت، و سودى نبخشید و شما را در امروز بى نیاز ننمود!

 آیا نمى‌بینید این بهشتیان را كه شما در دنیا سوگند یاد میكردید كه خداوند آنان را مشمول رحمت خود نمى‌گرداند و در بهشت داخل نمى‌كند (چگونه همگى مشمول رحمت شده و در بهشت‌ها مسكن گزیده‌اند! و این اصحاب أعراف به این بهشتیان خطاب مى‌كنند كه) داخل شوید در بهشت بدون هیچگونه خوف و اندیشه، و بدون هیچگونه حزن و غصّه اى كه در شما راه نخواهد یافت!

 و اهل جهنّم در این حال اهل بهشت را ندا دهند كه: از آب و طعامى كه خداوند شما را روزى فرموده است قدرى هم بر ما افاضه كنید و ما را بهرمند سازید! اهل بهشت در جواب گویند: آب و طعام بهشت را خداوند بر كافران و منكران حرام فرموده است.

 بر آن كسانى كه دین خود را لهو و لعب پنداشتند، و باطل و بازیچه گرفتند، و حیات و زندگى دنیا آنان را فریفت. پس به پاداش آنكه آنان چنین روزى را كه روز لقاء و دیدار ماست فراموش كردند و به خاطر نیاوردند، و آنكه آیات ما را انكار میكردند؛ ما نیز امروز آنها را مورد نظر رحمت قرار نمیدهیم، و در بوته نسیان و فراموشى مى‌اندازیم!»

 این مجموع آیاتى بود كه در آن، أعراف به كار رفته بود، و دیدیم كه فقط لفظ اعراف در دو جا آمده، و اهل اعراف و رجال اعراف كه‌

به عنوان ضمیر نیز چند جا آمده بود فقط در همین آیات بود.

## تفسیر اجمالى آیه أعراف‌

 آنچه با دقّت تامّ و توجّه كامل به دقائق این آیات بدست مى‌آید، آنستكه: اعراف فاصله و حجابى است بین بهشتیان و جهنّمیان؛ این حجاب داراى درجات و مراتبى است.

 در درجات اعلاى آن نفوس قدسیه كه حاكم و مسیطر بر بهشت و دوزخند و هر یك از آنان را از علائم و سیمایشان مى‌شناسند، قرار دارند.

 آنان به قدرى قوىّ و در مراتب خلوص و قرب، پا در افق عالى نهاده‌اند كه مُهَیمن و مسلّط بر هر دو گروه از بهشتیان و جهنّمیان هستند، و بهشت و جهنّم در زیر نظر و در حیطه نفوذ و اراده آنهاست.

 آنانند كه به بهشتیان میگویند: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ، داخل در بهشت شوید!

 و آنانند كه‌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ‌، همه را از علائم و سیمایشان مى‌شناسند.

 و آنانند كه‌ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ‌، در میان مردم محشر اعلان مى‌كنند كه: دورى از رحمت خدا فقط براى ستمكاران است.

 و آنانند كه در خطاب مجهول: وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ، فاعل آن ندا هستند، و به اهل بهشت خیر مقدم میگویند و بشارت به خلود و دوام میدهند.

 و آنانند كه جهنّمیان را مورد مؤاخذه و بازپرسى قرار میدهند و میگویند: ما أَغْنى‌ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ. و نیز به‌

آنها میگویند: ببینید این بهشتیان هستند كه شما سوگند میخوردید كه خداوند آنان را به بهشت وارد نمى‌كند.

 و در درجات پائین اعراف، جماعاتى از مردم هستند كه به آن نفوس قدسیه و مُخْلَصه مرتبط، و پیرو و شیعه آنان بوده و جزء گروه آنان محسوب مى‌شده‌اند ـ همچون لشگریان حاكم و سلطان كه جزء دستگاه حكومت‌اند ـ ولى بواسطه گناه و خطائى كه انجام داده‌اند، یكسره به بهشت نرفته و در انتظار فیض رحمت و شفاعت و اخذ ورقه عبور از صراط هستند. آنان هنوز داخل در بهشت نشده‌اند، و در بین بهشت و دوزخ واقعند، ولى امید رحمت و نزول فیض و ورود در بهشت را دارند.

 و آنانند كه به بهشتیانى كه قبل از آنها داخل در بهشت شده‌اند و آرمیده‌اند، سلام میفرستند و میگویند: سَلامٌ عَلَيْكُمْ.

 و آنانند كه چون صورتشان به جانب ظالمان و دوزخیان منعطف شود، گویند: بار پروردگارا! ما را با گروه ستمگران قرار مده، رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ!

 و ما در موارد عدیده از این دوره علوم و معارف اسلام، چه در «إمام‌شناسى» و چه در «معادشناسى» به إثبات رسانیده‌ایم كه بندگان مُخلَصین حضرت حقّ، در محشر براى سؤال و كتاب حضور ندارند؛ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ\* إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ‌[[3]](#footnote-3)، و مقام آنها اعلى و اشرف است، و حساب و كتاب امّت‌ها به دست آنان است.

 پس آنها كه به مقام بقاء بالله فائز گردیده‌اند، و داراى مقام بقاء بعد از فناء و منزلت جَمعُ الجَمعى هستند از بهشت و دوزخ بالاتر، و در حجاب اقرب، مهیمن و مسیطر بر دو گروه بوده و از آن افق اعلى به همه مى‌نگرند! و همه را مى‌شناسند، و مقام و درجه هر یك را معین و مشخّص مى‌سازند.

## تفسیر تفصیلى آیه أعراف‌

 این اجمال استفاده اى بود كه از آیات اعراف نمودیم. حال بپردازیم به بحث دقیق قرآنى از راه تفسیر آیه به آیه، و در ضمن از روایات وارده از اهل بیت عصمت كه همگى مؤید و شاهد بر این حقیقت است نمونه‌هائى ذكر كنیم، بِحَولِ اللهِ و قُوَّتِهِ؛ و لا حَولَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ العَلىِّ العَظیم:

 وَ بَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ‌.

 أعرافِ حجاب و پرده، قسمت‌هاى بالاى آن را گویند. و نیز اعراف، نام براى تپّه‌ها و تل‌هاى بلندى است كه از رَمْل‌هاى بیابان تشكیل شده است، و غالباً بواسطه وزش بادهاى تند این تل‌هاى رملى بوجود مى‌آید.

 و چون در این آیه، اعراف به دنبال حجاب ذكر شده است، محتمل است كه معناى اوّل از آن مراد باشد. و بودن مردانى بر روى اعراف، معناى دوّم را تقویت میكند. و لیكن بین این دو معنى در آیه مباركه، منافات و مغایرتى نیست، زیرا كه معناى حجاب: ما یحْجُبُ شَیئاً عَن شَىْ‌ءٍ (چیزى كه چیزى را از چیز دیگرى مستور

كند) مى‌باشد، و بنابراین میتوان گفت كه: این مردانى كه بر روى اعراف قرار دارند، در مقام و محلّ مرتفع و بلندى هستند كه بر هر دو جمعیت، از گروه بهشتیان و گروه جهنّمیان سیطره و إشراف دارند، و بر هر دو منزل و درجه از بهشت و دوزخ واقف مى‌باشند. و به همین جهت كانوا عَلَى الاعْرافِ، روى اعراف هستند، تا آنكه همه طبقات و اصناف را به سیما و علائمشان بشناسند. چون مادّه لغوىِ اعراف از عَرَفَ یعْرِفُ مَعْرِفَةً و عِرْفاناً به معناى شناختن و دانستن است.

 خداوند تعالى در قرآن كریم در سوره حدید، وصف اعراف را با تعبیر «سُور» كه به معناى دیوار است، و گفتگوى بین بهشتیان و دوزخیان را كه در اینجا آمده است، در آنجا به عنوان گفتگوى بین منافقین و منافقات با مؤمنین و مؤمنات بیان میكند؛ و چنانكه مى‌بینیم در هر دو جا بیان یك امر و حقیقت را به دو عنوان و تعبیر مى‌نماید:

 يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ‌.[[4]](#footnote-4)

 «روز قیامت روزى است كه مردان منافق و زنان منافق، به كسانى كه ایمان آورده‌اند میگویند: شما به ما نظرى كنید! و نگاهى بیندازید! تا بدین‌وسیله ما از نور چهره شما، مقدارى براى خود بهره‌

برداشته و اقتباس كنیم!

 به آنها در پاسخ گفته مى‌شود: شما به عقب و قهقرا برگردید! و از آنجا طلب نور كنید! در این حال بین این دو دسته، دیوارى زده مى‌شود كه درى دارد؛ و آن در، ظاهرى دارد و باطنى؛ در باطنش رحمت است، و در ظاهرش از مقابل در، عذاب است.»

 و در ذیل آیه اعراف داشتیم:

 وَ نادى‌ أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرِينَ.

 «و جهنّمیان به بهشتیان ندا مى‌كنند: قدرى از آب و یا طعامى كه خداوند به شما روزى كرده است، بر ما رحمت آورده و إفاضه كنید! در جواب آنها اهل بهشت میگویند: خداوند آن آب و طعام را بر كافران حرام كرده است.»

 در قیاس این دو آیه واقع در سوره اعراف و سوره حدید، مى‌بینیم كه: گفتار منافقین به مؤمنین كه به ما نظرى كنید تا از نور شما توشه اى برگیریم، و آنچه در جواب مى‌شنوند كه به عقب و پشت برگردید و از آنجا التماس نور كنید (انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً) بعینه همان گفتار اهل جهنّم است به اهل بهشت كه: بر ما از آب و طعامى كه خدا به شما داده است بدهید! و جواب مى‌شنوند كه: خداوند آنها را بر كافران حرام نموده است‌ (أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرِينَ).

## حجاب بین بنده بهشتى و دوزخى، امر واحدى است‌

 پس بنابراین، سور و دیوارِ كشیده شده بین منافقین و مؤمنین، همان حجاب و اعراف فاصل بین بهشتیان و دوزخیان است. و در آیه سوره حدید كه فقط منافقین را بر روى درِ این سور قرار داده است، به جهت آنستكه آنان با مؤمنین در ظاهر امرشان اشتراك دارند، چون بنا به فرض منافق هستند. پس درِ این دیوار كه باطنش و حقیقتش ایمان و واقع است، رحمت؛ و ظاهرش از جلوى در، عذاب است؛ و منافقان چون از حقیقت خبرى ندارند، از باطن كه رحمت است سودى نمى‌برند، و فقط از ظاهر اسلام و ایمان در دنیا استفاده كرده‌اند كه آنهم در محشر به صورت عذاب جلوه‌گر میگردد.

 و حاصل معنى آنستكه حجاب و دیوار چیز واحدى هستند ولى داراى دو وجهه و دو جهت: ظاهرى و باطنى، ظاهرش عذاب است و باطنش رحمت. كسانى كه به باطنش رسیده‌اند، از فوز و كامیابى إیمان و حقیقت بهرمند شده‌اند؛ و كسانى كه به ظاهرش اكتفا كرده و از باطن خبرى ندارند همان دسته اى هستند كه از حقیقت ایمان و عقیده پاك بى بهره‌اند، و فقط براى حفظ مصالح شخصیه ایمان آورده‌اند، و همان دسته اى هستند كه از ظاهر در برابر این دیوار در عذابند.

 و گویا این دیوار چنین است كه اگر هر آینه انظارشان از ظاهر تجاوز میكرد و به باطن میر سید، به نعیم الهى میرسیدند و رحمت حقّ آنانرا فرا میگرفت؛ ولى چون به ظاهر قناعت كردند، از درون آن بى بهره‌اند.

## راه خدا یكى است؛ یكى به استقامت و دیگرى به انحراف مى‌پیماید

 پس دیوار و حجاب یكى است؛ ظاهرى دارد و باطنى. و مؤمنان و كافران، در مقابل خود فقط یك راه به سوى خدا دارند كه باید بپیمایند، و این راه واحد است، همچنانكه دیوار و حجاب واحد است.

 و اختلاف فقط از ناحیه ادراك و فهم آنهاست؛ عیناً مانند حالى كه در دنیا دارند، كه بین مؤمنان و كافران فرقى نیست در اینكه هر دو باید راهى را كه به سوى خدا دارند طى كنند؛ این راه را مؤمنان بطور استقامت طى مى‌كنند و گام در صراط مستقیم مى‌نهند، و كافران منحرف مى‌شوند و بطور اعوجاج و كجى مى‌پیمایند.

 پس همه با هم هستند، و اختلاف از جهت استقامت و انحراف نفوس است، و از جهت اراده و انتخاب خوب و یا اراده و انتخاب زشت.

 و لذا مى‌بینیم در ذیل آیه سوره حدید وارد است كه:

 يُنادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى‌ وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ.[[5]](#footnote-5)

 (چون بین منافقان و مؤمنان دیوار زده مى‌شود، و سور كشیده مى‌شود) منافقان به مؤمنان میگویند: مگر ما با شما در دنیا نبوده‌ایم و معیت نداشته‌ایم؟! مؤمنان در پاسخ میگویند: آرى! و لیكن شما خود را به فتنه و فساد انداختید! و پیوسته انتظار كشیدید!

 و در شكّ و تردید بسر بردید! و آرزوهاى دراز شما را فریفت، تا آنكه امر خدا نازل شد و مرگ گریبانتان را گرفت، و آن غَرور و شیطان و نفس گول زننده و فریب دهنده شما را گول زد (و با خدعه و مكر شما را در غفلت نگاه داشت، تا ناگهان امر خدا آمد و كار از كار گذشت).»

 و این همان امر واحدِ ذو وجهین را میرساند، كه منافقان با مؤمنان ازهرجهت از جهات طبیعى و مزایاى مادّى در دنیا با هم بودند، در یك زمین، و یك عشیره، و یك غذا، و یك كسب و كار، و یك پدر و مادر، و یك مقدار عمر، و بالاخره چنانكه مى‌بینیم در این جهات طبیعى مَیزى و فرقى ندارند، و لیكن نیت و هدف و أخلاق و گرایش معنوى تفاوت داشت، و همین موجب شد كه آنان را به دوزخ بكشاند و مؤمنان را به بهشت رهبرى كند.

 پس صراط واحد است، و آن راهى است كه باید انسان بسوى خداوند تعالى طى كند؛ مؤمنان از راه مستقیم، و كافران و منافقان و بدكاران از راه اعوجاج و انحراف طى مى‌كنند.

 و قبل از آیه اعراف آمده است:

 وَ نادى‌ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ\* الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ كافِرُونَ.

 «اهل بهشت به اهل جهنّم گویند: حقّاً آنچه را كه پروردگار ما به‌

ما وعده داده بود، حقّ و محكم و ثابت یافتیم! آیا آنچه را هم كه پروردگار شما به شما وعده داده بود (از پاداش سخت) حقّ و محكم و ثابت یافتید؟!

 در پاسخ گویند: آرى! و در این حال إعلان كننده‌اى اعلام میدارد كه: لعنت خداوند بر ظالمان است؛ آن كسانى كه مردم را از راه خدا بازداشتند، و راه را به روى آنها بستند، و آن را كج و مُعوج پنداشتند، و به آخرت كافر شدند.»

## راه بسوى خدا ظاهرى دارد و باطنى‌

 پس راه، راه واحد است، و آن راه براى خداست و بسوى خداست؛ یكى به استقامت و درستى و راستى طى میكند، و دیگرى به انحراف و كجى مى‌پیماید. و این همان حقیقت واحد سور و حجاب و اعراف است، كه یكى به باطن توجّه دارد، و یكى به ظاهر؛ باطنش رحمت، و ظاهرش نقمت و نكبت است.

 و این مطلب در قرآن كریم تصریحاً و تلویحاً بسیار آمده است؛ مثلًا خداوند مى‌فرماید:

 يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ.[[6]](#footnote-6)

 «از حیات و زندگى دنیا ظاهرى را میدانند و بس، و ایشان از زندگى و حیات آخرت غافل هستند.»

 در اینجا روشن است كه به قرینه مقابله كه آخرت را در مقابل ظاهر حیات دنیا قرار داده است، منظور و مقصود از آخرت، باطن‌

حیات دنیاست. پس یك حیات است و بس؛ ظاهرى دارد و باطنى: ظاهرش همین زندگى بهیمیت و شهوت و وهم و غفلت از سراى جاودانى و حیات انسانى ابدى و معنوى است، و باطنش حیات انسانى و معنوى و روحى و عقلى است كه مستلزم و ملازم با بیدارى و هشیارى است، كه هر كدام از این دو صورت كه دو وجهه این حیات واحد را تشكیل داده‌اند، پس از مرگ بطور بروز و ظهور نمایان شده و تجلّى مى‌نمایند.

 و مى‌فرماید:

 أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ.[[7]](#footnote-7)

 «آیا این مردم با خود فكر نمى‌كنند كه پروردگار، آسمانها و زمین و ما بینهما را نیافریده است مگر به حقّ و أجل مُسمّى؟! و حقّاً كه بسیارى از مردم، به زیارت و لقاء پروردگارشان كافرند.»

 یعنى خلقت آسمانها و زمین، اگر به دیده حق نگریسته شود و با حقّ و أجل مسمّى ملاحظه گردد، راه مستقیم و استوار فكرى است؛ و اگر به دیده باطل نگریسته شود و با انكار لقاء خداوند توأم باشد، راه كج و انحراف فكرى است.

 و مى‌فرماید:

 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً

حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ‌.[[8]](#footnote-8)

 «و كسانى كه كفر ورزیده‌اند، كردار آنان همچون سرابى است كه در زمین خشك و لم یزْرعى واقع است. شخص تشنه آن را آب مى‌پندارد و به دنبالش میرود، تا همینكه بدان رسید، أبداً آبى را نمى‌یابد، بلكه آنجا خداوند را مى‌یابد كه حساب او را بطور تامّ و تمام میكند، و در حساب استیفا مى‌نماید.»

 راه بسوى خدا واحد است؛ شخص كافر سراب را به صورت آب مى‌بیند، و مؤمن آب را به صورت آب. و هر دو با هم میروند؛ اوّلى تشنه كام مى‌ماند و به سزاى غفلت و خیال باطلش میرسد، و دوّمى سیراب میگردد.

## عمر و زندگى با امید لقاء خداوندْ سعادت، و بدون آن آتش است‌

 و مى‌فرماید:

 فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَياةَ الدُّنْيا\* ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدى‌[[9]](#footnote-9)

 «پس اى پیغمبر! روى گردان از كسى كه از یاد ما روى گردانیده است، و غیر از زندگى و حیات دنیا چیزى را نمى‌خواهد! این نهایت درجه بلوغ علم و پایه دانش آنانست. بدرستیكه پروردگار تو داناتر است به كسى كه از راه او گمراه شده، و به كسى كه در راه او راهنمائى شده و راه را یافته است!»

 این آیه روشن است در اینكه زندگى كردن در دنیا، و غیر از بهیمیت و مراتب نازله از عیش و عشرت چیزى را نفهمیدن و نخواستن، عین گمراهى و إعراض از یاد خداست؛ و زندگى كردن در این دنیا و مقصد را لقاى خدا قرار دادن و غیر از این مراتب نازله چیزى را عالى‌تر و بهتر خواستن، عین اهتداء و راه یافتگى است.

 و مى‌فرماید:

 إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ\* أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ.[[10]](#footnote-10)

 «و حقّاً آن كسانى كه امید دیدار و ملاقات با ما را ندارند، و به زندگى پست دنیوى قناعت كرده‌اند، و بدان دل داده و اعتماد نموده و سكون و آرامش خود را در آن قرار داده‌اند، و آن كسانى كه از آیات ما در غفلت هستند؛ حقاً محلّ و مأواى آنان در پاداش چنین كردارى كه نموده‌اند، آتش است.»

 این آیه میرساند كه اطمینان و دلبستگى به این ظاهر زندگى دنیوى، و اكتفا به آن، و عدم امید لقاى خدا، آتش است. و به عكس، همین زندگى چنانچه توأم با امید لقاى پروردگار، و عدم اتّكاء و اعتماد به امور زوال پذیر دنیا باشد، و با توجّه و درایت به آیات خدا بوده باشد، سعادت و بهشت است.

 و آیات وارده در این سبكِ بیان بسیار است، و از همه بلیغ‌تر و

رساتر این آیه است كه:

 أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ\* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ.[[11]](#footnote-11)

 «آیا نظرى نیفكندى بسوى كسانى كه نعمت خدا را به كفر تبدیل كردند و قوم خود را به دیار هلاكت و نابودى كشاندند؟ آنان در جهنّم مى‌سوزند، و جهنّم بد قرارگاهى است!»

 سابقاً ذكر كردیم كه مراد از نعمت در این آیه، ولایت است.[[12]](#footnote-12) و ولایت، سبیل و راه بسوى خداست؛ و در مقابلش كفر است، یعنى بستنِ راه و مسدود شدن طریق عبودیت.

## ظاهر، فانى و از بین رونده؛ و باطن ثابت و پابرجاست‌

 پس غایت و نهایت سیر چنین افرادى كه بر ظاهر جمود دارند و از باطن إعراض مى‌كنند، بَوار و هلاك و نابودى است. و ظاهر، از بین رونده، و خراب شونده، و نابود است؛ و باطن، پایدار، و ثابت، و بادوام، و پا برجا؛ همچنان كه خداوند مى‌فرماید:

 وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ.[[13]](#footnote-13)

 «و اى پیامبر! به كسانى كه ایمان آورده‌اند بشارت بده كه از براى آنان در نزد پروردگارشان گامى متین و قدمى راستین است.»

 و نیز مى‌فرماید: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.[[14]](#footnote-14)

 «در نشیمنگاه راست و درستى، در نزد خداوند مالك و مقتدر، نشست دارند.»

 و نیز مى‌فرماید:

 لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً.[[15]](#footnote-15)

 «در بهشت خداوندى، سابقون كه مقرّبان درگاه او هستند هیچگاه سخن لغو و بیهوده، و سخنى كه آنان را به گناه اندازد نمى‌شنوند.»

 و نیز مى‌فرماید:

 لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذَّاباً[[16]](#footnote-16)

 «متّقیان در بهشت، هیچوقت سخن لغو و بیهوده، و سخن دروغ نمى‌شنوند.»

 و علیهذا نهایت و غایتِ مؤمنان، محلّ صدق و حقّ است، كه در آنجا أبداً دروغ و لغو و باطل نیست، به خلاف غیر مؤمنان.

## صفات و خصوصیات نفسانیه اهل أعراف‌

 و بالجمله، اصحاب أعالى و مقامات مرتفع أعراف، كسانى هستند كه بر هر دو مكان از بهشت و آتش تسلّط و هیمَنه و اشراف دارند، و بر هر دو گروه از سعادتمندان و شقاوت پیشگان سیطره و استیلا دارند.

 چون میدانیم كه آن تل‌ها و فاصله‌هاى بین آنها مانند تلّ رَمل و شن از رمل مادّى طبیعى نیست، چون در آن روز، زمین به گونه فعلى‌

نیست، و در آن پست و بلندى و اعوجاج و كژى نیست.

 وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّي نَسْفاً\* فَيَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً\* لا تَرى‌ فِيها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً.[[17]](#footnote-17)

 «و اى پیامبر! چون از تو درباره كوه‌ها در روز قیامت بپرسند، پس بگو: خداوند چنان آنها را از جا بركند و خرد كند و خاك‌شده آنرا بر باد دهد كه هیچ از آن اثرى نماند. و بنابراین، آن كوه‌ها به صورت زمین مستوى و هموارى درآید كه أبداً در آن هیچگونه كجى و بلندى را نمى‌بینى!»

 پس مراد از اهل اعراف، ارتفاع مقام و منزلت آنهاست نسبت به اهل محشر كه اهل جمعند.

 و آنانند كه از مُحضَرین نیستند، چون از مُخلَصینى هستند كه خداوند آنان را از صَعْقه و نفخ صور، و از فزع و دهشت آن روز، در حفظ و مصونیت داشته است. و مقام و محلّ آنان حِجاب است كه در آن رحمتى است كه هر چیزى را فرا گرفته، و مسلّط بر آتش است كه بر اهلش استیلا دارد.

 و میتوان این معنى را از این گفتار خداى تعالى استشعار نمود كه فرموده است: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ‌ «مؤذّنى و اعلان كننده‌اى اعلام كرد در بین بهشتیان و دوزخیان.» و نفرمود: فأذن بینهم مؤذن «مؤذّنى و اعلان كننده اى كه بین آنها بود اعلام كرد.» زیرا در صورت اوّل ظاهر اینست كه مؤذّن و اعلان كننده از خود

آنها نیست بلكه مسیطر بر آنهاست، به خلاف صورت دوّم كه ظاهر اینست كه مؤذّن و اعلان كننده اى كه از آنها بود چنین گفت.

 و آنانند كه در روز قیامت حاكمند، هم حاكم بر بهشت و هم حاكم بر جهنّم. از جهنّمیان بازپرسى و مؤاخذه مى‌كنند و آنان را مورد عتاب و ملامت قرار میدهند. و آیه اعراف صریح در این مطلب است:

 وَ نادى‌ أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ قالُوا ما أَغْنى‌ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ\* أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ.

 «و اهل اعراف، مردانى را كه از روى سیما و علائمشان مى‌شناسند ندا مى‌كنند كه: آنچه را كه شما جمع كردید و آنچه را كه موجب استكبار خود قرار دادید، شما را بى نیاز ننمود و دستى از شما نگرفت! آیا این بهشتیان نیستند كه شما سوگند میخوردید كه خداوند آنان را داخل در بهشت نمى‌كند؟!»

 و سپس خود اهل اعراف به بهشتیان امر مى‌كنند كه:

 ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

 «داخل در بهشت شوید، بدون آنكه هیچ خوف و ترسى براى شما باشد، و بدون آنكه هیچ غصّه و اندوهى داشته باشید!»

 و آنانند اصحاب روح كه فقط در معیت فرشتگان، در روز قیامت حقّ سخن گفتن را دارند، و سخن آنها صواب است.

 يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ‌

الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً.[[18]](#footnote-18)

 «روز قیامت روزى است كه روح و فرشتگان بطور صفوف منظّم در پیشگاه خداوند قیام مى‌كنند، و كسى سخن نمى‌گوید مگر آن كسى كه خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و سخن به راستى بگوید.»

 زیرا كه با وحىِ روح، علم به كتاب و ایمان پیدا مى‌شود، و روح مقام و موجودى است أفضل از همه ملائكه.

 وَ كَذلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ‌[[19]](#footnote-19)

 «و همچنین اینطور است كه ما روحى را از امرمان به تو وحى كردیم، كه قبل از این وحى نمیدانستى كه كتاب چیست، و نمیدانستى كه ایمان چیست!»

## حكم و قضاوت اهل أعراف بر خاسران و مجرمان‌

 و آنانند كه در روز قیامت حكم به خسران و زیان كسانى مى‌كنند كه در جان و نفس‌هاى خود و اهلشان دچار خسران و زیان شده‌اند:

 وَ تَراهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْها خاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ.[[20]](#footnote-20)

 (و اى پیامبر!) مى‌بینى كه ستمكاران را بر آتش عرضه میدارند،

و آنان از شدّت ذلّت و سرافكندگى، ترسناك و دل تهى شده، و با نگاه ضعیف از گوشه چشم به آن مینگرند. و كسانى كه ایمان آورده‌اند میگویند: زیانكاران كسانى هستند كه درباره نفوس خود و اهل خود در روز قیامت دچار خسران شده اند!»

 ظاهراً این ایمان‌آورندگان، به عنوان قضاوت و حكومت چنین حكمى را مى‌كنند؛ و این، اختصاص به متّصفان به صفات اهل اعراف دارد و این حكم از وظائف اهل آن است.

## سوگند مجرمان در قیامت، كه ما غیر از ساعتى درنگ نكرده‌ایم‌

 و آنانند كه به آنها علم و ایمان داده شده، و در پاسخ سوگند مجرمان كه ما غیر از ساعتى درنگ نكردیم میگویند: شما در كتاب خدا تا روز بعث درنگ كرده‌اید!

 وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ كَذلِكَ كانُوا يُؤْفَكُونَ\* وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى‌ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.[[21]](#footnote-21)

 «و در روزى كه ساعت قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد مى‌كنند كه غیر از یك ساعت در دنیا درنگ نكرده‌اند؛ اینچنین دأب و روش آنها بود كه به دروغ و بهتان سخن مى‌گفتند. و كسانى كه به آنها علم و ایمان داده شده است میگویند: شما در كتاب خدا تا روز بازپسین و حشر درنگ كرده‌اید! و اینست روز بازپسین، و لیكن شما چنین بودید كه نمیدانستید.»

## پاسخ اهل أعراف از ادّعاى مجرمان‌

 این گمان غلط و پندار نادرست آنان، به جهت آنست كه در دنیا خود را مقید ساخته بودند، و أنظار خود را به نگاه كردن و توجّه به همان ساعتى كه در آن سرگرم افكار شیطانى، و هواجس نفسانى، و ملتذّات حیوانى بودند منعطف داشته بودند، و بیشتر از این مقدار انظار و افكار خود را وسعت نبخشیده بودند كه زمانهاى خود را قبل از دنیا، و امور واقعه خود را بعد از دنیا بنگرند، و به حسب سیطره زمان، این أمَد طویل و مدّت طولانى و دراز را ادراك كنند!

 آنان فقط ساعت فعلى و زودگذر را میدیدند كه پیوسته به وجود مى‌آید و از بین مى‌رود، یك ساعت ظاهر مى‌شود و آن ساعت مختفى مى‌شود؛ و بنابراین سوگند یاد مى‌كنند در روز حشر كه ما غیر از یك ساعت در دنیا توقّف نداشته‌ایم!

 آرى اگر تمام مدّت زندگى و حیات دنیوى را نسبت به عمر زمان و دَهْر اندازه بگیریم، بسیار كم است و حقّاً میتوان گفت: ساعتى بیش نیست؛ ولى آنان چنین منظورى از تقلیل را نداشته‌اند، و گرنه حرف صحیحى بود. و چون این مقصودشان نبوده است، از آنها مؤاخذه مى‌شود، و این قول به درنگ یك ساعت را به عنوان إفك و دروغ از آنان مى‌شنوند.

 و لیكن همان طور كه گفته شد، بنا بر اصل قیاس عمر انسان به سعه زمان و عالم طویل و دهرِ سرمد، بیش از یك ساعت نیست؛ همچنان كه خدا فرماید:

 كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ.[[22]](#footnote-22)

 «گویا آنها در روزى كه آنچه از آن بیم داده شده‌اند را ببینند، بیش از یك ساعت از روز درنگ نكرده‌اند.»

 و نیز فرماید:

 قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ\* قالُوا لَبِثْنا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادِّينَ\* قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.[[23]](#footnote-23)

 «خداوند در روز قیامت به كافران میگوید: چند سال شما در روى زمین توقّف كردید؟ آنان میگویند: ما یك روز یا مقدارى از یك روز را توقّف كرده‌ایم! و تو اى پروردگار! از حسابگران بپرس (كه ما در این سخن راست میگوئیم).

 خداوند میگوید: شما اگر از زندگانى ابدى خود مطّلع بودید، میدانستید كه مدّت توقّفتان در دنیا، با آنكه چندین سال بوده است، بسیار اندك و كم بوده است!»

 بارى، شاید گفتار اهل علم و ایمان به مجرمان كه: شما در كتاب خدا تا یوم بعث درنگ كردید! و اینست روز بعث‌ (وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى‌ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ) اشاره باشد به گفتار خداوند متعال در آیه:

 وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلى‌ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ.[[24]](#footnote-24)

 «و اگر گفتارى از پروردگار تو اى پیغمبر سبقت نگرفته بود كه: آنان را تا اجل مسمّى نگاه میداریم، هر آینه بین آنها حكم مى‌شد.»

 و همچنین اشاره باشد به آیه:

 هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضى‌ أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ.[[25]](#footnote-25)

 «اوست آن كسى كه شما را از گِل آفرید و اجل را معین كرد، و اجل مسمّى در نزد اوست.»

 و در صدر بحث «معادشناسى» در جلد اوّل، مجلس دوّم، بحثى راجع به اجل و اجل مسمّى در پیرامون آیه كریمه:

 ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى‌[[26]](#footnote-26)

 «خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را نیافرید مگر به حقّ و اجل مسمّى.»

 آوردیم و روشن شد كه: اجل مسمّى ثابت است و در نزد خداست، و وجهه ملكوتى و ثابت این اجل است.

 و علیهذا گفتار اهل علم و ایمان كه اصحاب اعرافند ـ به مجرمان، از آن جنبه ملكوتى و تعیین اجل مسمّى است، به اینكه‌

چون درنگ شما و انتهاء آن هر دو مسلّم بوده است، بنابراین اینست روز بعث! و لیكن شما بر این تحدید و انتهاء ملكوتى علم نداشتید! و اجل مسمّى را حاكم و محیط بر اجل نمى‌دیدید! و نمیدانستید كه: إن الساعة کلمح البصر أو هو أقرب‌. «ساعت قیامت و روز بعث مانند چشم بر هم گذاردن است بلكه نزدیكتر.» و نمیدانستید كه: وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ. «روز جهنّم به كافران احاطه دارد.»

 و بنابراین در غفلت و جهل بسر بردید! و اینك دانستید كه اینست روز بعث و یوم الحشر و القیامة.

 یك نكته ناگفته نماند: این ادّعاى غیر صحیح از مجرمین كه ما غیر از یك ساعت توقّف نكرده‌ایم، و پس از آن ظهور بطلان این ادّعا، و أمثال این اختلافاتى كه در مخاصمات بین ضعفاء و مستكبران واقع مى‌شود، و ردّ و بدلهائى را كه قرآن بین تابعین و متبوعین بیان میكند، و در روز قیامت با یكدگر مشاجرات و منازعاتى در پیرامون مسائل دنیویه دارند كه هر كدام میخواهند جُرم و جَریمه را به گردن دیگرى اندازند؛ منافاتى ندارد با آنچه سابقاً گذشت كه: روز قیامت، روزى است كه حقائق ظهور و بروز میكند، و حجاب‌ها و پرده‌ها كنار میرود، و سرائر و بواطن آشكارا مى‌شود. زیرا این كشف حقائق و آشكارا شدن و غیر قابل إنكار گشتن، داراى مراتب و درجاتى است: در نزد بعضى تامّ و تمام و به كمال مرتبه، و در نزد بعضى دیگر فى‌الجمله و مقدار كمى؛ و این تفاوت مراتب در تمام شئون قیامت موجود است.

## روایات دالّه بر اینكه أعراف، موقف اهل عرفان است‌

 روایات وارده در این باب از جهت مفاد و موضوع به چند بخش قسمت مى‌شوند:

 اوّل:

 روایاتى كه دلالت دارند بر اینكه در مادّه اعراف، عرفان و معرفت به كار رفته است. و شاید ریشه این نوع تعبیر، از آیه قرآن گرفته شده باشد كه: وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ.

 چون در این آیه، وقوف بر اعراف را از آنِ كسانى قرار داده است كه معرفت دارند بواسطه علامت و نشانه‌هائى كه در سیماى مردم است، اگر ضمیر هٌمْ‌ به‌ کلًّا بر گردد؛ و یا به نشانه‌هائى كه در سیماى خودشان است اگر ضمیر هُمْ به رِجَالٌ بر گردد.

 و ممكنست بگوئیم به هر دو یعنى به‌ رِجَالٌ‌ و کلًّا بر گردد، و از نقطه نظر ادبیت اشكالى ندارد. و عنوان ارجاع ضمیر به جامع بین دو چیز مذكور در عبارت، خالى از لطف نیست.

 در تفسیر «مجمع البیان» آورده است كه:

 «بَكر بن عبد الله مُزْنى به حسن گفت: به من چنین رسیده است كه: اهل اعراف، گروهى هستند كه نیكى‌ها و بدى‌هاى آنان به قدر هم است، و لذا بین بهشت و دوزخ وقوف دارند.

 حسن دست خود را بر ران خود زد و گفت: اهل اعراف كسانى هستند كه خداوند آنان را براى معرفت و شناسائى اهل بهشت و جهنّم در آن محلّ وقوف داده است؛ تا بعضى را از بعضى دیگر تمیز دهند. و سوگند به خدا كه چه بگویم؟ شاید بعضى از آنان، با ما در

این خانه باشند!

 و ثَعلبى با اسناد خود در تفسیر از ضحّاك، از ابن عبّاس آورده است كه: اعراف مكان بالا و مرتفعى است بر روى صراط، و بر آن حمزه و عبّاس و علىّ و جعفر قرار دارند. و آنان محبّان خود را به سفیدى چهره، و دشمنان خود را به سیاهى چهره مى‌شناسند.»

 و سپس گفته است:

 قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَیهِ السَّلَامُ: هُمْ ءَالُ مُحَمَّدٍ عَلَیهِم السَّلَامُ؛ لَا یدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَ لَا یدْخُلُ النَّارَ إلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَروُهُ.

 «حضرت باقر علیه السّلام گفتند: اهل اعراف آل محمّد علیهم السّلام هستند؛ داخل بهشت نمى‌شود مگر كسى كه آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل آتش نمى‌گردد مگر كسى كه آنها را ناشناخته بگیرد و آنان او را ناشناخته بگیرند.[[27]](#footnote-27)»

 و در «تفسیر عیاشى» از هِلْقام از حضرت باقر علیه السّلام آورده است كه در جواب اینكه پرسیده بود: مراد از وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ‌ در آیه شریفه: وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ‌ چیست؟ فرمودند: آیا شما در بین خودتان، اهل خبره و شناسائى ندارید؟! آیا بر قبائل خود كسانى را كه خوبان را از بدان بشناسند ندارید؟!

 هِلقام گوید: عرض كردم: آرى.

 حضرت فرمود: ما هستیم آن مردانى كه تمام خلائق را از روى‌

سیما و علائم مى‌شناسیم![[28]](#footnote-28)

## روایات دالّه بر اینكه اهل أعراف، عارفان به خلائق‌اند

 و نیز عیاشى از زاذان، از سلمان آورده است كه گفت: شنیدم بیش از ده بار رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم به على میفرمود:

 یا عَلِىُّ! إِنَّكَ وَ الأوْصِیاءَ مِنْ بَعْدِكَ أَعْرَافٌ بَینَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛ لَا یدْخُلُ الْجَنَّةَ إلَّا مَنْ عَرَفَكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ، وَ لَا یدْخُلُ النَّارَ إلَّا مَنْ أَنْكَرَكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ.[[29]](#footnote-29)

 «اى علىّ! تو و اوصیاء بعد از تو، أعراف هستید بین بهشت و آتش؛ داخل در بهشت نمى‌شود مگر كسى كه شما را بشناسد و شما هم او را بشناسید، و داخل آتش نمى‌شود مگر كسى كه شما را ناشناخته گیرد و شما هم او را ناشناخته گیرید!»

 و نیز عیاشى از سَعد بن طَریف از حضرت باقر علیه السّلام در تفسیر این آیه آورده است كه فرمودند:

 اى سعد! ایشان آل محمّد علیهم السّلام هستند؛ داخل بهشت نمى‌شود مگر كسى كه آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل جهنّم نمى‌شود مگر كسى كه آنان را ناشناخته گیرد و آنان او را ناشناخته گیرند.[[30]](#footnote-30)

 و نیز عیاشى از ثُمالى از حضرت باقر علیه السّلام آورده است كه در پاسخ كسى كه از گفتار خداوند تعالى: وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ‌ سؤال كرده بود فرموده‌اند:

 نَحْنُ الاعْرَافُ! الَّذِینَ لَا یعْرَفُ اللهُ إلَّا بِسَبَبِ مَعْرِفَتِنَا. و

نَحْنُ الاعْرَافُ! الَّذِینَ لَا یدْخُلُ الْجَنَّةَ إلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ، وَ لَا یدْخُلُ النَّارَ إلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ.

 وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ لَوْ شَاءَ أَنْ یعَرِّفَ النَّاسَ نَفْسَهُ لَعَرَّفَهُمْ، وَ لَكِنَّهُ جَعَلَنَا سَبَبَهُ وَ سَبِیلَهُ وَ بَابَهُ الَّذِى یؤْتَى مِنْهُ‌.[[31]](#footnote-31)

 «ما هستیم اعراف! آن كسانى كه خداوند شناخته نمى‌شود مگر بوسیله شناخت ما. و ما هستیم اعراف! آن كسانى كه داخل بهشت نمى‌شود مگر آن كه ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، و داخل آتش نمى‌شود مگر آن كه ما را انكار كند و ما او را انكار كنیم.

 و این بجهت آنست كه خداوند اگر إراده میفرمود و میخواست خود را بدون واسطه به مردم بشناساند البتّه مى‌شناسانید، و لیكن او ما را سبب و وسیله و درى قرار داده است كه باید از آن داخل شد.»

 و در «بصائر الدّرجات» از محمّد بن الحسین از موسى بن سَعْدان از عبد الله بن قاسم از بعضى اصحابش از سعد إسكاف ـ پس از سؤال او از حضرت باقر علیه السّلام از تفسیر این آیه، و پس از جواب آن حضرت بر همین نهجى كه أخیراً از «تفسیر عیاشى» ذكر شد ـ آورده است كه حضرت به دنبال آن اضافه میكنند كه:

 فَلَا سَوَاءٌ مَا اعْتَصَمَتْ بِهِ الْمُعْتَصِمَةُ وَ مَنْ ذَهَبَ مَذْهَبَ النَّاسِ؛ ذَهَبَ النَّاسُ إلَى عَینٍ كَدِرَةٍ یفْرُغُ بَعْضُهَا فِى بَعْضٍ، وَ مَنْ أَتَى ءَالَ مُحَمَّدٍ أَتَى عَیناً صَافِیةً تَجْرِى بِعِلْمِ اللهِ لَیسَ لَهَا نَفَادٌ وَ لَا انْقِطَاعٌ‌.

 ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ لَوْ شَاءَ لَارَاهُمْ شَخْصَهُ حَتَّى یأْتُوهُ مِنْ بَابِهِ، لَكِنْ جَعَلَ اللهُ مُحَمَّدًا وَ ءَالَ مُحَمَّدٍ الابْوَابَ الَّتِى یؤْتَى مِنْهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى‌ وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها[[32]](#footnote-32).

 «و بنابراین مساوى نیستند آنچه كه معتصمین بدان تمسّك میجویند با آنچه كه مردم به هر سو راهى را انتخاب نموده و میروند؛ مردم پیوسته براى آب خوردن به سوى چشمه‌هاى آلوده و كدر میروند كه بعضى از آنها در بعضى دیگر ریخته شده و آمیخته میگردد، ولى كسى كه به سوى آل محمّد بیاید به سوى چشمه صاف و پاكى آمده است كه به علم خدا جارى است و هیچگاه انقطاع و نابودى ندارد.

 و این حقیقت به جهت آنستكه اگر خداوند اراده فرموده بود كه خودش را بشخصه به مردم بشناساند تا بدون هیچ واسطه از در خدا وارد شده و او را ببینند، البتّه چنین كارى را میكرد، ولیكن محمّد و آل محمّد را درهائى براى شناسائى خود قرار داده است كه باید از آن درها وارد شوند؛ و اینست معناى گفتار خدا كه: نیكوئى و خوبى به این نیست كه شما در خانه‌ها از پشت آنها وارد شوید! ولیكن خوبى براى كسى است كه تقوى پیشه ساخته است! و شما به خانه‌ها از درهاى آنها وارد شوید!»

 بارى، و نظیر مفاد این روایت را درباره اهل اعراف، فُرات بن‌

إبراهیم در تفسیر خود، از أصبَغ بن نُباته و از حَبّة عُرَنى از أمیرالمؤمنین علیه السّلام،[[33]](#footnote-33) و شیخ صدوق «در معانى الاخبار» از حضرت باقر از حضرت أمیر المؤمنین علیهم السّلام،[[34]](#footnote-34) و علىّ بن إبراهیم در تفسیر خود،[[35]](#footnote-35) و كلینى از حضرت صادق علیه السّلام در گفتگوى ابن‌كَوّاء با أمیرالمؤمنین علیه السّلام‌[[36]](#footnote-36) آورده‌اند.

## مؤذّن و إعلان كننده لعنت خدا بر ظالمین، أمیر المؤمنین است‌

 دوّم:

 روایاتى كه دلالت دارند بر آنكه اعلان كننده بین بهشتیان و دوزخیان كه: لعنت خدا بر ظالمان است، أمیرالمؤمنین علیه السّلام هستند.

 طبرسى از أبو القاسم حَسْكانى با اسناد خود از محمّد بن حنفیه از أمیر المؤمنین علیه السّلام آورده است كه‌ إنَّهُ قَالَ‌: أَنَا ذَلِكَ الْمُؤَذِّنُ! «من آن مؤذّن هستم!»

 و نیز حسكانى با اسناد خود از أبو صالح از ابن عبّاس روایت كرده است كه:

 إنَّ لِعَلِىٍّ فِى کتَابِ اللهِ أَسْمَآءٌ لَا یعْرِفُهَا النَّاسُ؛ قَوْلُهُ: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ‌، فَهُوَ الْمُؤَذِّنُ بَینَهُمْ؛ یقُولُ: أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ‌، الَّذِینَ كَذَّبُوا بِوِلَایتِى وَ اسْتَخَفُّوا بِحَقِّى‌[[37]](#footnote-37).

 از براى علىّ علیه السّلام در كتاب خدا اسم‌هائى هست كه مردم آنها را نمیدانند؛ مثل گفتار خدا كه مى‌فرماید: «مؤذّنى بین بهشتیان و جهنّمیان اعلان كرد.» كه اوست همان مؤذّنِ بین ایشان؛ ندا میدهد: آگاه باشید كه لعنت خدا بر ستمكاران است. ستمكاران كسانى هستند كه ولایت مرا تكذیب كرده‌اند و حقّ مرا سبك شمرده‌اند.»

 و عیاشى از محمّد بن فُضیل از حضرت امام رضا علیه السّلام در گفتار خداوند: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ‌ روایت كرده است كه:

 قَالَ: الْمُؤَذِّنُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین عَلَیهِ السَّلَامُ‌.[[38]](#footnote-38)

 «حضرت فرمودند: مؤذّن و اعلام دارنده أمیر المؤمنین علیه السّلام است.»

 و كلینى، از حسین بن محمّد از مُعَلَّى بن محمّد از وَشّاء از أحمد بن عمر حَلّال‌[[39]](#footnote-39) آورده است كه از حضرت أبو الحسن علیه السّلام درباره تفسیر گفتار خداى تعالى: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ‌ سؤال كردم، حضرت فرمودند: مؤذّن أمیر المؤمنین‌

علیه السّلام است.[[40]](#footnote-40)

## رجال أعراف، أئمّه اهل بیت علیهم السّلام هستند

 سوّم:

 روایاتى است كه دلالت دارد بر آنكه رجال واقفین بر اعراف، أئمّه آل مُحمّد هستند:

 در «بصائر الدّرجات» از أحمد بن محمّد از ابن مَحبوب از أبو ایوب از بُرَید عِجْلى روایت كرده است كه:

 سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ: وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ، قَالَ: أُنْزِلَتْ فِى هَذِهِ الامَّةِ، وَ الرِّجَالُ هُمُ الائِمَّةُ مِنْ ءَالِ مُحَمَّدٍ.

 قُلْتُ: فَمَا الاعْرَافُ؟ قَالَ: صِرَاطٌ بَینَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛ فَمَنْ شَفَعَ لَهُ الائِمَّةُ مِنَّا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ الْمُذْنِبِینَ نَجَا، وَ مَنْ لَمْ یشْفَعُوا لَهُ هَوَى.[[41]](#footnote-41)

 «بُرید گوید: از حضرت باقر علیه السّلام درباره این آیه پرسیدم، فرمود: درباره این امّت نازل شده است، و رجال اعراف، امامان از آل محمّد هستند.

 من گفتم: پس خود اعراف چیست؟! حضرت فرمود: راهى است بین بهشت و جهنّم؛ و هر كس را كه از مؤمنان گناهكار، امامان ما شفاعت كنند نجات پیدا میكند، و هر كس را كه شفاعت نكنند سقوط میكند.»

 و نیز در «بصائر الدّرجات» از بعض اصحاب، از محمّد بن حسین از صَفوان از ابن مُسكان از أبو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در گفتار خداى تعالى: وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ‌ آورده است كه: قَالَ: الائِمَّةُ مِنَّا أَهْلَ الْبَیتِ فِى بَابٍ مِنْ یاقُوتٍ أَحْمَرَ عَلَى سُورِ الْجَنَّةِ، یعْرِفُ كُلُّ إمَامٍ مِنَّا مَا یلِیهِ.

 قَالَ رَجُلٌ: مَا مَعْنَى مَا یلِیهِ؟ قَالَ: مِنَ الْقَرْنِ الَّذِى هُوَ فِیهِ إلَى الْقَرْنِ الَّذِى كَان.[[42]](#footnote-42)

 «حضرت فرمودند: مراد از رجال، امامان از ما اهل بیت هستند كه در دَرى از یاقوت سرخ بر دیوار بهشت وقوف دارند، و هر یك از امامان ما مى‌شناسد آنچه را كه نزدیك به اوست. مردى گفت: مقصود از آنچه نزدیك به اوست چیست؟ حضرت فرمودند: از آن زمانى كه او در آن زیست میكند تا زمانى كه بوده است.»

 و عیاشى در تفسیر آورده است از مَسْعَدة بن صَدَقة از جعفر بن محمّد از پدرش از جدّش از أمیر المؤمنین علیه السّلام كه:

 قَالَ: أَنَا یعْسُوبُ الْمُؤْمِنِینَ، وَ أَنَا أَوَّلُ السَّابِقِینَ، وَ خَلِیفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِینَ، وَ أَنَا قَسِیمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَ أَنَا صَاحِبُ الاعْرَافِ.[[43]](#footnote-43)

 «فرمود: من پیشوا و رئیس و زعیم مؤمنین هستم، و من اوّل سبقت گیرنده در اسلام هستم، و من خلیفه رسول پروردگار جهانیان‌

هستم، و من قسمت كننده بهشت و آتش هستم، و من صاحب اعراف هستم.»

 این سه دسته از روایات متّفقاً دلالت دارند بر آنكه رجال و اهل اعراف فقط ائمّه و پیشوایان اهل بیت و آل محمّد علیهم السّلام هستند.

## وقوف ائمّه علیهم السّلام و شیعیان گنهكار، بر أعراف‌

 چهارم:

 روایاتى است كه دلالت دارند بر آنكه بر اعراف، امامان و پیشوایان آل محمّد با تابعین خود از گناهكارانى كه امید عفو و شفاعت و انتظار رحمت درباره آنان است، وقوف دارند.

 مانند روایت وارده در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» از پدرش از ابن محبوب از ابو ایوب از بُرَید، از أبى عبد الله علیه السّلام كه:

 «اعراف تل‌هائى است بین بهشت و آتش. و رجال اعراف، أئمّه صلوات الله علیهم أجمعین هستند كه با شیعیان خود بر اعراف وقوف دارند.

 و این در حالى است كه مؤمنین بدون حساب همگى روانه بهشت شده‌اند.

 أئمّه علیهم السّلام به شیعیان خود كه گناهكارند و بر اعراف وقوف دارند میگویند: ببینید برادرانتان را كه بدون حساب روانه بهشت گردیده اند! و اینست گفتار خداوند تبارك و تعالى:

 سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ.[[44]](#footnote-44)

 «سلام خداوند بر شما باد! درحالى‌كه هنوز آنها داخل در بهشت‌

نشده‌اند، ولى امید دخول در آن را دارند.»

 و سپس به آنان گفته مى‌شود: حالا نظرى بیندازید بسوى دشمنانتان كه در آتشند! و اینست معناى گفتار خداوند تعالى:

 وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ\* وَ نادى‌ أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ‌ (فِى النَّارِ) قالُوا ما أَغْنى‌ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ‌ (فِى الدُّنْیا) وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ.[[45]](#footnote-45)

 «و چون نگاه آنان را به طرف دوزخیان برگردانند گویند: بار پروردگارا! ما را با قوم ستمگر یكجا قرار مده!

 و صاحبان و ملازمان اعراف مردانى را كه (در آتشند و) از سیما و علائمشان مى‌شناسند، ندا میدهند كه: آنچه را شما (در دنیا) اندوختید و جمع كردید، و آنچه را به مباهات و سرافرازى و بلندپروازى و استكبار بدان اتّكاء داشتید، به هیچ وجه دستى از شما نگرفت و سودى نبخشید و شما را در امروز بى نیاز ننمود.»

 و سپس ائمّه علیهم السّلام به دشمنان خود كه در آتش هستند میگویند: اینان شیعیان ما و برادران ما هستند كه شما در دنیا سوگند میخوردید كه خداوند آنها را مشمول رحمت خود نمى‌كند. و در این حال ائمّه به شیعیان میگویند:

 ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.[[46]](#footnote-46)

 «همگى داخل بهشت گردید! بدون آنكه هیچ ترسى و یا آنكه هیچ غصّه اى براى شما بوده باشد.»

 و در این حال دوزخیان به بهشتیان میگویند: قدرى از آب و یا از طعامى كه خدا به شما روزى كرده است به ما بدهید![[47]](#footnote-47)»

## كلام مرحوم صدوق و شیخ مفید درباره أعراف‌

 و مرحوم صدوق در كتاب «عقائد» فرموده است:

 «اعتقاد ما در اعراف آنستكه آن، سور و دیوارى است بین بهشت و آتش، و بر آن مردانى هستند كه تمام افراد را (چه از بهشتیان و چه از دوزخیان) از سیما و آثار و علائمشان مى‌شناسند. و آنان پیامبر و اوصیاء او علیهم السّلام مى‌باشند.

 (شیخ مفید در شرح این كلام فرموده است: گفته شده است كه: اعراف كوهى است بین بهشت و آتش. و نیز گفته شده است كه: آن، سور و دیوارى است بین بهشت و آتش. و محصّل كلام آنكه: مكانى است كه نه از بهشت است و نه از آتش. و بر طبق آنچه گفتیم روایت وارد شده است؛ و بر اینكه چون روز قیامت شود، بر آن سور رسول خدا و أمیر المؤمنین و ائمّه طاهرین از ذرّیه أمیر المؤمنین صلواتُ الله علیهم قرار دارند. و مراد از رجال در آیه اعراف آنانند ...)

 داخل در بهشت نمى‌گردد مگر كسى كه آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و داخل در آتش نمى‌گردد مگر كسى كه آنها را انكار كند و آنها او را انكار كنند.

 و در كنار اعراف كسانى هستند كه حكم آنها تأخیر افتاده است تا

امر خدا صادر شود؛ یا آنان را عذاب كند و یا از گناه آنان درگذرد.[[48]](#footnote-48)»

 پنجم:

 روایاتى هستند كه دلالت دارند بر آنكه بر اعراف، گناهكاران و خطاپیشگانى وقوف دارند كه حَسَنات و سَیئات آنان مساوى است، و هنوز حكم آنان قطعى نشده است.

 عیاشى از طَیار از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه‌ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَىُّ شَىْ‌ءٍ أَصْحَابُ الاعْرَافِ؟

 قَالَ: اسْتَوَتِ الْحَسَنَاتُ وَ السَّیئَاتُ؛ فَإنْ أَدْخَلَهُمُ اللهُ الْجَنَّةَ فَبِرَحْمَتِهِ، وَ إنْ عَذَّبَهُمْ لَمْ یظْلِمْهُمْ.[[49]](#footnote-49)

 «به آن حضرت گفتم: اصحاب اعراف كیانند؟ فرمود: آنان كه حسنات و سیئات آنها برابر است؛ حال اگر خداوند آنان را به بهشت برد از روى رحمت اوست، و اگر عذابشان كند به آنها ستم نكرده است.»

 و علىّ بن إبراهیم آورده است كه:

 سُئِلَ الْعَالِمُ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ مُؤْمِنِى الْجِنِّ أَ یدْخُلُونَ الْجَنَّةَ؟

 فَقَالَ: لَا، وَ لَكِنَّ لِلَّهِ حَظَائِرَ بَینَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ یكُونُ فِیهَا مُؤْمِنُو الجِنِّ وَ فُسَّاقُ الشِّیعَةِ[[50]](#footnote-50).

 «از عالم آل محمّد علیهم السّلام پرسیدند كه: آیا مؤمنان از

طائفه جنّ در بهشت میروند؟

 فرمود: نه، و لیكن خداوند حَظیره‌هائى در بین بهشت و آتش دارد كه در آن مكانهاى معین شده مؤمنان از جنّ و فاسقان از شیعه سكونت دارند.»

 درباره این گروه سعدى شیرازى گفته است:

## محصّل مجموع روایات أعراف و اهل آن‌

 بارى، این مجموع روایاتى بود كه در این زمینه آمده بود، و ما از هر طبقه از روایات چند نمونه آوردیم.

 و محصّل مجموع با ملاحظه جمع دِلالى بین آنها این مى‌شود كه:

 اعراف مكانى و حاجبى است بین بهشت و جهنّم كه داراى درجات بالا و پائین است؛ و در درجات بالاى آن ائمّه علیهم السّلام وقوف دارند، و در دامنه و درجات پائین شیعیان و افرادى از بزهكاران كه هنوز حساب آنها یكسره نشده و حكم آنها صادر نشده است. هر بزرگى با امّتِ تكلیف معین نشده خود، بر روى اعراف است.

 البتّه مقام بالاى اعراف، مقامى است بسیار رفیع و بسیار منیع، كه دست كسى بدان نرسد، و شاهپر بال بلند پرواز هیچ طائرى قصد عبور از آن را نكند، زیرا آن مقام اختصاص به كسانى دارد كه هم بر

بهشت و هم بر دوزخ حاكمند، و هم بر بهشتیان و هم بر جهنّمیان مُسَیطر و مسلّط هستند. آنان در چنین افق مبین و مقام ارجمندى وقوف دارند، همه را با علائم و نشانه‌ها مى‌شناسند، و درجه و مقام هر یك از بهشتى‌ها را در مراتب هشتگانه آن معین مى‌كنند، و دركات و مراتب هفتگانه دوزخ را میدانند و دوزخیان را در آن محل‌ها توزیع مى‌نمایند.

 و این روایات همگى تطابق دارد با مفاد آیاتى كه ذكر شد، زیرا در آیات هم رجال اعراف را با مشخّصاتى بیان فرموده است كه غیر از مقرّبان درگاه حضرت احدیت و پیشوایان اهل بیت كسى چنین مقامى را ندارد.

 و نیز در آیات همان طور كه دیدیم، حال دسته اى را بیان میكند كه هنوز داخل بهشت نشده و امید دخول در آن را دارند.

## مقام حضرت زهرا علیها السّلام در أعراف‌

 ولى در اینجا یك نكته باید ذكر شود، و آن اینست كه: مقام حضرت صدّیقه كبرى فاطمه زهرا سلام الله علیها كجاست؟ آیا آنهم بر اعراف است، و یا در مراتب و درجات پائین‌تر؟

 هیچ شكّى نیست كه آن مقام مقدّس نیز در طراز مقام فرزندانش از پیشوایان و ائمّه اهل بیت است، و علّت آنكه در این روایات تصریح به وقوف آن حضرت بر اعراف نشده است، به جهت آنست كه ضعفاء عقول حقیقتاً اعراف را كوهى مثلًا به مثابه جبال دنیا تخیل مى‌كنند، و بنابراین صعود آن مخدّره بر فراز كوه و تلّ، منافى مقام حیا و عصمت است.

 كما اینكه در بعضى از روایات سابقاً داشتیم كه با آنكه حال آن بى بى در محشر و سائر مشاهد با ائمّه یكسان است، و با آنكه آن مخدّره نیز بر بالین هر شخص محتضر هنگام مرگ حاضر مى‌شود، ولى در روایات احتِراماً لِجَلالها نامشان را نبرده‌اند، و مخصوصاً در روایات ذكر شده كه برده نشدن نام به علّت قصور ادراك و فهم عامّه است.

 زیرا آنان نمیدانند كه در مقام عالى اعراف كه از بهشت عالى‌تر است و حجاب اقرب است، عنوان انوثیت در مقابل ذكوریت نیست؛ همه این عناوین برداشته مى‌شود، این عناوین متعلّق به پائین اعراف و متعلّق به بهشت و دوزخ است، و لذا نام مقدّس آن بى بى منطوى در عنوان رجال آمده است در این آیه مباركه: وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ.

 همچنان كه بدون شبهه نام آن بى بى منطوى در عنوان رجال است در آیه مباركه نور:

 فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ\* رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ.[[51]](#footnote-51)

 «در خانه‌هائى كه خدا رخصت داده است كه رفعت یابد و نام او در آنجاها برده شود، تسبیح خدا را مى‌نمایند در صبحگاه و شبانگاه‌

مردانى كه هیچ كسب و تجارتى آنان را غافل نمیدارد از یاد خدا، و نه از إقامه نماز و نه از دادن زكوة. و از روزى كه دل‌ها و چشم‌ها از آن روز در وحشت و اضطراب است در واهمه و دهشت هستند.»

 بارى، مجال ضیق است كه در این باره قدرى بیان و قلم را گسترده داریم، تا اخلّاء روحانى و برادران ایمانى بدانند كه مقام و درجه این زن كه افتخار هزاران پیغمبر و امام، و شفیعه صدّیقان و شهیدان و پیامبران أُولوا العزم است، تا چه حدّ و چه غایت است! او سرّ رسول الله است، او جوهره و سلاله نبوّت است، كه رسول خدا دست او را مى‌بوسید، و بر جاى خودش مى‌نشاند، و پیوسته در بیتش میرفت، و هر وقت از سفر و غزوه مراجعت میكرد، اوّل به دیدن او در خانه او میرفت.

## صلوات محیى الدّین بر حضرت صدّیقه كبرى سلام الله علیها

 وَ (صَلَواتُ اللهِ وَ مَلَآئِکتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ مِنْ أَرْضِهِ وَ سَمائِهِ) عَلَى الْجَوْهَرَةِ الْقُدْسیةِ فى تَعَینِ الإنْسیةِ.

 صورَةِ النَّفْسِ الْکلّیةِ، جَوادِ الْعالَمِ الْعَقْلیةِ، بَضْعَةِ الْحَقیقَةِ النَّبَویةِ، مَطْلَعِ الانْوارِ الْعَلَویةِ، عَینِ عُیونِ الاسْرارِ الْفاطِمیةِ.

 النّاجیةِ الْمُنْجیةِ لِمُحِبّیها عَنِ النّارِ. ثَمَرَةِ شَجَرَةِ الْیقینِ، سَیدَةِ نِساءِ الْعالَمینِ. الْمَعروفَةِ بِالْقَدْرِ، الْمَجْهولَةِ بِالْقَبْرِ. قُرَّةِ عَینِ الرَّسولِ، الزَّهْراءِ الْبَتولِ؛ عَلَیها الصَّلَاةُ وَ السَّلامُ.[[52]](#footnote-52)

 «درود و تحیات بى شائبه خداوند، و فرشتگان او، و حاملین عرش او، و جمیع عالم آفرینش او، از زمینى او و آسمانى او، بر آن پاكیزه گوهر قدس باد، كه با تجرّد قدسیه در هیئت انسیه، عالم بشریت را زینت داده است.

 آن حقیقت طاهره، خود صورت نفس كلّى و بخشنده و نیروآورنده عالم عقلى است. پاره اى از حقیقت احمدى، و مَطلَع و مَشرِق انوار علوى است. و اصل و منبع سرچشمه‌هاى اسرار مكنونه فاطمى است.

 رستگار و آزاد كننده محبّین خود از آتش است، و جوهره ثمره درخت معرفت و یقین، و بزرگ بانوى بانوان عالمین. قدرش معلوم و معروف، و قبرش پنهان و مجهول است. نور دیده رسول الله، و نام گرامى و لقب سامى‌اش فاطمه زهراء، و بتول عذراء است؛ كه درود و سلام خدا بر او باد.»

## أشعار مرحوم كمپانى درباره آن حضرت‌

 «او مادر امامان عقول روشن و درخشان است، بلكه مادر پدر خودش است، درحالى‌كه آن پدر علّة العلل است.

 او در ارْزَنْدگى مقام، روح پیامبر است. و در همسرى و همتائى همتاى كسى است كه همتا ندارد.

 او در ظرائف و رقائق وجود، متمثّل گردیده است، و لطیفه اى است كه از مقام شهود و ادراك بسى بالاتر است.

 او در با فضیلت‌ترین اطوار، صورت گرفته است، و نتیجه و خلاصه ادوار و اكوار است.

 حقیقت كمال در بى سابقه‌ترین صورت زیباى خود شكل گرفته است.

 او در عالم نزول، حوراء است و در مراتب صعود، محور عقل‌ها و اندیشه‌ها.

 او با واقع و عیان خود، به احسن بیان و بینه، عالَمِ وجوب را در عالم امكان تمثیل كرده است.

 او قطب آسیاى عالم وجود است، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود.

 آرى! در محیط این دائره نزول و صعود، مدار اعظم و اوسعى غیر از فاطمه طاهره نیست.»

# مجلس شصت و هشتم: بهشت و تعیین محلّ آن‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرینَ‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّینِ‌

 لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كِتابِه الكَریم:

 وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ\* وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ\* وَ تَرَى الْمَلائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.[[53]](#footnote-53)

 «و مردم پرهیزكار و با تقوا را كه در مصونیت خدا درآمده‌اند، دسته دسته بسوى بهشت برند، تا هنگامى كه بدانجا رسند و درهاى بهشت را به رویشان بگشایند، و پاسداران و نگهبانان بهشتى به آنها

سلام كنند بدین گونه كه سلام باد بر شما! پاك و پاكیزه و طیب هستید! اینك در بهشت وارد شوید و بطور جاودان زیست كنید!

 مؤمنان با تقوا گویند: سپاس و ستایش از آنِ خداوند است، كه وعده خود را با ما بر اساس صدق و راستى استوار ساخت، و ما را وارثِ زمین گردانید، تا هر كجاى از بهشت را كه بخواهیم منزل بگیریم؛ پس چقدر مزد و پاداش عاملین به أمر خدا خوب و عالى است.

 و اى پیغمبر! در آن روز مشاهده میكنى كه فرشتگان خدا، گرداگرد عرش خدا اجتماع كرده، و با حمد پروردگارشان او را تسبیح و تقدیس مى‌كنند؛ و در میان آنان به حقّ حكم مى‌شود. و همه زبان به حمد مى‌گشایند و میگویند: حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد، كه او پروردگار عالمیان است.»

## خطبه أمیر المؤمنین علیه السّلام در آثار تقوى‌

 أمیر المؤمنین علیه السّلام در نتیجه و أثر تقوا مى‌فرماید:

 وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یتَّقِ اللهَ یجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُوراً مِنَ الظُّلَمِ، وَ یخَلِّدُهُ فِیمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَ ینَزِّلُهُ مَنْزِلَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ؛ فِى دَارٍ اصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ، ظِلُّهَا عَرْشُهُ وَ نُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَ زُوَّارُهَا مَلَآئِكَتُهُ، وَ رُفَقَآؤُهَا رُسُلُهُ‌.

 و خطبه را ادامه میدهد تا آنكه مى‌فرماید:

 فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِیرَانِ اللهِ فِى دَارِهِ؛ رَافَقَ بِهِمْ رُسُلَهُ، وَ أَزَارَهُمْ مَلَآئِكَتَهُ، وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِیسَ نَارٍ أَبَدًا، وَ صَانَ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوباً وَ نَصَباً؛ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ‌

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ‌.[[54]](#footnote-54)

 «و اى بندگان خدا! بدانید كه هر كس تقواى خدا را پیشه سازد، خداوند براى او راه خلاصى و رهائى از فتنه‌ها قرار میدهد، و نورى را براى روشنگرى از تاریكى‌ها و ظلمت‌ها. و او را در آنچه نفس او بدان مائل است و اشتها دارد مخلَّد و جاودان میكند، و او را در نزد خودش در منزلگاه كرامت و تكریم منزل میدهد؛ در خانه‌اى كه خداوند براى خودش تهیه كرده است كه سایه آن خانه عرش اوست، و نور آن خانه بهجت اوست، و واردین و زائرین آن خانه فرشتگان او هستند، و مصاحبان و رفیقان آن خانه پیامبران و فرستادگان او مى‌باشند ...

 بنابراین با انجام دادن أعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت كنید تا با همسایگان خدا در خانه خدا باشید؛ همانها كه خداوند پیامبران و رسولانش را رفیق آنها قرار داده، و فرشتگانش را زائر و ملاقات كننده آنان نموده، و گوش‌هاى آنها را رفیع‌تر و منیع‌تر قرار داده از آنكه حتّى لحظه اى صداى ضعیف و خفىّ آتشى را بشنوند، و بدن‌هاى آنها را در حفظ و مصونیت قرار داده از آنكه سختى و تعب را حس كنند؛ و این فضل و رحمت خداست كه به هر كه بخواهد میدهد، و خداوند داراى فضل عظیمى است.»

 للّه الحمد و له المنّة كه خداوند تبارك و تعالى ما را موفّق گردانید تا بحث در مسائل معاد را بدین منزل كه منزل بهشت است برسانیم. و

این بحث بسیار نفیس و دقیق و لطیف است، زیرا بحث از منزلگاه حقیقى و مأمن انسان و ملجأ و موطن اصلى اوست. و لذا همانطور كه استاد ما حضرت آیة الله علّامه طباطبائى مدّ ظلّه العالى فرموده‌اند، آن‌قدر در آیات و روایات آمده است كه قلم از استقصاء و تحریر آن خسته مى‌شود. و در قرآن كریم در وصف بهشت قریب سیصد آیه آمده است كه در تمام سوره‌هاى قرآن مطّرد و شایع است، مگر بیست سوره كه سوره ممتحنه و منافقین و هجده سوره از سوره‌هاى كوچك است‌[[55]](#footnote-55). و لیكن ما إن شاء الله به حول و قوّه او به حسب مقدّر، در پیرامون آن به بحث مى‌پردازیم.

## بهشت كجاست؟

 و اینك باید ببینیم: مكان و محلّ بهشت كجاست؟

 از این آیه كه در مطلع گفتار ذكر شد، از زبان بهشتیان كه در هنگام ورود در بهشت، در مقام حمد و ستایش حضرت حق میگویند:

 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ.

 «حمد اختصاص به خدا دارد، آن كسى كه وعده خود را به ما براستى انجام داد، و ما را وارث زمین گردانید تا هر كجاى از بهشت را كه بخواهیم مسكن گزینیم.»

 به روشنى میتوان استفاده نمود كه در آنجا ارتباط مخصوصى بین زمین و بهشت است. و شاید گفتار آنان كه‌ صَدَقَنا وَعْدَهُ‌ «وعده‌اش را به ما براستى انجام داد.» اشاره باشد به این آیه مباركه:

 وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ.[[56]](#footnote-56)

 «و حقّاً ما بعد از تورات در كتاب زبور داود نوشتیم كه زمین را بندگان صالح ما به ارث مى‌بَرند.»

 و معناى وراثت آنست كه انسان مالك چیزى گردد پس از آنكه دیگرى مالك بود، و از او به انسان منتقل گردد؛ انتقال سلف به خلف. پس در مفاد میراث، باید چیزى ثابت باشد و كسى بعد از تصرّف دیگرى آن را تصرّف كند، و آن خَلَف در تصرّف آن، قائم مقام و جانشین سَلَف گردد.

## آیا بهشت در زمین است؟

 و مقتضاى سیاق این آیه، در مقام بیان راستى وعده، این بود كه بگوید: أوْرَثَنَا الْارض نَتَبَوَّأُ مِنْها «زمین را به ما ارث داد تا در آن زمین مسكن گیریم.» و یا آنكه بگوید: أوْرَثَنَا الْجَنَّةَ نَتَبَوَّأُ مِنْها «بهشت را به ما ارث داد تا در آن مسكن گزینیم.» و چون این‌طور بیان نفرموده است، و سیاق عبارت را بدین گونه ریخته است كه: أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ «زمین را به ما ارث داد تا در بهشت مسكن بگیریم.» استفاده مى‌شود كه در اینجا حتماً باید ربط و ارتباط خاصّى بین زمین و بهشت بوده باشد.

## مسأله «وراثت» درباره بهشت و دوزخ‌

 همچنان كه در بقیه آیاتى كه زمین به عنوان وراثت داده شده است، مطلب از همین قرار است؛ مثل آیه:

 أَ وَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ

أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ.[[57]](#footnote-57)

 «آیا كسانى كه زمین را بعد از ساكنان آن ارث بردند، ندانستند كه اگر ما بخواهیم، آنان را به گناهانشان میگیریم و مأخوذ میداریم؟»

 و مانند آیه:

 وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا الَّتِي بارَكْنا فِيها.[[58]](#footnote-58)

 «و ما به كسانى كه چنین بودند كه مورد استضعاف قرار میگرفتند، مشارق زمین و مغارب آن را كه در آنها خیر و بركت خود را قرار داده بودیم، به عنوان ارث دادیم.»

 بارى، بسیارى از آیات دیگر بر همین نهج ایماءً و یا صراحةً دلالت دارند بر آنكه بهشت در روى همین زمین است؛ مانند آیه:

 وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ.[[59]](#footnote-59)

 «و بزودى كافران خواهند دانست كه عاقبت این خانه از آنِ كیست؟»

 و صریح‌تر، آیه:

 وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ\* جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ

أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ\* سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.[[60]](#footnote-60)

 «و آن كسانى كه به جهت جستجوى رضا و طلب وجه پروردگارشان شكیبائى و استقامت مى‌ورزند، و اقامه نماز مى‌كنند، و از آنچه ما به آنها روزى داده‌ایم، در پنهان و آشكارا انفاق مى‌نمایند، و با حسنات و نیكوئى‌ها سیئات و زشتى‌ها را دفع و طرد مى‌كنند و از خود دور مى‌سازند؛ عاقبت این خانه از آنِ آنهاست.

 عاقبت این خانه، بهشت‌هاى عَدْنى است كه خودشان در آن داخل مى‌شوند و از پدرانشان و جفت‌هایشان و فرزندانشان هر كدام كه صلاحیت داشته باشند داخل در بهشت عَدْن مى‌شوند، و فرشتگان از هر درى بر آنان وارد مى‌شوند و سلام خدا را بر آنان میدهند، بدینگونه كه: سلام بر شما باشد، در پاداش آن استقامت‌ها و شكیبائى‌ها كه نمودید! پس چه خوب است عاقبت این خانه!»

 در این آیه ملاحظه مى‌شود كه‌ جَنَّتُ عَدْنٍ‌ را در توصیف‌ عُقْبَى الدَّارِ آورده است، كه بَدَل و یا عطف بیان براى آن است. و در هر صورت مفادش آن مى‌شود كه‌ عُقْبَى الدَّارِ، عاقبت این خانه، همان بهشت‌هاى عدن است.

 و چون میدانیم كه تحقّق معناى دخول، مستلزم خروج فى‌الجمله اى مى‌باشد، بنابراین مَثَل این كسانى كه داخل در بهشت‌

مى‌شوند مَثل كسانى است كه در زمینى سكونت داشته باشند، و سپس در آنجا یك خانه براى سكونت خود بنا كنند، و پس از آن یك اطاق از اطاق‌هاى آن را زینت كنند و داخل آن شوند. در این صورت میگویند: داخل در این اطاق شدند؛ اطاقى كه در این خانه، و خانه اى كه در این زمین است.

 پس دخول در بهشت، دخول در اوج بعد از حضیض، و ارتقاء بعد از كمالات است.

 و بر این مثابه آیاتى دیگر در قرآن كریم وارد است، مانند:

 قالَ مُوسى‌ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.[[61]](#footnote-61)

 «موسى به قوم خود گفت: به خداوند استعانت جوئید و شكیبائى كنید! زیرا كه حقّاً زمین اختصاص به خدا دارد، كه به هر یك از بندگانش بخواهد به عنوان ارث میدهد؛ و عاقبت از آنِ متّقیان و پرهیزكاران است!»

 و مانند:

 تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ كانَ تَقِيًّا.[[62]](#footnote-62)

 «اینست آن بهشتى كه ما به هر یك از بندگان خود كه متّقى و پرهیزكار باشد، به ارث میدهیم.»

 و مانند:

 وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.[[63]](#footnote-63)

 «و اینست آن بهشتى كه به شما در پاداش و مزد كردارى كه انجام داده‌اید، به عنوان وراثت میرسد!»

 در اینجا دو روایت وارد است كه وراثت را به گونه اى دیگر تفسیر میكند، ولى هیچیك از آنها منافاتى با وراثت زمین ندارد.

 اوّل: در تفسیر «مجمع البیان» از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم وارد است كه:

 مَا مِنْ أَحَدٍ إلَّا وَ لَهُ مَنْزِلٌ فِى الْجَنَّةِ وَ مَنْزِلٌ فِى النَّارِ؛ فَأَمَّا الْكَافِرُ فَیرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلَهُ مِنَ النَّارِ، وَ الْمُؤْمِنُ یرِثُ الْكَافِرَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ. فَذَلِكَ قَوْلُهُ: أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ‌.[[64]](#footnote-64)

 «هیچكس نیست مگر آنكه براى او منزلى در بهشت است و منزلى در جهنّم؛ پس شخص كافر، منزل جهنّمىِ مؤمن را از او به ارث مى‌برد و شخص مؤمن، منزل بهشتىِ كافر را از او به ارث مى‌برد. و اینست معناى گفتار خداوند: شما بهشت را در ازاء أعمالى كه بجاى آورده‌اید، به عنوان ارث مى‌برید.»

 دوّم: در كتاب «ثواب الاعمال» صدوق، از پدرش از سَعد از احمد بن حسین از عثمان بن عیسى از بعضى از اصحاب خود، از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه: خداوند هیچیك‌

از خلائق را نیافریده است مگر آنكه براى او منزلى در بهشت و منزلى در آتش خلق كرده است.

 و چون اهل بهشت در بهشت سُكنى گیرند و اهل آتش در آتش مسكن گزینند، یك منادى ندا میكند كه: اى اهل بهشت! برخیزید و به جهنّم نظر كنید. بر مى‌خیزند و مُشرفِ بر آتش میگردند، در این حال منزل‌هاى آنان را در آتش به قدرى بالا مى‌آورند كه همه ببینند، و سپس به آنها گفته مى‌شود: این منزل‌هاى شما در آتش بود كه اگر هر آینه گناه خدا را مى‌نمودید در آنها داخل مى‌شدید!

 و اگر فرض كنیم كه كسى از شدّت سرور و خوشحالى بمیرد، اهل بهشت از شدّت سرور و خوشحالى در آن روز باید بمیرند، چون خداوند چنین عذابى را از آنان برداشته است.

 و سپس ندا مى‌كنند: اى جماعت اهل آتش! سرهاى خود را بلند كنید و به منزلهاى خود در بهشت نظر افكنید! آنان سرهاى خود را بلند مى‌كنند و به منزل‌هاى خود در بهشت نظر مى‌اندازند و آن نعمت‌ها را در آنجا مى‌بینند. و در این حال به آنان گفته مى‌شود: اینست منازل شما در بهشت، كه اگر اطاعت خدا را میكردید داخل مى‌شدید.

 و در این صورت اگر فرض شود كه كسى از شدّت غصّه و اندوه بمیرد، باید در آن روز اهل جهنّم از شدّت غصّه و اندوه بمیرند.

## زمین بصورت بهشت به متّقیان مى‌رسد

 پس بهشتیان منزل‌هاى بهشتى جهنّمیان را ارث مى‌برند، و جهنّمیان منزلهاى جهنّمى بهشتیان را ارث مى‌برند؛ و اینست مفاد

گفتار خداوند عزّ و جلّ:

 أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ\* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ.[[65]](#footnote-65)

 «ایشانند ارث برندگان، آن كسانیكه بهشت فردوس را به ارث مى‌برند، و در آن جاودان مى‌مانند.»[[66]](#footnote-66)

 بارى، این نحوه تَوارث منازل بهشت و دوزخ به جاى خود محفوظ است، ولى هیچ منافاتى ندارد با آنكه این بهشت در زمین باشد و این نحوه توارث در آنجا صورت گیرد.

 و البتّه باید دانست كه آن زمین دیگر مثل این زمین نیست؛ زمینى پاك و نورانى، و زمین دیگرى خواهد شد:

 يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ.[[67]](#footnote-67)

 «روزى است كه زمین بصورت غیر این زمین تبدیل مى‌شود.»

 وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها.[[68]](#footnote-68)

 «و زمین به نور پروردگارش روشن و منوّر میگردد.»

 وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ.[[69]](#footnote-69)

 «و زمین در قیامت یكسره در دست و قبضه خدا خواهد بود.»

 و شاهد بر گفتار ما اینست كه در روز قیامت هر روزى اى كه به‌

بهشتیان داده میشود میگویند: این همان روزى اى است كه قبلًا به ما داده شده است، و به آنان روزى‌هائى داده شده است كه بعضى شبیه به بعض دیگرند: كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِي رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً.[[70]](#footnote-70)

 بارى، در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» در ذیل آیه شریفه:

 وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرى‌\* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى‌.[[71]](#footnote-71)

 «و هر آینه به تحقیق كه رسول ما، جبرائیل را یكبار دیگر در سِدرة المُنتهى دید.»

 علىّ بن إبراهیم گفته است: مراد، آسمان هفتم است. و امّا ردّ بر آن كسانى كه منكر شده‌اند كه بهشت و آتش هم اكنون آفریده شده‌اند گفتار خداوند است كه: عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى‌.[[72]](#footnote-72) أىْ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى‌. فَسِدْرَةُ الْمُنْتَهَى‌ فِى السَّماءِ السّابِعَةِ وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى‌ عِنْدَها. «در نزد آن، یعنى در نزد سِدرة المُنتهى، جنّة المَأوى‌ است. پس‌ سِدرة المُنتهى‌ در آسمان هفتم است و جنّة المَأوى‌ هم در جنب آنست.»[[73]](#footnote-73) پس معلوم مى‌شود كه‌ جنّة المَأوى‌ فعلًا موجود است.

## بهشت و دوزخ در ملكوت زمین است‌

 از اینجا استفاده مى‌شود كه بهشت در آسمان هفتم است. و

علّامه مجلسى رضوان الله علیه درباره مكان بهشت فرموده است كه: أخبار دلالت دارند بر آنكه بهشت ما فوق آسمان‌هاى هفتگانه است، و به این عقیده اكثر مسلمانان معتقدند.[[74]](#footnote-74)

 و این مطالب منافات ندارد با آنكه محلّ بهشت زمین بوده باشد، زیرا مراد از آسمانهاى هفتگانه معلوم نیست كه این آسمانهاى طبیعى باشد، به علّت آنكه تمام این آسمانها با ستارگان از كواكب و سیارات و خورشید و منظومه‌ها و كهكشانها همه و همه آسمان دنیاست، طبق آیه شریفه:

 إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ.[[75]](#footnote-75)

 «ما آسمان دنیا را با جلوه‌هاى ستارگان زینت بخشیدیم.»

 و بنابراین آسمان هفتم و یا ما فوق آسمان هفتم كه در بطون و طبقات مخفیه و پنهان عالم مُلك است، منافات ندارد كه در ملكوت زمین باشد. پس ملكوت و باطن زمین ممكن است آسمان هفتم بوده باشد، و آنجا بهشت باشد. و شاهد بر این مطلب آنستكه زمین در آنوقت زمین هست و زمین نیست؛ زمین هست به اعتبار آنكه همین زمین است، و زمین نیست به جهت آنكه مُشرِق و نورانى شده و به زمین دگرى مبدّل گشته، و در قبضه خداوند قرار گرفته است.

 شاهد بر این گفتار دو آیه در قرآن كریم است كه دلالت دارد بر آنكه عرض بهشت به اندازه آسمان‌ها و زمین است:

 اوّل: آیه: وَ سارِعُوا إِلى‌ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.[[76]](#footnote-76)

 «و سرعت كنید بسوى مغفرتى از جانب پروردگارتان و بهشتى كه عرضش به اندازه آسمانها و زمین است؛ آن را براى پرهیزكاران مهیا نموده‌اند.»

 دوّم: آیه: سابِقُوا إِلى‌ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ.[[77]](#footnote-77)

 «پیشى بگیرید بسوى مغفرتى از جانب پروردگارتان و بهشتى كه عرضش به اندازه آسمان و زمین است؛ آن را براى كسانیكه ایمان به خدا و فرستادگان خدا آورده‌اند مهیا كرده‌اند.»

 و از رسول أكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم مى‌پرسند:

 إذَا كَانَتِ الْجَنَّةُ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الارْضِ فَأَینَ تَكُونُ النَّارُ؟ فَقَالَ النَّبِىُّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: سُبْحَانَ اللهِ! إِذَا جَاءَ النَّهَارُ فَأَینَ الْلَیلُ؟![[78]](#footnote-78)

 «اگر عرض بهشت بقدر آسمان و زمین باشد پس آتش كجاست؟ حضرت فرمود: سبحان الله! زمانى كه روز بیاید پس شب كجاست؟!»

 از این گفتار دُرَربار حضرت میتوان استخراج ابوابى از علم و

معرفت نمود، و به حقیقت بهشت و دوزخ پى برد. حضرت مى‌خواهد این را برساند كه همان طور كه روز و شب، دو أمر عارض بر روى زمین هستند و با یكدیگر بهیچوجه جمع نمى‌شوند، چون شب آید جهان را تاریكى فرا میگیرد و نقطه اى از نور نیست، و چون روز آید روشنائى عالم را فرا میگیرد و شب را پس میزند و دیگر شبى نیست؛ همینطور بهشت و جهنّم دو امر عارضى بر روى آسمان و زمین هستند. بهشت باطن و ملكوت است، و در عالم قرب است؛ و دوزخ در عالم ظاهر و ملك است، و در عالم بُعد است، و این دو أبداً با یكدیگر تزاحم و تصادمى ندارند. موطن بهشت، عالم معنى و حقیقت است، و عالم علم و عرفان و رفع حجاب و كشف مجهولات است؛ و موطن دوزخ عالم باطل و مجاز است، و عالم جهل و نابینائى و حجاب و تراكم مجهولات است؛ و اینها با هم نمى‌توانند اجتماع كنند.

## بهشت و دوزخ با هم تزاحمى ندارند، و اجتماعى هم ندارند

 علم چون بیاید جهل را كنار میزند، و حقّ چون درآید باطل را مى‌زداید، و حجاب چون پس رود غطاء و پرده را از چهره محبوب برمیدارد. بهشت چون بیاید جهنّم را كنار میزند، روز چون بیاید شب را از بین مى‌برد. پس هم بهشت در آسمانها و زمین است و عرضش و وسعتش به اندازه آنهاست، و هم جهنّم؛ لیكن در آن وقتى كه بهشت است، و در آن مرتبه اى كه بهشت است، و در آن رتبه از قرب و ملكوتى كه بهشت هست، جهنّم نیست.

 جهنّم در وقت دیگر، و در مرتبه دیگر، و در رتبه بُعد ملكوتى‌

است؛ پس هیچگاه با هم تزاحم و تصادم ندارند، كما آنكه هیچگاه با هم جمع نمى‌شوند. و در مرحله نفوس بشرى، طلوع علم و عرفان و كشف حُجب نورانى و ظلمانى چون تحقّق پذیرد، دیگر در آن صُقع و ناحیه از نفوس، جهل و عَماء و پرده و غِطاء نیست. و در مرحله ظهور نور علم و تابش آن بر هَیاكِل عالم كثرت و موجودات ارضى و سمائى، تجلّى بهشت و جنّت است؛ و در مرحله خفاء و عماء كه هر یك از موجودات ارضى و سمائى به نظر استقلالى نگریسته مى‌شوند ظهور جهنّم و دوزخ است.

 و محصّل مطلب آنكه: همان بهشتى كه عرضش به اندازه آسمانها و زمین است، همان عالم واقع و ملكوت است كه با دوزخ تزاحمى ندارد؛ و همان ملكوت زمین است كه‌ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها، و يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ درباره آن صدق میكند.

 و از همین بیان روشن مى‌شود جواب إشكال دیگرى كه: اگر بهشت در آسمان است، پس چگونه عرضش به اندازه آسمانها و زمین است؟ و نیز سخافت و بى پایگى جوابهائى را كه در «مجمع البیان» از أنَس بن مالك، و از قَتاده، و از أبو بكر أحمد بن علىّ و دیگران نقل كرده است.[[79]](#footnote-79)

 حال باید ببینیم كه آیا بهشت و جهنّم الآن آفریده شده‌اند، یا آنكه بعداً آفریده مى‌شوند؟

## بهشت و جهنّم در حال حاضر آفریده شده هستند

 از بسیارى از مباحث قبل، چون مسأله تجسّم أعمال، و عدم از بین رفتن چیزى در عالم تكوین، و مسأله معاد جسمانى دانستیم كه آنها فعلًا موجودند؛ و آیه مباركه در سوره یس:

 قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ\* بِما غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ.[[80]](#footnote-80)

 و آیه مباركه در سوره نوح:

 مِمَّا خَطِيئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً.[[81]](#footnote-81)

 صراحت بر این مطلب داشت. و اینك فقط به ذكر چند روایت اكتفا مى‌كنیم:

## روایات وارده بر اینكه بهشت و جهنّم در حال حاضر موجودند

 در «عیون أخبار الرّضا» و «أمالى» و «توحید» شیخ صدوق روایت میكند از علىّ بن إبراهیم، از پدرش، از هَروى؛ و در «احتجاج» شیخ طبرسى مرسلًا از هَرَوى روایت كرده است كه:

 قالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ: یا بْنَ رَسُولِ اللهِ! أَخْبِرْنِى عَنِ‌

الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، أَ هُمَا الْیوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟!

 فَقَالَ: نَعَمْ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَ رَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إلَى السَّمَاءِ.

 قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَإنَّ قَوْمًا یقُولُونَ: إنَّهُمَا الْیوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَیرُ مَخْلُوقَتَینِ!

 فَقَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَا أُولَئِكَ مِنَّا وَ لَا نَحْنُ مِنْهُمْ. مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِىَّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ وَ كَذَّبَنَا، وَ لَیسَ مِنْ وَلَایتِنَا عَلَى شَىْ‌ءٍ، وَ خُلِّدَ فِى نَارِ جَهَنَّمَ! قَالَ اللهُ عَزّ وَ جَلَّ: هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ\* يَطُوفُونَ بَيْنَها وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ‌. وَ قَالَ النَّبِىُّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: لَمَّا عُرِجَ بِى إلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِیدِى جَبْرَئِیلُ فَأَدْخَلَنِى الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِى مِنْ رُطَبِهَا فَأَكَلْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِى صُلْبِى، فَلَمَّا هَبَطْتُ إلَى الارْضِ وَاقَعْتُ خَدِیجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ؛ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إنْسِیةٌ.

 فَكُلَّمَا اشْتَقْتُ إلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رائِحَةَ ابْنَتِى فَاطِمَةَ.[[82]](#footnote-82)

 «أبو صَلْت هَروى میگوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض‌

كردم: اى پسر رسول الله! از بهشت و دوزخ براى من بازگو كن، كه آیا آنها امروز آفریده شده اند؟!

 حضرت فرمود: آرى، و رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم داخل در بهشت شد، و آتش را دید در آن وقتى كه او را بسوى آسمان به معراج بردند.

 من عرض كردم: جماعتى میگویند: آنها امروز در عالم تقدیرند، و هنوز خلق نشده اند!

 حضرت فرمود: آنان از ما نیستند، و ما از آنان نیستیم. كسى كه خلقت بهشت و جهنّم را إنكار كند پیغمبر صلّى الله علیه و آله و سلّم را تكذیب كرده است و ما را نیز تكذیب كرده است، و بهیچوجه در تحت ولایت ما نیست، و در آتش دوزخ مخلّد خواهد شد! خداوند عزّ و جلّ مى‌فرماید: اینست آن جهنّمى كه مجرمان آن را تكذیب مى‌نمایند، كه آن مجرمان پیوسته در میان آن جهنّم و فلزّ گداخته دور میزنند و گردش مى‌كنند.

 و رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمود: چون مرا به معراج آسمان بردند، جبرئیل دست مرا گرفت و داخل در بهشت كرد، و از رطب بهشتى به من داد و من آن را خوردم، و آن رطب در صلب من تبدیل به نطفه شد، و چون به زمین بازگشتم، با خدیجه مباشرت و آمیزش نمودم و او به فاطمه حامله شد؛ پس فاطمه حوریه اى است كه انسان است.

 و من هر وقت اشتیاق به بوى بهشت پیدا میكنم بوى دخترم‌

فاطمه را استشمام میكنم.»

 و بر همین نهج در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» وارد است كه:

 رسول خدا فاطمه را (كه بر او و بر پدرش و شوهرش و اولادش هزار هزار تحیت و سلام باد) بسیار مى‌بوسیدند، و این امر بر عائشه سخت و دشوار بود، و پیوسته در اعتراض بود. رسول الله صلّى الله علیه و آله فرمودند: اى عائشه! چون مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم، پس جبرئیل مرا به درخت طوبى نزدیك نمود و از میوه‌هاى آن به من داد و من خوردم، پس خداوند آن را در پشت من تبدیل به نطفه كرد، و چون به زمین آمدم، با خدیجه مواقعه كردم و به فاطمه آبستن شد. و بنابراین من هیچگاه فاطمه را نمى‌بوسم مگر آنكه بوى درخت طوبى را از آن استشمام مى‌نمایم.[[83]](#footnote-83)

 در «خصال» صدوق از ابن وَلید از صَفّار از ابن أبى الخطّاب از محمّد بن عبد الله بن هِلال از عَلاء از محمّد، از حضرت باقر علیه السّلام آورده است كه:

 قَالَ: وَ اللهِ مَا خَلَتِ الْجَنَّةُ مِنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِینَ مُنْذُ خَلَقَهَا، وَ لَا خَلَتِ النَّارُ مِنْ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ الْعُصَاةِ مُنْذُ خَلَقَهَا عَزّ وَ جَلَ‌ الْخَبَرَ.[[84]](#footnote-84)

 «حضرت فرمودند: سوگند به خدا كه بهشت از أرواح مؤمنان از وقتى‌كه خداوند بهشت را آفریده است خالى نمانده است، و جهنّم‌

نیز از وقتى‌كه خداوند عزّ و جلّ آن را آفریده است، از ارواح معصیت‌كاران خالى نمانده است.

## ردّ بر كسانى كه میگویند بهشت و جهنّم آفریده نشده‌اند

 و از «تفسیر نُعمانى» در روایت وارده از أمیر المؤمنین علیه السّلام ذكر شده است كه آن حضرت فرموده‌اند:

 و امّا ردّ بر كسانى كه میگویند: فعلًا بهشت و جهنّم آفریده نشده‌اند، گفتار خداوند تعالى است:

 عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى‌\* عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى‌.[[85]](#footnote-85)

 «در نزد آخرین درخت (كه نهایت سیر ارواح و نفوس و فرشتگان است). و در نزد سِدرة المُنتهى بهشتِ محلّ سكونت است.»

## نَفقه و مصالح ساختمان بهشت، ذكر خداست‌

 و رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: من در بهشت داخل شدم، و در آنجا قصرى را از یاقوت سرخ دیدم كه داخل آن از خارج آن دیده مى‌شد و خارج آن از داخل آن دیده مى‌شد، از شدّت نورى كه داشت.

 گفتم: اى جبرئیل! این قصر از آنِ كیست؟! گفت:

 لِمَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ، وَ أَدَامَ الصِّیامَ، وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ، وَ تَهَجَّدَ بِاللَّیلِ وَ النَّاسُ نِیامٌ!

 «براى كسى كه گفتارش را پاكیزه گرداند، و روزه‌اش را ادامه دهد، و إطعام طعام كند، و شبانگاه كه مردم به خواب روند او به تهجّد مشغول باشد!»

 أمیر المؤمنین گویند: من به رسول الله عرض كردم: در امّت تو

كیست كه چنین طاقتى داشته باشد؟!

 رسول الله فرمود: اى علىّ! نزدیك بیا. چون نزدیك شدم فرمود: آیا میدانى پاكیزگى گفتار چیست!؟ گفتم: خدا و رسول خدا داناترند.

 رسول الله فرمود: سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكْبَر گفتن است.

 فرمود: آیا میدانى ادامه دادن روزه كدام است؟! من عرض كردم: خدا و رسول خدا داناترند.

 فرمود: كسى كه ماه رمضان را روزه بدارد، و یك روز از آن را إفطار نكند!

 فرمود: آیا میدانى اطعام طعام كدام است؟! من عرض كردم: خدا و رسول خدا داناترند.

 فرمود: كسى كه براى عیالات خود روزى حلال طلبد، بطورى كه از فقر و پریشانى آبروى آنان را حفظ كند.

 فرمود: آیا میدانى شب‌زنده‌دارى در وقت خواب رفتن مردم چیست؟! گفتم: خدا و رسول خدا داناترند.

 فرمود: كسى كه شب را نخوابد مگر آنكه نماز عشاء را كه در آخر انجام داده مى‌شود بجاى آرد. و مراد از مردم در این كلام، طائفه یهود و نصارى هستند، زیرا آنها بین نماز مغرب و عشاء میخوابند.

 و رسول الله صلّى الله علیه و آله فرمود: چون مرا به سوى آسمان سیر دادند، من داخل در بهشت شدم.

 فَرَأَیتُ فِیهَا قِیعَانَ وَ رَأَیتُ فِیهَا مَلَآئِكَةً یبْنُونَ لَبِنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبِنَةً مِنْ فِضَّةٍ، وَ رُبَمَا أَمْسَكُوا. فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا بَالُكُمْ قَدْ أَمْسَكْتُمْ؟!

 فَقَالُوا: حَتَّى تَجِیئَنَا النَّفَقَةُ.

 فَقُلْتُ: وَ مَا نَفَقَتُكُمْ؟!

 قَالُوا: قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكْبَرُ؛ فَإذَا قَالَ بَنَینَا، وَ إذَا أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا.

 «در آنجا دیدم زمین‌هائى را كه در آنها فرشتگان، با یك خشت از طلا و یك خشت از نقره مشغول ساختمان بودند؛ و چه بسا مى‌شد كه آنها دست از كار مى‌كشیدند. من به آنان گفتم: به چه علّت شما از كارتان دست برمیدارید؟!

 آنان گفتند: دست بر میداریم تا به ما نفقه و مصالح ساختمانى برسد. من گفتم: نفقه شما چیست؟!

 آنان گفتند: گفتار مؤمن كه میگوید: سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكْبَرُ؛ چون بگوید، ما مشغول ساختمان مى‌شویم و چون از گفتن دست بردارد ما هم از ساختن دست بر میداریم.»

 و رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: چون پروردگار من، مرا به آسمانهاى هفتگانه سیر داد و بدانجا برد، جبرائیل دست مرا گرفت و بر روى یك فرش مَخملى از فرش‌هاى مخملى بهشت نشاند، و یك دانه بِه، به من داد.

 من آن به را به دو نیمه شكافتم، كه ناگاه یك حوریه از میان آن بیرون آمد و در مقابل من برخاست و گفت: السَّلَامُ عَلَیكَ یا مُحَمَّدُ!

 السَّلَامُ عَلَیكَ یا أَحْمَدُ! السَّلَامُ عَلَیكَ یا رَسُولَ اللهِ! من گفتم: وَ عَلَیكِ السَّلَامُ، كیستى تو؟!

 حوریه در پاسخ گفت: من راضیه مرضیه هستم. خداوند جبّار مرا از سه چیز آفریده است: قسمت بالاى بدن من از كافور است، و قسمت میانه من از عَنبر، و قسمت پائین من از مُشك است. و خداوند وجود مرا از آب حیوان خمیر كرده است، و پروردگار من به من گفته است: بوده باش. و بنابراین من براى برادرت و وصیت على ابن أبى طالب هستم.

 و این قضیه و أمثال این قضیه دلالت دارند بر آنكه بهشت موجود است، و عكسِ همین مطالب نیز درباره جهنّم صادق است.[[86]](#footnote-86)

 و قسمت صدر این روایت را شیخ طوسى در «أمالى» خود با سند متّصل از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم آورده است.[[87]](#footnote-87)

 و در «تفسیر فرات بن إبراهیم» با اسناد خود از حُذیفة یمانى روایت كرده است كه عائشه بر رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم وارد شد درحالى‌كه رسول الله مشغول بوسیدن فاطمه علیها السّلام بودند.

 عائشه گفت: اى رسول خدا! چگونه او را مى‌بوسى درحالى‌كه او زنى است و شوهر دارد!؟

## بِه، میوه أمیر المؤمنین، و سیب میوه سید الشّهداء، و انار میوه حضرت زهراء سلام الله علیهم است‌

 حضرت رسول در این حال حدیث معراج را بیان كردند تا بدینجا رسیدند كه فرمودند: و سپس جبرئیل علیه السّلام دست مرا گرفت و داخل در بهشت نمود، و من بسیار شادان بودم.

 من در بهشت برخورد كردم با درختى كه از نور بود و آن درخت داراى تاجهائى از نور بود، و در پاى آن درخت دو فرشته بودند كه زینت آلات و حلّه‌ها را در هم مى‌پیچیدند. و من جلو رفتم و سیب‌هائى دیدم كه هیچ سیبى را به آن عظمت و بزرگى ندیده بودم. و من یك دانه از آن سیب‌ها را برداشتم و شكافتم، یك حوریه از آن بیرون آمد كه گوئى مژگان چشمهایش چون پرهاى جلوى بالهاى باز شكارى بود.

 من گفتم: اى حوریه! تو متعلّق به كیستى؟! حوریه گریست و گفت:

 لِابْنِكَ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا: الْحُسَینِ بْنِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عَلَیهِمُ السَّلَامُ.

 «براى پسر مظلوم تو كه از روى ستم كشته مى‌شود: حسین بن علىّ بن أبى طالب علیهم السّلام.»

 و باز مقدارى به جلو رفتم، و برخورد كردم با رُطَبى كه از كره نرم‌تر و از عسل شیرین‌تر بود. یك دانه از رطب را برداشتم و خوردم، و من اشتهاى به خوردن آن داشتم. آن یك دانه رطب در صُلب من تبدیل به نطفه شد، و چون به زمین فرود آمدم با خدیجه آمیزش نمودم و او به فاطمه بار برداشت.

 پس فاطمه حَوراءِ إنسیه است، و من هر گاه كه میل به بوى بهشت پیدا میكنم، دختر خودم فاطمه را مى‌بویم.[[88]](#footnote-88)

## هر كس ذكر خدا گوید، به مجرّد آن خداوند درختى براى او در بهشت مى‌كارد

 از «مجموعة وَرّام بن أبى فِراس» از أبو أیوب أنصارى از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم آورده است كه:

 لَیلَةً أُسْرِىَ بى، مَرَّ بى إِبْرَاهِیمُ عَلیهِ السَّلَامُ: فَقَالَ: مُرْ أُمَّتَكَ أَنْ یكْثِرُوا مِنْ غَرْسِ الْجَنَّةِ! فَإنَّ أَرْضَهَا وَاسِعَةٌ وَ تُرْبَتَهَا طَیبَةٌ.

 قُلْتُ: وَ مَا غَرْسُ الْجَنَّةِ؟! قَالَ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إلَّا بِاللهِ.[[89]](#footnote-89)

 «در آن شبى كه مرا به معراج بردند، ابراهیم علیه السّلام از نزد من عبور كرد، و گفت: امّت خود را امر كن تا در بهشت، زیاد درخت بكارند! چون زمین بهشت بسیار وسیع، و خاك آن بسیار پاك است.

 من گفتم: درختى كه در بهشت كاشته مى‌شود چیست؟ ابراهیم گفت: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إلَّا بِاللهِ است.»

 و در «كافى» از جماعتى از أصحاب، از فُضیل بن عبد الوهّاب از إسحق بن عبید الله [عبد الله‌] از عُبید الله بن وَلید وَصّافى، مرفوعاً از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت كرده است كه:

 مَنْ قَالَ: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِى الْجَنَّةِ مِنْ یاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مَنْبَتُهَا فِى مِسْكٍ أَبْیضَ، أَحْلَى مِنَ العَسَلِ وَ أَشَدُّ بَیاضًا مِنَ‌

الثَّلْجِ وَ أَطْیبُ رِیحًا مِنَ الْمِسْكِ. فِیهَا أَمْثَالُ ثَدْىِ الأبْكَارِ تَعْلُو عَنْ سَبْعِینَ حُلَّةً.

 وَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: خَیرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ. وَ قَالَ: خَیرُ الْعِبَادَةِ الاسْتِغْفَارُ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزّ وَ جَلَّ فِى كِتَابِهِ: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ‌[[90]](#footnote-90).

 «هر كس كه بگوید: لَا إلَهَ إلَّا الله، در بهشت درختى براى او كاشته مى‌شود از یاقوت سرخ كه ریشه‌اش در مُشك سفید است، كه از عسل شیرین‌تر است و از برف سفیدتر و بوى آن از مشك بهتر است. و در آن درخت مانند پستان‌هاى دختران دوشیزه مى‌باشد، كه از پس هفتاد پارچه و حلّه نیز برآمده است.

 و رسول الله فرمود: بهترین عبادت گفتار لَا إلَهَ إلَّا الله است. و بهترین عبادت استغفار است؛ و بر همین مطلب است گفتار خداوند عزّ و جلّ در كتاب خود: پس بدان كه هیچ مقصودى و معبودى جز خدا نیست، و بر گناهانت استغفار كن و آمرزش بخواه.»

 و در «أمالى» صدوق روایت میكند از أحمد بن هارون فامىّ از محمّد بن عبد الله حِمْیرى از پدرش از أحمد بن محمّد بن خالد بَرقى، از حضرت صادق، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام كه:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللهِ، غَرَسَ اللهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِى الْجَنَّةِ. وَ مَنْ قَالَ‌:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، غَرَسَ اللهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِى الْجَنَّةِ. وَ مَنْ قَالَ: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، غَرَسَ اللهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِى الْجَنَّةِ. وَ مَنْ قَالَ: اللهُ أَكْبَرُ، غَرَسَ اللهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةً فِى الْجَنَّةِ.

 فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیشٍ: یا رَسُولَ اللهِ! إنَّ شَجَرَنَا فِى الْجَنَّةِ لَكَثِیرٌ!

 قَالَ: نَعَمْ! وَ لَكِنْ إیاكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا عَلَیهَا نِیرَاناً فَتُحْرِقُوهَا! وَ ذَلِكَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ یقُولُ: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ‌[[91]](#footnote-91).

 «حضرت فرمودند: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: هر كس بگوید: سُبْحَانَ اللهِ خداوند براى او درختى در بهشت مى‌كارد، و هر كس بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ خداوند براى او درختى در بهشت مى‌كارد، و هر كس بگوید: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ خداوند براى او درختى در بهشت مى‌كارد، و هر كس بگوید: اللهُ أَكْبَرُ خداوند براى او درختى در بهشت مى‌كارد.

 مردى از قریش گفت: یا رسول الله! بنابراین ما درخت‌هاى بسیارى در بهشت داریم!

 رسول الله فرمود: آرى! و لیكن مبادا آنكه آتش‌هائى بفرستید و آن درخت‌ها را بسوزانید! و اینست مفاد گفتار خداوند عزّ و جلّ: اى كسانى كه ایمان آورده اید! از خداوند اطاعت كنید و از رسول او

اطاعت كنید، و اعمال خود را باطل مكنید.»

 چرا مردم الآن بهشت و جهنّم را نمى‌بینند؟

 حال اگر كسى بگوید كه: اگر در امروز بهشت و دوزخ خلق شده‌اند، و مسلّماً محلّ دوزخ در زمین است، و بهشت نیز به تقریبى كه از آیات قرآن استفاده شد، در ملكوت زمین است؛ پس چرا مردم آن را نمى‌بینند؟

 پاسخ آنست كه: مردم هنوز چشم بهشت بین و دوزخ بین خود را نگشوده‌اند، و گرنه مى‌دیدند. و ما در بحث تجسّم أعمال به اثبات رساندیم كه هیچ عملى در عالم تكوین از بین نمیرود؛ و در نشآت، صورت خود را عوض و بدل میكند، و بهشت و جهنّم جز بروز و ظهور حقیقت اعمال چیزى نیست.

 وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ\* وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ.[[92]](#footnote-92)

 «و بهشت براى متّقیان نزدیك شد، و دوزخ براى گمراهان ظاهر و بارز شد.»

 وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرى‌.[[93]](#footnote-93)

 «و دوزخ براى كسى كه ببیند، ظاهر و بارز شد.»

 و بنابراین، فقط در روز قیامت چشم واقع بین مردم در اثر تجرّد گشوده مى‌شود، و ادراك حقائق مى‌كنند؛ و اگر هم امروز آن چشم گشوده شود بهشت و جهنّم را مى‌بینند، همچنانكه براى رسول الله و أئمّه معصومین و اولیاى خدا گشوده شده است.

 و كلمه‌ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ خوب بر این معنى دلالت دارد، همچنان كه در آیه دیگرى نیز مى‌فرماید:

 وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ.[[94]](#footnote-94)

 «و بهشت براى متّقیان نزدیك گردیده شد، درحالى‌كه دور نیست.»

 چون نزدیك شدن را در مورد چیزى گویند كه وجود داشته باشد ولى دور باشد، و اینك او را نزدیك كنند. و البتّه معلوم است كه نزدیك شدن بهشت، به نزدیك شدن ادراك انسان به حقیقت بهشت است، مثل عباداتى را كه انجام میدهیم تقرّباً إلى الله، كه منظور رفع حجاب و ادراكِ نزدیكى است، نه آنكه العیاذ بالله ما از خدا دور باشیم و به واسطه عبادت به خدا نزدیك شویم.

 بارى، در قرآن كریم وارد است كه جهنّم هفت در دارد:

 لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ.[[95]](#footnote-95)

 «از براى دوزخ هفت در است، و از براى هر درى، از كافران و معاندان مقدار قسمت شده اى معین گردیده است.»

## بهشت، هشت در دارد

 ولى درباره تعداد درهاى بهشت چنانچه مشهور است، در قرآن كریم آیه اى نداریم، بلى در اخبار بسیارى وارد شده است كه آن درها هشت عدد است. و شاید سرّش این باشد كه چون رحمت خدا بر غضب خدا سبقت دارد، طبق آیه كریمه:

 إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى‌ أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ.[[96]](#footnote-96)

 «آن كسانى كه از نزد ما درباره آنان خیر و نیكوئى پیشى گرفته است، از آتش دوزخ دورشدگانند.»

 بنابراین همیشه درهاى رحمت و فضل و عافیت و خیر، بر درهاى نقمت و نكبت و مسكنت و شرّ زیاده است. و آب كه مظهر رحمت خدا در این جهان است، بر آتش كه مظهر غضب خداست سبقت دارد، و آن را خاموش میكند.

## روایات وارده درباره درهاى بهشت‌

 از جمله آن اخبار، روایت وارد در «خصال» صدوق است با سند متّصل خود از حضرت صادق از پدرش از جدّش از علىّ بن أبى طالب علیهم السّلام كه فرمود:

 بهشت هشت در دارد: از یك در پیامبران و صدّیقان وارد مى‌شوند، و از یك در صالحان و شهیدان، و از پنج در شیعیان و محبّان ما وارد مى‌شوند.

 و من پیوسته بر صراط ایستاده‌ام و خدا را میخوانم و میگویم:

 رَبِّ سَلِّمْ شِیعَتِى وَ مُحِبِّىَّ وَ أَنْصَارِى وَ مَنْ تَوَلَّانى فِى دَارِ الدُّنْیا!

 «بار پروردگار من! شیعیان مرا و محبّان مرا و یارى كنندگان مرا و كسانى را كه از من در دار دنیا متابعت كردند، همه را سلامت بدار!»

 و در این هنگام ندائى از درون عرش خدا میرسد كه: درخواست تو قبول شد، و تو درباره شیعیانت شفیع قرار داده شدى. و هر یك از

شیعیان من و افرادى كه ولایت مرا پذیرفتند و مرا یارى نمودند و با دشمنان من كه با من با گفتار و یا با كردار خود محاربه نمودند محاربه كردند، درباره هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشاوندانش شفاعت میكند.

 و یك درِ دیگرى هم هست كه از آن در سایر مسلمین كه گوینده‌ لَا إلَهَ إلَّا الله‌ باشند و در دل آنها بقدر ذرّه اى از بغض ما اهل بیت نباشد، داخل بهشت میگردند.[[97]](#footnote-97)

 ما در مجلس شانزدهم از جلد سوّم بحث «معادشناسى» مفصّلًا در این مطالب بحث كردیم و روشن ساختیم كه جهنّم محلّ منكرین و مستكبرین است، و بنابراین عامّه اگر عدم قبول ولایتشان مستند به إنكار و استكبار نباشد بلكه ناشى از قصور بوده و گوینده شهادتین باشند، به بهشت میروند.

 و روایت مفصّلى از «كتاب سُلیم بن قَیس هِلالى» از أمیرالمؤمنین علیه السّلام آوردیم كه دلالت داشت بر آنكه مَقسم هفتاد و سه فرقه كه یك فرقه اهل نجات و بقیه اهل هلاكتند كسانى هستند كه داراى مكتب و ادّعا بوده و خود را پرچمدار میدانند، و امّا كسانى كه این‌طور نیستند آنها خارج از این تقسیم هستند، و آنها اكثریت افراد هر ملّتى را تشكیل میدهند. و آنها مستضعفینى هستند كه در هر دوره و زمان در تحت تسلّط و غلبه مستكبران آن عصر بوده و از خود رأى و دخالت و استقلالى ندارند. و بنابراین عامّه و اهل تسنّن كه چنین نیستند، همه‌

اهل بهشتند؛ غایة الامر از یك درِ خاصّ به بهشت میروند و آنان هم درجه و هم مقام با شیعه نیستند.

 و نیز در «خصال» با سند خود از جابر از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است كه:

 قَالَ: أَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللهِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِیةَ أَبْوَابٍ، عَرْضُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا مَسِیرَةُ أَرْبَعِینَ سَنَةً![[98]](#footnote-98)

 «فرمود: گمان و پندار خود را به خدا نیكو كنید، و بدانید كه براى بهشت هشت در است، و عرض هر درى به اندازه مسیر چهل سال راه است!»

 و در «أمالى» صدوق از أنس بن مالك روایت كرده است كه چون پسرى از صحابى كبیر و شریف: عُثمان بن مَظعون وفات كرد، غصّه و اندوه او شدّت یافت، تا جائیكه در خانه خود براى محلّ عبادت مسجدى قرار داد تا در آنجا به عبادت مشغول شود.

 این داستان به رسول الله رسید، و حضرت به نزد او آمدند و گفتند: اى عثمان! خداوند براى ما رهبانیت را ننوشته است، و رهبانیت امّت من در جهاد فى سبیل الله است.

 اى عثمان بن مظعون! از براى بهشت هشت در است، و از براى جهنّم هفت در. آیا تو را خوشحال نمى‌كند اینكه از درى از آن وارد نشوى مگر اینكه پسر خودت را در پهلو و كنارت ببینى كه دست به دامن تو زده است و خود را شفیع تو بسوى پروردگارت قرار میدهد!؟

 عثمان گفت: آرى!

 پس مسلمین گفتند: یا رسول الله! آنچه براى عثمان است براى ما نیز در مصیبت فرزند هست؟

 حضرت فرمود: آرى؛ براى هر یك از شما كه صبر كند و به حساب خدا بگذارد.

 پس حضرت فرمود: اى عثمان! كسیكه نماز صبح را در جماعت بخواند، و سپس براى تعقیب به ذكر خدا بنشیند تا آفتاب طلوع كند، از براى او در بهشت فردوس هفتاد مرتبه و درجه است، و ما بین هر درجه تا درجه دیگر به قدر هفتاد سال راهى كه اسب لاغر تیز رو میدود فاصله است.

 و كسى كه نماز ظهر را در جماعت بخواند، براى او پنجاه مرتبه و درجه در بهشت‌هاى عدن است، كه ما بین هر درجه تا درجه دیگر به قدر پنجاه سال دویدن اسب تندرو است.

 و كسى كه نماز عصر را به جماعت بگزارد، براى او پاداش آزاد كردن هشتاد نفر از فرزندان اسماعیل است كه هر كدام آنها صاحب خانه و زندگى باشند.

 و كسى كه نماز مغرب را به جماعت بگزارد، اجر و مزد او یك حجّ مبرور و یك عمره مقبوله است.

 و كسى كه نماز عشاء را به جماعت بخواند، ثواب او بمانند بیدارى و شب‌زنده‌دارى در شب قدر است.[[99]](#footnote-99)

## وصف درهاى بهشت در معراج رسول خدا

 و مجلسى رضوان الله علیه از كتاب «فضائل» شاذان‌[[100]](#footnote-100)، و از كتاب «روضه» با إسناد خود مرفوعاً از عبد الله بن مسعود روایت میكند از حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله كه فرمود: چون در معراج مرا به آسمان بردند، جبرئیل به من گفت: بهشت و جهنّم مأمور شده‌اند كه خود را بر تو عرضه كنند.

 من بهشت را دیدم و آن نعمت‌هائى را كه در آن بود، و جهنّم را دیدم و آن عذاب‌هائى را كه در آن بود.

 بهشت داراى هشت در بود، و بر فراز هر درى چهار كلمه نوشته بود كه هر كلمه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیاست، براى كسى كه بداند و عمل كند بهتر است. و جهنّم داراى هفت در بود، و بر فراز هر درى سه كلمه نوشته بود كه هر كلمه اى از آن براى كسى كه بداند و عمل كند از دنیا و آنچه در آنست بهتر است.

## كلمات نوشته شده بر فراز درهاى بهشت‌

 در این حال جبرئیل به من گفت: بخوان اى محمّد كه بر بالاى درها چه نوشته شده است! و من خواندم. امّا بر درهاى بهشت:

 بر بالاى در اوّل نوشته بود:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ‌. «براى هر چیز راهى و چاره اى است، و راه وصول به راحتى و عیش چهار صفت است: قناعت، و بذل كردن حقّ، و ترك كینه، و مجالست با اهل خیر.»

 و بر بالاى در دوّم نوشته بود:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ الله‌. «براى هر چیز

راهى و چاره اى است، و راه وصول به سرور و خوشحالى در آخرت چهار صفت است: دست كشیدن بر سر یتیمان، و عطوفت بر بیوه زنان، و كوشش در برآوردن نیازهاى مؤمنان، و تفقّد از فقیران و مسكینان.»

 و بر بالاى در سوّم نوشته بود:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ. «براى هر چیز راهى و چاره اى است، و راه وصول به سلامتى در دنیا چهار صفت است: كم گفتن، و كم خوابیدن، و كم راه رفتن، و كم خوردن.»

 و بر بالاى در چهارم نوشته بود:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ. «كسى كه ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید میهمان خود را گرامى بدارد. و كسى كه ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید همسایه خود را گرامى بدارد. و كسى كه ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید پدر و مادر خود را گرامى بدارد. و كسى كه ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید یا كلام خوب و گفتار خیر بگوید و یا ساكت باشد.»

 و بر بالاى در پنجم نوشته بود:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ. «كسى كه بخواهد به او ظلم نشود، باید خود او ظلم نكند. و كسى كه بخواهد به او فحش ندهند و شتم ننمایند، باید خود او فحش ندهد و شتم ننماید. و كسى كه بخواهد ذلیل و پست نشود، باید كسى را ذلیل و پست نكند. و كسى كه بخواهد به دست‌آویز متین و استوارى در دنیا

و آخرت چنگ زند، باید بگوید: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ.»

 و بر بالاى در ششم نوشته بود:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ. «كسى كه دوست دارد قبرش وسیع و گشاده باشد، مساجد را بنا كند. و كسى كه دوست دارد او را كرم‌ها در زیر زمین نخورند، در مساجد سكونت كند. و كسى كه دوست دارد پیوسته پاك و تازه باشد و نپوسد و كهنه نشود، مساجد را جاروب كند. و كسى كه دوست دارد جایگاه خود را در بهشت ببیند، مساجد را با فرش و بِساط، فرش كند.»

 و بر بالاى در هفتم نوشته بود:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ. «سفیدى و روشنائى دل در چهار صفت است: عیادت كردن از مریضان، و تشییع از جنازه‌ها، و خریدن كفن‌ها، و رد كردن قرض‌ها.»

 و بر بالاى در هشتم نوشته بود:

 لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ. «كسى كه دوست دارد از این درها وارد بهشت شود، باید به چهار صفت متمسّك گردد: سَخاوت، و حُسن اخلاق، و صدقه دادن، و نگاه داشتن خود را از اذیت و آزار بندگان خداوند متعال.»

 سپس در اینجا كلماتى را كه بر بالاى درهاى هفتگانه جهنّم نوشته بود، رسول الله كاملًا شرح میدهند،[[101]](#footnote-101) و ما ان‌شاءالله در بحث‌

جهنّم، این قسمت از روایت را بیان خواهیم كرد.

## وصف غرفه‌هاى بهشت‌

 در «معانى الاخبار» با إسناد خود از انس بن مالك روایت كرده است كه رسول الله فرموده است:

 إنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا یدْعَى الرَّیانَ، لَا یدْخُلُ مِنْهُ إلَّا الصَّائِمُونَ.[[102]](#footnote-102)

 «بدرستى كه براى بهشت درى است كه ریان نامیده مى‌شود، و از آن در كسى وارد نمى‌شود مگر روزه‌گیرندگان.»

 این نكته ناگفته نماند كه:

 در قرآن كریم و روایات، ذكرى از «غُرفه‌هاى بهشتى» به میان آمده است، و از مضمون آنها استفاده مى‌شود كه محلّ خاصّى است كه حائز اهمّیت است.

 «غُرفَه» در لغت به اطاقهاى فوقانى گویند كه بر روى اطاقهاى دیگر ساخته مى‌شود، و آن درجه و محلّ عالى و مرتفع از خانه و قصر است؛ و در روایات و آیات كنایه از مقام و درجه عالى در بهشت است كه به افراد خاصّى عنایت مى‌شود، مثلًا در سوره زمر آمده است:

 لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَعْدَ اللَّهِ لا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعادَ.[[103]](#footnote-103)

 «لیكن براى آن كسانى كه تقواى پروردگارشان را بجاى آورده‌اند غرفه‌هائى است كه در بالاى آنها نیز غرفه‌هائى بنا شده است، و از زیر آن غرفه‌ها نهرهائى در جریان است. اینست وعده خدا؛ كه خدا

خلف وعده نمى‌كند.»

 و در سوره فرقان داریم:

 أُوْلئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً.[[104]](#footnote-104)

 «ایشان (بندگان پروردگار رحمن كه در آیات قبل، شرح حال آنان را بطور مشروح طىّ دوازده آیه ذكر كرده است) در اثر شكیبائى و استقامتى كه نموده‌اند پاداش آنان غرفه است كه به آنها داده مى‌شود، و در آن غرفه پیوسته با تحیت و سلام از نزد خداوند برخورد مى‌شوند.»

 یعنى عباد رحمن را در آن غرفه جاى میدهند، و این مزدِ صبر و استقامتى است كه در طاعت خدا و در اجتناب از معصیت خدا نموده‌اند، كه البتّه از صبر در نوائب و شدائد منفكّ نیست. و فرشتگان پیوسته از جانب خداوند آنان را با تحیت و سلام و سلامتى از هر ترس و گزندى ملاقات مى‌كنند.

 در «أمالى» مرحوم صدوق، از عطّار از سَعد از ابن عیسى از پدرش از ابن أبى عُمَیر از ابن أبى حمزه از أبو بصیر، از حضرت صادق علیه السّلام، از پدرانش، از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت میكند كه قَالَ:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ فِى الْجَنَّةِ غُرَفاً یرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا، وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا؛ یسْكُنُهَا مِنْ أُمَّتِى‌

مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ، وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ، وَ أَفْشَى السَّلَامَ، وَ صَلَّى بِاللَّیلِ وَ النَّاسُ نِیامٌ‌ الْخَبَرَ.[[105]](#footnote-105)

 «رسول الله فرمودند: در بهشت غرفه‌هائى است كه از شدّت نور و صفا، ظاهرش از درونش دیده مى‌شود و درونش از ظاهرش مشهود است؛ و در این غرفه‌ها از امّت من كسانى مسكن دارند كه گفتارشان نیكو و پاكیزه باشد، و إطعام غذا بنمایند، و در سلام كردن دریغ نورزند، و در شب وقتى كه مردم خوابند نماز بخوانند.»

 بسیارى از گناهانست كه اثرش در نفس شدید است، و مرتكبین آن از رحمت خدا بسیار دور مى‌شوند، و وارد است كه آنها بوى بهشت را نمى‌شنوند، با آنكه بوى بهشت از مسیر پانصد سال و یا هزار سال راه به مشام جان میرسد.

## معصیت‌كاران و اهل فحشاء در بهشت وارد نمى‌شوند

 در «معانى الاخبار» صدوق از پدرش از سعد بن عبد الله از أحمد بن ابى عبد الله از پدرش از أحمد بن نَضْر از عَمرو بن شِمر از جابر، از حضرت باقر علیه السّلام آورده است كه قَالَ:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أَخْبَرَنِى جَبْرَئِیلُ عَلَیهِ السَّلَامُ: إنَّ رِیحَ الْجَنَّةِ یوجَدُ مِنْ مَسِیرَةِ أَلْفِ عَامٍ؛ مَا یجِدُهَا عَآقٌّ، وَ لَا قَاطِعُ رَحِمٍ، وَ لَا شَیخٌ زَانٍ، وَ لَا جَارٌّ إزَارَهُ خُیلَاءَ، وَ لَا فَتَّانٌ، وَ لَا مَنَّانٌ، وَ لَا جَعْظَرِىٌّ. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا الْجَعْظَرِىُّ؟ قَالَ: الَّذِى لَا یشْبَعُ مِنَ الدُّنْیا.[[106]](#footnote-106)

 «رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: جبرئیل علیه السّلام به من خبر داده است كه: بوى بهشت از مسیر هزار سال پیدا میشود؛ و عاقّ والدین آن را نمى‌یابد، و نه كسى كه قطع رحم كند، و نه پیرمردى كه زنا كند، و نه كسى كه از روى تكبّر و خودپسندى لباس خود را بر زمین كشد، و نه شخص فتنه‌جو و آشوبگر، و نه شخص منّت گذار، و نه جَعظَرىّ. جابر گوید: پرسیدم: مراد از جعظرىّ چیست؟ حضرت فرمود: كسى كه از دنیا سیر نشود.»

 و در حدیث دیگر آمده است:

 وَ لَا جَیوفٌ وَ هُوَ النَّبَّاشُ، وَ لَا زَنُوقٌ و هُوَ الْمُخَنَّثُ، وَ لَا جَوَّاضٌ‌[[107]](#footnote-107) [وَ هُوَ الْجِلْفُ الْجَافِى‌] (، وَ لَا جَعْظَرِىٌّ وَ هُوَ الَّذِى لَا یشْبَعُ مِنَ الدُّنْیا.[[108]](#footnote-108)

 «و نه آن كسى كه نبش قبر كند، و نه كسى كه لَواط دهد، و نه آدم سخت دل و سبك مغز، و نه آن كسى كه از دنیا سیر نگردد.»

 و از «نوادر» راوَندى با اسناد خود، از حضرت صادق علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام روایت شده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

 چون خداوند بهشت عدن را آفرید، خشت‌هاى آن را از طلاى متلألِئ و درخشان، و مِلاطِ آن را از مُشك ذوب شده قرار داد. و سپس به امر خدا بهشت عدن به اهتراز و حركت آمد، و به سخن در آمد و گفت: أَنْتَ اللهُ لَا إلَهَ إلَّا أَنْتَ الْحَىُّ الْقَیومُ. خوشا به حال كسى كه براى او مقدّر شده باشد در من داخل شود؛ چون خداوند تعالى سوگند یاد كرده است كه:

 وَ عِزَّتِى وَ جَلَالِى وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِى! لَا یدْخُلُكَ مُدْمِنُ خَمْرٍ، وَ لَا مُصِرٌّ عَلَى رِبًا، و لَا قَتَّاتٌ وَ هُوَ النَّمَّامُ، وَ لَا دَیوثٌ وَ هُوَ الَّذِى لَا یغَارُ وَ یجْتَمَعُ فِى بَیتِهِ عَلَى الْفُجُورِ، وَ لَا قَلَّاعٌ وَ هُوَ الَّذِى یسْعَى بِالنَّاسِ عِنْدَ السُّلْطَانِ لِیهْلِكَهُمْ، وَ لَا جَیوفٌ وَ هُوَ النَّبَّاشُ، وَ لَا خَتَّارٌ وَ هُوَ الَّذِى لَا یوفِى بِالْعَهْدِ.[[109]](#footnote-109)

 «سوگند به عزّت خودم و جلال خودم و بلندى مقام و مرتبت خودم! كه داخل در تو نمى‌شود كسى كه به خوردن مُسْكر مداومت كند، و كسى كه بر ربا خوردن اصرار ورزد، و كسى كه نمّامى و سخن چینى كند، و كسى كه دیوث باشد یعنى غیرت بر اهل خود نداشته باشد و در خانه او براى فجور مجتمع شوند، و نه آن كسى كه در نزد سلطان نمّامى و بدگوئى كند تا مردم را به هلاكت اندازد، و نه جَیوف و آن كسى است كه نبش قبر كند و كفن‌ها را بیرون آورد، و نه خَتّار و آن كسى است كه مردم را گول بزند و مكر و خدعه كند و وفا به عهد خود ننماید».

 آرى، این حال این‌گونه محجوبان و معصیت‌كاران است؛ و این چه نسبت دارد با حال كسانى كه در بهشت‌ها آرمیده‌اند و از بوى آن سرمَست شده‌اند، بلكه چه نسبت دارد با آن كسانى كه بهشت به سراغ آنان مى‌آید و از بوى آنان مَست میگردد؟! ﴿وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ‌ بین جمله أبرار مست».

## أشعار فروغى بسطامى در وصف أهل بهشت‌

# مجلس شصت و نهم: بهشت جاى پاكان است‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

 لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فِى كِتابِه الكَریم:

 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ\* دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. (آیه ٩ و ١٠، از سوره یونس: دهمین سوره از قرآن كریم)

 «كسانى كه ایمان به خدا آورده و عمل نیكو انجام میدهند، خداوند به سبب همان ایمانشان آنان را هدایت فرماید، در بهشت‌هاى نعیم كه در زیر درختانش نهرهائى جارى است. گفتار آنان در آن بهشت‌ها در مواجهه خطاب با خداوندشان اینستكه: پاك و مقدّس و منزّه هستى تو اى پروردگار ما! و تحیت آنها در آن بهشت‌ها

سلام است، و آخرین گفتارشان اینست كه: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‌: حمد و سپاس اختصاص به خدا دارد؛ خداوند كه پروردگار عالمیان است.»

## بهشت محلّ قداست و طهارت است‌

 بهشت، جاى پاك و پاكیزه است، محلّ قدس و نزاهت و طهارت است؛ و به عكس، جهنّم جاى آلوده و كثیف است و محلّ قذارت و نجاست و غلّ و غشّ و پلیدى‌هاست. و بر همین اصل و اساس، خود بهشت، و درهاى بهشت، و مراتب و درجات آن، و خدّام و ساكنان آن، و واردین و مقیمان آن؛ چه از جهت گفتار و چه از جهت رفتار، و چه از جهت ملكات و صفات و عقائد، همه پاك و طاهر مى‌باشند.

 در آنجا فعل زشت و كردار قبیح، و گفتار ناستوده، و نیت آلوده، و مكر و خدعه و فریب، و حرص و طمع و آز، و بخل و كینه، و حقد و حسد، و تملّق و چاپلوسى، و دو روئى و دو بینى، و خودخواهى و استكبار، و منیت طلبى نیست.

 در آنجا كفر و شرك و نفاق، و باطل بینى و باطل گرائى، و بیهوده‌جوئى و بیهوده‌پوئى، و لغو و لهو و لعب و عبث و گزاف، و هرزگى و هرزه خواهى نیست.

 پیوسته حمد و درود و سلام و تحیت و اكرام و تهنیت و تسبیح و تقدیس و تمجید و تهلیل و تكبیر و ذكر و لقاء و زیارت و نظارت و نَضارت است.

 و همیشه خوشى و خرّمى و شادى و شادكامى و بهجت و سرور

و حبُور و خفّت و سبكى و پرواز است، و دائماً لذّت و نعمت و خیر و بركت و عافیت و رحمت و عطوفت و مهر و وَداد و محبّت و عشق و ذوق و اشتیاق و صمیمیت و خوبى است.

 صدمات و مشكلات دنیوى و بأساء و ضرّاء و مجاهدت‌ها براى تكمیل نفوس و قابلیت ورود در این مقام منیع و قدم گذاردن در این محلّ رفیع است.

 شدائد سكرات مرگ، و عذاب عالم قبر و برزخ، و سؤال منكر و نكیر، و به درازا كشیدن طىّ عالم صورت، و نفخ صور، و قیام عند الله، و عالم حشر و نشر، و كتاب و نامه عمل، و حساب و جزاء، و عرض، و صراط، و میزان، و شفاعت، و أعراف و وسیله و غیرها، همه كلاس‌هاى تربیتى براى تطهیر و تزكیه، و وصول به مقام قداست و ورود در بهشت است.

 جهنّم نیز براى غیر مخلّدین در آن، نوعى از تطهیر و تزكیه است، كه پس از مقدارى طعم پاداش زشتى‌ها را چشیدن، قابلیت عفو و غفران پیدا نموده و از آن بیرون مى‌آیند، و در اثر شستشوى در آب كوثر و بهرمند شدن از چشمه مَعین ولایت، مورد شفاعت قرار گرفته و راهىِ به سوى بهشت میگردند.

## گفتار اهل بهشت طیب و پاكیزه است‌

 به به! چه نیكوست این آیه شریفه كه گفتار بهشتیان در بهشت پیوسته در تخاطب با خداى خود بوده و به‌ سُبْحانَكَ اللَّهُمَ‌ مترنّم هستند؛ و درود و تحیت آنان سلام، و آخرین گفتارشان اختصاص همه مراتب تعریف و تمجید و تحمید به ذات اقدس حضرت‌

ربّ العالمین است. یعنى به مقام عرفان حقیقى رسیده و حصر أفعال و صفات و أسماء و ذوات را در ذات اقدس حضرت ذوالجلال كرده‌اند، و نور او را در تمام مظاهر و عوالم ملكوت و مُلك متجلّى مى‌بینند، و عالم را یكسره یك نور و یك تابش از لَمَعان خورشید تابناك حضرت احدیت عزّ و جلّ مشاهده مى‌كنند.

 إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ\* وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى‌ صِراطِ الْحَمِيدِ.[[110]](#footnote-110)

 «خداوند كسانى را كه ایمان آورده‌اند و أعمال شایسته بجا میآورند، در بهشت‌هائى داخل میكند كه در زیر درخت‌هاى انباشته و سربه‌هم‌آورده آن نهرهائى جارى است. و در آن بهشت‌ها به پیرایه زینت از دستبندهائى كه از طلا و از لؤلؤ مى‌باشد زینت مى‌شوند، و لباسشان در آنجا حریر است. و به گفتار طیب و پاك رهبرى میگردند، و به راه خداوند حمید هدایت مى‌شوند.»

 در اینجا مى‌بینیم كه بهترین هدیه و تحفه بهشتى را همان سخن طیب و گفتار پاك و راه عزّت و پسندیده خداوند قرار داده است. و حقّاً این سخنان واقعى و حقیقى كه حكایت از محض واقعیت و حقیقت عرفان مى‌كند، از هر لذّتى و بهجتى دلنشین‌تر و فرح انگیزتر است.

 جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ

لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ\* وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ\* الَّذِي أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ‌.[[111]](#footnote-111)

 «در بهشت‌هاى عدن داخل مى‌شوند، و در آنجا با دستبندهائى كه از طلا و از لؤلؤ است زینت داده میگردند، و لباسشان در آنجا از حریر است. و میگویند: سپاس و ستایش مختصّ خداوند است، آنكه غم و غصّه و اندوه را از ما برداشت؛ و پروردگار ما غفور و شكور است، آنكه ما را در محلّ اقامت و سكون از فضل خود داخل كرد، بطورى كه هیچگونه مشكلى و هیچگونه سختى و شدّتى دیگر أبداً به ما نخواهد رسید.»

 عنوان حمد خدا، و اسناد از بین بردن اندوه به خدا، و او را به صفت غفور و شكور ستودن، و نسبت إدخال در منزل اقامت را به او دادن، و علاوه عدم مسّ تعب، و عدم مسّ لُغوب؛ همه و همه دلالت بر مقام توحید و عرفان واقعى این بهشتیها میكند. چون مشكلات و سختى‌ها در عالم لقاء حضرت احدیت نیست، و كدورت بدانجا راه ندارد.

 إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ\* ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ\* وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى‌ سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ\* لا يَمَسُّهُمْ فِيها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِينَ.[[112]](#footnote-112)

 «بدرستى كه پرهیزگاران در بهشت‌هائى و چشمه‌هائى هستند، كه بدانها خطاب میگردد: در آنجاها داخل شوید كه براى شما سلام و ایمنى خواهد بود. و ما هر گونه غِلّ و تنگى و كدورتى را از سینه‌هاى آنان بیرون كشیدیم، كه همه با هم برادر بوده و روبروى یكدگر بر روى تخت‌هائى قرار دارند. سختى و مشكلات أبداً بدانها نمیرسد، و هیچگاه از آن بهشت‌ها و چشمه‌ها بیرون رانده نمى‌شوند».

## بهشت محلّ سلام و سلامت است‌

 و بر همین اساس، بهشت محلّ سلام و سلامت است یعنى هیچگونه سختى و ناراحتى و مرض و فقر و مرگ و هلاكت و نقصان در هیچیك از أبعاد وجودى انسان نیست.

 وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ\* جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ كَذلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ\* الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.[[113]](#footnote-113)

 «و البتّه خانه آخرت مورد پسند و اختیار است؛ و چه بسیار نیكوست خانه پرهیزگاران. بهشت‌هاى عدنى است كه در آنها داخل مى‌شوند، و از زیر درختان آنها نهرهائى جارى است، و هر چه بخواهند براى آنانست؛ و اینطور خداوند پرهیزگاران را پاداش میدهد، آنان كه چون فرشتگانِ قبض روح، روح آنان را بگیرند و بمیرانند، آنان پاك و پاكیزه و طیب هستند و به آنها میگویند: سَلامٌ عَلَيْكُمْ‌، داخل در بهشت شوید در اثر أعمالى كه شما

بجا مى‌آورده اید!»

 إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فاكِهُونَ\* هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ فِي ظِلالٍ عَلَى الْأَرائِكِ مُتَّكِؤُنَ\* لَهُمْ فِيها فاكِهَةٌ وَ لَهُمْ ما يَدَّعُونَ\* سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ.[[114]](#footnote-114)

 «اهل بهشت در آن روز در اشتغال (به خداى خود و به موجودات مجرّده ملكوتیه عالم عِلوى) خوش و خرّم متنعّمند. ایشان با جفت‌هایشان در زیر سایه‌هائى بر روى تخت‌ها تكیه زده‌اند، و از براى آنهاست هر گونه میوه اى، و از براى آنهاست آنچه را بخواهند و طلب كنند: سلامى است كه از ناحیه پروردگار مهربان به آنها گفته مى‌شود.»

 در اینجا مى‌بینیم كه سلام خداوند، مطلوب و مقصود آنهاست، چرا كه آنان طالب خدا هستند. دورانى، سلوك بسوى خدا نموده و براى لقاء و حضور و عرفان و بالاخره فناء در ذات اقدس او و بقاء به بقاء و ابدیت او سیر نموده‌اند، و اینك به دار السّلام رسیده‌اند؛ و خدایشان ولىّ و سرپرست و مُدیر و مدبّر امور آنها میگردد.

 لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.[[115]](#footnote-115)

 «از براى آنهاست دار السّلام نزد محبوبشان و مقصودشان و معشوق حقیقى و واقعى و كعبه آمالشان خداوند عزّ و جلّ؛ و اوست ولىّ و صاحب اختیار آنان در برابر آنچه را كه در دنیا انجام داده‌

بودند».

## سرّ اینكه إسلام، تحیت مسلمانان را «سلامٌ علیكم» قرار داده است‌

 آرى «سَلام» اسم خداوند است. یعنى خداوند داراى صفت سلامت است؛ و هیچ نقصانى، و اندوه و غصّه اى، و خوف و ترسى، و عجز و فتورى، و جهل و نادانى اى، و مرگ و هلاكتى، و مرض و شدّتى، و گزند و آفتى، و ناراحتى و عاهتى، در خداوند نیست. همین صفت به مؤمن داده مى‌شود، و او متّصف به صفت سلام و مسمّى به اسم سلام میگردد.

 هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ.[[116]](#footnote-116)

 «اوست خداوند، آنكه هیچ معبودى جز او نیست؛ و اوست حاكم و سلطان و پاكیزه و سلام و مؤمن.»

 و در دعا وارد است كه:

 الْلَهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَ مِنْک السَّلَامُ، وَ لَک السَّلَامُ، وَ إلَیک یعُودُ السَّلَامُ.[[117]](#footnote-117)

 «بار پروردگارا! تو سلام هستى، و از تست سلام، و براى تست‌

سلام، و بسوى تو بر میگردد سلام.»

 و چون مؤمن متّصف به صفت و اسم سلام گردد، همه آثار و خواصّ سلام كه در خداست، در او متجلّى مى‌شود؛ و حقّاً مقام عالى و رفیعى است كه نصیب او مى‌شود. و چقدر دین مقدّس اسلام، عظیم و متین است كه تحیت مسلمانان را سلام قرار داده است: سَلامٌ عَلَیکمْ‌. یعنى آن اسم سلام خداوند براى شما باشد، و متّصف بدین اسم شوید، و از سلامتى مطلق حضرت بارى تعالى بهرمند گردید.

 و بنابراین، سلام یك تحیتى نیست كه مسلمان از نزد خود و به انشاء خود، به مسلمان دیگرى هدیه میكند، بلكه دعا و انشاء طلبِ از خداست، كه بر این مسلمان سلام را مرحمت فرماید.

 و صیغه‌ السَّلامُ عَلَینا وَ عَلَى عِبادِ اللهِ الصّالحِینَ‌ نیز دعائى است كه مسلمان طلب سلام و اتّصاف بدین صفت را از خدا براى خود و براى بندگان صالح خدا میكند. و حتماً باید كلمه عَلَینا را ذكر كرد و به‌ السَّلامُ عَلَى عِبادِ اللهِ الصّالِحینَ‌ اكتفا نكرد؛ چرا كه مگر ما از چنین مقامى بى نیاز هستیم؟ و از چنین دعائى چرا محروم باشیم؟

 و بعضى كه چنین مى‌پندارند: سلام یك درود و تحیتى است و یك نوع تعارف و تشریفى است، كلمه عَلَینا را ذكر نمى‌كنند و در نوشتجات خود به همان‌ السَّلامُ عَلَى عِبَادِ اللهِ الصّالحِینَ‌ اكتفا مى‌كنند؛ و این اشتباه روشنى است.

## سلام، خود یك عالمى است‌

 و نیز از آنچه گفته شد، معلوم میشود كه سلام تنها یك گفتار

نیست، بلكه یك حقیقت و یك عالَمى است؛ و چون دعاى بر سلام مستلزم گفتار است لذا عامّه چنین مى‌پندارند كه سلام از مقوله گفتار و سخن است. همچنان كه رحمت و بركت و عافیت یك حقیقت و عالمى است، و دعاى بر آنها چون‌ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیکمْ وَ بَرَکةُ اللهِ لَکمْ وَ عافاکمُ اللهُ‌ چون مستلزم گفتار است، از مقوله لفظ و گفتار است.

 وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ\* هذا ما تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ\* مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ\* ادْخُلُوها بِسَلامٍ ذلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ\* لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ.[[118]](#footnote-118)

 «و بهشت براى متّقیان و پرهیزگاران نزدیك گردیده شود، و براى آنان بعید و دور نخواهد بود. این بهشت همانست كه به شما وعده داده شده بود؛ براى هر كس كه به خداوند زیاد رجوع كند، و بسیار خویشتن دار باشد. آنان كه از پروردگار بخشاینده، در غیب بترسند، و به درگاه خداوند با دلِ بازگشت كننده آیند.

 (بدانها بدین گونه خطاب شود كه:) در آن بهشت‌ها با سلام داخل شوید. اینست روز خلود و جاودانى. براى آنان هر چه بخواهند در آنجا هست؛ و علاوه بر آن در نزد ما نیز زیادى خواهد بود.»

 در اینجا روشن است كه‌ ادْخُلُوها بِسَلامٍ‌ معنایش این نیست كه‌

فرشتگان به آنها لفظاً سلام مى‌كنند، بلكه اینست كه دخول آنها در بهشت با سلام و سلامتى و ایمنى از هر گزندى و نقصانى معیت دارد، و ملازم است.

 و سلام كه در اسلام به عنوان تحیت و دعا تشریع شده است، دلالت دارد بر آنكه من از خدا براى تو سلام میخواهم! و بنابراین وجود من در این حال متّصف به اسم سلام است، و ظهور این اسم در من، ترا از هر گزندى و شرّى از ناحیه من مصون مى‌دارد!

## بهشتیان در تمام جهات پاك و طیب هستند

 و سلام از مراتب و درجات پاكى و طهارت است. و گفتیم كه: اهل بهشت همه پاكند؛ خودشان پاكند، و منازلشان پاك است، و جفت‌هایشان پاك و پاكیزه‌اند.

 امّا خودشان، در آیه كریمه سوره زمر داریم:

 سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ.[[119]](#footnote-119)

 (فرشتگان به پاكان میگویند:) سلام بر شماست! پاك و طیب و پاكیزه شدید! پس بطور جاودان در بهشت‌ها داخل شوید.»

 و در این آیه تفریع با فاء، دلالت بر پاكى و طهارت منزل دارد، مانند پاكى و طهارت نازل، كه خودِ اهل بهشت باشند.

 سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.[[120]](#footnote-120)

 «سلام باد بر شما در مقابل شكیبائى و استقامتى كه در دنیا نمودید! پس خوب جائى است عاقبت این خانه!»

 و در این آیه تفریع با فاء، دلالت بر پاكى و طهارت منزل دارد به سبب و به علّت پاكى و طهارت نازل، كه در اثر صبر پیدا كرده است.

 و علاوه بر این فرقى كه بین این دو آیه بود، در آیه دوّم، سلام از طرف خداوند و در مقام امتنان است، و در آیه اوّل از ناحیه فرشتگان است كه در مقام بشارت به مردم پاكیزه و طیب میدهند.

 و امّا منازل آنها پاك و طاهر است، به دلیل گفتار خداوند در سوره صفّ:

 وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ.[[121]](#footnote-121)

 «و داخل میكند شما را در بهشت‌هائى كه از زیر درختان سربه‌هم‌آورده آن نهرهائى جارى است؛ و در مسكن‌هاى پاك و پاكیزه در بهشت‌هاى عَدن.»

 و امّا جفت‌هایشان پاك و طاهرند، به دلیل آیه سوره آل عمران:

 قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ.[[122]](#footnote-122)

 «بگو (اى پیامبر) آیا میخواهید من شما را به چیزى بهتر از این آگاه كنم: براى كسانى كه تقواى خدایشان را در پیش گیرند بهشت‌هائى است كه در زیر درختان سربه‌هم‌آورده آن نهرهائى جارى است، كه‌

بطور خلود و جاودان در آن زیست مى‌كنند، و جفت‌هاى پاك و پاكیزه شده، و رضوان از خدا. و خدا به بندگانش داناست.»

 در بهشت نه تنها طهارت و قداست، در وجود و نفس و مظاهر است، بلكه نیز در كلام و گفتار است؛ در سخنان بهشتى‌ها هیچگونه گناه و لغوى نیست:

 لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً\* إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً.[[123]](#footnote-123)

 «در بهشت أبداً سخن لغو و بیهوده، و گفتارى كه به گناه اندازد نمى‌شنوند، مگر گفتار سلام، سلام.»

 لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذَّاباً.[[124]](#footnote-124)

 «در بهشت نمى‌شنوند هیچ سخن لغو و بیهوده اى را، و هیچ گفتار باطل و دروغى را.»

 فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ\* لا تَسْمَعُ فِيها لاغِيَةً.[[125]](#footnote-125)

 «در بهشت بلند مرتبه اى، كه در آن هیچ لغوى را نمى‌شنوى.»

 و میتوان جامع‌ترین آیات را در این موضوع، این آیه از سوره أعراف دانست:

 ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.[[126]](#footnote-126)

 «داخل در بهشت شوید! هیچ ترسى براى شما نیست و هیچ‌

اندوه و غصّه نیز ندارید.»

 چون خوف و ترس درباره پیشامد احتمالىِ أمر ناپسند و ناگوار است، و غصّه و اندوه درباره امرِ ناپسند واقع شده اى است، و خداوند در این آیه هر نقصان وجودى را چه نقصانى واقع و چه نقصانى احتمالى، همه را از بهشتیان نفى میكند. و بنابراین آنها از هر عیب و نقص، و از هر امر عدمى بَرى و منزّه هستند، و در كینونت ذات خود كاملند. و هیچیك از كون و فساد و مزاحمات دنیا، و تأثیر و تأثّرها، و فعل و انفعال‌هائى كه موجب نقصان گردد در آنجا نیست.

 همه انحاء عیوب و غلّ و غشّ از آنان برداشته شده، و در رحمت الهیه و غشیان جذبات ربّانیه، رستگار، و با امن و سلام، مأمون و سالم مى‌باشند.

## در آخرت، فقط دین اسلام پذیرفته است‌

 و از اینجا نیز میتوان به خوبى دریافت كه در آنجا سِلم و مسالمت و إسلام و تسلیم حكمفرماست، انكار و جُحود و استكبار در آنجا نیست، و كسى كه بدین رذائل متّصف باشد بدانجا راه ندارد. و دین اسلام كه دین تسلیم و سلامت است فقط پذیرفته است، و آنان كه غیر از این دین، دینى براى خود چه آسمانى و چه من درآوردى اتّخاذ كنند، و یا صاحب مذهب و مكتبى غیر از اسلام باشند، از آنان قبول نخواهد شد.

 إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ‌.[[127]](#footnote-127)

 «بدرستى كه حقّاً دین در نزد خداوند فقط دین اسلام است».

 وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ.[[128]](#footnote-128)

 «و هر كس غیر از اسلام، دینى را براى خود اتّخاذ كند، از او پذیرفته نمى‌شود، و او در آخرت از زیانكاران است.»

 اختیار دین و آئین، بطور دل بخواه نیست، و كسى نمى‌تواند در این زمان یهودى و یا نصرانى گردد؛ دین اسلام ناسخ ادیان است، و بر همه واجب است كه این دین را كه أكمل و اتمّ شرایع است بپذیرند، و گرنه زیانكار مى‌باشند.

 گذشته از آنكه دین حضرت موسى و حضرت عیسى ـ على نبینا و آله و علیهما السّلام ـ بعد از زمان آنها دستخوش تصرّفات و آراء و اهواء نفسانیه زمامداران شده و تورات و انجیل تحریف گردیده است. اصولًا بعد از اسلام كه متمّم شرایع و صراط مستقیم بسوى خداست، و یگانه خطّ مشى بسوى حقیقت، و قوى‌ترین دستورات براى به فعلیت رسانیدن كمالات و استعدادهاى بشرى را دارد، و براى توحید و عرفان حضرت احدیت برنامه اعلا را آورده است؛ دیگر به دنبال راه‌هاى ضعیف و نارسا رفتن غلط است. و بنابراین انسان‌ها بطور ناقص از دنیا میروند، و تمام مراتب استعداد وجودى خود را به فعلیت نمیرسانند، و تمام راه را بسوى توحید نمى‌توانند طى كنند، و در این صورت حتماً خاسر و زیانكار خواهند بود؛ خسران و زیانى كه ناشى از نقصان و امور عدمى است. و در آخرت‌

كه محلّ تجلّیات نفس و بروز و ظهور عالم توحید است، شكسته و ناقص، و پژمرده و افسرده مى‌باشند، گرچه به دستورات دینى خود به نحو اكمل رفتار كرده باشند.

## معناى صحیح‌ ﴿لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ﴾

 و بنابراین، از آیه:

 لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.[[129]](#footnote-129)

 «هیچ اكراهى در دین نیست، زیرا به تحقیق راه رشد از راه گمراهى، روشن و جدا شده است.»

 نمى‌توان استفاده كرد كه مردم در انتخاب دین و مذهب مختارند. زیرا این آیه در مقام بیان اینست كه بگوید: دین و عقیده قلبى یك امر وجدانى است، و در آن نمى‌توان كسى را مجبور كرد و اضطراراً به دینى در آورد. و بعد از آنكه رشد و سعادت از غىّ و گمراهى شناخته شد، خود مردم باید به دنبال رشد و كمال بروند؛ امّا اینكه مردم در انتخاب و اختیار دین مختارند، چنین نیست. مردم از نقطه نظر ظاهر و احكام اجتماعى و دستورات اخلاقى حتماً باید دین اسلام را بپذیرند، و خود این پذیرش رفته رفته دلهاى آنها را هم به قبول كمالات معنوى این دین مى‌كشاند.

 خلاصه و محصّل مطلب آنكه: این آیه در مقام بیان حكایت از حالات قلبى مردم است نه در مقام انشاء و اعطاء اختیار در عالم ظاهر؛ و شاهد بر این مطلب آنكه: علاوه بر دو آیه اى كه أخیراً ذكر شد آیاتى دیگر در قرآن كریم داریم كه دلالت دارند بر آنكه فقط دین‌

اسلام در نزد خداوند مورد قبول است، و هیچ دین و آئین دیگرى پذیرفته نیست. مانند آیات سوره زخرف:

 يا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ\* الَّذِينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَ كانُوا مُسْلِمِينَ\* ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ\* يُطافُ عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوابٍ وَ فِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيها خالِدُونَ\* وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ\* لَكُمْ فِيها فاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْها تَأْكُلُونَ.[[130]](#footnote-130)

 «اى بندگان من! در امروز هیچ ترسى و هیچ غصّه اى براى شما نیست. آنان كه به آیات من ایمان آوردند، و مسلمان بودند. داخل شوید در بهشت، شما با جفت‌هایتان شادكام و مسرور باشید. و براى آنان به كاسه‌هائى از طلا، و به كوزه‌هائى، دور زنند و بگردانند. و در آن بهشت‌ها از هر چیزى كه نفوس بخواهند و اشتها كنند، و دیدگانشان از آن لذّت برد موجود است، و شما در این بهشت‌ها جاودانه مى‌مانید! و اینست آن بهشتى كه در پاداش أعمالى كه در دنیا انجام داده‌اید، اینك به عنوان وراثت به شما رسیده است! از براى شما در آن بهشت‌ها میوه‌هاى بسیارى است كه از آنها میخورید!»

 كلمه اسلام در این آیه و در دو آیه قبل، خصوص اسلام مصطلح است، نه معناى تسلیم واقعى. و این معناى اسلام در اصطلاح قرآن‌

است؛ همچنان كه ایمان، به معناى خصوص ایمان به خدا و به رسول الله است، نه مطلق ایمان.

## بهشت محلّ «مسلمان» و «مؤمن» است‌

 و بنابراین، تمام آیات بسیارى كه در قرآن مجید است، و بهشت را از آنِ ایمان‌آورندگان و أعمال نیكو بجاآورندگان میداند، مانند آیه سوره بقره:

 وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.[[131]](#footnote-131)

 «بدرستى كه آنان كه ایمان آورده‌اند، و اعمال صالحه انجام داده‌اند، ایشانند فقط اهل بهشت كه در آن جاودانه زیست مى‌كنند.»

 و مانند آیه سوره مؤمن:

 وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ.[[132]](#footnote-132)

 «و كسى كه عمل نیكو بجاى آرد، خواه مرد باشد و خواه زن، و او مؤمن باشد؛ پس این جماعت داخل بهشت مى‌شوند، و در آنجا بدون حساب روزى میخورند.»

 تمام این آیات با كثرت آنها، راجع به خصوص مسلمانان و مؤمنان است. چون متبادر از لفظ «مؤمن» در عرف اسلام و مسلمین صدر اسلام، خصوص ایمان‌آورندگان به رسول الله و به قرآن كریم است.

 و همچنان كه در سوره محمّد صلّى الله و آله و سلّم فرماید

 وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلى‌ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ.[[133]](#footnote-133)

 «و كسانى كه ایمان آوردند (ایمان به خداوند) و اعمال صالحه انجام دادند، و ایمان آوردند به آنچه بر محمّد نازل شده است، و آن حقّ است از جانب پروردگارشان؛ خداوند گناهانشان را مى‌آمرزد، و دل آنها را براى توحید و عرفان خود اصلاح میگرداند.»

 و نیز مانند آیاتى كه اهل كتاب را دعوت به إسلام و ایمان به رسول الله و قرآن میكند، مانند آیه سوره آل عمران:

 وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتابِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ.[[134]](#footnote-134)

 «و اگر اهل كتاب ایمان بیاورند، براى آنها پسندیده و نیكو است، و آنست مورد اختیار».

## یهودیت و نصرانیت، موجب دخول در بهشت نیستند

 و مانند آیه سوره مائده:

 وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ.[[135]](#footnote-135)

 «و اگر هر آینه اهل كتاب ایمان بیاورند و تقوى پیشه سازند، ما حتماً از گناهانشان در میگذریم و آنان را در بهشت‌هاى نعیم وارد مى‌سازیم.»

 و واضح است كه اگر پذیرش دین حضرت موسى و حضرت‌

عیسى كافى بود، دیگر معنى نداشت خداوند اهل كتاب را امر به پذیرش اسلام و ایمان‌ بِمَا نُزِّلَ عَلَى‌ مُحَمَّدٍ بنماید، و آنان را سرزنش كند كه گفتارشان كه میگویند: یهودیت و نصرانیت موجب دخول در بهشت است، كلامى گزاف است، و فقط اسلام كه عبارت است از تسلیم شدنِ وجهه باطنى در مقابل خداوند و نیكوكار بودن، موجب ثبات اجر در نزد خداوند و رهائى از هر گونه ترس و اندوه است.

 وَ قالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارى‌ تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ\* بَلى‌ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.[[136]](#footnote-136)

 «یهودى‌ها میگویند: داخل در بهشت نمى‌شود مگر كسى كه یهودى باشد، و مسیحیان میگویند: داخل در بهشت نمى‌شود مگر كسى كه نصرانى باشد. این است آرزوها و افكارشان! بگو اى پیامبر: اگر شما راست میگوئید، دلیل و برهان خود را بر این مدّعى اقامه كنید.

 آرى كسى كه اسلام بیاورد، و وجهه باطنى خود را در مقابل خداوند تسلیم كند و او مُحسن باشد، اجرش در نزد پروردگار اوست، و این جماعت هیچگونه ترس و اندوهى نخواهند داشت.»

 و بر همین نهج دو آیه در قرآن كریم داریم كه دلالت دارند بر اینكه ایمان ظاهرى به درد نمى‌خورد، و نامیده شدن به اسم مسلمان‌

و مؤمن اثرى ندارد؛ فقط میزان و ملاك سعادت و رهائى جستن از اندوه و خوف، ایمان حقیقى است. اوّل: در سوره مائده:

 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصارى‌ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.[[137]](#footnote-137)

 «آن كسانى كه ایمان آورده‌اند، و آن كسانى كه یهودى هستند، و ستاره پرستان، و نصارى؛ هر كس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس براى آنان هیچگونه ترسى و اندوهى نیست.»

 دوّم: در سوره بقره:

 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارى‌ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ‌.[[138]](#footnote-138)

 «آن كسانى كه ایمان آورده‌اند، و آن كسانى كه یهودى هستند، و نصارى، و ستاره پرستان؛ هر كس به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، پس پاداش آنان در نزد پروردگار آنهاست، و هیچگونه ترسى و اندوهى براى آنها نیست».

## آنچه موجب رستگارى و دخول در بهشت است، ایمان واقعى است نه ظاهرى‌

 این دو آیه، در مقام بیان آنست كه روشن كند: در روز قیامت ایمان واقعى مثمر ثمر است، و مجرّد نامگذارى و خود را مؤمن‌

نامیدن و یا یهودى و نصرانى و صابئى خواندن، ملاك نَجاح و رستگارى نیست.

 فلهذا با آنكه مؤمنان را ذكر كرده است، تكرار مى‌فرماید: مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، یعنى ایمان واقعى و حقیقى. و بنابراین مجرّد گرایش به گروهى پیدا كردن، و خود را از اهل ملّت و نِحلتى دانستن و به نام مخصوصى نامیده شدن، موجب عاقبت به خیرى و رستگارى نمى‌شود؛ بلكه ایمان حقیقى به خدا و روز بازپسین و كردار نیكو لازم است.

 و بر این اصل، نفرموده است: مَن ءَامَنَ مِنْهُمْ بِاللهِ وَ الْیوْمِ الآخِرِ كه ضمیر «مِنْهُمْ» را به اسماء سابقه ارجاع دهد، و الّا همان توهّم مى‌آمد؛ و فرموده است: مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ تا جمله سابق را قطع كند، و با جمله مُستأنفه اى بیان یك حقیقت و واقعیتى را بنماید.

 و معلوم است كه مؤمنان نیز نباید به نام ایمان اكتفا كنند، و باید دنبال ایمان واقعى بروند، و الّا زیانكار مى‌باشند.

 و هر فرد از افراد انسان ـ بدون استثناء ـ ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و ایمانش واقعى باشد و كارش نیكو باشد، رستگار است. و از جمله أعمال نیكو، تفحّص و تجسّس از حقیقت ادیان و ایمان به رسول الله است، كه در این صورت بر فرض وصول، مؤمن و مسلمان واقعى شده، و بر فرض عدم وصول جزء مستضعفان و یا ملحق به آنها محسوب و مورد رحمت خدا واقع مى‌شوند.

 و محصّل كلام آنست كه: بعد از آنكه محقّق است كه دین مقدّس اسلام، أكمل و افضل و اشرف ادیان است، و بهتر و مستقیم‌تر و راحت‌تر و وسیع‌تر افراد بشر را به سعادت میرساند؛ عقلًا و شرعاً و فطرةً واجب و لازم است كه دست از ادیان و آئین‌ها و مذهب‌ها و مكتب‌هاى دیگر برداشته و در تحت این شریعت غرّاء در آیند، و الّا در عاقبت كار، خسران و زیان مشهود است.

 حال اگر كسى در جستجوى حقیقت كوتاهى نكرد، و براى او بواسطه دور بودن از محیط علم و ایمان و پرورش در خانه جاهلیت، چنین یقین حاصل شد كه دین حضرت موسى و یا حضرت عیسى على نبینا و آله و علیهما السّلام در این زمان هم كافى و مكفى است؛ اگر حقّاً ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد، و طبق نوامیس و احكام عقلیه و شریعت خود، به اعمال صالحه دست زند و از ظلم و ستم و تجاوز به حقوق اجتناب ورزد؛ اینچنین كسى جزء مستضعفان و یا مُلحَق به آنها و یا جزء مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ‌ محسوب، و البتّه مورد مؤاخذه قرار نمى‌گیرد، گرچه مقام و درجه مسلمان و مؤمن را هم نخواهد داشت.

 و بر همین اساس است كه عامّه در صورتى كه بغض اهل بیت را در دل نداشته باشند، ولى حقّانیت و ولایت حقّه حقیقیه الهیه حضرت مولى الكونین و إمام الثّقلین علىّ بن أبى طالب علیه السّلام هم بر آنان به ثبوت نپیوسته باشد؛ از در هشتم بهشت وارد آن مى‌شوند، و طبعاً با واردین از سائر درها از نقطه نظر مقام و منزلت‌

تفاوت دارند.

## بهشت محلّ پرهیزگاران و پاكدلان است‌

 در بسیارى از آیات قرآن مجید وارد است كه شرط رفتن به بهشت، تقوى، و اطاعت از خدا و رسول، و دورى از هواى نفسانى، و ترس از مقام عظمت و جلال خدا و از موقف عرض در محضر خدا، و دلبستگى و سكون نفس به خدا، و خضوع و خشوع در برابر او، و قلب سلیم است؛ مانند:

 لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ.[[139]](#footnote-139)

 «و لیكن آنان كه از خداوند خود مراقب و پرهیزگارند، از براى آنان بهشت هائیست كه در زیر درختان سربه‌هم‌آورده آنها نهرهائى در جریان است. آنان در آن بهشت‌ها جاودانه زیست مى‌كنند، و از نزد خداوند براى آنها مائده و طعامهاى مهیاى الهیه براى میهمانان اوست؛ و آنچه در نزد خداست براى أبرار مورد پسند و اختیار است.»

 و مانند:

 وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذاباً أَلِيماً.[[140]](#footnote-140)

 «و كسى كه از خدا و رسول خدا اطاعت كند، او را در بهشتهائى كه در زیر درختانش نهرهائى جارى است داخل میكند؛ و كسى كه از

اطاعت روى بگرداند او را به عذاب دردناكى دچار مى‌سازد.»

 و مانند:

 وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى‌\* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى‌.[[141]](#footnote-141)

 «و أمّا آن‌كس كه از مقام و منزلت و ربوبیت پروردگارش در هراس باشد، و نفس خود را از هوى منع كند، حقّاً كه بهشت مأوى و مسكن او مى‌باشد.»

 و مانند:

 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلى‌ رَبِّهِمْ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.[[142]](#footnote-142)

 «و حقّاً آن كسانى كه ایمان آورده‌اند، و أعمال نیكو انجام داده‌اند، و به پروردگارشان دلبستگى و گرایش و سكون نفس پیدا نموده خاشع شدند، آنان اهل بهشت هستند كه در آن مخلّد مى‌مانند.»

 و مانند:

 يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ\* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.[[143]](#footnote-143)

 «روز قیامت روزى است كه هیچ مال و هیچ فرزندانى به كار نمى‌خورند، مگر آنكه با دل پاك و سالم بسوى خدا آید.»

 و بر همین اساس كه بهشت محلّ پاكى و طهارت، و جاى طیب و پاكیزه، و مكان ورودِ پاكان و طیبان است، شَجَره طوبَى در بهشت است.

 شجره طوبى درختى است كه حقیقتش از طهارت و پاكى است. چون «طوبى» از مادّه طابَ یطیبُ طِیبًا مشتقّ است‌[[144]](#footnote-144) و معنایش پاك و طیب و پاكیزه خواهد بود.

 الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبى‌ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ.[[145]](#footnote-145)

 «آنان كه ایمان آوردند و أعمال صالحه بجاى آوردند، پاكى و طهارت از آنِ آنان باد، و بازگشت نیكو.»

 پس واقعیت طوبى، همان نَزاهت و قداست است، و چون داراى فروع و شاخه‌هائى است و طهارت و قداست به انواع و اشكالى متحقّق میگردد، در آخرت نیز بصورت درختى است كه داراى شاخه و فروع نیكو و با ثمر است.

 و چون اصل درخت طهارت و قداست، ولایت است كه از آن هر خوبى و هر خیرى مترشّح مى‌شود، و بدون ولایت كه ناشى از محبّت است هیچ چیز داراى ارزش نیست، فلهذا ریشه و اصل این درخت در خانه ولایت است.

 این درخت كه درخت ولایت است، از معدن ولایت رشد و نموّ

میكند، و شاخه‌هاى آن كه طهارت و رحمت، و عافیت، و ایثار، و إنفاق، و عبودیت، و عبادت، و جهاد، و نماز، و روزه، و سائر افعال و صفات پسندیده است، همه از این تنه و ریشه منشعب میگردد، و هر شاخه اى از این ریشه نیرو میگیرد و رشد پیدا میكند.

 و بنا بر همین اصل در «مجمع البیان» مرحوم طبرسى پس از آنكه از بزرگان مفسّرین، نُه معنى براى كلمه طوبى روایت میكند، معناى دهمین آن را به معناى درختى گرفته است كه ریشه‌اش در منزل رسول الله صلّى علیه و آله و سلّم است، و در خانه هر مؤمنى شاخه اى از شاخه‌هاى آنست. و گوید: این معنى را عُبَید بن عُمَیر و وَهَب و أبو هُرَیرة و شَهْر بن حوشَب گفته‌اند، و شهر بن حوشب مرفوعاً از أبو سَعید خُدرى از رسول الله روایت كرده است. و همین معنى از حضرت باقر علیه السّلام مروىّ است.

 و سپس گفته است:

## اصل و ریشه درخت طوبى در بهشت، در خانه رسول الله و أمیر المؤمنین صلّى الله علیهما و آلهما، و شاخه‌هایش در منازل شیعیان است‌

 «ثعلبى با اسناد خود از كلبى از أبو صالح از ابن عبّاس روایت كرده است كه:

 قالَ: طوبَى شَجَرَةٌ أصْلُها فى دارِ عَلىٍّ عَلَیهِ السَّلَامُ فى الْجَنَّةِ، وَ فى دارِ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْها غُصْنٌ.

 وَ رَواهُ أبُو بَصِیرٍ عَنْ أبى عَبْد اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ، وَ رَوَى الْحَاكِمُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسْكَانِىُّ بِإسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیهِمَا السَّلَامُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ ءَابَآئِهِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ طُوبَى، قَالَ: شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِى دَارِى وَ فَرْعُهَا

عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ سُئِلَ عَنْهَا مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ: فِى دَارِ عَلِىٍّ عَلَیهِ السَّلَامُ، فَقِیلَ لَهُ فِى ذَلِكَ؛ فَقَالَ: إنَّ دَارِى وَ دَارَ عَلِىٍّ فِى الْجَنَّةِ بِمَكَانٍ وَاحِدٍ.[[146]](#footnote-146)»

 «او گفته است: طوبَى درختى است كه ریشه آن در بهشت، در خانه على علیه السّلام است، و در خانه هر مؤمنى شاخه اى از آن مى‌باشد.

 این روایت را أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است، لیكن حاكم أبو القاسم حَسكانى با إسناد خود از حضرت موسى بن جعفر علیهما السّلام از پدرش از پدرانش علیهم السّلام آورده است كه: از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم درباره طوبَى پرسیدند، فرمود: درختى است كه ریشه‌اش در خانه من است، و شاخه‌هایش بر اهل بهشت پخش شده است. مرتبه دیگرى از رسول الله پرسیدند، فرمود: درختى است كه ریشه‌اش در خانه علىّ علیه السّلام است. و چون از علّت اختلاف این دو پاسخ پرسیدند فرمود: خانه من و خانه علىّ در بهشت در مكان واحدى است.»

 در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» از پدرش از ابن محبوب از علىّ بن رِئاب از ابو عُبیده، از حضرت صادق علیه السّلام روایت میكند كه:

 قَالَ: طُوبَى شَجَرَةٌ فِى الْجَنَّةِ فِى دَارِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیهِ السَّلَامُ. وَ لَیسَ أَحَدٌ مِنْ شِیعَتِهِ إلَّا وَ فِى دَارِهِ غُصْنٌ مِنْ‌

أَغْصَانِهَا وَ وَرَقَةٌ مِنْ أَوْرَاقِهَا یسْتَظِلُّ تَحْتَهَا أُمَّةٌ مِنَ الامَمِ.[[147]](#footnote-147)

 «طوبى درختى است در بهشت، در خانه أمیر المؤمنین علیه السّلام. و هیچیك از شیعیان او نیستند مگر آنكه در خانه‌اش یك شاخه از شاخه‌هایش، و یا یك برگ از برگهایش مى‌باشد كه در زیر سایه آن، امّتى از امّت‌ها مى‌آرمند.»

 و نیز در همین تفسیر از پدرش از ابن أبى عُمَیر از هِشام بن سالم، از حضرت صادق علیه السّلام در خبر معراج روایت كرده است كه رسول الله گفتند: سپس من از بیت المَعمور خارج شدم، و در این حال دو نهر به اطاعت من درآمدند؛ یكى از آن دو نهر، كَوْثَر نامیده شد و دیگرى رَحْمَت. من از نهر كوثر آشامیدم، و در نهر رحمت غسل كردم. و سپس این دو نهر به انقیاد من بودند تا من داخل بهشت شدم.

 و چون داخل شدم دیدم كه در اطراف و حاشیه‌هاى آن، خانه‌هاى من و خانه‌هاى ازواج من است. و دیدم كه خاك آن مانند مشك بود. و دیدم كه یك كنیزكى خود را در نهرهاى بهشت فرو مى‌بَرد و با آب شستشو میكند، گفتم: اى خانم تو از براى كیستى؟! گفت: من براى زَید بن حارِثة هستم. و چون صبح شد من این بشارت را به زید دادم.

 و دیدم مرغانى را كه به مانند و به شكل شتران خراسانى بودند. و دیدم‌انارهاى بهشت را كه به اندازه دَلْوهاى بزرگ بودند. و دیدم‌

یك درخت را كه اگر پرنده اى را بخواهند به گرداگرد تنه آن به پرواز درآورند، از شدّت عظمت و بزرگى آن درخت، هفتصد سال بیشتر طول مى‌كشد. و در بهشت منزلى نبود مگر آنكه شاخه اى از آن درخت در آن بود. من گفتم: اى جبرائیل! این درخت چیست؟! گفت: این درخت طوبَى است كه خدا مى‌فرماید: طُوبى‌ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ.[[148]](#footnote-148)

 و در «خصال» صدوق با سند خود از حضرت باقر علیه السّلام از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت میكند كه فرمودند:

 «طوبَى درختى است در بهشت كه ریشه آن در خانه رسول الله است، و هیچ مؤمنى نیست مگر آنكه در خانه او شاخه اى از شاخه‌هایش مى‌باشد. و آن مؤمن هر چه بر دلش بگذراند و بدان میل كند، آن شاخه آن را براى او مى‌آورد. و اگر یك مرد سوار، با كمال اهتمام و جدّیت، در سایه آن درخت صد سال سیر كند، از آن سایه بیرون نمیرود؛ و اگر كلاغى از تنه و بن آن درخت، به طرف بالاى آن به پرواز درآید، به آخرین نقطه أعلاى آن نمیرسد مگر آنكه از پیرى بدنش سپید گردد. آگاه باشید! و در مثل چنین نعمت‌هایى رغبت كنید ـ الخبر.[[149]](#footnote-149)»

## شجره طوبى، مهریه حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام است‌

 در «تفسیر عیاشى» از عَمْرو بن شمر از جابر، از حضرت باقر

علیه السّلام از پدرش از پدرانش علیهم السّلام روایت كرده است كه فرمود:

 «روزى از روزها كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم نشسته بود أُمّ أیمَن وارد شد و در زیر چادر و روپوش خود چیزى داشت. رسول الله فرمود: اى امِّ أیمن! در زیر روپوش و عباى خود چه دارى؟! امّ أیمن گفت: اى رسول خدا! فلانه دختر فلانه را تزویج كردند، و بر او نثار كردند، و من مقدارى از نثار او را برداشتم. و پس از این امّ أیمن گریه كرد.

 رسول الله فرمود: چرا گریه میكنى؟! أُمّ أیمن گفت: فاطمه را تو تزویج كردى و چیزى بر او نثار نكردى!؟

 رسول الله فرمود: گریه مكن! سوگند به آن كسى كه مرا به حقّ پیامبرِ بشیر و نذیر قرار داده است، كه بر تزویج فاطمه جبرئیل و میكائیل و اسرافیل در میان هزاران نفر از فرشتگان حضور داشتند، و خداوند به درخت طوبَى امر كرد تا از زینت‌ها و جواهرات و لباس‌هاى سُندُس و استبرق خود، و از دُرّ و زمرّد و یاقوت و عِطر خود بر آنها نثار كرد، و آن فرشتگان بقدرى از آن نثارها برداشتند كه ندانستند با آن چه‌كار كنند! و خداوند طوبَى را به عنوان مهریه فاطمه به فاطمه بخشید؛ و طوبى در خانه علىّ بن أبى طالب است.[[150]](#footnote-150)»

 و نیز در «تفسیر عیاشى» از أبان بن تَغلِب وارد است كه: «رویه و دَأب رسول الله چنین بود كه فاطمه را بسیار مى‌بوسید؛ و عائشه بر

این امر رسول خدا را عتاب كرد و گفت: اى رسول خدا! تو زیاد فاطمه را مى‌بوسى!

 رسول الله فرمود: وَیلَكِ! چون مرا به آسمان معراج دادند، جبرئیل مرا از درخت طوبى مرور داد، و از میوه آن به من داد و من خوردم، و خداوند آن را در پشت من تبدیل به نطفه گردانید؛ و چون به زمین فرود آمدم، با خدیجه مواقعه نمودم و به فاطمه آبستن شد. و من هیچگاه فاطمه را نمى‌بوسم مگر آنكه بوى درخت طوبى را از او استشمام میكنم.[[151]](#footnote-151)»

 و در «تفسیر فرات بن إبراهیم» چهار روایت به سندهاى مختلف از رسول الله‌[[152]](#footnote-152) و یك روایت مفصّل از أمیر المؤمنین‌[[153]](#footnote-153) درباره درخت طوبى ذكر میكند كه حاوى تفصیلات و خصوصیات این شجره طیبه است.

 \*\* \*

## رضایت طرفینى خداوند و مؤمنان‌

 یكى از عوالم بهشتیان، مقام «رضا» است؛ نه تنها رضاى خداوند از آنها بلكه رضاى آنها از خداوند. و در این صورت رضایت طرفینى حاصل مى‌شود و هر دو یكدیگر را مى‌پسندند، و گله و گلایه و مؤاخذه از طرفین برداشته مى‌شود.

 البتّه مراد از رضا، در اینجا رضاى تكوینى نیست؛ زیرا خداوند از همه موجودات راضى است، و چگونه راضى نباشد درحالى‌كه به‌

امر خود و به اراده خود خلق فرموده است. بلكه مراد رضاى تشریعى است. یعنى چون در مقام عمل، بنده به سرحدّى رسیده است كه گلایه و شكوه را از خداى خود برداشته و تمام أفعال او را نیكو و حسن مى‌بیند، در این حال خداوند نیز به همین نَهج افعال بنده خود را حسن و نیكو مى‌بیند و امضاء میكند، و سند و قباله رضا و پسندیدگى بین طرفین امضاء مى‌شود.

 در سوره توبه فرماید:

 وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.[[154]](#footnote-154)

 «خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه وعده داده است كه آنان را در بهشت‌هائى كه در زیر درختانش نهرهائى جریان دارد وارد كند، كه در آن بطور مخلّد و ابدى مى‌مانند؛ و در منازل و مسكن‌هاى پاك و طیب سكنى دهد در بهشت‌هاى عَدن. و رضاى خداوند شامل حال آنان گردد كه آن، از آن بهشتها بزرگتر است؛ و اینست رستگارى و فوز بزرگ.»

 و نیز در همین سوره فرماید:

 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.[[155]](#footnote-155)

 «خداوند از آنان راضى است، و آنان از خداوند راضى هستند. و خدا براى آنها بهشتهائى را كه از زیر درختان سر بهم آورده‌اش نهرهائى جارى است مهیا نموده است، كه در آنجاها بطور مخَلّد و ابدى مى‌مانند؛ و اینست فوز عظیم.»

 و این عبارتِ رضایتِ طرفینى به لفظ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ‌، در چهار جاى از قرآن كریم آمده است: یكى در همین سوره توبه، و دیگرى در آیه ١١٩، از سوره ٥: مائده، و سوّمى در آیه ٢٢، از سوره ٥٨: مجادله، و چهارمى در آیه ٨، از سوره ٩٨: بینه.

## در بهشت، همه مشتهیات فراهم است‌

 باید دانست كه در بهشت چون عالم تجرّد و اطلاق است، مؤمنین هر چه بخواهند، و هر چه در تحت طلب و مشیت آنان قرار گیرد، و هر چه اشتها كنند، براى آنها حاضر و موجود است. یعنى به مجرّد درخواست باطنى و مشیت درونى، برایشان حاضر است؛ حال تا خواست و طلب و اشتهاى هر كس چه باشد.

 لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ‌[[156]](#footnote-156).

 «از براى آنهاست در نزد پروردگارشان هر چه را كه بخواهند؛ اینست پاداش نیكوكاران.»

 وَ فِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ.[[157]](#footnote-157)

 «و در بهشت آن چیزى است كه نفوس بدان اشتها دارند، و چشمان از آن لذّت برند.»

 وَ لَكُمْ فِيها ما تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ.[[158]](#footnote-158)

 «و از براى شماست در بهشت، آنچه را كه نفس‌هاى شما بدان اشتها كند، و از براى شماست آنچه را كه بخواهید.»

 و أكمل و أجمع آیات در كیفیت وصول به مشتهیات و مطلوبات، این آیه است:

 وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ.[[159]](#footnote-159)

 «و بهشتیان در آنچه كه نفسهایشان میل داشته باشد و اشتها داشته باشد، مخلّد و جاودانند.»

 هر نفسى هر كمالى را كه داشته باشد، و هر مطلوب و مقصودى را كه دنبال كند، و هر چه را كه اشتها نماید؛ در همان چیز مُهر مى‌شود، و در همان مشتهیات و آن كمال مخلّد میگردد، و دیگر راهى براى ترقّى و رسیدن به درجات بالاتر ندارد. و بنابراین كسانى كه نظرشان از حور و قصور و نهر و آب و لذّت تجاوز نمى‌كند، و آرزوى لقاء خدا را ندارند، آنان محو جمال حضرت احدیت نمى‌شوند، و در همان مشتهیات مخلّد و در همان معانى جاودان مى‌مانند.

 و همینطور كه ان‌شاءالله تعالى بیان خواهیم كرد، بهشت داراى مراتب و درجات مختلفى است، و همه افراد در سطح واحد نیستند. و هر كس با منویات و مشتهیاتش، و به مقدار همّتش و سِعه صدرش، پیوسته و جاودان است.

 البتّه باید دانست كه تمام آیاتى كه در وصف خصوصیات آن وارد است، از حور، و قصور، و طیور، و أشجار، و أثمار، و أنهار، و فواكه، و سایه، و شراب، و غِلمان، و زینت‌ها، و خلود؛ مراد از همه همین معانى است، لیكن معانى مطلقه و غیر مشوب به نواقص و أعدام.

## در تفسیر ﴿فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ﴾

 بلى، آیه اى در قرآن مجید داریم كه دلالت دارد بر اینكه براى بعضى از عباد الله، خداوند چیزهائى را مقرّر فرموده است كه از مشیت و خواست آنان بیرون، و از حیطه فكر و ذهن و طلب آنها خارج است، و هیچكس نمیداند و نمى‌تواند بفهمد كه چیست.

 فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.[[160]](#footnote-160)

 «پس هیچ نفسى نمیداند كه آنچه براى آنها مخفى شده است در اثر پاداش و مزد كارهائى كه در دنیا انجام میداده‌اند چیست! پاداشى مختفى كه موجب ترى و تازگى چشمان است.»

 و بعد از آنكه دانستیم تمام مراتب و درجات تعینات عالم ملكوت، از حور و قصور و أنهار و غیرها، همه مطلق و غیر مشوب به امور عدمیه و نواقص است، و خداوند سبحانه و تعالى عطاى خود را به هر صفت جمیل و بلیغى توصیف كرده است؛ مى‌فهمیم كه این چیز مخفى كه براى عباد خود مخفى كرده است، و از سِعه افهام نفوس و ادراك اذهان آنها خارج است، باید چیزى باشد كه از حدّ و تعیین و از اندازه و تقدیر بیرون باشد.

 شیخ طبرسى در تفسیر این آیه فرموده است:

 «معنایش اینست كه هیچكس نمیداند كه آنچه براى این دسته كه موجب ترى و تازگى چشم است مخفى شده است چیست؟ و ابن عبّاس گفته است: این آیه تفسیر ندارد؛ و این امر مخفى، أعظم و أجلّ است از آنكه تفسیرش شناخته شود.

 وَ قَدْ وَرَدَ فِى الصَّحِیحِ عَنِ النَّبِىِّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إنَّ اللهَ یقُولُ: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِىَ الصَّالِحِینَ مَا لَا عَینٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. بَلْهَ مَا أَطْلَعْتُكُمْ عَلَیهِ! اقْرَؤُوا إنْ شِئْتُمْ: فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ‌. رَواهُ الْبُخارىُّ و مُسْلِمٌ جَمیعًا.

 «و در روایت صحیح از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم وارد شده است كه خداوند فرموده است: من براى بندگان صالح و نیكوى خود، چیزى را معین و مهیا كرده‌ام كه هیچ چشمى آن را ندیده است، و هیچ گوشى نشنیده است، و بر اندیشه و خاطر هیچ دل و فكر بشرى خطور ننموده است. از این نعیم بهشتى كه من شما را آگاه كردم، سخن نگوئید! و دست از كنجكاوى بردارید! اگر میخواهید إجمالًا بدانید، این آیه را قرائت كنید: فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ. و این روایت را بُخارى و مُسلم هر دو روایت كرده‌اند.[[161]](#footnote-161)»

## تجلّى ذات خداوند بر مؤمن در میعادگاه‌

 در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» از پدرش از ابن أبى نَجْران از عاصِم بن حُمَید، از حضرت صادق علیه السّلام روایت میكند كه:

 «هیچ عملى نیست كه بنده مؤمن بجا آورد الّا آنكه ثواب و مزد آن در قرآن ذكر شده است، مگر نماز شب؛ چون خداوند به جهت عظمت پاداش و بزرگى مقام و منزلت آن، پاداش آن را بیان نكرده است، و چنین گفته است:

 تَتَجافى‌ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ\* فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.[[162]](#footnote-162)

 (مؤمنین به آیات ما، شبانگاه) پهلوهاى خود را از خوابگاههایشان تهى مى‌كنند، و پروردگارشان را از روى ترس و امید میخوانند، و از آنچه ما به آنها روزى داده‌ایم انفاق مى‌كنند؛ پس هیچ نفسى نمیداند كه در ازاء كارهائى كه در دنیا انجام داده‌اند، چه چیز براى آنها مخفى گردیده است؛ چیزى كه موجب ترى و تازگى و روشنى چشم آنهاست.»

 و سپس حضرت فرمود: خداوند براى بندگان مؤمن خود، در هر روز جمعه اى یك كرامت مقدّر فرموده است. چون روز جمعه گردد خداوند فرشته اى را به نزد مؤمن میفرستد كه با او دو حلّه است. آن فرشته مى‌آید تا درِ بهشت میرسد و میگوید: اذن بخواهید براى من كه میخواهم با فلان مؤمن دیدار كنم!

 به آن مؤمن گفته مى‌شود: اینك فرستاده پروردگار تو، درِ بهشت ایستاده است! مؤمن به زنهاى خود میگوید: چه لباسى را شما براى من بهتر میدانید؟! زنهاى مؤمن در جواب میگویند: اى سید ما و آقاى ما! سوگند به آنكه این بهشت را به تو عنایت كرده است، ما براى تو هیچ لباسى را بهتر و نیكوتر از این دو حلّه اى كه پروردگارت برایت فرستاده است نمیدانیم!

 مؤمن یكى از آن دو حلّه بهشتى را إزار میكند و به كمر مى‌بندد، و یكى را رداء مى‌نماید و به دوش مى‌افكند، و به سوى میعاد الهى رهسپار مى‌شود. و به هیچ چیزى عبور نمى‌كند مگر آنكه آن چیز از نور این مؤمن روشن و تابناك مى‌شود. و مى‌آید و مى‌آید تا به موعد حضرت ربّ میرسد.

 چون جمیع مؤمنان همه در میعادگاه گرد آمدند، حضرت ربّ تبارك و تعالى بر آنان تجلّى میكند؛ و آنان چون بسوى خدا نظر كنند همه به سجده به رو به زمین مى‌افتند. خداوند میگوید: اى بندگان من سر از سجده بردارید! امروز روز سجده و روز عبادت نیست؛ من مؤونه و تكلیف عبادت را از شما برداشتم!

 مؤمنان میگویند: اى پروردگار ما! از آنچه به ما عنایت فرمودى، چه چیز أفضل است؟! تو به ما بهشت را مرحمت فرمودى!

 خداوند مى‌فرماید: از آنچه به شما داده‌ام، اینك هفتاد برابر اضافه كردم. بنابراین براى هر مؤمنى در هر جمعه اى كه بر او بگذرد،

هفتاد برابر آنچه دارد اضافه خواهد شد؛ و این است گفتار خداوند كه: وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ: در نزد ما زیادتى است.

 و این مزایاى روز جمعه است؛ كه‌ إنَّهَا لَیلَةٌ غَرَّاءُ وَ یوْمٌ أَزْهَرُ. یعنى «جمعه، شبى روشن و نورانى، و روزى روشن و تابناك است». و بنابراین در جمعه تسبیح و تكبیر و تهلیل و ثناء پروردگار را زیاد بگوئید، و درود و صلوات بر محمّد و آل محمّد زیاد بفرستید.

 در این حال مؤمن از میعادگاه تجلّى حقّ بسوى زنهاى خود برمیگردد. و بر چیزى مرور نمى‌كند مگر آنكه در اثر عبور مؤمن همه روشن و رخشان مى‌شوند، تا میرسد به زنهاى خود. زنهاى مؤمن میگویند: سوگند به آنكه بهشت را به ما عنایت كرده است، ما هیچگاه سیماى تو را زیبا و دلربا و نیكوتر از جمال تو در این ساعت ندیده‌ایم! مؤمن میگوید: من بسوى نور پروردگارم نظر كردم!

 سپس حضرت فرمود: زنهاى مؤمن هیچوقت بر مؤمن نسبت به توجّه به زن دیگرى غیرت نمى‌كنند و ناراحت نمى‌شوند. و هیچگاه حائض نمى‌گردند. و هیچوقت مورد بى مهرى و عدم توجّه و فقدان بهرمندى و لذّت مؤمن قرار نمى‌گیرند.

 عاصم بن حُمید راوى این حدیث گوید: من به حضرت عرض كردم: فدایت شوم! من میخواهم از مطلبى از شما سؤال كنم و لیكن شرم و حیا میكنم! حضرت فرمودند: بپرس! عرض كردم: آیا در بهشت غِناء (آوازه خوانى و زنهاى مغنّى و آوازه خوان و مجالس تغنّى و طرب و موسیقى) هست؟

## تفسیر نعمتهاى مخفى بهشتى‌

 حضرت فرمودند: در بهشت درختى است كه خداوند چون به بادهاى بهشتى امر كند و به حركت درآیند، برگهاى آن درخت بهم میخورند و در اهتزاز مى‌آیند، و چنان صداى غناى لطیف و عالى میدهند كه خلائق همانند آن را نشنیده‌اند؛ و این عوض ترك سَماع و غناى محرَّمى‌[[163]](#footnote-163) است كه در دنیا از خوف خدا كرده‌اند.

 عرض كردم: فدایت شوم! قدرى براى من درباره مؤمن و آثار خصوصى آن زیادتر بیان كنید! فرمود:

 إنَّ اللهَ خَلَقَ جَنَّةً بِیدِهِ، وَ لَمْ تَرَهَا عَینٌ وَ لَمْ یطَّلِعْ عَلَیهَا مَخْلُوقٌ. یفْتَحُهَا الرَّبُّ كُلَّ صَبَاحٍ فَیقُولُ: ازْدَادِى رِیحًا، ازْدَادِى طِیبًا! وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ تَعَالَى: فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ‌.

 «خداوند یك بهشت را به دست خود آفریده است، و هیچ چشمى آن را ندیده است، و هیچ آفریده اى از آن آگاه نگردیده است. و خداوند آن را هر صبحگاهى باز میكند و به آن میگوید: بویت فراوان باد، عطرت فراوان باد! (یعنى پیوسته و مدام عطرت و رائحه پاك و طیبت را زیادتر كن) و اینست گفتار خداى تعالى كه: هیچ نفسى‌

نمیداند كه آنچه براى او مخفى شده است، در پاداش كردارى كه در دنیا انجام میداده است چیست؛ پاداشى كه موجب ترى و تازگى چشمهاست![[164]](#footnote-164)»»

 بارى، براى روشن شدن این حقیقت ناچاریم بحث مختصرى را بنمائیم، و آن اینست كه: در قرآن كریم داریم:

 وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى‌\* وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى‌\* ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفى‌.[[165]](#footnote-165)

 «و نیست براى انسان مگر آنچه را كه خودش سعى و كوشش كرده و براى بدست آوردن آن كارى انجام داده است. و سعى و كوشش انسان بزودى دیده خواهد شد. و سپس آن سعى و كوشش را بطور أوفى و أتمّ، جزاى او قرار میدهند.»

 و از طرفى داریم:

 لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ.[[166]](#footnote-166)

 «از براى مؤمنان است در نزد پروردگارشان آنچه را كه بخواهند.»

 و بنابراین آنچه را كه انسان مؤمن بخواهد، مملوك اوست به دلیل كلمه «لَهُم» كه دالّ بر ملكیت است. و لیكن چیزهائى براى انسان هست و مملوك اوست، و لیكن از تحت مشیت و سِعه اراده و

طلب او بیرون است: فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.

 و كلمه‌ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ‌ مى‌فهماند كه آن پاداشِ بزرگتر از مشیت، به عنوان پاداش و مزد عمل است؛ و آن نیز مملوك انسان مؤمن است. و بنابراین از این آیه چنین به دست مى‌آید كه براى انسان كمالى است كه بالاتر از مرتبه فهم و واسع‌تر از سعه اندیشه و فكر است، و ممكن است آن كمال را انسان در اثر عمل به دست آرد.

## تفسیر آیه: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ\* إِلى‌ رَبِّها ناظِرَةٌ

 و البتّه آنچه كه خارج از حدود و ظرفیت انسان باشد، غیر از خدا و تجلّیات خدا و نظر به وجه خدا چیزى نیست.

 وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ\* إِلى‌ رَبِّها ناظِرَةٌ.[[167]](#footnote-167)

 «وجوهى در آن روز، تر و تازه و باطراوت‌اند، كه بسوى پروردگارشان نگران و نگاه كننده‌اند.»

 و البتّه این نگاه و رؤیت، مشاهده با دل است كه در جهتى نمى‌گنجد، و مستلزم جسمیتى و تشبیهى براى خدا نیست.

 فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.[[168]](#footnote-168)

 «پس هر كس امید لقاء و دیدار پروردگارش را داشته باشد، باید عمل صالح بجاى آرد، و هیچكس را در عبادت پروردگارش شریك نگرداند.»

 در این آیه مى‌بینیم كه لقاء و دیدار را مترتّب بر علم نافع و بر عمل صالح گردانیده است، و این همان لقاء و دیدار أُخْفِيَ لَهُمْ‌ است كه مترتّب بر جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ‌ مى‌باشد.

 و چون در آیه:

 لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ.[[169]](#footnote-169)

 اثبات زیادتى بر خواست و مشیت بندگان شده است، و خداوند چنین خبر داده است كه بندگان مؤمن هر چه در مشیت و اراده شان بگنجد براى آنان حاضر و موجود است، بنابراین، این آیه مى‌فهماند كه آن زیادتى در تحت مطلق مشیت نیست، و از اراده و درخواست و طلب خارج است.

 و چون از طرفى میدانیم كه آن، كمالى است، و هر كمالى بدون شكّ واقع در تحت مشیت بهشتیان است، پس بنابراین، آن كمال نمى‌تواند چیزى بوده باشد مگر كمال غیر محدود و غیر متعین به حدود؛ و به همین جهت در تحت اراده قرار نگرفته است، چون هر چه در تحت اراده و مشیت قرار گیرد محدود میگردد.

## مؤمنان، به شرف لقاء پروردگار خواهند رسید

 و از اینجا به خوبى استفاده شد كه: مؤمنانِ طالب دیدار خدا إجمالًا، به شرف دیدار و لقاء خداوند متعال تفصیلًا خواهند رسید. و آن دیدار بالاتر از هر كمال متعین و محدود است، و برتر از هر چه در وصف آید، و بالاتر از هر لذّت و بَهجَت و سُرور و حُبورى است كه در تصوّر بگنجد؛ و آن اندكاك و فناى در ذات لا محدود و غیر متناهى‌

حضرت احدیت است، نه تنها اندكاك در صفتى و یا اسمى، بلكه اندكاك در ذات و فناى مطلق. رَزَقنا اللهُ إن شاءَ اللهُ تعالَى.

 در «تفسیر علىّ ابن إبراهیم» در تفسیر آیه: وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ وارد است كه قال: النَّظَرُ إلَى وَجْهِ اللهِ.[[170]](#footnote-170) و شاید این معنى از این آیه استفاده و اخذ شده باشد:

 لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ.[[171]](#footnote-171)

 «براى آنكه خداوند، بهترین از كردارهاى آنان را جزاى عمل آنها قرار دهد، و از فضل خود بر آنان زیادتى عنایت كند؛ و خداوند به هر كس كه بخواهد روزى بدون حساب میدهد.»

 این آیه در ذیل آیات نور است كه در شأن ائمّه اطهار علیهم السّلام و درجات و مقامات آنهاست، و میرساند كه آن زیادتى كه روزى بدون حساب است از فضل خداست.

 و از طرفى داریم كه:

 وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.[[172]](#footnote-172)

 «و خداوند اختصاص میدهد به رحمتش هر كه را كه بخواهد؛ و خداوند داراى فضل بزرگى است.»

 و نیز داریم:

 وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى‌ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً.[[173]](#footnote-173)

 «اگر فضل خدا بر شما و رحمت او نبود، هیچیك از آحاد شما پاك نمى‌شد و رشد و نموّ نمى‌كرد!»

 و از اینجا استفاده مى‌شود كه فضل از رحمت است، و آن رحمت بدون استحقاق است.

 و نیز داریم كه:

 وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‌ءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ.[[174]](#footnote-174)

 «و رحمت من هر چیز را فرا گرفته است، لیكن من آن رحمت را بخصوص براى مردمان متّقى و پرهیزگار مى‌نویسم و حتم میكنم.»

## بهشت خدا، رحمت است‌

 و از اینجا بدست مى‌آید كه آن رحمت زیادى و فضل كه عنوان «مَزید» دارد، مختصّ به مؤمنان است كه‌ أُخْفِيَ لَهُمْ‌ است. و اگر در بسیارى از آیات قرآن تدبّر شود، آیاتى كه در آن لفظ رحمت بكار رفته است؛ مانند آیه:

 فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ‌ و بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ.[[175]](#footnote-175)

 «پس بین بهشتیان و جهنّمیان یك دیوارى زده مى‌شود كه درى دارد كه در باطنش رحمت است.»

 و مانند آیه:

 أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ.[[176]](#footnote-176)

 (اهل أعراف به جهنّمیان میگویند:) این بهشتیان هستند كه شما در دنیا سوگند یاد میكردید كه خداوند آنها را مشمول رحمت خود نمى‌گرداند! (و سپس به بهشتیان میگویند:) داخل شوید در بهشت!»

 و مانند آیه:

 إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.[[177]](#footnote-177)

 چون آنها را با آیه:

 وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ.[[178]](#footnote-178)

 تطبیق نمائیم، بدست مى‌آید كه رحمت خدا بهشت است، بلكه بهشت از مراتب و شئون رحمت است.

 بارى، شوق و عشق دیدار خدا و نظر به جمال او دیگر مجالى براى عاشقان لقاء و دیدار او باقى نمى‌گذارد تا نظر به غیر او كنند. و پیوسته آنان را مدهوش و سرمست تجلّیات جمالیه و جلالیه، و انوار قاهره ازلیه و سبحات قدّوسیه حضرتش میكند.

## مناجات حضرت سجّاد علیه السّلام در دل شب‌

 حَمّاد بن حَبیب كوفى در ضمن حدیثى كه احوال حضرت سجّاد علیه السّلام را در سفر حج نقل میكند، میگوید: در بین راه چون تاریكى شب رو به انتها گذاشت از جاى خود برخاست و گفت:

 یا مَنْ قَصَدَهُ الضَّآلُّونَ فَأَصَابُوهُ مُرْشِداً! وَ أَمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا! وَ لَجَأَ إلَیهِ الْعَابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْئِلًا! مَتَى رَاحَةُ مَنْ نَصَبَ لِغَیرِكَ بَدَنَهُ؟! وَ مَتَى فَرَحُ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِهِمَّتِهِ؟! إلَهِى! قَدْ تَقَشَّعَ الظَّلَامُ وَ لَمْ أَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَطَراً، وَ لَا مِنْ حِیاضِ مُنَاجَاتِكَ صَدَراً! صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ! وَ افْعَلْ بِى أوْلَى الامْرَینِ بِكَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.[[179]](#footnote-179)

 «اى كسى كه گمگشتگان، بسوى او روى آورده و متوجّه به او شدند، پس او را راهنما و دلیل یافتند! و ترسناكان او را قصد كردند، و او را پناه و كهف یافتند! و عبادت كنندگان به او ملتجى شده و پناه آوردند، و او را ملجأ و پناه یافتند! چه وقت به راحتى میرسد كسى كه بدن خود را براى غیر تو به زحمت افكند؟! و چه هنگام خوشحالى و سرور كسى است كه به همّت خود، قصد غیر تو را كند؟! اى پروردگار من! شب سپرى شد و تاریكى رو به زوال گذاشت، و من هنوز حاجت خود را از محضر تو نگرفته‌ام، و از حیاض مناجات تو سیراب نشده و بهره نیافته‌ام! درود بر محمّد و آل محمّد بفرست! و از دو امرى كه درباره من نیت دارى، آن را كه به تو سزاوارتر است درباره من عمل كن، اى خداوند رحم‌آورنده‌ترین رحم‌آورندگان!»

 أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.[[180]](#footnote-180) و در حدیث قدسى آمده است كه: أَنَا جَلِیسُ مَنْ ذَكَرَنِى‌.[[181]](#footnote-181) و شاید در همین زمینه باشد روایتى كه سید ابن طاووس (ره) در «فلاح السّائل» از صفّار از محمّد بن عیسى از ابن اسباط از مردى از صفوان جمّال روایت كرده است كه: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: إذَا كَانَ یوْمُ الْقِیامَةِ نَظَرَ رِضْوَانٌ خَازِنُ الْجَنَّةِ إلَى قَوْمٍ لَمْ یمُرُّوا بِهِ فَیقُولُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ وَ مِنْ أَینَ دَخَلْتُمْ؟! قَالَ: یقُولُونَ: إیاكَ عَنَّا! فَإنَّا قَوْمٌ عَبَدْنَا اللهَ سِرًّا فَأَدْخَلَنَا اللهُ سِرًّا.[[182]](#footnote-182)

 «حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: چون روز قیامت شود، رضوان خازن بهشت نظر میكند به عدّه اى كه در بهشت هستند ولى در موقع آمدن، آنها را ندیده است. میگوید: شما چه كسانى هستید؟! و از كجا وارد شدید؟! آنها میگویند: دست از ما بردار! ما گروهى هستیم كه خدا را سرّاً عبادت كردیم، و بنابراین خدا هم ما را سرّاً وارد بهشت نمود.»

# مجلس هفتادم: مراتب بهشت، و نعمت‌هاى آن‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

 لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كِتابِه الكَریم:

 وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ\* جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ\* مُتَّكِئِينَ فِيها يَدْعُونَ فِيها بِفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرابٍ\* وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ أَتْرابٌ\* هذا ما تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسابِ\* إِنَّ هذا لَرِزْقُنا ما لَهُ مِنْ نَفادٍ.

 (قسمتى از آیه ٤٩ و آیات ٥٠ تا ٥٤، از سوره ص: سى و هشتمین سوره از قرآن كریم)

 «و حقّاً از براى متّقیان و پرهیزگاران، بازگشت و عودت خوبى است، كه آن بهشت‌هاى عَدنى است كه درهایش براى آنان گشوده شده است. در آن بهشت‌ها بر روى مَسندهاى خود تكیه میزنند، و اراده و طلب میكنند هر گونه میوه‌هاى فراوان و آشامیدنیها را. و در نزد آنها جفت‌هائى است كه فقط نظر خود را بدانها دوخته و در غیر

آن شوهرها رغبتى ندارند، و همگى با هم قرین و مثل و شبیهند.

 اینست آنچه كه شما براى روز حساب وعده داده شده اید! اینست روزى ما كه به شما مرتّباً میرسد، و هیچگاه انقطاع و زوال ندارد!»

## بهشت، حقیقت ولایت است‌

 حقیقت بهشت، ولایت است كه همان عبودیت محضه و بندگى مطلقه إلهى است، كه در آن نقطه از كینونت، هیچ حجاب و پرده اى فاصل بین بنده و مولى نیست. خداوند بر اریكه عظمت و ابَّهت و جلال و علم و قدرت و حیات و حكم و حكمت نشسته؛ و بنده بر زمین مسكنت و فقر و ذلّت و جهل و عجز و نیستى و نیاز، سر به سجده در قبال چنین ربّ غفور و رحیم و وَدودى نهاده است.

 و آنچه از نعمت‌ها در عوالم فیضان دارد، همه از این ناحیه ولایت و بر اثر اظهار عبودیت در قبال اطلاق صفات و أسماء حضرت خداوند است، كه در هر نشأه و عالمى به تناسب آن عالم به اشكال و صور مختلف ظاهر گردیده است؛ چه نعمت‌هاى این عالم، و چه نعمت‌هاى عالم برزخ، و چه نعمت‌هاى عالم قیامت.

 اقرار و اعتراف به عزّ مقام كبریائى حضرت بارى تَعالى شأنُه العزیز، و سپردن تمام مراتب هستى و انانیت و شخصیت را به آن حضرت، و طىّ مراحل و منازل توحید افعالى و صفاتى و اسمائى و توحید ذاتى به تمام معنى الكلمه درباره آن وجود اقدس؛ درجه اعلا و ارفع بهشت را تشكیل میدهد، و هر درجه و مقام از این پائین‌تر را، درجات و مقامات پائین‌تر. و معلوم است كه محبّت در عالم‌

وجود، یك اندازه قسمت نگردیده است، بلكه به هر موجودى به اندازه ماهیت و ظرفیت خود ریخته شده، و رشحه اى از محبّت لا یزالى و لم یزلى بدانجا تراوش كرده است.

 بنابراین اگر بگوئیم حقیقت بهشت ولایت است، و از آن محبّت مترشّح میگردد، و این محبّت در هر عالمى به قدر آن عالم و به سِعه آن عالم به صور مختلف و به أشكال متفاوت متجلّى گردیده است و عالم ملك و ملكوت را به وجود آورده است؛ سخنى به گزاف نگفته‌ایم. هر جا محبّت شدیدتر باشد، صفا و خلوص و ایثار و انفاق و عبودیت بیشتر است، و هر جا كمتر باشد كمتر است. پس میتوان‌ يُحِبُّهُمْ‌ را اساس پى ریزى عالم دانست، كه از آن‌ يُحِبُّونَهُ‌ پیدا مى‌شود. و يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ‌ پیوسته دست در آغوش یكدیگر نهاده، و جذب و انجذاب ربوبى و عبودى موجب پیدایش عالم شده‌اند. بندگان از خدا آفریده شده‌اند و بسوى خدا بر میگردند، و متّقیان بازگشت خوبى دارند.

 رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم مركز ولایت پنهان، و أمیر المؤمنین علیه السّلام ظهور مقام ولایت است.

 و بر همین اصل، روایت مستفیضه بلكه متواترى داریم بالتّواتر المعنوى، بر اینكه بهشت و آثار بهشت و درجات آن، و حور و قصور آن، و فاكهه و شراب آن، و جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ آن، و غِلمان و فرشته و خازن آن، و بالاخره تمام خصوصیات و خواصّ آن؛ از ولایت و متعلّق به ولایت است، و بر این اصل بنا شده و بر این‌

اساس مردم از آن بهرمند میگردند.

## روایات دالّه بر اینكه بهشت و تمام خصوصیات آن متعلّق به ولایت است‌

 در «أمالى» صدوق از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت است كه:

 إِنَّ حَلْقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ یاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ. فَإذَا دُقَّتِ الْحَلْقَةُ عَلَى الصَّفْحَةِ طَنَّتْ وَ قَالَتْ: یا عَلِىُّ![[183]](#footnote-183)

 «حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است كه بر روى صفحه‌هاى طلا قرار داده شده است. چون حلقه را بر روى صفحه بكوبند، طنین مى‌اندازد و میگوید: یا علىّ!»

 و در «خصائص» نَطَنزى از ابن مسعود روایت میكند كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

 عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ حَلْقَةٌ مُتَعَلِّقَةٌ بِبَابِ الْجَنَّةِ، مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ.[[184]](#footnote-184)

 «علىّ بن أبى طالب حلقه‌اى است كه به در بهشت آویزان است، هر كس خود را بدان بیاویزد داخل بهشت میگردد.»

 و در «خصال» صدوق با سند متّصل خود از عَطیه از جابر آورده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

 مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ: «لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِىٌّ أَخُو رَسُولِ اللهِ» قَبْلَ أَنْ یخْلُقَ اللهُ السَّمَاواتِ وَ الارْضَ بِأَلْفَىْ عَامٍ.[[185]](#footnote-185)

 «بر بالاى سر در بهشت نوشته است ـ دو هزار سال قبل از اینكه خداوند آسمانها و زمین را بیافریند ـ : نیست معبودى جز خدا، محمّد است فرستاده خدا، علىّ است برادر رسول خدا.»

 و نیز در «خصال» با سند متّصل خود از رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت میكند كه:

 أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَیتُ عَلَى بَابِهَا مَكْتُوباً بِالذَّهَبِ: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ حَبِیبُ اللهِ، عَلِىٌّ وَلِىُّ اللهِ، فَاطِمَةُ أَمَةُ اللهِ، الْحَسَنُ وَ الحُسَینُ صَفْوَةُ اللهِ؛ عَلَى مُبْغِضِیهِمْ لَعْنَةُ اللهِ.[[186]](#footnote-186)

 «مرا داخل در بهشت كردند، و دیدم با خطّ زرّین بر درش نوشته بود: نیست معبودى جز خدا، محمّد است حبیب خدا، على است ولىّ خدا، فاطمه است كنیز خدا، حسن و حسین‌اند برگزیده خدا؛ بر دشمنان آنان باد لعنت خدا.»

 در «إكمال الدّین و إتمام النّعمة» صدوق با اسناد خود از أبو طُفیل از علىّ علیه السّلام در ضمن پاسخهاى ایشان به مرد یهودى روایت كرده كه فرمودند:

 وَ مَنْزِلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سلَّمَ مِنَ الْجَنَّةِ فِى جَنَّةِ عَدْنٍ وَ هِىَ وَسَطُ الْجِنَانِ، وَ أَقْرَبُهَا مِن عَرْشِ الرَّحْمَنِ جَلَّ جَلَالُهُ. وَ الَّذِینَ یسْكُنُونُ مَعَهُ فِى الْجَنَّةِ هَؤُلَاءِ الأئِمَّةُ الإثْنَا عَشَرَ.[[187]](#footnote-187)

 «و منزل و مقام رسول الله محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم در بهشت آنست كه آن حضرت در بهشت عدن هستند، و آن بهشت در میان همه بهشتهاست و از همه آنها به عرش خداوند رحمن جلّ جلالُه نزدیكتر است. و آن كسانى كه با محمّد در این بهشت هستند امامان دوازده گانه مى‌باشند.»

## بهشت، ظهور ولایت در مظاهر جمال است‌

 و در «أمالى» صدوق، از حسن بن محمّد بن یحیى از یحیى بن حسن از إبراهیم بن علىّ و حسن بن یحیى از نَصر بن مُزاحم از أبو خالد از زید بن علىّ از پدرانش، از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده است كه آن حضرت فرمودند:

 كَانَ لِى عَشْرٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ لَم یعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِى وَ لَا یعْطَاهُنَّ أَحَدٌ بَعْدِى.

 قَالَ لِى: یا عَلِىُّ! أَنْتَ أَخِى فِى الدُّنْیا، وَ أَخِى فِى الآخِرَةِ! وَ أَنْتَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّى مَوْقِفاً یوْمَ الْقِیمَةِ! وَ مَنْزِلِى وَ مَنْزِلُكَ فِى الْجَنَّةِ مُتَوَاجِهَانِ كَمَنْزِلِ الاخَوَینِ! وَ أَنْتَ الْوَصِىُّ! وَ أَنْتَ الْوَلِىُّ! وَ أَنْتَ الْوَزِیرُ! عَدُوُّكَ عَدُوِّى، و عَدُوِّى عَدُوُّ اللهِ! وَ وَلِیكَ وَلِیى، وَ وَلِیى وَلِىُّ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ![[188]](#footnote-188)

 «ده صفت و خصلت از رسول خدا دارم كه به هیچكس قبل از من داده نشده است، و به هیچكس بعد از من نیز داده نخواهد شد.

 رسول خدا به من گفت: اى علىّ! تو برادر من هستى در دنیا، و برادر من هستى در آخرت! و در روز قیامت موقف تو نزدیكترین‌

موقف به من مى‌باشد! و منزل من و منزل تو در روز قیامت روبروى یكدگر هستند مثل منزل دو برادر! و تو وصىّ هستى! و تو ولىّ هستى! و تو وزیر هستى! دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست! و دوست تو دوست من است، و دوست من دوست خداوند عزّ و جلّ است!»

 و همین روایت را در «أمالى» شیخ از مفید از علىّ بن محمّد كاتب از حسن بن علىّ زَعفَرانى از إبراهیم بن محمّد ثَقَفى از عثمان بن أبى شَیبة از عَمرو بن مَیمون، از جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام روایت میكند كه أمیر المؤمنین علىّ بن أبى طالب علیه السّلام بر منبر كوفه فرمودند:

 أَیهَا النَّاسُ! إِنَّهُ كَانَ لِى مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ عَشْرُ خِصَالٍ لَهُنَّ أَحَبُّ إلَىَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیهِ الشَّمْسُ‌ الحدیث.[[189]](#footnote-189)

 «اى مردم! بدانید كه از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم براى من ده صفت است كه براى من محبوب‌تر و ارزنده‌تر است از تمام نقاطى كه آفتاب بر آن بتابد.» ـ و سپس این ده خصلت را یكایك شمردند.

 و از جمله خصال مى‌فرماید:

 وَ أَنْتَ الْوَارِثُ مِنِّى! وَ أَنْتَ الْوَصِىُّ مِنْ بَعْدِى فِى عِدَاتِى وَ أُسْرَتِى! وَ أَنْتَ الْحَافِظُ لِى فِى أَهْلِى عِنْدَ غَیبَتِى! وَ أَنْتَ الإمَامُ‌

لِامَّتِى، وَ الْقَآئِمُ بِالْقِسْطِ فِى رَعِیتِى![[190]](#footnote-190)

 «و تو وارث من هستى! و تو وصىّ من بعد از من هستى در وعده‌هائى كه نمودم و در اهل بیت و عائله من! و تو حافظ و پاسدار من هستى در اهل بیت من چون غیبت كنم! و تو امام امّت من هستى، و در بین رعیت من قائم به قسط و عدل هستى!»

 و این روایت را صدوق در «خصال» نیز بعین عبارت «أمالى» خود آورده است.[[191]](#footnote-191)

## مقامات شیعه در بهشت‌

 و در كتاب «بشارة المصطفى» با سند متّصل خود از ابن عبّاس آورده است كه:

 قَالَ: یأْتِى عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ سَاعَةٌ یرَوْنَ فِیهَا نُورَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ، فَیقُولُونَ: أ لَیسَ قَدْ وَعَدَنَا رَبُّنَا أَنْ لَا نَرَى فِیهَا شَمْسًا وَ لَا قَمَرًا؟! فَینَادِى مُنَادٍ: قَدْ صَدَقَكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدَهُ! لَا تَرَوْنَ فِیهَا شَمْسًا وَ لَا قَمَرًا، وَ لَكِنْ هَذَا رَجُلٌ مِنْ شِیعَةِ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یتَحَوَّلُ مِنْ غُرْفَةٍ إلَى غُرْفَةٍ؛ فَهَذَا الَّذِى أَشْرَقَ عَلَیكُمْ، مِنْ نُورِ وَجْهِهِ![[192]](#footnote-192) «ساعتى بر اهل بهشت میگذرد كه در آن ساعت نور خورشید و ماه را مى‌بینند، و میگویند: مگر نه اینست كه خداوند به ما وعده داده است كه ما

 خورشید و ماه را نبینیم؟! منادى ندا میدهد: آرى خداوند

به وعده خود وفا نموده و در این وعده راست بوده است! شما نه خورشید را مى‌بینید و نه ماه را، و لیكن این مردى بود از شیعیان علی بن أبى طالب علیه السّلام كه از غرفه‌اى به غرفه دیگر منتقل شد؛ این نورى كه بر شما اشراق كرده است، از نور چهره اوست!»

 و در «جامع الاخبار» آورده است كه أمیر المؤمنین علیه السّلام مى‌گفت:

 إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ ینْظُرُونَ إلَى مَنَازِلِ شِیعَتِنَا كَمَا ینْظُرُ الإنْسَانُ إلَى الْكَوَاكِبِ‌.[[193]](#footnote-193)

 «اهل بهشت به مسكن‌ها و منزل‌هاى شیعیان ما نظر مى‌كنند همچنان كه مردم به ستارگان نظر مى‌كنند.»

 و آنچه درباره انس با حورالعین آمده است و در قرآن مجید ذكر شده است از همه جالب‌تر است. و شاید علّتش این باشد كه انسان بیشتر به انس و گفتگو و مُسامره میل دارد تا به خوردن و آشامیدن.

 در «تفسیر عیاشى» از جَمیل بن دَرّاج از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه:

 إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ مَا یتَلَذَّذُونَ بِشَىْ‌ءٍ فِى الْجَنَّةِ أَشْهَى عِنْدَهُمْ مِنَ النِّكَاحِ، لَا طَعَامٍ وَ لَا شَرَابٍ.[[194]](#footnote-194)

 «اهل بهشت در بهشت از هیچ چیز مانند نكاح لذّت نمى‌برند، نه غذا خوردن و نه آشامیدن.»

 و معلوم است كه حورالعین موجب انس، و رفع غربت، و ائتلاف و استیناس است. فلهذا داریم كه:

 كَذلِكَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ.[[195]](#footnote-195)

 «همچنین است اى پیامبر كه ما متّقین را با حورالعین تزویج مى‌نمائیم!» حُور جمع حَوراء است، و حوراء زن سیاه چشم را گویند كه سیاهیش بسیار، و سپیدى آن نیز شدید باشد. و عِین جمع عَیناء است، و آن زن سیاه چشمى است كه سیاهى چشمش در عین حال درشت باشد، و بنابراین معناى عیناء زن درشت چشم و مشكین چشم است. و حورُالعین زنانى را گویند كه چشمهایشان سیاه و درشت، و سیاهى چشم در سپیدى آن خوش و نمایان باشد، یعنى سیاهیش شدید و سپیدیش نیز شدید باشد.

 و در سوره واقعه داریم:

 وَ حُورٌ عِينٌ\* كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ.[[196]](#footnote-196)

 «براى بهشتیان حور العین هستند كه آنان مانند لؤلؤى مى‌باشند كه در صدف خود باقى است و هنوز دست نخورده است.»

 و نیز درباره آنان داریم:

 وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عِينٌ\* كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ.[[197]](#footnote-197)

 «و در نزد بندگان مخلَصین خدا زنهائى هستند كه چشمان خود را فقط بدانها مى‌اندازند و به دیگرى نظر ندارند، و آنان سیاه چشم هستند. و به اندازه اى پیكرشان سفید است كه گوئى مانند سپیدى تخم مرغهائى است كه پوستش كنده نشده و محفوظ مانده است.»

 و در سوره نبأ داریم كه: وَ كَواعِبَ أَتْراباً.[[198]](#footnote-198)

 كَواعِبَ‌ جمع كاعبة است، و كاعبة دختر نورس را گویند كه هنوز پستانهایش بزرگ نشده و كاملًا نروئیده است بلكه فقط ته گرفته و شروع به رشد كردن نموده است. و أتراب جمع تِرب به معناى مثل و قرین و شبیه است. یعنى حوریه‌هاى بهشتى همه یك سنّ و سال و همه با هم شبیه و نظیر، دختران نورس مى‌باشند.

 و یا آنكه زنهاى مؤمن دنیا كه از دنیا میروند همه در بهشت جوان و زیبا و هم سنّ و نیكو روى و نیكو خوى براى شوهران خود هستند.

## نمونه‌هایى از آیات قرآن كریم درباره بهشت‌

 ما در دو سوره از قرآن بیشتر از سوره‌هاى دیگر، وصف بهشت و نعمتهاى آن را مى‌بینیم. یكى سوره الرّحمن است كه تنها سوره اى است كه بعد از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‌، به اسمى از اسماء خداوند عزّ و جلّ سوره را شروع میكند. و طبق روایت وارده در «مجمع البیان» از حضرت موسى بن جعفر از پدرانش علیهم السّلام از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم، عروس قرآن است: قَالَ: لِكُلِّ شَىْ‌ءٍ عَرُوسٌ، وَ عَرُوسُ الْقُرْءَانِ سُورَةُ الرَّحْمَنِ جَلَّ ذِكْرُهُ. و نیز در تفسیر «الدُّرّ المنثور» از بَیهقى از أمیر المؤمنین از رسول الله‌

ـ علیهما الصّلاة و السّلام ـ این معنى را آورده است.[[199]](#footnote-199)

 و دیگر سوره واقعه مى‌باشد. و اینك ما بحول و قوّه خدا فقراتى را كه در این دو سوره راجع به بهشت است مى‌آوریم:

## آیات وارده در سوره الرَّحمن، درباره بهشت‌

 اوّل: سوره الرّحمن:

 وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ.[[200]](#footnote-200)

 «و از براى كسى كه از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است.»

 مراد از خوف از مقام ربّ، عبادت براى خود خداست نه براى كسب بهشت و نه براى ترس از دوزخ. و بنابراین، این آیه راجع به مقرّبین و مُخلَصین است كه عبادتشان فقط براى ذات حضرت حقّ است، و شائبه غیر در آن نیست. و دو بهشت ظاهراً عبارت است از بهشتى كه در اثر جزاى عمل داده مى‌شود، و بهشتى كه طبق‌ وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ[[201]](#footnote-201) به عنوان زیادى از پاداش عمل، حضرت ربّ العزّة عطا میكند.

 ذَواتا أَفْنانٍ.[[202]](#footnote-202)

 «آن دو بهشت داراى انواع از میوه‌ها است.» و یا «داراى برگ‌ها و شاخه‌هائى است.»

 چون‌ ذَواتا تثنیه ذَات است كه نونش به اضافه ساقط شده. و

أَفْنانٍ‌ یا جمع فَنّ است به معناى نوع، و یا جمع فَنَن است كه به معناى شاخه است.

 فِيهِما عَيْنانِ تَجْرِيانِ‌.[[203]](#footnote-203)

 «در آن دو بهشت دو چشمه اى است كه جارى است.»

 فِيهِما مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجانِ.[[204]](#footnote-204)

 «در آن دو بهشت از هر نوع میوه اى یك جفت است.»

 یك میوه اى كه در دنیا بوده و بهشتیان آن را از قبل مى‌شناخته‌اند، و یك میوه اى كه در آنجاست و هنوز آن را ندیده‌اند و حالا بدان دست مى‌یابند.

 مُتَّكِئِينَ عَلى‌ فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دانٍ.[[205]](#footnote-205)

 «تكیه زنندگانند بر فرش‌هائى كه داخل آنها از حریر ضخیم است، و میوه چیده‌شونده آن دو بهشت نزدیك و در دسترس است». فُرُشٍ‌ جمع فِراش است، و فراش به چیزى گویند كه مفروش كنند و روى آن بنشینند و یا تكیه زنند.

 بَطائِن جمع بِطانَة است، و بِطانه به لباس زیر پوش گویند در مقابل ظِهارَة كه به لباسى گویند كه معلوم باشد و روى لباس مى‌پوشند. و إِسْتَبْرَقٍ‌ به ابریشم ضخیم گویند.

 جَنَى‌ یعنى میوه مُجتَنَى: میوه اى كه باید چیده شود. و دانٍ‌ در اصل دانِىٌ بوده است (اسم فاعل از دَنَا یدْنُو: نزدیك شد) یعنى‌

نزدیك و قریب. و حاصل معنى این مى‌شود كه:

 آنان تكیه میزنند بر فرش‌هائى كه داخل آن از ابریشم ضخیم است، تا چه رسد به ظاهر آن كه از ابریشم بسیار بهتر و باارزش‌تر است. و میوه‌هاى این دو بهشت را كه باید بچینند و بخورند، نزدیك است و به مجرّد دست بردن بدست آید، و همه دسترس است.

 مانند آیه: قُطُوفُها دانِيَةٌ.[[206]](#footnote-206) یعنى: «میوه‌هاى چیدنى آن نزدیك است.» چون قُطُوف جمع قِطْف است، و قِطْف به میوه اى گویند كه تازه چیده باشند. و مانند آیه: وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلًا.[[207]](#footnote-207) «و سایه‌هاى درختان بهشتى بر سر آنها نزدیك است، و میوه‌هاى چیدنى آن، رام و در اختیار آنهاست.»

 فِيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ.[[208]](#footnote-208)

 «در روى آن فرش‌ها ـ و یا در آن بهشت‌ها ـ زنانى هستند كه نظر خود را فقط به ازواج خود انداخته و أبداً اراده غیر آنها را نمى‌كنند. و قبل از آن ازواج، هیچ فردى از انسان و یا از جنّ، آنان را مسّ نكرده و بكارت آنها را با نكاح نبرده است». طَرْف به معناى پلك چشم است. و قاصِراتُ الطَّرْفِ‌ كنایه از زنهائى هستند كه نظر خود را كوتاه نموده و به غیر نظر ندارند. طَمْث عبارت است از نكاح توأم با خون آمدن. و جَانّ عبارت از جنّ است‌

و محصّل معنى آنست كه: آن زنها و حوریه‌ها در روى آن فرش‌ها آرمیده ـ و یا در آن بهشت‌ها هستند ـ و أبداً میل به غیر جفتهاى خود ندارند، و كمال میل آنان فقط به شوهرهاى آنهاست. و آنان باكره هستند، و هیچكس چه از نوع انسان و چه از نوع جنّ، با آنها آمیزش ننموده و بواسطه نكاح، ازاله بكارتشان را نكرده است.

 كَأَنَّهُنَّ الْياقُوتُ وَ الْمَرْجانُ.[[209]](#footnote-209)

 «گویا آنها در درخشندگى و تابناكى همانند یاقوت و مرجان مى‌باشند.»

 هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ.[[210]](#footnote-210)

 «مگر پاداش احسان و نیكوئى نمودن، غیر از نیكوئى و احسان مى‌باشد؟»

 یعنى مؤمنین و مؤمنان كه در دنیا به ایمان و اطاعت از خدا و رسول خدا، و پیمودن راه خلوص و تقوى، از مقرّبین گردیده و از مُحسنین شده‌اند، خداوند به پاس احسانِ آنها بدانها احسان نموده و این نعمت‌ها را ارزانى میدارد.

 وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ.[[211]](#footnote-211)

 «و از آن دو بهشت، پائین‌تر و پست‌تر، دو بهشت دیگر است.»

 این دو بهشت گرچه شبیه به دو بهشت سابق‌اند، ولى از جهت منزله و قدر و قیمت، فضل و شرفشان پائین‌تر و ارزش آنها كمتر است. چون آن دو بهشت قبل، متعلّق به اهل اخلاص بود كه از مقام‌

پروردگارشان در خشیت و ترس بودند و خدا را به جهت خدا عبادت مى‌نمودند، و طبعاً از مخلَصین و مقرّبین مى‌باشند؛ و این دو بهشت متعلّق به دسته پائین‌تر از آنهاست، و آنان اصحاب یمین هستند كه خدا را یا به جهت ترس از جهنّم و یا به جهت طمع در بهشت عبادت مى‌كنند؛ فلهذا این دو بهشت كه نیز یكى از آنها برابر پاداش و دیگرى در اثر وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ است، از جهت رتبه و منزلت از آن دو بهشت كمتر و پائین‌تر است.

 مُدْهامَّتانِ.[[212]](#footnote-212)

 «برگ‌هاى درختان این دو بهشت، از شدّت طراوت و سبزى، رنگشان به سیاهى و پُر رنگى میزند.» «مُدْهامَّةٌ»: مُدْهامِمَةٌ، اسم فاعل از باب افعیلال از مادّه دَهْم است. و دُهْمَة به رنگ سبزى گویند كه از شدّت سبزى مایل به سیاهى شود؛ و از همین قبیل است فَرَسٌ أدْهَمُ یعنى مایل به سیاه رنگ. و ادْهَمَّ و ادْهَامَّ از باب افعِلال و از باب افْعیلال، هر دو به یك معنى است، یعنى مایل به رنگ سیاه شدن. و این رنگ در درختان، ابتهاج و كمال رنگِ برگ است كه از شدّت طراوت سبزى آن مایل به سیاهى میگردد.

 فِيهِما عَيْنانِ نَضَّاخَتانِ.[[213]](#footnote-213)

 «در آن دو بهشت، دو چشمه اى است كه هر دو مى‌جوشند و از مادّه و منبع، فوران مى‌كنند.»

 چون نَضَخَ ینْضَخُ نَضْخاً و نَضَخَاناً، به معناى اشتداد فوران و جوشیدن آب از چشمه است.

 فِيهِما فاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ.[[214]](#footnote-214)

 «در آن دو بهشت، درخت میوه و نَخل، و درخت انار است.»

 چون نخل به معناى درخت خرماست نه خود میوه خرما، و بدین قرینه باید مراد از فاكهه و رمّان نیز درخت میوه و فاكهه و انار باشد.

 فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ.[[215]](#footnote-215)

 «در آن بهشت‌ها زنان نیكو سیرت و زیبا هستند.»

 ضمیر فِيهِنَ‌ به جِنَان بر میگردد كه جمع است، چون دو بهشت و دو بهشت، مجموعاً چهار بهشت مى‌شود.

 و چون غالباً لفظ خَیر در معنى استعمال مى‌شود و لفظ حُسن در صورت و شمائل، فلهذا معناى‌ خَيْراتٌ حِسانٌ‌، زنان نیكو اخلاق و طبیعت و سیرت، و نیكو صورت مى‌باشد. و حِسانٌ‌ جمع حَسْناء است كه مؤنّث است.

 حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي الْخِيامِ‌[[216]](#footnote-216)

 «حوریه‌هائى كه همگى در خیمه‌هایشان محفوظ و مصون هستند».

 خِیام جمع خَیمَة، و آن به معناى چادر است. و مَقْصُوراتٌ‌ یعنى مصون و محفوظ مى‌شوند از بذل نفوس و خود را تحت اختیارِ

غیر شوهر خود قرار دادن، و هیچگاه براى غیر جفت‌هایشان در آنها نصیبى نیست.

 لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌ‌.[[217]](#footnote-217)

 معناى این آیه أخیراً گذشت.

 مُتَّكِئِينَ عَلى‌ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسانٍ.[[218]](#footnote-218)

 «بهشتیان تكیه میزنند بر رفرف سبز، و عبقرىّ نیكو.»

 رَفْرَفٍ‌ پارچه سبز رنگى است كه از آن براى نشیمن استفاده مى‌كنند. و عَبْقَرِيٍ‌ و عَبَاقِرِىّ، نوعى از فرش‌هاى نفیس است. و حِسانٍ‌ جمع حَسَن است كه مذكّر است، و بنابراین حِسان، هم جمع مذكّر و هم جمع مؤنّث آید.

 تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ‌[[219]](#footnote-219).

 «پر خیر و پر بركت است اسم پروردگار تو، كه داراى صفت جلال و صفت جمال است.»

 باید دانست كه در سوره الرَّحمن در سى و یك مورد آیه شریفه‌ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ‌ تكرار شده است، از جمله در میان همین آیات وارده در بهشت كه ما در اینجا آوردیم.

## آیات وارده در سوره واقعه، درباره بهشت‌

 و دوّمین سوره اى كه ذكر آیات بهشت در آن بسیار آمده است، سوره واقعه است كه پس از آنكه مردم را به سه دسته: سابقون و اصحاب مَیمنه و اصحاب مَشأمه تقسیم میكند مى‌فرماید:

 وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ\* أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ\* فِي جَنَّاتِ‌

النَّعِيمِ\* ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ\* وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ.[[220]](#footnote-220)

 «و سبقت‌گیرندگان به أعمال صالحه، سبقت‌گیرندگان به مغفرت و رحمت هستند. آنان مقرّبان درگاه خدا مى‌باشند كه در بهشت‌هاى نعیم هستند. جماعتى از آنها از پیشینیان هستند، و گروه كمى از پسینیان.»

 و همان طور كه خواهد آمد، بهشت نعیم، بهشت ولایت است. و منظور از اوّلین، امّت‌هاى گذشته، و منظور از آخرین، امّت پیامبر آخر الزّمان است. و البتّه تعداد افراد مقرّبین در این امّت، نسبت به امّت‌هاى گذشته كم است ـ گرچه از جهت قوّت و مقدار كمال مقدّم هستند ـ و لیكن تعداد افراد أصحاب الیمین در این امّت همانند امّتهاى گذشته زیاد است، چنانكه خواهد آمد.

 ثُلَّةٌ ـ به ضمّ ثاء ـ به معناى جماعت كثیر مردم، و ثَلَّة به فتح آن ـ به معناى گله و جماعت گوسفند است. و در مثل است كه: فُلانٌ لا یفَرِّقُ بَینَ الثَّلَّةِ وَ الثُّلَّةِ. «فلان كس بین گله گوسفند و جماعت انسان فرق نمى‌گذارد.»

 عَلى‌ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ\* مُتَّكِئِينَ عَلَيْها مُتَقابِلِينَ.[[221]](#footnote-221)

 «بر روى تخت‌هاى بافته شده هستند. و درحالى‌كه تكیه بر آنها زده‌اند همه روبروى یكدیگر قرار گرفته‌اند».

 سَریر به معناى تخت است، و غالباً درباره تخت پادشاه استعمال مى‌شود، و جمع آن سُرُر و أسِرَّة مى‌باشد. و وَضَنَ یضِنُ‌

وَضْناً به معناى بافتن است، و مَوْضُونَة یعنى بافته شده از الیاف، و این، استعاره از استحكام است.

 و تقابل بهشتیان در جلوس و نشست، كنایه از كمال انس و حسن معاشرت و صفاء باطن آنهاست، كه هیچگاه به پشت سر و قفاى یكدگر ننگرند، و با عیب‌جوئى و غیبت نمودن، باطن خود را بر خلاف ظاهر آلوده ننمایند.

 يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ\* بِأَكْوابٍ وَ أَبارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ\* لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُونَ.[[222]](#footnote-222)

 «پیوسته اطفال نابالغِ نورس و تازه، گرداگرد آنان براى خدمت در گردش آیند، اطفالى كه پیوسته و جاودان به همان حالت حداثتِ سنّ مى‌مانند (و یا اطفالى كه گوشواره بر گوش دارند). با كوزه‌ها و ابریق‌ها و كاسه اى مملوّ از شراب مَعین كه بیاشامند و بیارامند؛ ولى براى آنان در اثر خمارى اى كه از خمر پیدا مى‌شود هیچگونه صُداع و سر دردى پیدا نمى‌شود، و هیچگاه بواسطه سُكر حاصل از آن، عقلشان از دست نمیرود.»

 وِلْدانٌ‌ جمع وَلید است به معناى پسر نورس. مُخَلّد یا از خُلود و خُلْد و خَلْد است به معناى دوام و بقاء، و یا از خُلْد و خَلَدَة است ـ با دو فتحه ـ به معناى گوشواره.

 أکواب جمع کوب‌ است، و آن ظرفى است كه نه دسته دارد و نه لوله، چون كوزه بدون دسته. و أباریق جمع إبْریق است و آن ظرفى‌

است كه لوله دارد چون آفتابه. و كَأْسٍ‌ مفرد است و جمع نیست، و كاسه است، و آن ظرفى است كه نه دسته دارد و نه لوله، و به شكل پهن و گسترده است به خلاف كوزه.

 و علّت اینكه كأس را مفرد آورده است، آنست كه كأس به كاسه پر از مایع گفته مى‌شود، پس كأس به تنهائى در حكم أباریق و أكْواب است.

 صُداع به معناى سر درد است. لا يُصَدَّعُونَ عَنْها یعنى از آن خمرهاى بهشتى سر درد پیدا نمى‌كنند. و أنْزَفَ از باب إفعال، فعل لازم و به معناى ذَهاب عقل و مستى است. و بنابراین‌ وَ لا يُنْزِفُونَ‌ معنایش اینست كه در اثر خوردن آن شراب‌ها، عقلشان زائل نمى‌گردد.

 وَ فاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ\* وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ\* وَ حُورٌ عِينٌ\* كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ\* جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ‌[[223]](#footnote-223).

 «و هر نوع میوه اى كه اختیار و انتخاب كنند، و گوشت پرنده از آنچه اشتها كنند و میل بدان داشته باشند، و حورالعین كه مانند لُؤلؤ مختفى و پنهان در صدف، هیچگونه طراوت و تازگى شان زائل نشده است. تمام اینها پاداشى است كه در اثر آنچه در دنیا بجا مى‌آوردند به آنها داده مى‌شود.»

 لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً\* إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً.[[224]](#footnote-224)

 «آنان در آن بهشت‌هاى نعیم هیچگونه سخن لغو و بیهوده اى، و هیچگونه سخنى كه رابطه با گناه داشته باشد نمى‌شنوند، مگر گفتار

پى در پى سَلام، سَلام.»

 لَغْو گفتار بى فائده است، و إثْم گناه، و تأْثِیم سخنى است كه انسان را به گناه اندازد. قِیل مانند قَوْل مصدر است. و سَلام نیز مصدر است و معنایش گذشت.

 وَ أَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ\* فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ\* وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ\* وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ\* وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ\* وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ\* لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ.[[225]](#footnote-225)

 «و اصحاب یمین و اهل سعادت؛ نمیدانى چه مقام و درجه اى دارند اصحاب یمین! در درخت سدرى كه خارهایش گرفته شده است، و درخت موزى كه میوه‌اش از پائین تا بالا چیده شده است، و سایه كشیده و گسترده اى كه هیچوقت كم و كوتاه و زائل نگردد، و آبى كه پیوسته بدون انقطاع جارى شود و ریخته گردد، و میوه‌هاى بسیارى كه هیچگاه (بواسطه زمستان و أمثال آن) مقطوع نشود، و انسان (به واسطه سیرى و یا دورى و یا خارى و یا مرضى) از خوردن آن ممنوع نگردد.»

 سِدْرٍ درخت معروفى است. و خَضَدَ یخْضِدُ خَضْداً فعل متعدّى و به معناى قطع كردن و از بین بردن خارهاى درخت است. و مَخْضُودٍ یعنى سِدرى كه خارهایش گرفته شده است؛ چون درخت سِدر خار دارد.

 «در تفسیر «الدّرّ المنثور» حاكم تخریج و تصحیح كرده، و بیهقى‌

در بحث «بعث» از أبو أمامه روایت كرده است كه: اصحاب رسول الله صلّى الله علیه و اله و سلّم مى‌گفتند: ما از عَرب‌هاى بدوى و سؤالاتشان استفاده مى‌بریم.

 یك روز یك مرد أعرابى پیش آمد و به رسول خدا گفت: یا رَسولَ الله! در قرآن نام درختى برده شده است كه اذیت میرساند؛ و من چنین نمى‌بینم كه در بهشت درختى باشد كه صاحبش را آزار برساند! رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفتند: آن درخت كدام است؟ اعرابى گفت: درخت سدر، چون خار دارد!

 رسول الله گفتند: مگر خدا نمى‌فرماید: فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ «سدرى كه خارش گرفته شده است»؟! خداوند آن را از هر خارى كه دارد پاك میكند و بجاى محلّ هر خار یك میوه اى قرار میدهد كه از آن میوه، میوه‌هائى روئیده مى‌شود، و هر یك از آن میوه‌ها شكافته مى‌شود و هفتاد و دو رنگ از طعام پدید مى‌آید كه هیچیك از طعامها مشابه دیگرى نیست![[226]](#footnote-226)»

 و طَلْحٍ‌ درخت موز است. و گفته شده است كه موز نیست بلكه درختى است كه سایه خنك و تازه اى دارد. و نَضَدَ ینْضِدُ نَضْداً فعل متعدّى است، یعنى متاع را بهم متّصل كرد و بعضى را به بعضى چسبانید و یا روى هم ریخت. یعنى درخت موزى كه ثمرش از پائین تا بالا روى هم چیده شده است.

«و در «مجمع البیان» وارد است كه عامّه از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده‌اند كه: مردى در نزد آن حضرت‌ ﴿وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ﴾ قرائت كرد. حضرت گفتند:

 مَا شَأْنُ الطَّلْحِ؟ إنَّمَا هُوَ «وَ طَلْعٍ» كَقَوْلِهِ: وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضِيمٌ‌.[[227]](#footnote-227)

 «طَلْح چه معنى دارد؟! «طَلْع» است؛ مثل گفتار خداوند: وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضِيمٌ‌، یعنى درخت خرمائى كه غلاف میوه‌اش شكسته شده و خرماها در درون آن، رو به رشد كردن آورده است.»

 به حضرت گفته شد: آیا تغییر نمیدهید این كلمه را؟ حضرت فرمود:

 إِنَّ الْقُرْءَانَ لَا یهَاجُ الْیوْمَ وَ لَا یحَرَّک.

 «در امروز قرآن، تحرّك پیدا نمى‌كند و جابجا نمى‌شود و دگرگونى پیدا نمى‌كند.»

 و این روایت را از آن حضرت، فرزندش حسن علیه السّلام و قَیس بن سَعد روایت كرده‌اند.[[228]](#footnote-228)»

 وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ\* إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً\* فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً\* عُرُباً أَتْراباً.[[229]](#footnote-229)

 «و فرش‌هاى عالى! ما آن حوریه‌ها را البتّه آفریدیم، و آنان را باكره قرار دادیم! و داراى غَنج و ناز، و عاشق و مایل به شوهران خود نمودیم. و همگى همانند هم در سنّ و جوانى و شادابى هستند.»

 فُرُشٍ‌ جمع فِراش است به معناى فرشى كه مى‌گسترند و بر روى آن مى‌نشینند، و لیكن ممكن است در اینجا مراد از فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ زنان عالیقدر باشند كه در عقول و جمال و كمالشان رفیع القدر بوده باشند؛ و شاهد آنكه زن را فِراش میگویند، و مناسب این معنى است كه بلافاصله مى‌فرماید: إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً ... «ما آن زنان را خود آفریدیم و باكره قرار دادیم.»

 و عُرُب جمع عَروب است، و عَروب به زنى گویند كه به شوهرش پر مهر و محبّت و پر عاطفه باشد، و یا داراى ناز و كرشمه باشد. و أتراب جمع تِرْب ـ با كسر و سكون ـ به معناى مثل و شبیه است.

 لِأَصْحابِ الْيَمِينِ\* ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ\* وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ.[[230]](#footnote-230)

 «آنچه گفته شد، براى اصحاب یمین و اهل سعادت است كه جماعت كثیرى از آنها از پیشینیان بوده‌اند، و جماعت كثیرى از پسینیان.»

 باید دانست كه آنچه از گفتار خدا: فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ\* وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ\* وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ تا اینجا كه میرسد: فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً، عُرُباً أَتْراباً بیان شده است، همه متعلّق به خوبان و اصحاب یمین است؛

و آنچه سابقاً بیان شد از گفتار خدا كه مى‌فرماید: فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ‌ تا گفتارش كه: إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً، همه آنها متعلّق به سابقون و مقرّبون است. و با دقّت در خصوصیات آن مزایا، و خصوصیات آنچه را كه براى اصحاب یمین بیان فرموده است، أشرفیت و أفضلیت سابقین از اصحاب یمین مشهود میگردد.

## دیگر آیات وارده درباره نعمت‌هاى بهشت‌

 و باید دانست كه در سوره دهر نیز درباره پاداش أبرار، خداوند آیاتى را كه حكایت از عظمت و مقام آنان میكند بیان مى‌فرماید، و لیكن چون تفسیر و بیان آنها از همین مطالبى كه ما در اینجا آوردیم معلوم مى‌شود، از تفسیر آنها بخصوصها صرف نظر شد. این سوره درباره أهل بیت رسول الله (أمیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین) نازل شده است، و فضّه خادمه را نیز فرا میگیرد.

 و در سوره قمر، مقام متّقیان را مَقْعَدِ صِدْقٍ‌ در نزد مالك على الإطلاق و حكمران با اقتدار معین كرده است:

 إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ\* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.[[231]](#footnote-231)

 و در سوره بینه، آن پاداش‌ها را كه حتّى شامل رضایت طرفینى است، بر اساس خشیت و احترام از عِزّ جلال و مقام و موقف حضرت پروردگار معین فرموده است:

 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ

الْبَرِيَّةِ\* جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ.[[232]](#footnote-232)

 «آنان كه ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، ایشانند فقط بهترین خلائق. پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌هائى است كه از زیر درختان آنها نهرهائى در جریان است، و ایشان در آن بهشت‌ها جاودانه زیست مى‌كنند. خدا از ایشان راضى است و ایشان از خدا راضى هستند؛ این است مزد و ثواب كسى كه از پروردگار خود در خشیت است.»

 و در سوره نبأ وارد است كه:

 إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفازاً\* حَدائِقَ وَ أَعْناباً\* وَ كَواعِبَ أَتْراباً\* وَ كَأْساً دِهاقاً\* لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذَّاباً\* جَزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطاءً حِساباً.[[233]](#footnote-233)

 «در قیامت براى پرهیزگاران محلّ فوز و سِعه و آسایش است: باغهائى و درختهاى انگورى است، و نیز دختران جوان نورس كه تازه پستان در مى‌آورند، و همگى مثل و شبیه و قرین یكدگرند، و نیز كاسه‌هاى مملوّ از شراب بهشتى است. در آنجا أبداً سخن لغو و بیهوده و سخن دروغ نمى‌شنوند. اینها در مقام پاداش از جانب پروردگار تو اى پیغمبر، در محاسبه به آنان عطا میگردد.»

 دَهَقَ یدْهَقُ دَهْقاً به معناى پر كردن و سرشار و مملوّ نمودن است، و دِهَاق به معناى سرشار و پر است. و كِذَّاب یكى از مصادر كَذَبَ یكْذِبُ مى‌باشد، یعنى دروغ گفتن.

## در نعمتهاى بهشت نقصان راه ندارد

 از این آیات استفاده مى‌شود كه بهشت مقام صدق و امانت و تقوى و برداشتن گلایه از آثار و مظاهر عالم آفرینش كه مخلوق خداست، و حفظ مقام جلال و عظمت و ابّهت حضرت ذوالجلال است. در آنجا بطلان و لغو و دروغ و گناه نیست، و فتور و نقصان و عیب راه ندارد. شرابش مست میكند ولى مست جمال خدا و صفات خدا و افعال خدا؛ و سر درد نمى‌آورد، و عقل را هم نمى‌برد. و آن را شراب طَهور گویند كه در سوره دهر ذكر شده است.

 غذاى آن ثقل و سنگینى نمى‌آورد، و نكاح آن فتور و سستى ندارد، همه عشق است و لذّت و سُرور و حُبور. و علّتش اینست كه در آنجا نقصان و عدم و نیستى راه ندارد. در دنیا كه نكاح و یا خوردن طعامهاى لذیذ و یا آشامیدن نوشابه‌هاى لذیذ، لذّتش و اثرش ضعیف مى‌شود و از بین میرود، به جهت نقصان این عالم است. و اگر فرض كنید جهات نقیصه در اینجا نباشد، هیچگاه بهجت و سرورش تبدیل به گرفتگى و بدى احوال نمى‌شود، و هر لذّت و كیف و عیشى كه پیدا شود همان جاودان خواهد ماند؛ بدون ذرّه اى قصور و فتور و كمى و كاستى.

 و به عبارت روشن‌تر، نقصان و عیب و مرض و مرگ و سستى و كژى و كاستىِ این عالم، معلول ثقل مادّه است، ولى در قیامت مادّه‌

ثقل ندارد. حورالعین در پرواز مى‌آیند، و به یك طرفة العین بهشتى كه وسعتش به اندازه آسمانها و زمین است طى مى‌شود. غذایش ثقل ندارد، و عرق بدن آنها بوى عطر میدهد، و بالاخره تمام جهات نعمت و لذّت متراكماً موجود است، و آثار و خواصّ مادّه و ثقل و كثافت آن نیست. آنجا بهشت حقیقى حقیقى، بدون جهات عدمیه و نقصان است؛ و بنابراین، لذّت آن پیوسته، و دگرگونى و خرابى و تشویش در آن راه ندارد.

 و در حدیث است كه اهل بهشت جملگى جُرْد و مُرْد هستند. جُرْد جمع أجْرَد، و مُرْد جمع أمْرَد است، و هر دو به معناى بى مو، و بدون ریش و محاسن است. یعنى اهل بهشت گرچه پیران فرتوت باشند كه از دنیا رفته‌اند، با كمر خمیده پشت كوژدار و چشمان درهم هشته و گوش سنگین، ولى در بهشت همگى بصورت جوان نورس كه هنوز بر عارضش خطّ سبزى كشیده نشده است مى‌باشند.

 و نیز در روایت است كه روزى رسول اكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم كه در اوصاف بهشت و نعمت‌هاى جاودانى آن بیاناتى داشتند، از روى مزاح و شوخى به یك پیرزن مؤمنه اى كه در خدمتش بود فرمود: ولى افسوس كه عَجَائز یعنى پیرزن‌ها در بهشت وارد نمى‌شوند.

 پیرزن شروع كرد به گریستن. حضرت فرمود: گریه مكن! همگى بصورت دختران جوان و با طراوت و استقامت وارد مى‌شوند؛ خداوند آنان را بدین صورت محشور میكند، و سپس داخل بهشت مى‌فرماید.

 در تفسیر «مجمع البیان» در ذیل آیه:

 وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ.[[234]](#footnote-234)

 «از براى بهشتیان در بهشت زنهاى پاكیزه شده اى هست، و آنان در بهشت خلود دارند.»

 فرموده است كه: «بعضى گفته‌اند: مراد از ازواج مُطهّره همین زنهاى دنیوى هستند. حسن گفته است:

 هُنَّ عَجآئِزُکمُ الْغُمْصُ الرُّمْصُ الْعُمْشُ؛[[235]](#footnote-235) طَهُرْنَ مِنْ قَذَراتِ الدُّنْیا.

 «آنان همین عجوزه‌هاى شما از زنان مؤمنات در دنیا هستند كه پیوسته چشمانشان قِى‌آلود و كم سو است، و همیشه از كنار آنها آب میریزد؛ آنها از قاذورات پاك مى‌شوند، و پاكیزه‌شده در ابدان و در اخلاق و در أعمال وارد بهشت میگردند.»

 هیچگاه حائض نمى‌شوند، و نمیزایند، و غائط و بول ندارند؛ از همه كثافات و گناهان پاكیزه‌اند. و لَهُمْ‌ یعنى بهشتیان‌ فِيها خالِدُونَ‌، پیوسته در بهشت دائم و جاودانند، به بقاء خدا كه انقطاعى ندارد و نفاد و نیستى براى آن نیست. چون تمامیت نعمت‌

به خلود و بقاء است، كما اینكه نقصان آن به زوال و فناء مى‌باشد.[[236]](#footnote-236)»

## نعمت‌هاى بهشت، جاودانى است‌

 و بر همین اساس است كه در سوره رعد، خوردن طعامهاى بهشت را دائمى شمرده است، و سایه لطیف درختان آن را نیز پیوسته و مستمرّ دانسته است:

 مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكافِرِينَ النَّارُ.[[237]](#footnote-237)

 «مثال آن بهشتى كه به پرهیزگاران وعده داده شده است، چنین است كه از زیر درختان انبوه و سر بهم آورده‌اش نهرهائى جریان دارد. خوراكى‌هاى آن بهشت پیوسته و دائم، و سایه آن نیز پیوسته و دائم است. اینست عاقبت كار كسانى كه پرهیزكار شوند؛ و عاقبت كار كافران آتش است.»

 و در «مجمع البیان» این‌طور تفسیر كرده است كه: ﴿أُكُلُها دائِمٌ‌ یعنى میوه‌هایش مانند میوه‌هاى دنیا منقطع نمى‌شود، و سایه‌اش زوال نمى‌پذیرد و خورشید آن سایه را از بین نمى‌برد. و گفته شده است كه: به موت و آفت مقطوع نمى‌شود.[[238]](#footnote-238)»

 و از ابن عبّاس در تفسیر آیه:

 وَ يُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلًا.[[239]](#footnote-239)

 «و أبرار در آن بهشت، آشامانیده مى‌شوند از شرابى كه در آن زنجبیل مخلوط شده است.»

 نقل كرده است كه او گفته است: «هر چه را كه خداوند از چیزهاى بهشتى در قرآن ذكر كرده و نام برده است، مثل و همانند آن در دنیا نیست، و لیكن به اسمى كه شناخته شود آن را نام برده است؛ و چون عرب از زنجبیل خوشش مى‌آید و آن را چیز طیب و خوبى مى‌شمارد، ازاین‌جهت در قرآن از آن ذكر كرده است و بهشتیانِ ابرار را وعده داده است كه در بهشت از كاسه شرابى كه ممزوج به زنجبیل شده است، آنان را مى‌آشاماند.[[240]](#footnote-240)»

## صفات زنان بهشت و حورالعین‌

 در «جامع الاخبار» از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل كرده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: در بهشت بازارى است كه در آنجا هیچ خرید و فروشى نیست مگر صورتهائى از مردان و زنان. هر كس میل و اشتهاى صورتى را داشته باشد، در آن بازار داخل مى‌شود. و در آنجا مجتمع حورالعین است كه به صوتى خوش و دلكش چنان میخوانند كه خلائق چنان صدائى را نشنیده‌اند:

 نَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَا نَبْأَسُ أَبَدًا. وَ نَحْنُ الطَّاعِمَاتُ فَلَا نَجُوعُ أَبَدًا. وَ نَحْنُ الْكَاسِیاتُ فَلَا نَعْرَى أَبَدًا. وَ نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا نَمُوتُ أَبَدًا. وَ نَحْنُ الرَّاضِیاتُ فَلَا نَسْخَطُ أَبَدًا. وَ نَحْنُ الْمُقِیمَاتُ فَلَا نَظْعَنُ أَبَدًا. فَطُوبَى لِمَنْ كُنَّا لَهُ وَ كَانَ لَنَا. نَحْنُ‌

خَیرَاتٌ حِسَانٌ؛ أَزْوَاجُنَا أَقْوَامٌ كِرَامٌ‌.[[241]](#footnote-241)

 «ما همیشه خوش و خرّم هستیم و هیچوقت غصّه دار و اندوهگین نمى‌شویم. و ما پیوسته سیر و شاداب هستیم و هیچوقت گرسنه نمى‌گردیم. و ما همیشه با لباس هستیم و هیچگاه عریان نمى‌شویم. و ما پیوسته و جاودان زنده هستیم و هیچوقت نمى‌میریم. و ما همیشه خرسند هستیم و هیچوقت خشمگین نمى‌شویم. و ما پیوسته اقامت داریم و هیچوقت كوچ نمى‌كنیم. پس خوشا به حال كسى كه ما براى او هستیم و او براى ماست. ما زنان نیكو سیرت و نیكو صورت هستیم؛ شوهرهاى ما مردمى بزرگوار و كریم مى‌باشند.»

 در «مجمع البیان» در ذیل آیه‌ فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ‌ از رسول الله در شب معراج نقل كرده است كه: حوریه‌ها از خدا اذن گرفته و به پیامبر سلام كردند و مى‌گفتند: نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا نَمُوتُ، وَ نَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَا نَبْأَسُ؛ أَزْوَاجُ رِجَالٍ كِرَامٍ‌.[[242]](#footnote-242)

 و نیز در تفسیر این آیه گفته است كه: گفته شده است: این زنان همین زنان دنیوى هستند كه بر شوهران در بهشت وارد مى‌شوند و از حورالعین جلیل‌تر و بهتر مى‌باشند. و گفته شده است كه:

 لَسْنَ بِذَرِباتٍ، وَ لا زَفِراتٍ، وَ لا نَخِراتٍ، وَ لا مُتَطَلِّعاتٍ، وَ لا مُتَسَوِّفاتٍ، وَ لا مُتَسَلِّطاتٍ، وَ لا طَمّاحاتٍ، و لا طَوّافاتٍ فى‌

الطُّرُقِ، وَ لا یغَرْنَ، وَ لا یؤْذینَ.

 وَ قالَ عَقَبَةُ بْنُ عَبْدِ الغَفّارِ: نِساءُ أهْلِ الْجَنَّةِ یأْخُذُ بَعْضُهُنَّ بِأَیدى بَعْضٍ وَ یتَغَنَّینَ بِأصْواتٍ لَمْ یسْمَعِ الْخَلائِقُ مِثْلَها:

 نَحْنُ الرّاضیاتُ فَلا نَسْخَطُ، وَ نَحْنُ الْمُقیماتُ فَلا نَظْعَنُ، وَ نَحْنُ خَیراتٌ حِسانٌ، حَبیباتٌ لِازْواجٍ کرامٍ.[[243]](#footnote-243)

 «آن زنان یا حوریان، تند گفتار و حادّ اللسان نیستند، و نفس كشیدن آنها با صدا نیست، و صدا در بینى نمى‌اندازند و خُرخُر نمى‌كنند، و اهل تفحّص و پى‌جوئى و سر در آوردن از اسرار مردم نیستند، و تقاضاى شوهران را پیوسته به تأخیر نمى‌اندازند، و بر شوهران خود تسلّط ندارند، و بسوى برتران از خود ـ و یا بسوى منازل مردم ـ نظر نمى‌اندازند، و در راهها و كوچه‌ها رفت و آمد ندارند، و بر شوهران در مورد زنهاى دیگرشان حمیت و غیرتى اعمال نمى‌كنند، و آزار و اذیت نمیرسانند.

 و عقبة بن عبد الغفّار گفته است: زنان اهل بهشت دست در دست یكدگر مى‌اندازند و با صوت خوشى كه خلائق همانند آن را نشنیده‌اند تغنّى مى‌كنند كه:

 ما پیوسته خوش و خرّم هستیم و هیچوقت خشمناك نمى‌گردیم، و ما پیوسته مقیم هستیم و كوچ نمى‌كنیم، و ما در سیرت و اخلاق نیكو و در شكل و شمائل زیبا هستیم، و ما محبّان و حبیبان شوهران بزرگ و بزرگوار خود هستیم.»

## بهشت محلّ زندگانى جاوید است‌

 و بالجمله جاودانى بودن لذّتهاى بهشت، عقلًا و شرعاً جاى شبهه و تردید نیست. و با فرض آنكه آن عالم محلّ تزاحم و كسر و انكسار و فعل و انفعال مادّه نیست، و كون و فساد در آنجا نیست، عالم، عالم ثابتات است؛ دیگر معنى ندارد تصادفات و تعارضات مادّى موجب نغص عیش و كسر لذّت گردد، و موت یا مرضى و یا چیز دیگرى آن لذّت را بهم زند.

 آیات قرآن براى مخلّد بودن بهشتیان، بسیار فراوان، و همه یك زبان ناطق بر این معنى هستند:

 لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ.[[244]](#footnote-244)

 «لیكن آنان كه تقواى پروردگار خود را بجاى آوردند، از براى آنهاست بهشت‌هائى كه در زیر درختان آن نهرهائى جارى است، و در آن بهشت‌ها جاودان و مُخلَّد مى‌مانند. و این‌گونه نعمت‌ها، كرامت و نیكى و طعام و غذائى است كه خداوند براى میهمانان خود مقدّر كرده است؛ و آنچه در نزد خداست براى ابرار و نیكان مورد پسند و انتخاب است.»

 نُزُل، همان طور كه در «مجمع البیان» آورده است، آن چیزى است كه از انواع كرامت و نیكوئیها و غذا و طعام براى میهمان تهیه مى‌كنند.

 الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ

أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ\* يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ\* خالِدِينَ فِيها أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.[[245]](#footnote-245)

 «كسانى كه ایمان آورده‌اند، و هجرت كرده‌اند، و در راه خدا با مالهاى خود و جانهاى خود جهاد كرده‌اند، درجه و مقام آنان در نزد خداوند از همه برتر و عظیم‌تر است؛ و ایشانند فقط رستگاران و فائزان. پروردگارشان ایشان را بشارت میدهد به رحمت و رضوان خود، و بهشت‌هائى كه در آنها نعیم جاودانى است. در آن بهشت‌ها همیشه و بطور جاودان تا ابد مخلّدند؛ و حقّاً در نزد خداوند اجر عظیمى است.

 وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً.[[246]](#footnote-246)

 «و هر كس ایمان به خدا آورد و عمل صالح بجا آورد، خداوند او را در بهشت‌هائى كه در زیر آنها نهرهائى جارى است داخل میكند، و آنان در آن بهشت‌ها به عنوان ابدیت و همیشگى، مخلّدند؛ و خداوند روزى آنان را نیكو قرار میدهد.»

## مناظره هِشام بن حَكم با نَظّام، درباره خلود بهشتیان‌

 در «رجال كَشّى» در ترجمه احوال هِشام بن حَكَم قضیه اى را درباره خلود در مناظره اى كه با نَظّام دارد، نقل میكند كه بسیار شیرین و جالب است:

 میگوید: علىّ بن محمّد بن قُتَیبة نیشابورى از ابو زكریا: یحیى بن أبى بكر روایت كرد كه: نَظّام به هِشام بن حَكم گفت: اهل بهشت در بهشت إلى الأبد نمى‌مانند، زیرا در این صورت بقاء آنها مثل بقاء خداوند خواهد بود، و محال است كسى مانند بقاء خداوند بقاء داشته باشد.

 هشام گفت: اهل بهشت باقى مى‌مانند به واسطه علّت مُبْقیه و باقى گذارنده آنها كه خداست، و لیكن خداوند خود بخود و بدون علّتِ مُبقیه باقى مى‌ماند؛ و البتّه این بقاء غیر از آن بقاء است.

 نظّام گفت: محال است كه إلى الأبد باقى بمانند.

 هشام گفت: در صورت عدم بقاء، بالاخره عاقبت آنها چه خواهد شد؟!

 نظّام گفت: آنان را ضعف و سستى فرا میگیرد.

 هشام گفت: آیا به تو این آیه قرآن رسیده است كه در بهشت آنچه نفوس، میل بدان پیدا كند براى آنها مهیا است؟[[247]](#footnote-247)

 نظّام گفت: آرى!

 هشام گفت: اگر بهشتى‌ها میل به بقاء و دوام ابدى پیدا كنند و از خداوند بخواهند كه آنها را تا ابد زنده بدارد، چگونه است؟!

 نظّام گفت: چنین خیالى را خداوند به فكر آنان نمى‌اندازد! و

چنین الهامى را به آنان نمى‌كند!

 هشام گفت: اگر یك مردى از اهل بهشت نظرش به میوه درختى افتاد، و دستش را دراز كرد كه آن میوه را بچیند، و درخت با میوه‌هایش به نزد آن مرد نزدیك و خَم شدند،[[248]](#footnote-248) و در این حال انصراف پیدا نموده و نظرش را به میوه دیگرى انداخت كه از آن بهتر بود، و دست چپ خود را دراز كرد كه آن را بچیند كه ناگهان همان خُمول و ضعف و سستى او را گرفت درحالى‌كه دو دستش به دو درخت معلّق بود، و درخت‌ها نیز خود را بالا كشیده و به محلّ خود برگشتند، و این مرد بهشتى به حال شخصى به دار كشیده و مصلوب بر فراز درخت باقى ماند؛ آیا تو چنین شنیده اى كه در بهشت، شخص مصلوب و آویزان به چوبه دار بوده باشد؟!

 نظّام گفت: این محال است!

 هشام گفت: آنچه تو میگوئى، از این امر محال‌تر است؛ كه جماعتى خلق شوند، و مدّتى زندگى كنند، و در بهشت وارد شوند، و سپس تو اى مرد جاهل، در آن بهشت آنها را بمیرانى![[249]](#footnote-249)

## تمامى بهشت‌ها «جنّةُ الخُلد» هستند

 و شاید به همین جهت، به نوع بهشت ـ هر نوع كه بوده باشد ـ

جَنَّةُ الْخُلْدِ: بهشت دوام و بقاء گویند.

 قُلْ أَ ذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كانَتْ لَهُمْ جَزاءً وَ مَصِيراً\* لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ خالِدِينَ كانَ عَلى‌ رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلًا.[[250]](#footnote-250)

 «بگو اى پیغمبر: آیا اینها بهتر است یا بهشت خُلدى كه به پرهیزكاران و متّقیان وعده داده شده است؟! كه آن بهشت، پاداش آنها و محلّ صیرورت و جابجا شدن آنهاست. از براى آنانست در آن هر چه را كه بخواهند، و در آن بهشتِ خلد، مُخلّد خواهند بود. و این وعده اى است كه در مقابل درخواست، بر عهده پروردگار تو است!»

 و اضافه جَنَّت به خُلْد (جَنَّةُ الْخُلْدِ) كه به معناى دوام و تأبید است، دلالت دارد بر آنكه بهشت فى حدّ نفسه داراى بقاء و دوام است و فنا ندارد؛ همچنان كه جمله بعد كه مى‌فرماید: خالِدِينَ‌ دلالت دارد بر آنكه اهل بهشت داراى دوام و بقاء هستند و فنا بدانها راه ندارد.

## اسامى بهشت‌هاى نامبرده شده در قرآن‌

 باید دانست: بهشت‌هائى كه در قرآن از آنها نام برده شده است چهار است:

 جَنّت عَدْن و جنّت فِرْدَوس و جنّت نَعیم و جنّت مأوَى؛ همچنان كه در روایت وارد است: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْجِنَانُ الْمَذْكُورَةُ فِى الْكِتَابِ فَإنَّهُنَّ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَ جَنَّةُ الْفِرْدَوْسِ،

وَ جَنَّةُ نَعِیمٍ، وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى‌.

 وَ إنَّ لِلَّهِ تَعَالَى جِنَاناً مَحْفُوفَةً بِهَذِهِ الْجِنَانِ.[[251]](#footnote-251)

 «... و غیر از این چهار بهشت، خداوند تعالى بهشت‌هائى دارد كه این چهار بهشت آنها را احاطه كرده و در برگرفته است.»

 امّا جنّة النّعیم در بسیارى از آیات قرآن نام برده شده است؛ مانند:

 وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ\* أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ\* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.[[252]](#footnote-252)

 «پیشى‌گیرندگان در أعمال صالحه، پیشى‌گیرندگان در غفران و رحمت خداوند هستند. و ایشانند مقرّبان خدا كه در بهشت‌هاى نعیم هستند.»

 و مانند:

 أَ يَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ\* كَلَّا.[[253]](#footnote-253)

 «آیا هر فرد از ایشان چنین طمعى دارد كه در بهشت نعیم داخل شود؟ نه، چنین نیست.»

 و امّا جنّت عَدن نیز در بسیارى از آیات قرآن نام آن برده شده است؛ مانند:

 وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.[[254]](#footnote-254)

 «و (خداوند شما را داخل میكند) در مسكن‌هاى پاك و پاكیزه اى كه در بهشت‌هاى عدن است؛ و اینست فوز عظیم!»

 و امّا جنّت فردوس در دو جاى قرآن نام آن برده شده است؛ اوّل: در سوره كهف:

 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا\* خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا.[[255]](#footnote-255)

 «حقّاً آن كسانى كه ایمان آورده‌اند و أعمال صالحه بجاى مى‌آورند، براى آنان بهشت‌هاى فردوس مهیا و به عنوان پذیرائى و كرامتِ آنان خواهد بود؛ در آن بهشت‌ها بطور جاودان مى‌مانند و هیچگونه تغییر و جابجائى از آن را طلب نمى‌كنند.»

 دوّم: در سوره مؤمنون:

 أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ\* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ.[[256]](#footnote-256)

 (مؤمنان كه چنین و چنانند) ایشانند فقط وارثان؛ آنان كه فردوس را به ارث برند. و ایشان در آن بهشت فردوس بطور جاودان زیست مى‌نمایند.»

 و جنّت مأوى نیز در دو مورد از قرآن آمده است؛ اوّل: در سوره سجده:

 أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى‌

نُزُلًا بِما كانُوا يَعْمَلُونَ.[[257]](#footnote-257)

 «امّا آن كسانى كه ایمان آورده‌اند و اعمال صالحه انجام میدهند، پس براى آنان بهشت‌هاى مأوى‌ به عنوان پذیرائى و پاداش كارهائى كه در دنیا بجاى مى‌آورده‌اند مهیا و آماده مى‌باشد.»

 و دوّم: در سوره نجم:

 عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى‌\* عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوى‌.[[258]](#footnote-258)

 «در نزد سِدرة المُنتهى، كه آخرین درخت است. و در نزد آن سدرة و درخت، بهشت مأوى است.»

 بارى، جَنّة الخُلد، بهشتى غیر از این بهشت‌ها نیست كه قَسیم آنها باشد، بلكه مَقسم آنهاست. و همان طور كه اشاره شد اضافه جنّت به خُلد براى تحقّق معناى جاودانى بهشت است.

 و لیكن جَنّة النّعیم بهشت ولایت است؛ و هر جا كه در قرآن نامى از نعمت برده شده است، مراد ولایت است. و ما این حقیقت را در مجلس ٥٨، از مجلّد هشتم به اثبات رسانیده‌ایم.

## بهشت لقاء، و جنّت ذات‌

 ولى چون میدانیم كه حضرت حقّ وعده دیدار داده است، و متجاوز از بیست جا در قرآن كریم لقاء و زیارت خود را وعده میدهد، پس جَنَّت لِقاء یكى از بهشت‌هاست؛ آنهم چه بهشتى!

 وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ\* إِلى‌ رَبِّها ناظِرَةٌ.[[259]](#footnote-259)

 «چهره‌هائى در آن روز، با طراوت و خرّم‌اند؛ و بسوى پروردگارشان نظر مى‌كنند.»

 فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.[[260]](#footnote-260)

 «پس هر كس كه امید دیدار پروردگارش را داشته باشد باید عمل نیكو انجام دهد و در پرستش پروردگار خود هیچكس را شریك قرار ندهد.»

 و میتوان این نام جَنّت لقآء را از نسبت این جنّت به خود خدا استفاده نمود، آنجا كه فرماید:

 يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ\* ارْجِعِي إِلى‌ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً\* فَادْخُلِي فِي عِبادِي\* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي‌[[261]](#footnote-261).

 «اى نفسى كه به مقام سكینه و اطمینان و آرامش رسیده اى! بسوى پروردگارت بازگشت كن درحالى‌كه هم تو از پروردگارت راضى و خشنود هستى و هم او از تو راضى و خشنود است! پس داخل شو در میان بندگان من، و داخل شو در بهشت من!»

 در اینجا ملاحظه مى‌شود كه جَنَّتِى فرموده است، و این بهشت را براى خصوص چنین بندگانى، نسبت به خود داده است.

 و یا بعضى از بهشت‌ها را به عنوان جَنّت تعبیر نكرده، بلكه به عنوان دار یعنى خانه ذكر كرده است؛ مانند جَنّة السّلام:

 لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ.[[262]](#footnote-262)

 و در تفسیر آمده است كه گفته شده است: سَلام، خودِ خداست؛ و خانه او بهشت اوست.[[263]](#footnote-263)

 و از جمله مقامات سالك بسوى خدا، مقام فَناء فى الله است من جمیع الجهات، و بنابراین حتماً جَنّةُ الذّات یكى از بهشت‌هائى است كه حضرت حقّ به مؤمن وعده داده است.

## درهاى هشتگانه بهشت، تعیین كننده عدد خود بهشت‌ها نیست‌

 بعضى چنین مى‌پندارند كه چون درهاى بهشت طبق روایات وارده، هشت دَر است، فلهذا باید خود بهشت‌ها نیز هشت عدد باشد، زیرا وصول به هر بهشت مستلزم ورود از در مختصّ به آن است، چون از غیر در نمى‌توان و نباید وارد شد؛ و كریمه شریفه:

 وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.[[264]](#footnote-264)

 «و به خانه‌ها از درهایش وارد شوید! و تقواى خدا را در پیش گیرید! امید آنكه شما رستگار شوید!»

 بر این مطلب دلالت دارد.

 و لیكن این استدلال تمام نیست، زیرا أوّلًا ممكن است یك خانه‌

و یا یك بهشت، دو در و یا بیشتر داشته باشد. یعنى خانه و بهشت واحد است و وصول به آن مقصد از دو راه و دو طریق باشد.

 و ثانیاً ممكنست این درهاى هشتگانه بهشت، همه درِ یك بهشت باشند، و خداوند از درِ بهشت‌هاى دیگر، به لسان معصومین ذكرى به میان نیاورده باشد. همچنان كه از بعضى از روایات استفاده مى‌شود كه بهشت بیش از هفتاد در دارد.

## مقامات و درجات مختلف بهشت‌

 در «مناقب» ابن شهرآشوب از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت كرده است كه:

 إنَّ لِلْجَنَّةِ إحْدَى وَ سَبْعِینَ بَابًا، یدْخُلُ مِنْ سَبْعِینَ مِنْهَا شِیعَتِى وَ أَهْلُ بَیتِى، وَ مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ سَائِرُ النَّاسِ.[[265]](#footnote-265)

 «بهشت هفتاد و یك در دارد، از هفتاد در آن شیعیان من و اهل بیت من وارد مى‌شوند، و از یك در آن سائر افراد مردم.»

 همچنان كه در «كافى» از علىّ بن إبراهیم از پدرش از ابن أبى عُمیر از منصور بن یونس از إسحاق بن عمّار، از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه:

 إنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا یقَالُ لَهُ الْمَعْرُوفُ، لَا یدْخُلُهُ إلَّا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ. وَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِى الدُّنْیا هُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِى الآخِرَةِ.[[266]](#footnote-266)

 «براى بهشت درى است كه به آن مَعْروف گویند، و در آن در داخل نمى‌شوند مگر اهل معروف و كارهاى خیر و پسندیده و

نیكوكاران. و اهل معروف در دنیا همان اهل معروف در آخرت هستند.»

 و در «أمالى» صدوق از وَهَب بن وهب قُرَشى، از حضرت صادق، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام روایت كرده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

 لِلْجَنَّةِ بَابٌ یقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِینَ، یمْضُونَ إلَیهِ فَإذَا هُوَ مَفْتُوحٌ، وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ سُیوفَهُمْ، وَ الْجَمْعُ فِى الْمَوْقِفِ. الْمَلَآئِكَةُ تُرَحِّبُ بِهِمْ.

 فَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ، أَلْبَسَهُ اللهُ ذُلًّا فِى نَفْسِهِ، وَ فَقْراً فِى مَعِیشَتِهِ، وَ مَحْقًا فِى دِینِهِ. إنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعَزَّ أُمَّتِى بِسَنَابِكِ خَیلِهَا وَ مَرَاكِزِ رِمَاحِهَا.[[267]](#footnote-267)

 «بهشت درى دارد كه به آن درِ مجاهدان گویند، كه مردم مجاهدِ در راه خدا بسوى آن در روانه مى‌شوند و آن در باز است، درحالى‌كه مجاهدان همگى شمشیرهاى خود را به نیام بسته‌اند، و هنوز خلائق در موقف حساب هستند. فرشتگان به آنها تهنیت و خیر مَقدم میگویند.

 كسى كه جهاد را ترك كند، خداوند در نفس او لباس ذلّت را مى‌پوشاند، و در معیشت او فقر و فاقه را مى‌آورد، و در دین او نابودى و هلاكت را پدید میكند. خداوند تبارك و تعالى امّت مرا به سُم‌هاى اسبانشان، و محلّ كوبیدن و فرو كردن نیزه‌هایشان عزّت بخشیده است.»

 البتّه بهشت داراى درجات و مقاماتى است كه بعضى از بعضى برتر و بالاتر است. و همینطور خود بهشت‌هاى هشتگانه متفاوت هستند. درهاى ورود به آنها نیز مختلف است. فلذا میتوان براى بهشت درجات و ابواب بسیارى دانست.

 حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام مى‌فرماید:

 دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ، وَ مَنَازِلُ مُتَفَاوِتَاتٌ. لَا ینْقَطِعُ نَعِیمُهَا، وَ لَا یظْعَنُ مُقِیمُهَا، وَ لَا یهْرَمُ خَالِدُهَا، وَ لَا یبْأَسُ سَاكِنُهَا.[[268]](#footnote-268)

 «بهشت داراى درجات مختلف و متفاوتى است كه برخى بر برخى فضیلت دارد، و داراى منزل‌هاى متفاوتى است. نعیمش أبداً منقطع نمى‌شود، و ساكن در آن هیچگاه كوچ نمى‌كند، و شخص مخلّد در آن پیر نمى‌شود، و ساكن در آن نیازمند و محتاج نمى‌گردد.»

 و در آیات شریفه قرآن داریم كه پیامبران هر یك با دیگرى در فضیلت مختلف‌اند.

 تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى‌ بَعْضٍ.[[269]](#footnote-269)

 (اى پیغمبر) ما این پیامبران را، بعضى را بر بعضى فضیلت و برترى بخشیده‌ایم!»

 وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى‌ بَعْضٍ.[[270]](#footnote-270)

 «و به تحقیق كه ما بعضى از پیغمبران را بر بعضى دیگر تفضیل و

رجحان داده‌ایم.»

 وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ.[[271]](#footnote-271)

 «و هیچیك از ما نیست مگر آنكه براى او مقام و درجه معلومى است.»

## مراتب مختلف پیامبران و اولیاى خدا در بهشت‌

 و بر همین اساس هر یك از پیامبران و امامان و اولیاى خدا، با همه تقرّب و خلوص، و با وجود مقام توحید و عرفان إلهى، هر یك داراى منزلتى خاصّ و محلّ و مقامى مختصّ به خود اوست. و چقدر این گفتار حكماء شیرین و دلپسند است كه گفته‌اند: الطُّرُقُ إلَى اللهِ بِعَدَدَ أنْفاسِ الْخَلائِقِ. «راههاى به سوى خداوند، به تعداد نفوس مخلوقات است.»

 یعنى هر كس از راه نفسانى مختصّ به خود میرود بسوى خداوند، و بنابراین منازل بهشت نیز مختلف و متفاوت مى‌شود، و هر كس داراى منزلگهى مختصّ به خود خواهد بود. و بر همین اصل در روایت داریم كه رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند: ما در بهشت عَدْن هستیم، و آن در وسط بهشت‌هاست، و سائر انبیاء در بهشت‌هاى اطراف ما هستند.

 در «عیون» با اسناد تَمیمى از حضرت رضا، از پدرانش علیهم السّلام آورده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: وَسَطُ الْجَنَّةِ لِى وَ لِاهْلِ بَیتِى‌.[[272]](#footnote-272) «وسط بهشت براى من و

براى أهل بیت من است.»

 در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» در ذیل آیه كریمه:

 إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا.[[273]](#footnote-273)

 آورده است كه: این آیه درباره أبو ذرّ و مقداد و سلمان فارسى و عمّار بن یاسر نازل شده است؛ جَعَلَ اللهُ لَهُمْ جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا مَأْوًى وَ مَنْزِلًا.[[274]](#footnote-274)

 و در «خصال» صدوق، با سند خود از ابن عبّاس آورده است كه قَالَ:

 خَطَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ أَرْبَعَ خِطَطٍ فِى الارْضِ وَ قَالَ: أ تَدْرُونَ مَا هَذَا؟ قُلْنَا: اللهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ! فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أَفْضَلُ نِسَاءِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ؛ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ، وَ مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ ءَاسِیةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ: امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ‌[[275]](#footnote-275).

 «رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم در روى زمین چهار خط كشیدند و گفتند: آیا میدانید این خطها چیست؟! ما گفتیم: خدا و رسول خدا بهتر میدانند! رسول الله فرمود: با فضیلت‌ترین زنان بهشت چهار نفرند؛ خدیجه دختر خُوَیلِد، و فاطمه دختر محمّد، و

مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم: زوجه فرعون.»

 و در «مجالس» مفید از ابن قولوَیه از پدرش از سعد از ابن عیسى از سعید بن جَناح از عبد الله بن محمّد از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام، از پدرانش علیهم السّلام، از رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم آورده است كه:

 الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الانْبِیاءِ حَتَّى أَدْخُلَهَا، وَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الامَمِ كُلِّهَا حَتَّى یدْخُلَهَا شِیعَتُنَا أَهْلَ الْبَیتِ‌.[[276]](#footnote-276)

 «بهشت ممنوع است بر پیامبران كه در آن وارد شوند مگر زمانى كه من وارد شوم، و ممنوع است بر تمام امّت‌ها مگر زمانى كه شیعیان ما اهل بیت وارد شوند.»

 و در «خصال» صدوق با سند خود از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه:

 قَالَ النَّبِىُّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ فِى الْجَنَّةِ عَمُودًا مِنْ یاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، عَلَیهِ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرٍ، فِى كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ غُرْفَةٍ؛ خَلَقَهَا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُتَحَآبِّینَ وَ الْمُتَزَاوِرِینَ فِى اللهِ.[[277]](#footnote-277)

 «رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند: خداوند تبارك و تعالى در بهشت ستونى را از یاقوت سرخ آفریده است كه بر روى آن‌

هفتاد هزار قصر بنا شده است، و در هر قصرى هفتاد هزار غرفه و اطاق فوقانى است؛ این را خداوند براى كسانى آفریده است كه درباره خدا و بر اساس محبّت خدا، به یكدیگر محبّت كنند و یكدیگر را زیارت و ملاقات نمایند.»

## راههاى مختلف به سوى بهشت‌

 و چون دانستیم كه هر یك از صفات حَسَنه و أفعال پسندیده، راهى است بسوى بهشت، میدانیم كه راههاى بسوى بهشت بى شمار؛ و بالقرینة چون صفات سیئه و افعال ناپسندیده راهى بسوى دوزخ است، بنابراین نیز راههاى بسوى جهنّم بسیار خواهد بود. و بنابراین مجموع هشت در بهشت، عناوین كلّى و جامعى است كه بهشت را متشكّل میكند، و نیز هفتاد و یك در، عبارت از جامعِ طرقى است كه مردم را بسوى بهشت روانه مى‌سازد، و گرنه افراد و آحاد راهها بسیار و از اندازه بیرون است.

## هر عمل خیرى، درى است بسوى بهشت‌

 در «أمالى» شیخ از جماعت خود از أبو المُفضَّل از جعفر بن محمّد بن جعفر از أیوب بن محمّد از سعید بن مَسْلَمة، از حضرت جعفر بن محمّد، از پدرانش، از حضرت أمیر المؤمنین علیهم السّلام آورده است كه:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ، لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّیةٌ فِى الدُّنْیا؛ فَمَنْ كَانَ سَخِیاً تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَسَاقَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إلَى الْجَنَّةِ.

 وَ الْبُخْلُ شَجَرَةٌ مِنْ أَشْجَارِ النَّارِ، لَهَا أَغْصَانٌ مُتَدَلِّیةٌ فِى الدُّنْیا؛ فَمَنْ كَانَ بَخِیلًا تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، فَسَاقَهُ ذَلِكَ‌

الْغُصْنُ إلَى النَّار.[[278]](#footnote-278)

 «رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم گفتند: سخاوت درختى است از درختان بهشت كه شاخه‌هائى دارد كه همه در دنیا آویزان شده‌اند؛ و بنابراین هر كس با سخاوت باشد، خود را به شاخه اى از شاخه‌هایش آویزان كرده است، و آن شاخه او را بسوى بهشت مى‌كشد.

 و بخل درختى است از درخت‌هاى آتش كه شاخه‌هائى دارد كه همه در دنیا آویزان شده‌اند؛ و هر كس بخیل باشد خود را به شاخه اى از شاخه‌هایش آویزان كرده است، و آن شاخه او را بسوى آتش خواهد كشید.»

 در «أمالى» صدوق از ماجیلَوَیه از عمویش از بَرقى از پدرش از محمّد بن سِنان از مُفضَّل بن عُمر، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه فرموده‌اند ـ و حدیث را ذكر میكند تا میرسد به اینكه مى‌فرماید:

 وَ عَلَیكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْءَانِ! فَإنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى عَدَدِ ءَایاتِ الْقُرْءَانِ؛ فَإذَا كَانَ یوْمُ الْقِیامَةِ، یقَالُ لِقَارِىِ الْقُرْءَانِ: اقْرَأْ وَ ارْقَ! فَكُلَّمَا قَرَأَ ءَایةً رَقَى دَرَجَة ـ الحدیث.[[279]](#footnote-279)

 «بر شما باد به تلاوت قرآن! چون درجات و مراتب بهشت بر مقدار تعداد آیات قرآن است؛ و چون روز قیامت شود به قارى و خواننده قرآن میگویند: بخوان و بالا برو! و هر آیه اى را كه بخواند

یك درجه بالا میرود.»

 و نیز در «أمالى» صدوق از پدرش از سعد از سَلَمة بن خَطّاب از محمّد بن لَیث از جابر بن إسماعیل، از حضرت صادق علیه السّلام از پدرش علیه السّلام روایت كرده است كه: مردى از حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام درباره قیام شب و نماز خواندن با سوره‌هاى قرآن سؤال كرد. حضرت پس از آنكه بیاناتى داشتند، چنین گفتند كه:

 وَ مَنْ صَلَّى لَیلَةً تَامَّةً تَالِیاً لِكِتَابِ اللهِ، رَاكِعاً وَ سَاجِداً وَ ذَاكِرًا، أُعْطِىَ مِنَ الثَّوَابِ مَا أَدْنَاهُ یخْرُجُ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ، وَ یكْتَبُ لَهُ عَدَدَ مَا خَلَقَ اللهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ مِثْلُهَا دَرَجَاتٌ، وَ یثْبُتُ النُّورُ فِى قَبْرِهِ، وَ ینْزَعُ الإثْمُ وَ الْحَسَدُ مِنْ قَلْبِهِ، وَ یجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَ یعْطَى بَرَآءَةً مِنَ النَّارِ، وَ یبْعَثُ مِنَ الآمِنِینَ.

 وَ یقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَلَآئِكَتِهِ: مَلَآئِكَتِى! انْظُرُوا إلَى عَبْدِى، أَحْیى لَیلَةً ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِى! أَسْكِنُوهُ الْفِرْدَوْسَ، وَ لَهُ فِیهَا مِائَةُ أَلْفِ مَدِینَةٍ، فِى كُلِّ مَدِینَةٍ جَمِیعُ مَا تَشْتَهِى الانْفُسُ وَ تَلَذُّ الاعْینُ وَ مَا لَا یخْطُرُ عَلَى بَالٍ؛ سِوَى مَا أَعْدَدْتُ لَهُ مِنَ الْكَرَامَةِ وَ الْمَزِیدِ وَ الْقُرْبَةِ.[[280]](#footnote-280)

 «و كسى كه یك شب تمام را نماز بخواند درحالى‌كه به تلاوت كتاب خدا و ركوع و سجود و ذكر اشتغال ورزد، آن‌قدر اجر و ثواب به او عنایت مى‌شود كه كمترین درجه آن، آنست كه از گناهان خود مانند

روزى كه از مادر متولّد شده است بیرون مى‌آید، و براى او به اندازه تعداد جمیع مخلوقات، حسنه، و به همین مقدار درجه نوشته میگردد، و نور در قبر او ثابت مى‌ماند، و گناه و حَسَد از دل او بیرون میرود، و از عذاب قبر محفوظ و در أمان مى‌ماند، و نامه برائت و بیزارى از آتش جهنّم به او داده مى‌شود، و از جمله ایمنان محشور میگردد.

 و خداوند تبارك و تعالى به فرشتگان خود میگوید: اى ملائكه من! نظر كنید به بنده من! یك شب را به إحیاء و شب‌زنده‌دارى، براى طلب رضا و خشنودى من بپا خاسته است؛ او را در بهشت فردوس مسكن دهید! و از براى او در آن فردوس، صد هزار شهر است كه در هر شهرى جمیع آنچه نفوس بدان اشتها داشته باشد و چشمها از آن لذّت برد، و آن چیزهائى كه به خاطره كسى خطور نكرده است، موجود است؛ غیر از آن چیزهائى كه من براى او بخصوصه از كرامت و مزید و قربت خود مهیا و تهیه نموده‌ام.»

 و همچنین در «أمالى» از علىّ بن حسین بن شاذَوَیه مؤدِّب از محمّد بن عبد الله بن جعفر بن (حسین بن) جامع از پدرش از یعقوب ابن یزید از محمّد بن أبى عُمیر از أبان بن عثمان از أبان بن تَغلب، از حضرت أبو جعفر محمّد بن علىٍّ الباقر، از پدرش علىّ بن الحسین، از پدرش حسین بن على سید الشّهداء، از پدرش علىّ بن أبى طالب سید الاوصیاء روایت كرده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

 مَنْ صَلَّى عَلَىَّ وَ لَمْ یصَلِّ عَلَى ءَالِى، لَمْ یجِدْ رِیحَ الْجَنَّةِ؛ فَإن‌

رِیحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِیرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ.[[281]](#footnote-281)

 «هر كس بر من صلوات بفرستد و بر آل من صلوات نفرستد، بوى بهشت را نمى‌یابد؛ و همانا بوى بهشت از فاصله مسیر پانصد سال راه به مشام میرسد.»

## بهشت قیامت؛ طلوع عالم نفس، و در مقام بقاءِ بعد از فناء است‌

 بارى، در اینجا ذكر یك نكته لازم است كه بهشت در روز قیامت، بهشت صورى است، و داراى حور و غلمان و اشجار و اثمار است؛ و اینكه گفتیم بهشت قیامت، طلوع عالم نفس است از عوالم ثلاثه: طبع و مثال و نفس، و انسان به مقام فناء فى الله میرسد و در فناء چیزى نیست جز ذات حضرت حق سبحانه و تعالى، تمام مطالب صحیح و به جاى خود محفوظ و مبرهن است، و لیكن موقف بهشت، موقف بقاء بعد از فناء است، و در آنجا تجلّیات نفسانیه، منافات با استیلاء و غلبه و سیطره بر عالم صورت و عالم طبع ندارد.

 و توضیحاً یادآور مى‌شود كه در سیر حركت بسوى خدا و تحقّق معناى‌ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ‌، بدون هیچ شبهه نفس انسان از عالم طبع و از عالم صورت و مثال عبور میكند و سپس مندكّ و فانى در ذات حضرت احدیت میگردد، لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ است و بس. اینجا عالم فناء است كه همه موجودات فانى میگردند و در آنجا نه اسمى است و نه رسمى، و نه صورتى و شكلى، و نه عذابى و نه ثوابى. در آنجا نه انسانى است و نه حیوانى و نه جنّى، نه پیامبرى و نه فرشته اى، حتّى خود ملك الموت به امر خدا قبض روح مى‌شود.

 و سپس موجودات بقاء پیدا مى‌كنند به بقاء حضرت حقّ جلّ و علا. و در این عالم بقاء، دوباره نفوس بر میگردد و آثار و خواصّ و تمایزات پیدا مى‌شود، ثواب و عقاب پیش مى‌آید. سؤال و حساب و كتاب و عرض و جزاء و صراط و میزان و تطایر كتب و منبرِ وسیله و لِواءِ حمد و بالاخره دوزخ و بهشت است. اینجا موجودات به بقاء حقّ باقى و پاینده‌اند، اینجا طلوع عالم نفس است در آثار و خصوصیات خود.

 فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ.[[282]](#footnote-282)

 «گروهى در بهشت و گروهى در آتش سعیر هستند.»

 و ما در مبحث معاد جسمانى، از كیفیت فناء فى الله و سپس بقاء بالله مفصّلًا بحث نموده‌ایم (مجلس ٣٩ جلد ششم)؛ لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّةُ.

 در اینجا كه دیگر بحث در بهشت را خاتمه میدهیم، مناسب است خطبه اى از أمیر المؤمنین علیه السّلام بیاوریم. درباره اوصاف بهشت، در ذیل خطبه اى كه در عجائب خلقت طاووس ایراد فرموده است بیان مى‌فرماید كه:

## خطبه أمیر المؤمنین علیه السّلام درباره بهشت‌

 فَلَوْ رَمَیتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا یوصَفُ لَكَ مِنْهَا، لَعَزَفَتْ نَفْسُكَ عَنْ بَدَآئِعِ مَا أُخْرِجَ إلَى الدُّنْیا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَّاتِهَا وَ زَخَارِفِ مَنَاظِرِهَا، وَ لَذَهِلَتْ بِالْفِكْرِ فِى اصْطِفَاقِ أَشْجَارٍ غُیبَتْ عُرُوقُهَا فِى كُثْبَانِ الْمِسْكِ عَلَى سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا!

 وَ فِى تَعْلِیقِ كَبَآئِسِ اللُؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِى عَسَالِیجِهَا وَ أَفْنَانِهَا، وَ طُلُوعِ تِلْكَ الثِّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِى غُلُفِ أَكْمَامِهَا، تُجْنَى مِنْ غَیرِ تَكَلُّفٍ فَتَأْتِى عَلَى مُنْیةِ مُجْتَنِیهَا!

 وَ یطَافُ عَلَى نُزَّالِهَا فِى أَفْنِیةِ قُصُورِهَا بِالاعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ وَ الْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ.

 قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْكَرَامَةُ تَتَمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ الْقَرَارِ، وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ الاسْفَارِ.

 فَلَوْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ أَیهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إلَى مَا یهْجُمُ عَلَیكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاظِرِ الْمُونِقَةِ، لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إلَیهَا وَ لَتَحَمَّلْتَ مِنْ مَجْلِسِى هَذَا إلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا.

 جَعَلَنَا اللهُ وَ إیاكُمْ مِمَّنْ سَعَى بِقَلْبِهِ إلَى مَنَازِلِ الأَبْرارِ بِرَحْمَتِهِ.[[283]](#footnote-283)

 «و اگر تو چشم دلت را بسوى آنچه از بهشت براى تو توصیف شده است بیندازى، هر آینه مكروه مى‌دارى و بى میل و ملول مى‌شوى از آنچه در دنیا از شهوات آن و لذّات آن و زینت‌هاى مناظر آن به ظهور رسیده، و از بدایع و طرائف زیبائى‌هائى كه در آن به وقوع پیوسته است. و یكسره از دنیا غافل مى‌شوى بواسطه فكر كردن در بهم خوردن برگهاى درختان و اشجارى كه ریشه‌هاى آنها در تل‌هائى از مشك فرورفته و بر سواحل نهرهاى آن روئیده است!

 و در آویخته شدن خوشه‌هاى مروارید تر و تازه در شاخه‌هاى بزرگ و كوچك آنها، و در به ظهور رسیدن و طلوع كردن این میوه‌هاى‌

مختلف و متفاوت در غلافهاى غلاف میوه آنها كه بدون هیچ مشقّت و سختى چیده مى‌شوند، و طبق میل و خواست شخص چیننده كج شده فرود مى‌آیند و به دست او قرار میگیرند!

 و پیوسته براى واردین از بهشتیان در پیرامونِ قصرهاى آنها عَسَل‌هاى تصفیه شده و شراب‌هاى صاف كرده شده به گردش در مى‌آورند و براى آنان میگردانند.

 آنان جماعتى هستند كه پیوسته و همیشه، كرامت و مكرمت درباره آنها متّصل و پیوسته شده، تا آنها را به خانه قرار و محلّ امن و اطمینان داخل كرده است، و از نقل و انتقال و مصائب سفرها در ایمنى قرار گرفته‌اند.

 و بنابراین، اى گوش دارنده به سخنان من! اگر دل خود را گرایش دهى به وصول به آنچه بر تو وارد مى‌شود و هجوم مى‌آورد از آن مناظر شگفت انگیز، هر آینه از شدّت اشتیاق به آنها جانت بیرون مى‌آید، و از این مجلس ما به سوى مجاورت أهل قبور حركت میكنى، و براى سرعت و عجله به وصول به آن نعمت‌ها كوچ میكنى!

 خداوند ما و شما را ـ به رحمت خود ـ از أفرادى قرار دهد كه با دل به سوى منازل ابرار و مساكن نیكان حركت كنند و در وصول به آن ساعى باشند.»

# مجلس هفتاد و یك: جهنّم و مبدأ پیدایش آن‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

 لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قال اللهُ الحكیمُ فى كتابِه الكریم:

 وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى‌ جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَ يُنْذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا قالُوا بَلى‌ وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ\* قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ‌.[[284]](#footnote-284)

 «و آنان را كه كافر شده‌اند، دسته دسته بسوى جهنّم سوق میدهند؛ و همین كه بدانجا رسیدند، درهاى جهنّم باز مى‌شود. و خازنان آن به آنها میگویند: مگر پیغمبران خدا كه از خود شما بودند به نزد شما نیامدند كه آیات پروردگارتان را براى شما تلاوت كنند و از

دیدار و لقاء چنین روزى شما را برحذر دارند و بترسانند؟ در پاسخ میگویند: آرى! و لیكن كلمه عذاب بر كافران ثابت و استوار شد!

 به آنها گفته مى‌شود: اینك از درهاى جهنّم داخل شوید و در آنجا بطور جاودان بمانید؛ پس بسیار بد است محلّ و منزلگاه متكبّران.»

## دعاى حضرت سجّاد علیه السّلام در پناه بردن به خدا از جهنّم‌

 حضرت سَید العارفین و سَنَد السّاجدین علىّ بن الحسین زین العابدین علیه السّلام در ضمن دعاى بعد از نماز شب، در مقام مناجات به درگاه حضرت ذوالجلال عرض میكند:

 اللَهُمَّ إنِّى أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغَلَّظْتَ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَ تَوَعَّدْتَ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ. وَ مِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ، وَ هَینُهَا أَلِیمٌ، وَ بَعِیدُهَا قَرِیبٌ. وَ مِنْ نَارٍ یأْكُلُ بَعْضَهَا بَعْضٌ، وَ یصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ. وَ مِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِیمًا، وَ تَسْقِى أَهْلَهَا حَمِیمًا!

 وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِى عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إلَیهَا، وَ لَا تَرْحَمُ مَنِ اسْتَعْطَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِیفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسْلَمَ إلَیهَا! تَلْقَى سُكَّانَهَا بِأَحَرِّ مَا لَدَیهَا مِنْ أَلِیمِ النَّكَالِ وَ شَدِیدِ الْوَبَالِ.

 وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهَهَا، وَ حَیاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأَنْیابِهَا، وَ شَرَابِهَا الَّذِى یقَطِّعُ أَمْعَآءَ وَ أَفْئِدَةَ سُكَّانِهَا، وَ ینْزِعُ قُلُوبَهُمْ!

 وَ أَسْتَهْدِیكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا وَ أَخَّرَ عَنْهَا.

 اللَهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ، وَ أَجِرْنِى مِنْهَا بِفَضْلِ‌

رَحْمَتِكَ، وَ أَقِلْنِى عَثَرَاتِى بِحُسْنِ إقَالَتِكَ، وَ لَا تَخْذُلْنِى؛ یا خَیرَ الْمُجِیرِینَ!

 إِنَّكَ تَقِى الْكَرِیهَةَ، وَ تُعْطِى الْحَسَنَةَ، وَ تَفْعَلُ مَا تُرِیدُ، وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَىْ‌ءٍ قَدِیرٌ ـ الدُّعاءَ.[[285]](#footnote-285)

 «بار پروردگارا! من پناه مى‌برم به تو از آتشى كه تو غلظت و سنگینى نموده اى به سبب آن بر كسى كه معصیت تو را كرده است، و تهدید فرموده اى به سبب آن كسى را كه از راه رضا و خشنودى تو بازگشته است. و از آتشى كه نورش ظلمت است، و آسانش دردناك است، و دورش نزدیك است. و از آتشى كه پاره اى از آن را پاره دیگر بخورند، و برخى از آن بر برخى دیگر حمله ور شوند. و از آتشى كه استخوانها را پوسانیده و خاكستر كند، و به ساكنانش از آب حمیم و داغ بیاشاماند!

 و از آتشى كه رحمت و شفقت نمى‌آورد بر كسى كه بسوى او تضرّع و زارى كند، و رحم نمى‌كند بر كسى كه از او طلب عطوفت و مهربانى نماید، و قدرت ندارد بر كسى كه نسبت به او خشوع و فروتنى نموده است و فرمان او را برده است تخفیف دهد! آتشى كه با ساكنانش به گرم‌ترین درجه حرارتى كه دارد (از عذاب‌هاى دردآورنده كه براى عبرت دیگران بكار برند و از شدائد و سختى‌ها بهره كافى داشته باشد) برخورد و تلاقى كند!

 و پناه مى‌برم به تو از عقرب‌هاى جهنّم كه دهانهاى خود را

باز كرده‌اند، و از مارهاى جهنّم كه با نیش‌هاى خود میزنند، و از آشامیدنى‌هاى جهنّم كه روده‌ها و امعاء را پاره پاره كنند، و دل‌هاى ساكنان آن را قطعه قطعه نمایند، و دل‌هایشان را از جا بر كنند!

 و من از تو اى پروردگارم! هدایت و راهنمائى مى‌طلبم بسوى آن چیزى كه از جهنّم دور كند، و آتش را بگرداند.

 بار پروردگار من! بر محمّد و آل او درود بفرست، و پناه ده مرا از آن آتش در پناه فضل رحمت خود، و درگذر از لغزش‌هاى من به نیكوئى گذشت خود، و مرا خوار و ذلیل مگردان؛ اى بهترین پناه دهندگان!

 تو هستى كه از هر كار مكروه و ناپسندى نگهدارى و حفظ میكنى، و حسنه و خوبى را مرحمت میفرمائى، و آنچه بخواهى بكنى میكنى، و تو بر هر كار توانائى.»

 بارى، آیات شریفه قرآن، درباره جهنّم و تفاصیل آن، همان طور كه استاد ما: حضرت آیة الله علّامه طباطبائى مُدّ ظلّه فرموده‌اند، از آیات بهشت بیشتر است. زیرا درباره دوزخ، قریب چهارصد آیه در قرآن شریف آمده است، و هیچ سوره اى از سور قرآن از ذكر جهنّم تصریحاً و یا تلویحاً خالى نیست، مگر دوازده سوره از سُوَر قِصار.[[286]](#footnote-286)

## كیفیت پیدایش دوزخ‌

 و بالجمله محصّل مفاد مجموع این آیات آنست كه: دوزخیان از زندگانى ابدى و حیات حقیقیه عالم آخرت محروم مى‌باشند. حال باید دید چرا این محرومیت نصیب آنان گردیده است؟ و به طور كلّى‌

جهنّم یعنى چه؟ و از كجا پیدا مى‌شود؟ و مبدأ پیدایش آن چیست؟ و ظهور آن در عالم باطن و حقیقت چرا به صورت آتش است؟

 براى روشن شدن این موضوع ناچار از بیان مقدّمه اى هستیم، و آن اینست كه: تمام این عالم وجود با همه این گسترش و پهناورى اى كه دارد، از مُلك و مَلكوت، و عالم نفوس و أرواح و عقول و طبیعت، تماماً تجلّیات و ظهورات حضرت حقّ سبحانه و تعالى مى‌باشند، كه از كَتم عدم و نیستىِ محض آنها را موجود نموده و به خلعت و لباس وجود مخلّع و ملبّس نموده است، و هر كدام از این مخلوقات كه عین ظهور و نفس تجلّى حق هستند داراى رتبه اى مخصوص و درجه و ماهیتى است كه بدان از دیگران امتیاز پیدا نموده است.

 مثلًا انسان داراى حدّ و حدودى است كه او را انسان كرده، و داراى عقل و شعور و نفس ناطقه و غرائز مختصّ به خود كرده است، بطورى كه آن را از سائر موجودات اعمّ از حیوان و جماد و نبات و عقول مفارقه و ارواح مجرّده قدسیه جدا میكند، و اگر چنین خصوصیتى در او نبود، دیگر انسان نبود. و همچنین در بقیه از موجودات اگر خصوصیت‌هاى وجودیه آنان نبود، دیگر آنان نبودند؛ و یك وجود بَحتِ بسیط، عالم را فرا گرفته بود، بدون هیچگونه تمیز و تشخّصى.

 این ماهیات مختلفه كه مراتب و درجات وجودى موجودات را مشخّص میكند، سبب تمایز موجودات و ظهور و تجلّى حضرت حق مى‌شود. و هر كدام به جاى خود و در مرتبه خود مطیع و منقاد، و در همان حدّى كه براى وجود آنها مقرّر شده است، آرام و ساكن، و طبق‌

دستور تكوینى حضرت حقّ سبحانه و تعالى، فرمانبردار هستند. و همه در ذات و وجود خود مستقرّ و در حجاب ماهیت خود ثابت و استوارند.

 از میان این همه مخلوقات، انسان و جنّ داراى یك خصوصیتى هستند كه علاوه بر ماهیت و تمایز وجودى، آنها را از سائرین جدا كرده است؛ و آن حسّ استقلال طلبى و انانیت و شخصیت و استكبار است كه در انسان بطور شدید و در جنّ به طور ضعیف موجود است. و این حسّ موجب آن شده است كه خود را بالاتر و برتر و ارجمندتر و عالى‌رتبه‌تر از آنچه كه هست بنگرد، و صفاتى از بهترین و عالى‌ترین صفات چون علم و قدرت و حیات و فروع آنها را به خود نسبت دهد و از خود بداند، و خود را كانون و مبدأ این كمالات بداند و حق را یكسره فراموش كند.

 این حسّ، حجابى عظیم است. زیرا بر خلاف متن واقع و حقیقت امر است. حجابى است تخیلى و موهومى نه اساسى و اصیل چون سائر موجودات. حجابى است كه یكایك از صفات حق را گرفته و كذباً به خود نسبت میدهد و از خود میداند.

## خلقت شیطان، بر اساس مصلحت است‌

 خداوند شیطان را آفرید و او را داراى خصیصه كبر و استكبار نمود، و نفوس بشرى به واسطه انقیاد و متابعت از او اختیاراً داراى این خصیصه شدند، و در نتیجه خود را بزرگ دیدند، و این بزرگ‌نگرى مبدأ تمام خیالات فاسده و آراء و افكار باطله و كردار نكوهیده و بالاخره عقائد و ملكات خبیثه و سیئه گردید، و موجب‌

فاصله افتادن بین آنان و بین حقّ شد، و این سیر انحرافى تشریعى بر خلاف سنّت تكوین و متن واقع گشت.

 البتّه اصل خلقت شیطان از روى مصلحت بود، و گرنه خدا نمى‌آفرید. و اینك هم شیطان یك مأمور خداست كه حكم بازرس دارد، و نمى‌گذارد اشخاص آلوده و مبتلا به غلّ و غشّ عالم طبیعت و نفوس امّاره، در حرم خداوند قدم گذارند. بازرسى میكند، و تفتیش صحیح به عمل مى‌آورد؛ آنان كه پاك هستند طبق آیه كریمه‌ قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ\* إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ،[[287]](#footnote-287) شیطان را بدانها دسترسى نیست، و آنان كه بر خدا پیشى میگیرند و از استكبار و تكبّر بهره كافى دارند، و صفات عُلیا و أسماء حُسناى خدا را دزدیده و به خود نسبت میدهند، جلوى آنها را میگیرد و نمى‌گذارد در حرم خداوندى كه جاى خلوص است وارد شوند.

 اگر شیطان نبود، عالم نزول و طبع و این دنیاى پر غوغا نبود. زیرا شیطان سبب نزول و هبوط آدم بدین عالم شد؛ قبل از آن همه در بهشت بودند، ولى بهشت عالم ذَرّ كه فقط بهشت استعداد و قابلیت بود و انسان همانند فرشتگان و حوریان قابل ترقّى و تكامل نبود. شیطان موجب نزول آدم در این عالم و حركت و مجاهده و جستجوى حقّ و تدارك ما فات شد، و بالاخره انسان از أسفل السّافلین با قدم مجاهده با اراده پروردگار حىّ قَیوم‌ به‌ أعلى عِلّیین‌ رسید. انسان از

ملائكه هم اشرف شد، و این همه فضائل و درجات كسب نمود.

 اینها همه در اثر خلقت شیطان است، و فوائد آفرینش او؛ گرچه او چون خودش حجاب است و پیوسته منفور و ملعون ـ زیرا لازمه چنین حجابى كه پیوسته موجب بُعد و دورى شود چنین است ـ و لیكن اصل مصلحت آفرینش شیطان را از نظر نباید دور داشت، و شیطان را موجودى مستقلّ و جدا از حكومت حضرت حق دانست، و او را در كارهاى خود فعّالٌ لِما یشآء پنداشت؛ كه این توهّم عین شرك است، و ضعف دستگاه حضرت ربوبى را میرساند.

 انسان را خداوند با اراده و اختیار آفرید، و لازمه این اختیار بدین صورت و كیفیت كه بتواند انتخاب كارهاى خوب و یا كارهاى بد را كند، تسلّط شیطان و اغواى او به وسیله دعوت و ترغیب به زشتیهاست، تا آنكه انسان مجاهد و استوار شناخته شود و به مقام كمال و فعلیت برسد، و انسان هوسباز و هوسران نیز شناخته شود؛ و لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى‌ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ.[[288]](#footnote-288)

 وگرنه خوب و بد و نیكى و زشتى از هم جدا نبودند، و همه میخواستند خود را جا زنند و در مقام و شكل اولیاى خدا بر مسند قرب قرار گیرند.

 و با این بیان، اشكالات سبعه ابلیسیه تماماً جواب داده مى‌شود

و همه بطور وضوح، عدم صحّتش روشن میگردد.[[289]](#footnote-289)

## سبب انحراف انسان، استكبار است‌

 بارى، آنچه موجب انحراف انسان از سبب تكوین و جادّه مستقیم شد، همین استكبار و خودپسندى بود كه او را بر خلاف اصالت واقع در نظر خودش بلند و بالا جلوه میداد؛ و این باید بسوزد و نابود شود و در جهنّم گداخته گردد، زیرا كه جز حقّ و آثار حقّ و صفات حقّ، چه كسى در توان دارد كه مستقلّا از خود چیزى را بداند.

 در آیه اى كه در مطلع گفتار قرائت شد وارد است كه: فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ‌ «پس بد است جایگاه متكبّران» و جهنّم جایگاه متكبّران است.

 شیطان امر خدا را در سجده و فروتنى نسبت به آدم اطاعت نكرد، و استكبار ورزید. همه فرشتگان اطاعت كردند مگر ابلیس كه إبا و امتناع نمود و از سجده كردن خوددارى كرد، و از كافران شد:

 إِلَّا إِبْلِيسَ أَبى‌ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ.[[290]](#footnote-290)

 إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ.[[291]](#footnote-291)

 أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ.[[292]](#footnote-292)

 ابلیس دعوى انانیت كرد و در مقابل حضرت حقّ، وجود و هستى را به خود نسبت داد و گفت: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ‌،[[293]](#footnote-293) من از آدم بهترم، چون مرا از آتش آفریدى و او راى از گل!

 و چون آتش رو به بالا میرود و استكبار دارد، لذا خود را بر آب و خاك كه گل را مى‌سازند مقدّم و برتر مى‌بیند. همین استكبار بود كه خطاب «اهْبِطْ» را به شیطان رسانید:

 قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيها فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ.[[294]](#footnote-294)

 «خداوند به ابلیس گفت: پائین برو از این بهشت، تو چنین توان و موقعیتى ندارى كه در بهشت خود را بزرگ ببینى و بزرگ بدانى و بزرگى كنى. پس خارج شو كه حقّاً تو از پست‌شدگان مى‌باشى.»

## جهنّم، از آنِ متكبّرین است‌

 استكبار ـ یعنى خود را بزرگ دیدن ـ موجب هبوط و نزول شیطان از بهشت شد، و او را ملعون و جهنّمى نمود، و مطرود و منفور شد. چرا كه در قبال حقّ، خود را ذى أثر دانست، و این خیالى است عظیم و گناهى است نابخشودنى.

 بر اثر همین كِبر و تكبّر و استكبار است كه بشر هم پیوسته خود را از بهشت دور میكند و به جهنّم و عالَمِ بُعد نزدیك مى‌سازد. و همواره‌

این استكبار او را به باطل گرایش میدهد، و به موهومات و تخیلات و امور اعتباریه دلبند میكند، و از حقائق دور و مهجور؛ و چنان در عالم خیالات و موهومات فرو میرود و زیست میكند كه گویا در عالم خارج و هستى مطلق و ذات حضرت حىّ قیوم ذوالجلال والاكرام، غیر از وجود تخیلى خود چیزى نمى‌پندارد، و انكار حقّ را بالمَرّة مى‌نماید؛ رسولان خدا را كوچك مى‌شمارد، و سخن حقّ را قبول نمى‌كند و زیر بار حقّ نمیرود.

 أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى‌ أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ‌.[[295]](#footnote-295)

 (خداوند در مقام مؤاخذه در خطاب با یهودان كه سر از فرمان پیامبران مى‌پیچیدند مى‌فرماید:) «آیا هر وقت كه رسولى چیزى براى شما آورد كه نفوس شما بدان میل نداشت و آن را نمى‌پسندیدید، استكبار و بلندمنشى مى‌نمودید؟ پس جماعتى از آن رسولان را تكذیب نموده و به دروغ نسبت میدادید، و جماعتى از آنان را مى‌كشتید!»

 وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَ فَلَمْ تَكُنْ آياتِي تُتْلى‌ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ‌[[296]](#footnote-296).

 «و امّا كافران (در روز قیامت به آنان چنین خطاب مى‌شود:) آیا این‌طور نبود كه آیات ما چون بر شما خوانده مى‌شد، شما استكبار

مى‌نمودید، و شما از طائفه مجرمان بودید؟!»

 وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ‌.[[297]](#footnote-297)

 «آن كسانى كه آیات ما را تكذیب نموده و به دروغ نسبت دادند، و خود را از پذیرش آنها بالا و بلندتر دانستند، و ترفّع و تكبّر به خرج دادند؛ آنانند اهل آتش كه در آن مخلّد مى‌مانند.»

 فَأَمَّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ.[[298]](#footnote-298)

 «و امّا قوم عاد در روى زمین بلند منشى و استكبار نمودند بدون حقّى كه داشته باشند، و چنین گفتند كه: كیست كه از ما قوّت و قدرتش بیشتر باشد؟ آیا آنان ندیدند كه آن خداوندى كه آنان را آفریده است از آنان قوّت و قدرتش بیشتر است؟ و قوم عاد چنین بودند كه آیات ما را إنكار مى‌نمودند.»

 وَ قالَ مُوسى‌ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسابِ.[[299]](#footnote-299)

 (چون فرعون اراده كشتن موسى را نمود) موسى گفت: من پناه مى‌برم به پروردگار خودم و پروردگار شمااز هر شخص بلندمنش و

سركش و متكبّرى كه ایمان به روز بازپسین نمى‌آورد».

## مُهر خداوندى، بر تمام دل و اندیشه شخص متكبّر و جبّار

 كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ\* الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى‌ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.[[300]](#footnote-300)

 (پس از آنكه خداوند فرمود: ما یوسف را با آیات و بینات فرستادیم، و پیوسته شما در آنچه آورده بود شك آوردید، تا چون بمُرد گفتید: خدا بعد از او رسولى نمى‌فرستد، مى‌فرماید:) «این‌طور است اى پیغمبر، كه خداوند هر شخص اسراف كننده و متجاوز و شك‌آورنده و تردید كننده را گمراه میكند؛ آنان كه در آیات خداوند بدون حجّت و دلیلى كه داشته باشند مجادله مى‌كنند. این گناه و هلاكت عظیمى است در نزد خدا و نزد كسانى كه ایمان آورده‌اند. این‌طور است اى پیغمبر، كه خداوند مُهر میزند بر تمام دل و اندیشه شخص متكبّر و سركش و جبّار.»[[301]](#footnote-301)

## آنان كه نزد خدا هستند، استكبار ندارند

 این از طرفى، و از طرف دیگر در بسیارى از آیات قرآن، خداوند تمجید و تعریف میكند كسانى را كه تكبّر و استكبار نمى‌ورزند و از عبادت و اطاعت خدا سر باز نمیزنند و بلندمنشى و بلندپروازى ندارند؛ همچون آیه:

 ذلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ‌.[[302]](#footnote-302)

 (و مى‌یابى اى پیغمبر، نزدیكترین اهل مودّت را به مؤمنین، آن كسانى را كه میگویند: ما نصارى هستیم) به علّت آنكه از میان آنها علماء روحانى و معنوى و رهبانان هستند، و به علّت آنكه ایشان استكبار ندارند.»

 و همچون آیه:

 إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ‌[[303]](#footnote-303).

 «حقّاً آنان كه در نزد پروردگار تو هستند از عبادت او استكبار

نمى‌ورزند، و تسبیح او را بجاى مى‌آورند و براى او سجده مى‌كنند.»

 و همچون آیه:

 إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ‌.[[304]](#footnote-304)

 «این است و جز این نیست كه به آیات ما كسانى ایمان مى‌آورند كه چون بدان آیات متذكّر شوند، به رو به زمین در سجده بیفتند و به حمد پروردگارشان تسبیح كنند، و ایشان استكبار نمى‌نمایند.»

 و محصّل مطلب آنست كه: این حسّ بلندپروازى و سركشى و خود بینى و خود محورى و خودنگرى كه بر أصالت واقع نیست، از نفس امّاره به سوء و از حجاب غلیظ بین بنده و بین خدا ـ در اثر تسویلات شیطان و ابلیس ـ پدیدار مى‌شود. و چون وجود ابلیس از آتش است، لذا این حجابْ آتش خواهد بود. و هر كس بدین حجاب محجوب گردد با ابلیس هماهنگى نموده، و در اثر اتّحاد و هم افق شدن با آن كانون آتش، آتشین خواهد شد؛ و در روز قیامت كه این حجاب به صورت آتش جلوه‌گر است، در آن معذّب و مخلّد خواهد بود.

 عجیب است كه خداوند به صورت استفهام تقریرى سؤال میكند كه: «آیا اینچنین نیست كه جهنّم محلّ و منزلگاه متكبّران مى‌باشد؟»:

 أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ‌[[305]](#footnote-305)

 و نیز به صورت حتم و جزم حكم میكند كه: «آن كسانى كه از

عبادت من استكبار ورزند، بزودى به حال ذلّت و خوارى در دوزخ داخل مى‌شوند.»:

 إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِينَ‌.[[306]](#footnote-306)

## شرك و تمام گناهان و تجاوزها، از استكبار پیدا مى‌شود

 تمام گناهان و تجاوز به حقوق و تعدّى به نوامیس و أعراض و اموال و قتل نفوس، همه از استكبار پیدا مى‌شود. و بطور كلّى فساد روى زمین از این حسّ خودپسندى است كه انسان را از انقیاد و تسلیم در برابر حق باز میدارد، و پیوسته دیده دل و دیده بصر او را گرایش به باطل میدهد، و حسّ پذیرش موعظه و اندرز را در وجود او از بین مى‌برد. و هر وقت به او نصیحتى شود، از روى غرور و خودپسندى در پیله كبر و نخوت میرود و در آن مى‌خزد، و هزار تار عنكبوتى از عزّتِ به گناه و مَجاز و باطل به دور خود مى‌تند. آیا این آتش نیست و سزاوار آتش قیامت نیست؟

 وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اللَّهَ عَلى‌ ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ.

 وَ إِذا تَوَلَّى سَعى‌ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ.

 وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ[[307]](#footnote-307).

 «و بعضى از مردم (همچون أخنَس بن شُرَیق كه یكى از منافقان بود) چنان در گفتار زیبا و دلفریب خود براى آنكه به متاع و بهره دنیوى برسد، چرب زبانى كند و دروغ بلافد كه تو را اى پیغمبر، زیبائى گفتارش به تعجّب درآورد. و از شدّت نفاق و كژى اى كه دارد، خدا را نیز بر صحّت گفتار و نیت باطن خود گواه گیرد، درحالى‌كه سخت‌ترین و شدیدترین دشمنان است.

 و چون از محضر تو دور شود، آنچه در توان دارد بكار میگیرد براى آنكه در روى زمین فتنه و فساد كند، و حاصل مردم را از زراعت تباه كند، و نسل بشر را قطع كند. و خداوند فساد را دوست ندارد.

 و چون به او از درِ نصیحت و اندرز گفته شود: از خدا بپرهیز و راه راستى و تقوى پیشه گیر، غرور و خودپسندى باطل و زشت او را فرا میگیرد. چنین كسى جهنّم براى او كافى است؛ و جهنّم بد آرامگاهى است.»

 بلى این جهنّم آتشى است افروخته براى متكبّران و سركشان كه از حقّ تمرّد مى‌كنند، و این كبر و خودپسندى در هر صورت و لباسى پدید آید جهنّم با او خواهد بود.

 از روشن‌ترین مصادیق استكبار، شرك به خداست. یعنى چیزى را در قبال حضرت او مؤثّر دانستن، و در عالم وجود براى او تأثیر و اثرِ مستقلّ قائل شدن. و كدام گناه از این بالاتر كه كسى در برابر این خورشید عالمتاب كه تمام عالم هستى را لباس وجود و دوام پوشانیده است، و در هر لحظه خود بر این عالم، وجود و ثبات‌

مى‌بخشد، و نیرو و قدرت میدهد، و حیات و علم افاضه میكند، و بینائى و شنوائى و هزاران حسّ، دائماً و لا ینقطع در موجودات به رحمت عامّه خود عنایت میكند؛ خود را و یا موجود دیگرى را مستقلّا ذى أثر بداند، و خدا را از اطلاق وجود و هستى و از نامتناهى بودن صفات و اسماء خود تنازل دهد، و در عالم تخیل او را بشكند و نسبت ناروا به او دهد؟

 و لذا مى‌بینیم در هر جا كه شاخه اى از استكبار هست، همان‌جا شرك به خدا موجود است. غایة الامر درجات و مراتب شرك، تفاوت دارد؛ بعضى‌ها مبتلا به شرك جلىّ، و غالب افراد مردم مبتلا به شرك خفىّ هستند.

## تمام مراتب كبر و تكبّر و استكبار، براى خداوند است‌

 خداوند بزرگ است، و بزرگى زیبنده اوست، زیرا هر بزرگى اى كه در تصوّر آید شعاعى و لمحه اى از بزرگى اوست. ذات أقدس او هر چه دعوى بزرگى كند حقّ است.

 هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ‌.[[308]](#footnote-308)

 «اوست خداوند، آنكه هیچ معبودى غیر از او نیست؛ حاكم و حكمران مقتدر، و پاك و پاكیزه از هر نقص و عیب، و ایمنى دهنده، و مُسَیطِر و حافظ عالم و عالمیان، و قاهر و غالب بر جمیع مخلوقات، و داراى مقام جبروت و عظمت و بزرگى. پاك و مقدّس است خداوند از آنچه براى او از هر گونه شریك و انبازى كه قرار

میدهند.»

 چقدر عالى و پر محتواست نداى الله أكبر كه تمام مراتب كبر و تكبّر و استكبار را مختصّ ذات اقدس او میكند، و علاوه میرساند كه او از هر چه اندر وصف بیاید باز هم بالاتر و بزرگتر است. و بر همین اساس در سوره مدّثّر كه در اوائل بعثت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم نازل شده است، این آیه آمد كه:

 يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ\* قُمْ فَأَنْذِرْ\* وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ.[[309]](#footnote-309)

 «اى دثار و گلیم به خود پیچیده! بر خیز و مردم را بر حذر دار، و پروردگارت را تكبیر گوى!»

 و چقدر عالى و پر محتواست آخرین آیه از سوره إسراء:

 وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً[[310]](#footnote-310).

 «و بگو (اى پیغمبر!) كه حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد؛ آنكه براى خود فرزندى نگرفته است، و در حكومت و فرمانفرمائى بر عالم وجود شریكى ندارد، و هیچگاه فتور و سستى به دستگاه او رخنه نكند تا محتاج به مددكارى گردد. و (اى پیغمبر!) او را به بزرگترین درجات بزرگى به بزرگى یاد كن!»

## مشركان راهى جز به جهنّم ندارند

 كسانى كه شرك مى‌آورند، به همان مقدار شرك از روح استكبار در آنها موجود بوده است، و شرك باید با جهنّم سوخته شود.

 إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ.[[311]](#footnote-311)

 «خداوند هیچگاه شرك را مورد غفران و آمرزش خود قرار نمیدهد، امّا غیر از شرك را نسبت به كسانى كه بخواهد مى‌آمرزد.»

 وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ‌[[312]](#footnote-312).

 «و زمانى كه لقمان در حال پند و اندرز پسرش، به او مى‌گفت: اى نور دیده من! به خدا شرك نیاور، چون شرك به خدا ستمى گران و سنگین است.»

 وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرى‌ إِثْماً عَظِيماً[[313]](#footnote-313).

 «و هر كس به خداوند شرك آورد، حقّاً گناه عظیمى را مرتكب شده، و نسبت دروغ و افتراى بزرگى را داده است.»

 وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ‌[[314]](#footnote-314).

 «و هر كس شرك به خدا آورد (گوئى انسانیت او یكباره سقوط كرده، و به دار البَوار رسیده است) همچنانست كه او از آسمان سقوط كرده، و مرغان هوا او را در میان فضا بربایند، و یا آنكه باد او را به مكانى دور دست پرتاب كند.»

 یعنى هستى و ارزش انسان به توحید و أصالتِ واقع بینى و واقعى بینى أصالت است، و چون دیده دل انسان نابینا شد، و یا دوبین شد و عالم هستى و تكوین را به دیده یك بین ننگریست، در این صورت دیگر انسان نیست. او باطل گراست. و معلوم است كه راهى به رشد و نموّ و ارتقاء ندارد، مسیر او مسیر بُعد و دورى است. و بالاخره به مظاهر دورى و بُعد كه دوزخ گدازان است میرسد. و معلوم است كه چون انسانیت خود را خراب، و نطفه رشد و تكامل و بصیرت را خفه كرده است، از بدترین خلائق خواهد بود.

 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ.[[315]](#footnote-315)

 «آن كسانى كه كافر شده‌اند از اهل كتاب (چون یهود و نصارى، و به پیامبر اسلام ایمان نیاورده‌اند) و كسانى كه به خداوند شرك آورده‌اند، در آتش سوزان جهنّم بطور جاودان و خلود مى‌مانند؛ و ایشانند بدترین و خبیث‌ترین مخلوقات.»

 و بر همین اصلِ دوزخى بودن مشركان، كافران نیز جهنّمى هستند. زیرا با وجود درخشش نور توحید از سیماى رسالت پیامبر عظیم الشّأن اسلام، و دعوت به توحید حضرت واحدِ أحَد صَمدِ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ؛ عدم پذیرش و انقیاد، جز عنوان استكبار و گردنكشى عنوان دیگرى ندارد. مگر افرادى از كافران كه دنبال حق بوده و در جستجو و تفحّص بر آمده‌اند، ولى‌

بواسطه استضعاف، طبقه حاكم راه وصول آنها را به حقیقت و اسلام و ایمان به محمّد مصطفى حبیبُ الله مسدود كرده‌اند؛ آنها جزء مستضعفین محسوب، و طبق آیه اى كه در این باره داریم با آنان رفتار مى‌شود.

 و امّا كسانى كه هیچگونه تحت ظلم و ستمى قرار نگرفته‌اند، و با اراده و اختیار، دینى را غیر از اسلام اختیار مى‌كنند، و در تفحّص و تجسّس بر نمى‌آیند و یا به مقدار كافى تفحّص نمى‌كنند و بالنّتیجه دستشان از نور اسلام خالى مى‌ماند؛ آنان در راه‌ها و كریوه‌هاى عالم آخرت نیز نور ندارند، و گرفتار كج‌رویها و انحرافات و سرگشتگى‌ها شده، و بالاخره غیر از راه دوزخ نمى‌توانند راه دیگرى را بپیمایند.

## معاندان و كافران و منافقان در جهنّم هستند

 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً\* إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً.[[316]](#footnote-316)

 «حقّاً آنان كه كافر شده‌اند و ستم كرده‌اند، هیچگاه دأب خداوندى چنین نیست كه آنان را بیامرزد، و نه آنكه راهى را به آنها بنمایاند؛ مگر راه دوزخ را كه در آن بطور مخلّد و جاوید بمانند. و این امرى است كه براى خدا آسان است.»

 آرى جهنّم محلّ معاندان و كافران است، آنان كه عناد مى‌ورزند و روى حقّ را مى‌پوشانند.

 أَلْقِيا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ\* مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ‌

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِياهُ فِي الْعَذابِ الشَّدِيدِ.[[317]](#footnote-317)

 (در روز قیامت به آن گواه بر أعمال و به آن جلودار در حركت بسوى محشر، كه با هر نفسى مى‌آیند، گفته مى‌شود كه:) بیفكنید در جهنّم هر شخص كفران كننده و عنادآورنده‌اى را كه از هر كار خیر مانع میگردیده است، و درباره خلق خدا تجاوز و ستم مى‌نموده، و درباره خود خدا مردم را به شكّ و ریب مى‌انداخته است؛ آن كسى كه با خداوند خداى دیگرى را قرار داد. بیفكنید شما دو فرشته و گواه او را در عذاب شدیدى!»

 و بر همین میزان، منافقان نیز در جهنّم خواهند بود. زیرا منافقان در باطن كافرند، و در ظاهر براى مصلحت روزگار و بهره بردارى از بیت المال و غنائم و آداب و أحكام اجتماعى اسلام، خود را مسلمان جلوه میدهند. و لذا در بسیارى از آیات قرآن، منافقانِ مسلمان نما را با كافران در یك سیاق آورده، و همه را مجموعاً اهل جهنّم شمرده است. مانند:

 إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً[[318]](#footnote-318).

 «حقّاً خداوند تمام منافقان و كافران را در جهنّم مجتمع خواهد نمود.»

 و مانند:

 وَعَدَ اللَّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْكُفَّارَ نارَ جَهَنَّمَ‌

خالِدِينَ فِيها.[[319]](#footnote-319)

 «خداوند به مردان منافق و زنان منافق، و به كافران، وعده آتش دوزخ را داده است كه در آن بطور جاوید داخل مى‌شوند.»

 جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ‌[[320]](#footnote-320).

 «با كافران و با منافقان (اى پیامبر) جهاد كن، و با آنان با خشونت و غلظت رفتار كن! و جایگاه آنان دوزخ است.»

## وعده جهنّم براى بسیارى از گناهان، در قرآن كریم‌

 و از آنچه گفته شد میتوان بدست آورد كه هر گونه بازى كردن با آیات خدا، و اهانت به پیامبران، و امامان، و نوامیس الهیه و مقرّبان درگاه قدس حضرتش، و یا استهزاء و سبك شمردن و بى اعتنائى كردن، موجب دخول در آتش مى‌باشد.

 فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ\* الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ\* يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلى‌ نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا\* هذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ‌[[321]](#footnote-321).

 «پس اى واى بر تكذیب كنندگان در آن روز، آنان كه با انغمار و فرو رفتن در امور دنیویه، عالم حیات را به بازى گرفتند. در آن روز، سخت به آتش دوزخ افكنده شوند! این همان آتشى است كه شما آن را تكذیب مى‌نمودید.»

 و نیز بر همین اساس براى هر گونه ظلم و تعدّى و تجاوز به حقوق، و هر گونه طغیان و سركشى، وعده آتش داده شده است:

 هذا وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ\* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمِهادُ\* هذا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ\* وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْواجٌ\* هذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صالُوا النَّارِ.[[322]](#footnote-322)

 «اینست، و بدرستى كه براى طغیانگران و گردنكشان، مرجع و بازگشت سخت و بدى است؛ جهنّم است كه در آن وارد شوند، پس بد منزل و آرامگهى است. اینست بازگشت آنها، و باید حتماً از آب گرم و حَمیم و غَسّاقِ دوزخ بیاشامند، و نیز از انواع گوناگون از همین قبیل، از عذاب‌هاى دیگر بدانها برسد. و این جماعت دوزخیان جماعتى هستند كه با رؤسا و طاغین متبوع خود، یكجا وارد جهنّم مى‌شوند، و أبداً براى آنان خوش آمدى نیست بلكه بدى احوال است كه در آتش فروزان و گداخته وارد مى‌شوند.»

 وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدى‌ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً[[323]](#footnote-323).

 «و هر كس با رسول خدا از درِ شقاق و مخاصمه درآید بعد از آنكه راه هدایت براى او روشن شد، و غیر از راه مؤمنان راه دیگرى را طى كند، ما بر میگردانیم او را به همانچه او بر میگردد، و در دوزخ او را وارد مى‌كنیم؛ و بد بازگشتگاهى است جهنّم.»

 و نیز در بسیارى از تجاوزات به حقوق و گناهان مثلًا مانند كشتن مؤمنى را از روى عمد، در قرآن كریم وعده جهنّم داده شده است‌

 وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً.[[324]](#footnote-324)

 «و هر كسى كه شخص با ایمانى را از روى عمد بكشد، جزاى او جهنّم است كه در آن بطور جاودان و مخلّد مى‌ماند، و خداوند بر او غضب میكند، و او را مورد لعن و دورباش از رحمت خود قرار میدهد، و براى او عذاب دردآورى مهیا و آماده مى‌سازد.»

 و براى فرار از جنگ و جهاد با كفّار نیز وعده جهنّم و غضب خدا داده شده است:

 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ\* وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى‌ فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ[[325]](#footnote-325).

 «اى كسانى كه ایمان آورده اید! اگر برخورد كنید با كفّار كه مجتمع شده و به شما براى قتال و جنگ حمله ور شده‌اند، پشت به آنها نكنید! و روى از جنگ برنتابید! و هر كس در روز ملاقات و مقابله از دشمن روى بگرداند و پشت كند ـ مگر آن كس كه بخواهد از كنار حمله ور شود، و یا آن كس كه بخواهد جماعتى را همدست كند و آنان را با خود براى مقابله حاضر سازد ـ پس حقّاً به غضب خدا روى آورده است، و جایگاه او جهنّم است و بد بازگشتگاهى است.»

 و همچنین براى بعضى دیگر از معاصى و گناهان نیز وعده جهنّم‌

داده شده است.

## حدیث معراج رسول خدا، و دیدار خازن دوزخ‌

 در كتاب «أمالى» صدوق از پدرش از سعد از ابن عیسى از ابن فضّال از ابن بُكَیر از زرارة، از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است كه گفتند: چون رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم را به معراج سیر دادند، حضرت رسول به هیچیك از خلائق آن عالم عبور نكرد مگر آنكه در روى او آثار سرور و لطف و بشاشت و فرح دید. تا آنكه عبور كرد به یك مخلوقى كه او به رسول الله التفاتى نكرد، و هیچ چیز نگفت، و رسول الله او را خشمگین و عبوس و روى درهم كشیده یافت.

 رسول الله فرمود: اى جبرئیل! ما به هر مخلوقى كه مرور كردیم آثار محبّت و لطف و بشاشت دیدیم جز این مخلوق! این مخلوق كیست؟! جبرائیل گفت: این مالك، خازن جهنّم است؛ این‌طور خداوند او را خلق كرده است.

 رسول خدا فرمود: من میل دارم كه از او بخواهى آتش را به من نشان دهد. جبرائیل به مالك گفت: اینست محمّد رسول الله و از من خواسته است كه از تو بخواهم تا آتش را به او نشان دهى! حضرت باقر فرمودند: مالك یك گردن از گردن‌هاى آتش را به آن حضرت نشان داد. و چون حضرت آن را دیدند دیگر كسى آن حضرت را خندان نیافت تا وقتى كه خداوند عزّ و جلّ او را قبض روح نمود.[[326]](#footnote-326)

 و در «أمالى» شیخ وارد است كه أمیر المؤمنین علیه السّلام در نامه اى كه به اهل مصر نوشتند، در وصف آتش روز قیامت چنین ذكر مى‌كنند كه:

 قَعْرُهَا بَعِیدٌ، وَ حَرُّهَا شَدِیدٌ، وَ شَرَابُهَا صَدِیدٌ، وَ عَذَابُهَا جَدِیدٌ، وَ مَقَامِعُهَا حَدِیدٌ. لَا یفْتُرُ عَذَابُهَا، وَ لَا یمُوتُ سَاكِنُهَا. دَارٌ لَیسَ فِیهَا رَحْمَةٌ، وَ لَا تُسْمَعُ لِاهْلِهَا دَعْوَة ـ الْخبرَ.[[327]](#footnote-327)

 «ته جهنّم بسیار دور است، و آتش آن شدید است، و آشامیدنیهاى آن چرك خون‌آلود و یا فلزّ گداخته است، و عذاب آن همیشه جدید و تازه است، و گرزهاى آن از آهن است. عذابش هیچوقت تخفیف نیافته و سبك نمى‌شود، و ساكنان آن هیچوقت نمى‌میرند. خانه اى است كه در آنجا رحمت نیست، و هیچ خواهش و تقاضائى از اهل آن شنیده و پذیرفته نمى‌شود.»

# مجلس هفتاد و دوم: أهل جهنّم، و دركات آن‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

 لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الْحكیمُ فى كِتابِهِ الْكَریمِ:

 وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ\* تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيها كالِحُونَ\* أَ لَمْ تَكُنْ آياتِي تُتْلى‌ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ\* قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوْماً ضالِّينَ\* رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ\* قالَ اخْسَؤُا فِيها وَ لا تُكَلِّمُونِ\* إِنَّهُ كانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبادِي يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ\* فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ\* إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ‌.[[328]](#footnote-328)

 «و آنان كه میزان‌هاى أعمال آنها سبك است كسانى هستند كه‌

نفوس خود را در دنیا به زیان باخته‌اند، و در آتش دوزخ جاودانند. آتش چهره‌هاى آنان را مى‌سوزاند، و آنان در آتش با سیماى عَبوس و درهم كشیده و چَرده‌شده و دندانهاى پیدا شده مى‌باشند. (به آنها خطاب مى‌شود كه:) آیا چنین نبود كه آیات ما بر شما تلاوت مى‌شد، و شما آن آیات را تكذیب مى‌كردید؟! مى‌گویند كه: اى پروردگار ما! شقاوت نفوس ما بر ما غلبه كرد، و ما از گمراه‌شدگان بودیم. پروردگارا! ما را از این آتش بیرون بیاور! و چنانچه ما به همان أعمال زشت بازگشتیم در این صورت از ستمكاران مى‌باشیم.

 خداوند مى‌گوید: ساكت شوید و چون خفه‌شدگان دم نزنید در میان آتش و هیچ با من سخن نگوئید! جمعى از بندگان من مى‌گفتند: بار پروردگارا ما ایمان آوردیم، پس ما را بیامرز و رحمتت را بر ما بفرست، و تو بهترین رحم كنندگان و رحمت‌آوران هستى؛ و شما آنان را به مسخره گرفتید تا به جائى كه آنان موجب فراموشى یاد شما از من شدند، و شما بودید كه به آنها مى‌خندیدید. من امروز به واسطه تحمّل و استقامت آنان به آنها پاداش مى‌دهم، و آنانند رستگاران.»

## تحقّق و ثبوت كلمه إلهیه بر جهنّمیان‌

 در این آیات مى‌بینیم كه جهنّمى‌ها علّت تكذیب آیات خدا را، شقاوت نفوس و غلبه انتخاب زشتى بر نیروى خوبى و انتخاب امر نیك قرار مى‌دهند.

 و نیز در بسیارى از آیات مى‌بینیم كه علّت دخول جهنّمیان را در آتش دوزخ، تحقّق و ثبوت و وجوب كلمه الهیه قرار مى‌دهد،

 همچون آیه:

 إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ‌.[[329]](#footnote-329)

 «بدرستى كه آنان كه كلمه پروردگار تو بر آنها ثابت و استوار شد، ایمان نخواهند آورد.»

 و همچون آیه:

 كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ‌.[[330]](#footnote-330)

 «و اى پیامبر! اینچنین است كه كلمه پروردگار تو، بر كسانى كه فسق مى‌ورزند و از راه حق عدول مى‌كنند مُهر شده، و محقّق و ثابت گردیده است كه آنان ایمان نمى‌آورند.»

 و همچون آیه:

 وَ كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحابُ النَّارِ.[[331]](#footnote-331)

 «و اى پیامبر اینچنین است كه كلمه پروردگار تو، بر كسانى كه كافر شده‌اند ثابت و واجب گردیده است كه آنان از اهل آتش مى‌باشند.»

 و همچون آیه:

 قالُوا بَلى‌ وَ لكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَى الْكافِرِينَ‌.[[332]](#footnote-332)

 (چون خازنان دوزخ از علّت سوق آنها به جهنّم پرسش مى‌كنند

كه آیا پیامبران نیامدند، و شما را از لقاء و دیدار چنین روزى بر حذر نداشتند؟ آنان در پاسخ) مى‌گویند: آرى! و لیكن كلمه عذاب بر كافران محقّق و استوار شد.»

 و همچون آیه:

 أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ.[[333]](#footnote-333)

 «آیا آن كسى كه كلمه عذاب بر او محقّق و ثابت گردیده است، پس آیا تو مى‌توانى كسى را كه در آتش است برهانى و او را بگیرى و نجات دهى»!؟

## عذاب و دوزخ، كلمه ثابت و محقّق خداست‌

 و همچنین است بسیارى از آیات دیگر قرآن كریم درباره امّت‌هاى گذشته كه چون مخالفت پیامبران را نمودند و تمرّد و تجرّى كردند، و بالاخره دچار عذاب دنیوى و هلاكت، و غایة الامر به عذاب اخروى و پاداش جهنّم رسیدند؛ كلمه عذاب و گفتار عذاب بر آنها محقّق و ثابت شد. چنانكه در سوره فصّلت و سوره أحقاف و سوره یس بیان مى‌فرماید.

 و از همه آنها روشن‌تر و صریح‌تر این آیه سوره تنزیل است:

 وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ‌.[[334]](#footnote-334)

 «و اگر ما مى‌خواستیم، به هر نفسى هدایت او را مى‌دادیم، و لیكن گفتار من بر این محقّق و استوار شده است كه هر آینه جهنّم را از

تمامى جنّ و تمامى أفراد انسان پر كنم.»

 و این آیه بسیار مفاد عالى اى دارد، و هزار كتاب حكمت مى‌آموزد. و كیفیت خلقت، و اراده و مشیت، و ربط حادث به قدیم، كه همان ظهور و طلوع نور توحید به عالم امكان است را مى‌فهماند.

 و از همین جهت است كه در كتاب «ثواب الاعمال» مرحوم صدوق روایت كرده است از محمّد بن حسن از محمّد بن حسن صفّار از محمّد بن یحیى از أحمد بن مَعروف از محمّد بن حمزه كه او گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرموده‌اند:

 مَنِ اشْتَاقَ إلَى الجَنَّةِ وَ إلَى صِفَتِهَا فَلْیقْرَإِ الْوَاقِعَةَ. وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ ینْظُرَ إلَى صِفَةِ النَّارِ فَلْیقْرَأْ سَجْدَةَ لُقْمَان‌.[[335]](#footnote-335)

 «هر كس اشتیاق به بهشت دارد، و اشتیاق به آثار و خصوصیات آن دارد سوره واقعه را بخواند. و هر كس دوست دارد كه به خصوصیات و كیفیات آتش نظر كند، باید سوره الم تنزیل را (كه آن را سوره سجده نیز نامند) بخواند.»

 و ما مى‌دانیم كه سوره سجده از نقطه نظر تفاصیل عذاب خصوصیتى ندارد، مگر همین آیه كریمه كه در آن واقع است؛ و گرنه در بسیارى از سُوَر قرآن تفاصیل و صفات جهنّم بیشتر و مشروح‌تر و

مفصّل‌تر آمده است.

 بارى، این آیه بطور وضوح بیان مى‌كند كه اگر خدا مى‌خواست، هر فرد از أفراد ذى نفوس را به هدایت تكوینیه و یا به هدایت تشریعیه و اراده صلاح و سعادت، به سعادت و كمالِ فعلیتِ جمال، هدایت مى‌كرد؛ و لیكن چنین نخواسته است، زیرا كه اراده كرده است كه مردم داراى اختیار باشند، و آن اختیار نیز عین اختیار خدا و در تحت اختیار خداست. و او چنین اختیار كرده و خواسته است كه مردم در جهنّم و بهشت به همین صورت و كیفیت معهوده وارد شوند.

 پس اراده و اختیار خدا چنین است كه مردم با قدم مجاهده گام بردارند و تكلیف بدانها بشود، و كسانى كه به حسن اختیار راه سعادت و تقرّب را طى مى‌كنند، به بهشت و لقاى خدا و رضوان او نائل گردند؛ و كسانى كه به سوءِ اختیار راه شقاوت و بُعد را مى‌پیمایند، به جهنّم و لوازم جهنّم مبتلا گردند.

## شقاوت، مستند به مُهر خوردن دل است‌

 یك سلسله آیات دیگرى داریم كه بطور واضح شقاوت و عدم ایمان و عدم علم و خیانت‌ها و جنایت‌هاى مرتكبین را از كفّار و فسّاق و منافقان و متمرّدان و متجاوزان ـ كه همه بدون شكّ از روى اختیار و اراده آنها بوده است ـ مستند به طَبع خدا یعنى مُهر كردن و مُهر زدن پروردگار دل آنان را مى‌نماید، و یا مستند به ختم كردن كه آن هم به معناى مهر زدن است. در سوره بقره مى‌فرماید:

 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ‌

لا يُؤْمِنُونَ\* خَتَمَ اللَّهُ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ عَلى‌ سَمْعِهِمْ وَ عَلى‌ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ‌.[[336]](#footnote-336)

 «نسبت به كسانى كه كافر شده‌اند هیچ تفاوت ندارد، چه آنان را بترسانى و چه نترسانى آنان ایمان نمى‌آورند. خداوند بر دلهاى آنان و بر گوش آنان مهر زده است، و بر چشم‌هاى آنان حجاب و پرده اى است؛ و آنان داراى عذابى بزرگ مى‌باشند.»

 در سوره یس، پس از آنكه مى‌فرماید: «اى پیغمبر! تو از پیامبران مرسل مى‌باشى، كه بر صراط مستقیم فرستاده شده اى، كه با این قرآن كه از جانب خداوند عزیز و رحیم فرود آمده است إنذار كنى و بترسانى قومى را كه پدرانشان هم انذار و تحذیر شده‌اند.» مى‌فرماید:

 فَهُمْ غافِلُونَ\* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلى‌ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ\* إِنَّا جَعَلْنا فِي أَعْناقِهِمْ أَغْلالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ\* وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ\* وَ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ‌.[[337]](#footnote-337)

 «پس آنها غافل هستند. به تحقیق كه گفتار ما بر بیشتر آنها محقّق و ثابت شد، و بنابراین آنها ایمان نمى‌آورند. ما گردن‌هاى آنان را تا زَنخ‌هایشان به غل و زنجیر بسته‌ایم، و آنان سر بلند كرده شده و چشم بسته هستند! ما در برابر و روبروى آنها سدّى قرار دادیم و در پشت‌

سر آنها نیز سدّى قرار دادیم، و ما پرده بر روى دیدگانشان انداختیم و بنابراین آنها نمى‌بینند. و براى آنها بدون تفاوت است كه آنان را از عذاب خدا بترسانى و یا نترسانى؛ ایمان نمى‌آورند.»

## مهر شدن دلها به دست خداست‌

 و در سوره محمّد صلّى الله علیه و آله و سلّم فرماید:

 أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ‌.[[338]](#footnote-338)

 «آنان كسانى هستند كه خداوند بر دلهاى آنها مُهر زده است، و آنان از آراء پوچ و واهى خود پیروى مى‌كنند.»

 و در سوره نساء، درباره بنى اسرائیل كه نقض عهد و میثاق مى‌كرده‌اند، و به آیات خدا كفر مى‌ورزیده‌اند، و پیامبران را بدون هیچ دلیلى مى‌كشته‌اند، و مى‌گفتند: دلهاى ما در غلاف از پذیرش است، مى‌فرماید:

 بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.[[339]](#footnote-339)

 «بلكه به سبب كفرشان، خداوند دلهاى آنان را مُهر كرده است، و بنابراین ایمان نمى‌آورند مگر جماعت اندكى.»

 و در سوره توبه، درباره مخالفین و متمرّدین كه از دستورات پیامبر درباره جهاد در راه خدا سرپیچى میكرده‌اند، و متمكّن از جهاد و نبرد هم بوده‌اند و لیكن دوست داشتند كه با منافقان بوده باشند، و بنابراین از رسول الله اذن و اجازه ترك جهاد به دواعى و بهانه‌هاى بیجا مى‌خواسته‌اند، مى‌فرماید:

 رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ‌.[[340]](#footnote-340)

 «آنان خوشایندشان اینست كه با طائفه مخالفین بوده باشند؛ و خداوند بر دلهاى آنها مُهر زده است، و بنابراین ایشان نمیدانند.»

 و نیز در همین سوره وارد است:

 وَ طُبِعَ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ‌.[[341]](#footnote-341)

 «و بر دلهاى آنان مُهر خورده شد، و بنابراین آنها نمى‌فهمند و ادراك نمى‌كنند.»

 و در سوره یونس، پس از بیان داستان حضرت یونس پیغمبر على نبینا و آله و علیه السّلام، و پس از آنكه مى‌فرماید: «بعد از یونس نیز ما پیامبرانى را با ادلّه و بینه به سوى قومشان فرستادیم، و أبداً ایمان نمى‌آوردند به آنچه قبلًا آن را تكذیب نموده بودند.» مى‌فرماید:

 كَذلِكَ نَطْبَعُ عَلى‌ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ‌.[[342]](#footnote-342)

 «اى پیامبر! اینچنین است كه ما بر دلهاى متجاوزان مُهر مى‌زنیم.»

 و در سوره مؤمن مى‌فرماید:

 كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى‌ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.[[343]](#footnote-343)

 «اى پیامبر! اینچنین است كه خداوند مُهر میكند بر تمام دل و

اندیشه شخص متكبّر و صاحب جبروت.»

 و بسیارى دیگر از این آیات كه بر همین نهج وارد شده است.

 و راجع به منافقین در سوره منافقون فرماید:

 ذلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ‌.[[344]](#footnote-344)

 «اى پیامبر! اینچنین است به علّت آنكه آنها ایمان آوردند و سپس كافر شدند. بنابراین بر دل‌هاى آنان مُهر خورده شد، و بنابراین ایشان نمى‌فهمند و ادراك نمى‌كنند.»

## مهر خوردن بر دلها و گوش‌ها و چشم‌ها مستند به خداست‌

 و درباره كفّار كه در كفرشان شرح صدر دارند، و غضب خدا و عذاب دردآور خدا براى آنهاست، و تمام این جهات را مسبَّب و معلول اختیار و انتخاب زندگى و حیات دنیا بر حیات جاودان آخرت مى‌داند؛ بالاخره همه این اسباب و مسبّبات را معلول و مسبّب از مُهر خوردگى دلهاى آنها و گوشها و چشمهاى آنان دانسته و آنان را به غفلت نسبت میدهد؛ آنجا كه در سوره نحل مى‌فرماید:

 وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ\* ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَياةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ\* أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ\* لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخاسِرُونَ‌.[[345]](#footnote-345)

 «و لیكن كسى كه شرح صدر درباره كفر پیدا كند و سینه خود را به كفر باز كند، بر ایشان غضبى است از جانب خدا، و عذابى است بزرگ. و این به جهت آنست كه آنان زندگى و حیات دنیوى را بر زندگى و حیات اخروى ترجیح دادند، و آن را در هنگام اختیار، دوست داشته و پسندیدند؛ و البتّه خداوند گروه كافران را هدایت نمى‌فرماید. آنانند آن كسانى كه خداوند بر دلهایشان و بر گوش و چشم‌هایشان مُهر زده است، و ایشانند البتّه غافلان.»

 و محصّل گفتار آنست كه این آیات و بر همین زمینه آیات بسیارى دیگر كه در قرآن كریم داریم، به یك نهج و با یك لحن و یك سخن كفر كفّار و اعتداء و تجاوز معتدین را مستند به مُهر زدگى و طبع قلوب آنان یكسره از جانب خدا مى‌كند؛ و بدون شكّ ما هم كه اختیار داریم، این اختیار خداست، و منفكّ از اراده و اختیار خدا نیست، و در عالم حكومت مستقلّى در قبال حكومت خدا نداریم، و به اندازه سر موئى اگر در این اختیار، خود را مستقلّ بدانیم این فرضیه عین ظلم و عین شرك است.

 و جمله زیباى: وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ‌ (و شما هیچ چیز را نمى‌خواهید، مگر آن كه خدا بخواهد.) در دو جاى قرآن، اوّل: در آیه ٣٠ از سوره ٧٦: إنسان، و دوّم: در آیه ٢٩ از سوره ٨١: تكویر آمده است.

 پس چون خداوند بر دلها مُهر زده است، مردم نمى‌فهمند، و نمیدانند، و ایمان نمى‌آورند. چون در آیاتى كه ذكر شد، در

جملات: وَ طُبِعَ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ، وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ‌، و كَذلِكَ نَطْبَعُ عَلى‌ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ‌، و أمثال این آیات مى‌بینیم كه جملات‌ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ‌، فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ‌، فَلا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا جمله تفریعیه است، یعنى این مطلب متفرّع بر مطلب سابق و مسبّب از آن سبب است، و هر شخص وارد به ادبیات عرب میداند كه این جملات تفریع است.

 و چون بعضى از ترجمه‌نویسان قرآن‌هاى دستى چنین گمان كرده‌اند كه این معنى مستلزم جبر است، این آیات را این‌طور ترجمه كرده‌اند كه: «چون خداوند مى‌دانسته است كه آنها اختیار كفر و تجاوز را مى‌كنند، لذا دل آنان را مهر زده است.» و یا در ترجمه آیه ١٥٥ از سوره نساء چنین ترجمه كرده‌اند كه: «بلكه خدا پس از كفر آنها، مُهر بر دلشان زد كه به جز قلیلى ایمان نیاوردند.» ولى بهتر است كه بدون این دخالت‌هاى شخصى آیه را به همان عنوان كه هست ترجمه نمائیم.

 گرچه از بعضى آیات قرآن بدست مى‌آید كه چون انحرافى در آنها بود، خداوند آنان را گمراه كرد؛ همچون آیه ١٠ از سوره ٢: بقره كه درباره منافقان مى‌فرماید:

 فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً.

 «در دلهاى آنها مرض بود، و بنابراین خداوند مرضى را بر روى آن مرض زیاد فرمود.»

 و همچون آیه ٥ از سوره ٦١: صَفّ كه درباره قوم حضرت‌

موسى ـ على نبینا و آله و علیه الصّلاة و السّلام ـ كه آن پیغمبر را اذیت مى‌كردند مى‌فرماید:

 فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ‌.

 «چون آنها خودشان میل به انحراف از حقّ نمودند، خداوند دلهاى آنان را از حقّ منحرف كرد؛ و خدا طائفه فاسقان را هدایت نمى‌كند.»

 و همچون آیه ٢٦ از سوره ٢: بقره كه درباره مثالهائى كه در قرآن زده مى‌شود، و كافران اعتراض مى‌كنند كه این مثال‌ها براى چیست؟ مى‌فرماید:

 يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ.

 «خداوند بواسطه این مثالها جماعت بسیارى را گمراه میكند، و نیز به واسطه آنها جماعت بسیارى را هدایت میكند؛ و گمراه نمى‌كند به آنها مگر فاسقان را.»

 و لیكن كلام در همان مرض اوّلیه، و گرایش به باطل، و فسق اوّلى است كه آنها از كجا پیدا شد؟ اگر از اختیار آنان مستقلّا پیدا شد كه این عین تفویض است، و تفویض شرك محض است؛ و اگر از ناحیه اراده خدا و بر اساس اختیار خدا: وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ‌ بوده است، بنابراین مفاد این آیات هم هیچ تفاوتى با مفاد آیات دیگر ندارد.

## تفویض، همانند جبر، غلط است‌

 بارى باید بسیار متوجّه و دقیق بود كه خداى ناكرده براى فرار و گریز از مذهب جَبریون، در مذهب اهل تَفویض نیفتیم، زیرا هر دو

مسأله غلط است. جبر خلاف وجدان و حسّ است، و تفویض موجب كنار گذاردن خدا از دخالت در بسیارى از امور، و دخالت دادن غیر است.

 باید در معارف الهیه با ادقّ نظر كار كرد، و در مسائل عمیق فلسفى و عقلى، مطالب را برهانى نمود، و گرنه اصول عقائد تقلیدى مى‌شود؛ و نتیجه تابع أخسّ مقدمتین است، و بنابراین ایمان و اعتقاد به خدا و صفات و اسماى حسناى او نیز تقلیدى مى‌گردد. و این بلائى است كه امروزه غالب مردم بدان مبتلا هستند؛ نه تنها عوام بلكه خواص نیز در مسأله جبر و اختیار، بالاخره خواهى نخواهى گرایش به تفویض پیدا مى‌كنند، و مِن حیثُ إنّهم لا یشعُرون‌ در دام و تله این مذهب مى‌افتند، و چنین مى‌پندارند كه مسأله را حل كرده‌ و أَمْرٌ بَینَ الامْرَین‌ را خوب فهمیده‌اند.

## كلام فقیه همدانى در مسأله أمرٌ بینَ الامرین‌

 چقدر خوب و لطیف در این مقام، فقیه نبیه: آیة الله مرحوم حاج آقا رضا همدانى، در كتاب شریف «مِصباحُ الفَقیه» در جلد طهارت (در صفحه ٥٦ از جزء آخر آن) بعد از استدلال و بیان طهارت جَبریون گوید:

 و روشن‌تر از قول به طهارت جَبریون، قول به طهارت مُفوِّضه است. بلكه از «شرح مفاتیح» نقل شده است كه ظاهر گفتار فقهاء طهارت آنهاست یعنى اسلام آنها.

 و بنابراین، آنچه از كاشف الغِطاء نقل شده است كه قول به جبر و تفویض را از إنكار ضروریات شمرده است، در غایت ضعف و

سستى است. و چگونه گفتار كاشف الغطاء ضعیف نباشد در صورتى كه تصوّر أمرٌ بَینَ الامرَین كه از ائمّه ما نقل شده است، براى عامّه مردم امكان پذیر نیست تا اینكه بدان معتقد شوند. زیرا كه این مسأله أمرٌ بینَ الامرین از مشكلات علوم است، بلكه از أسرار خداوند است كه به حقیقت ادراك آن دست احدى از مردم نمى‌رسد مگر آن انسان متفرّد و نادر الوجودى كه خداوند او را بدین سِرّ رهبرى كرده است.

 آیا تو نمى‌بینى چون نظر حادّ و عمیق خود را بیفكنى كه: اكثر از اصحاب ما طائفه امامیه كه خواسته‌اند متصدّى إبطال دو مذهب جبر و تفویض شوند، چنین توان و قدرتى نداشتند كه بتوانند از اعتقاد به تفویض تجاوز كنند اگرچه با زبان انكار آن را مى‌نموده‌اند. چون چنین مى‌پنداشتند كه مَنشأ و علّت عدم استقلال بندگان در كارهائى كه انجام میدهند، آنست كه آن أفعال از آنها صادر مى‌شود به واسطه اینكه خداوند آنان را بر انجام آن كارها قدرت مى‌دهد و اسباب آن كارها را براى آنان مهیا و آماده مى‌كند؛ با آنكه گمان نمى‌رود كه یك نفر از كسانى كه قائل به تفویض است، انكار این مطلب را بنماید.

 و حاصل آنكه این عقیده و این مطلب به حسب ظاهر، عین قول به تفویض است. و علاوه بر این، آنكه افكار عامّه مردم كوتاه‌تر است از آنكه بتوانند مرتبه اى را بالاتر از این مرتبه تعقّل كنند كه به مرتبه جبر نرسد.

 و لیكن تمام این بیانات در مقام تصوّر تفصیلى این مسأله است،

و گرنه در مقام تصوّر اجمالى بعید نیست كه آنچه در اذهان عوامّ از اصحاب ما و خواصّ از آنان مغروس است، مرتبه اى بالاتر از این مرتبه باشد. چون آنها پیوسته امور تكوینیه را جمیعاً از كارهاى بندگان و غیر این كارها، چه در حدوث و چه در بقاء، به مشیت و قدرت خداوند متعال مى‌دانند؛ بدون آنكه سلسله علل آن را از تأثیر، عزل و ساقط كنند تا در نتیجه آن نسبت به كارهاى بندگان جبر لازم آید، و بدون آنكه ملتزم شوند به آنكه مشیت و اراده خدا از جمله اجزاء سلسله علل آنهاست، تا اینكه شرك لازم آید و در قدرت و سلطان خداوند فتور و سستى پیدا شود.

 و این معنى گرچه تصوّرش بسیار مشكل، و اذعان و اعتقاد به آن در هنگام التفات تفصیلى سخت است، چون در نزد صاحبان عقول قاصِره و مغزهاى كوته اندیش تناقضِ ظاهر است، لیكن اجمالًا در اذهان مغروس است. و مآل و بازگشت این مطلب على الظّاهر به التزام به أمرٌ بین الامرین نسبت به معلول‌هاى جمیع علّتهاست، خواه كارهاى بندگان باشد كه انجام مى‌دهند، و خواه غیر آن.

 و على كلّ تقدیر، أبداً سزاوار نیست كه كسى شكّ كند در اینكه هیچیك از أمثال این عقائد كه چه بسا فحول از علما، از إبطال آن عاجز مانده‌اند ـ بخصوص آنكه بعضى از ظواهر كتاب و سنّت نیز با این عقائد مساعد باشد ـ انكار ضرورى شمرده نمى‌شود؛ و الله العالم.» ـ تمام شد كلام فقیه آیة الله همدانى قدَّس اللهُ سِرَّه.

## مسأله أمرٌ بَین الامرین از أسرار علوم است‌

 ما در كلام این مرد بزرگوار پس از آنكه قسمت اوّل آن را كه‌

مى‌فرماید: مسأله أمرٌ بین الامرین مشكل است و غالب از فحول أعلام در مسأله تفویض گرفتارند، قبول داریم و صد در صد امضاء مى‌كنیم؛ امّا در قسمت دوّم آن كه مى‌فرماید: آنچه مغروس است در اذهان همان مسأله لا جَبْرَ وَ لا تَفْویضَ است بحثى داریم، و آن بحث اینست كه:

 آنچه مغروس است در اذهان، آیا كافى است و بدان مى‌توان اكتفا نمود یا نه؟ بلكه بر شخص مؤمن متعهّد لازم است كه با كنجكاوى و كوشش و مجاهده، پرده از چهره حقیقت بردارد و ایمان خود را تفصیلًا نه إجمالًا بر اساس عقیده پاك توحید قرار دهد.

 و به عبارت دیگر همان طورى كه توحید فطرى از آنِ همه مردم است، حتّى یهود و نصارى و مشركان و مادّیون همگى فطرةً و جبلّا در كُمون ذات خود مسأله توحید و گرایش به یگانه ذات حضرت حىّ قیوم علیم حكیم قدیر ازلى و ابدى را مى‌یابند و لیكن این توحید فطرى و یا توحید ذهنى و مغروس در خاطر، بدون انكشافات خارجیه و بدون تعقّل و تعمّلِ ادراك و شهودِ وجدان كافى نیست، و بر همه مردم واجب است كه از فطرت به عقل و حسّ تنازل نموده و در مسأله توحید كار كنند و زحمت بكشند تا خداى را یگانه بیابند و وجدان كنند، و با آوردن اسلام و پیروى از رسول الله و كتاب مقدّس قرآن و متابعت از احكام عبادیه سِرّ خود را طهارت دهند و به مقام توحید تفصیلى برسند؛ همینطور غرس اجمالى أمرٌ بین الامرین در اذهان به چه كار آید؟ در صورتى كه مى‌دانیم عمل مردم از خاصّه و

عامّه مبنى بر شرك است، شرك خفىّ و قلبى، گرچه در ظاهر اذعان بر شرك نكنند و قائل به توحید باشند.

 و حاصل كلام آنكه: اسلام تنها از ما نفى شرك جلىّ و بت‌پرستى خارجى را نمى‌خواهد، این وظیفه عوام و مستضعفان است؛ از مسلمانان و مؤمنان متوقّع است كه قدم به قدم در راه توحید پیشرفت كرده و هر گونه مؤثّرى را جزئى و یا كلّى در مقام ذات حضرت احدیت نفى كنند، و او را در عالم وجود، ذاتاً و صفةً و فعلًا یگانه منشأ اثر بدانند.

 آیا این همه آیات قرآن، ما را دعوت به كمال نمى‌كند؟ آیا این سنّت سنیه، و این منهاج، و این روایات روشن و مبرهن از معصومان، ما را به ترك شرك خفىّ و ورود در اسلام اكبر و ایمان اكبر نمى‌خواند؟ پس در این صورت جهاد اكبر و هجرت كبرى‌ یعنى چه؟ انسان مانند بعضى از عجائز یك جمله‌ لآ إلَهَ إلَّا اللهُ‌ مى‌گفت و تمام مى‌شد.

 این عبادات، این مجاهدات، و این دستگاه عریض و طویل تشریع، همه براى كشف نور توحید است؛ و بنابراین به‌هیچ‌وجه نباید به آنچه در ذهن مغروس است ـ چنانچه تفصیلًا معناى تفویض باشد، و عملًا بنده در خارج خود را و اختیار خود و سائر اسباب را مؤثّر بداند به تأثیر استقلالى ـ اكتفا كرد.

 بارى، شاید مراد آن بزرگوار هم این نباشد كه مى‌توان اكتفا كرد؛ و فقط در صدد آن بوده باشند كه اثبات كنند این عقائد موجب انكار

ضرورى نیست، و از نقطه نظر طهارت كه مسأله فقهى است مطلب را تمام نموده باشند.

## ذرّه اى استقلال در اختیار انسان دیدن، عین شرك است‌

 و بالجمله جان و روح مسأله اینست كه: ما اگر بخواهیم به قدر سر سوزنى بنده را مستقلّا در كارهایش مؤثّر بدانیم و مستقلّا براى او اختیارى قائل شویم، به همان قدر خدا را از كار خود معزول كرده‌ایم؛ و شرك غیر از این چیزى نیست.

 شرك به معناى نفى الوهیت و تأثیر ذات اقدس او نیست، بلكه شرك عبارت از مشترك قرار دادن كارها به دست خدا و به دست غیر اوست؛ و إشراك یعنى چنین عملى را انجام دادن. و بنابراین شرك غلط است، و هیچ تفاوت ندارد كه در امور مهمّه باشد و یا در امور غیر مهمّه، چیزى را كه براى خدا شریك قرار دهند و آن را مستقلّا مؤثّر بدانند اختیار انسان باشد و یا فرشته آسمانى و یا دیو زمینى.

 و اگر اختیار انسان مستقلّا مؤثّر نباشد، بلكه در تحت اختیار خدا بوده باشد، این عین توحید است و غیر از این چیزى نیست. بلكه اختیار بندگان، عین اختیار حضرت حقّ است سبحانه و تعالى.

 و ما نباید خداى ناكرده این معنى را مستلزم جَبر بدانیم، و لذا براى فرار از جَبر قائل شویم كه اختیار مستقلّا از ماست، و چون خداوند به علم غیب خود میدانسته است كه اینچنین بنده اى در وقت آفرینش چنین اختیارى را مستقلّا مى‌كند، بنابراین به دنبال این اختیار استقلالى دل او را مُهر مى‌زند. این كلام واژگون است.

 خداوند ضعیف و بیچاره نیست كه ما چنین وكیل مدافعى از او باشیم، و بخواهیم معارف الهیه را كه به غلط فهمیده‌ایم، به خورد او داده و بدین توجیهات واهى و تعبیرات بى اساس تصحیح كنیم، و به عقیده خود دفاع از دین بنمائیم، و عیاذاً بالله خرابى‌هاى معارف متقن و أصیل و مبرهن را كه ناشى از خرابیهاى فهم ماست، براى آنكه خوشایند افكار عامّه و طبقه جهّال از مردم باشد بدین آب و رنگها سرو صورتى دهیم؛ و بالاخره و غایة الامر طبق خواست عامّه كه پیوسته مى‌كوشند تا بتى بتراشند و چون قوم حضرت موسى در غیبت او اشتهاى عبادت عِجل كنند، ما نیز یك قدم در شرك جلو آورده و با این افكار هماهنگ گردیم.

 خداوند عزیز است، و معارف الهیه متین و استوار، و توحید ذات اقدس او پیوسته چون خورشید درخشانْ تابان.

 ما در اینجا چند روایت از «اصول كافى» مى‌آوریم و سپس به بحث مختصرى براى روشن شدن مطلب مى‌پردازیم.

## روایات وارده در أمرٌ بین الامرین‌

 كلینى (ره) روایت مى‌كند از علىّ بن إبراهیم از محمّد بن عیسى از یونُس بن عبد الرّحمن از حَفْص بن قُرْط، از حضرت صادق علیه السّلام:

 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ یأْمُرُ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَآءِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ. وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَیرَ وَ الشَّرَّ بِغَیرِ مَشِیةِ اللهِ فَقَدْ أَخْرَجَ اللهَ مِنْ سُلْطَانِهِ. وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِىَ بِغَیرِ قُوَّةِ اللهِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ. وَ مَن كَذَبَ عَلَى اللهِ‌

أَدْخَلَهُ اللهُ النَّارَ.[[346]](#footnote-346)

 «حضرت گفتند كه رسول الله فرمودند: كسى كه بپندارد خداوند امر به بدى و فحشاء میكند، بر خدا دروغ بسته است. و كسى كه بپندارد كه خیر و شرّ بدون اراده و مشیت خدا صورت مى‌گیرد، خدا را از قدرت و سلطان خود خارج كرده است. و كسى كه بپندارد گناهان بدون قوّت خداست، بر خدا دروغ بسته است. و كسى كه بر خداوند دروغ ببندد خدا او را در آتش داخل مى‌كند.»

 و همچنین از علىّ بن إبراهیم از پدرش از إسمعیل بن مَرّار از یونس بن عبد الرّحمن آورده است كه:

 قَالَ: قَالَ لِى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ: یا یونُسُ! لَا تَقُلْ بقَوْلِ الْقَدَرِیةِ! فَإنَّ الْقَدَرِیةَ لَمْ یقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ الجَنَّةِ، وَ لَا بِقَوْلِ أهْلِ النَّارِ، وَ لَا بِقَوْلِ إبْلِیسَ. فَإنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ قَالُوا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ‌. وَ قَالَ أَهْلُ النَّارِ: رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوْماً ضالِّينَ‌. وَ قَالَ إبْلِیسُ: رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِي‌.

 فَقُلْتُ: وَ اللهِ مَا أَقُولُ بِقَوْلِهِمْ وَ لَكِنِّى أَقُولُ: لَا یكُونُ إلَّا بِمَا شَاءَ اللهُ، وَ أَرَادَ، وَ قَدَّرَ، وَ قَضَى. فَقَالَ: یا یونُسُ! لَیسَ هَكَذَا؛ لَا یكُونُ إلَّا مَا شَاءَ اللهُ، وَ أَرَادَ، وَ قَدَّرَ، وَ قَضَى‌ ـ الخبرَ.[[347]](#footnote-347)

 «یونس گوید: حضرت امام رضا علیه السّلام به من گفتند: اى‌

یونس! تو به گفتار قَدَریه سخن مگو! زیرا كه قدریه، گفتارشان سخن اهل بهشت نیست، و سخن اهل جهنّم هم نیست، و سخن شیطان هم نیست. چونكه اهل بهشت مى‌گویند: «حمد اختصاص به خدا دارد، آنكه ما را بدینجا رهبرى كرد، و اگر خدا ما را رهبرى نمى‌كرد ما چنین نبودیم كه بدینجا رهبرى شویم.» و اهل جهنّم مى‌گویند: «بار پروردگارا! شقاوت ما بر ما غلبه كرد، و ما در دنیا از گروه گمراهان بوده‌ایم.» و ابلیس مى‌گوید: «بار پروردگار من! به جهت اینكه تو مرا إغوا نمودى (من چنین مى‌كنم ...)»

 یونس گوید: من گفتم: سوگند به خدا كه من گفتار آنان را نمى‌گویم، بلكه مى‌گویم: چیزى نیست مگر به آنچه خدا بخواهد، و اراده كند، و مقدّر كند، و قضایش جارى شود. حضرت فرمود: اى یونس! همین سخن تو درست نیست. چیزى نیست مگر آنچه خدا بخواهد، و اراده كند، و مقدّر نماید، و قضایش جارى شود ـ تا آخر حدیث.»

 و همچنین از محمّد بن یحیى از احمد بن محمّد بن حسن زَعْلان از أبو طالب قمّى از مردى، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه:

 قَالَ: قُلْتُ: أَجْبَرَ اللهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِى؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَفَوَّضَ إلَیهِمُ الامْرَ؟! قَالَ: قَالَ: لَا! قَالَ: قُلْتُ: فَمَا ذَا؟! قَالَ: لُطْفٌ مِنْ رَبِّكَ بَینَ ذَلِكَ.[[348]](#footnote-348)

 «مى‌گوید: به حضرت عرض كردم: آیا خداوند مردم را بر گناهانى كه انجام مى‌دهند، إجبار مى‌نماید؟! حضرت فرمود: نه. عرض كردم: آیا امور را به خود آنها مى‌سپارد؟! حضرت فرمود: نه. عرض كردم: پس چه مى‌كند؟! حضرت فرمود: بین اجبار و سپردن امر، لطف و نفوذ دقیقى است از خداوند (كه در أفعال بنده، به نحو استیلاء و نفوذ مالك در ملك حقیقى اثرى مى‌گذارد).»

 و همچنین از حسین بن محمّد از مُعَلَّى بن محمّد از حسن بن على وَشّاء، از حضرت رضا علیه السّلام آورده است كه:

 قَالَ: سَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: اللهُ فَوَّضَ الامْرَ إلَى الْعِبَادِ؟! قَالَ: اللهُ أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ. قُلْتُ: فَجَبَّرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِى؟! قَالَ: اللهُ أَعْدَلُ وَ أَحْكَمُ مِنْ ذَلِكَ.

 قَالَ: ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللهُ: یا بْنَ ءَادَمَ! أَنَا أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَیئَاتِكَ مِنِّى. عَمِلْتَ الْمَعَاصِىَ بَقُوَّتِىَ الَّتِى جَعَلْتُهَا فِیكَ![[349]](#footnote-349)

 «مى‌گوید: از آن حضرت سؤال كردم و گفتم: آیا خداوند امور را به بندگانش واگذار كرده است؟! حضرت فرمود: خداوند عزیزتر است از واگذارى. عرض كردم: پس آیا خداوند، آنان را بر گناهان مجبور كرده است؟! حضرت فرمود: خداوند عادل‌تر و استوارتر است از إجبار به گناهان.

 و سپس حضرت فرمود: خداوند مى‌فرماید: اى فرزند آدم! من‌

در خوبى‌هائى كه انجام مى‌دهى از تو به آنها سزاوارترم، و تو در بدى‌هائى كه مى‌كنى از من به آنها سزاوارترى؛ گناهان را بجاى مى‌آورى در اثر قوّت من كه آن را در تو قرار دادم!»

 و همچنین از علىّ بن إبراهیم از محمّد بن عیسى از یونس بن عبد الرّحمن از جماعت بسیارى از راویان، از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام آورده است كه:

 قَالَا: إنَّ اللهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ یجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ یعَذِّبَهُمْ عَلَیهَا. وَ اللهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ یرِیدَ أَمْرًا فَلَا یكُونَ. قَالَ: فَسُئِلَا عَلَیهِمَا السَّلَامُ: هَلْ بَینَ الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ؟! قَالَا: نَعَمْ، أَوْسَعُ مِمَّا بَینَ السَّمَاءِ وَ الارْضِ‌.[[350]](#footnote-350)

 «آن دو امام فرموده‌اند: خداوند رحیم‌تر و مهربان‌تر است به بندگانش از اینكه آنها را بر گناهان اجبار كند، و سپس آنان را بر آن گناهان عذاب كند. و عزیزتر و استوارتر است از اینكه چیزى را بخواهد و آن چیز واقع نشود.

 از آن دو امام پرسیدند: آیا بین جبر و تفویض فاصله اى است، و منزل سوّمى است؟! فرمودند: آرى، منزله و محلّى است كه از بین زمین تا آسمان وسیع‌تر است.»

 بارى، این چند روایتى بود كه در اینجا به عنوان نمونه ذكر كردیم، و اصول مطالب این بحث را در بر دارند. و در روایت كلینى از محمّد بن أبى عبد الله از حسین بن محمّد از محمّد بن یحیى از راوى‌

دیگرى از حضرت صادق علیه السّلام به لفظ: لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ وَ لَكِنْ أَمْرٌ بَینَ أَمْرَینِ‌ آورده است.[[351]](#footnote-351)

## نامه حضرت هادى علیه السّلام در نفى جبر و تفویض‌

 و در «تحف العقول» نامه اى بسیار مفصّل از حضرت امام أبو الحسن الثّالث علىّ بن محمّدٍ الهادى علیهما السّلام در ردّ جبر و تفویض و اثبات عدل و منزله بین منزلتین كه براى جماعتى از اهل اهواز در پاسخ نامه آنان نوشته‌اند، ذكر مى‌كند كه حاوى مطالب بسیار نفیس و استشهاداتى از بیان حضرت صادق علیه السّلام مى‌باشد.[[352]](#footnote-352)

 مجلسى رضوان الله علیه در «بحار الانوار» تمام این نامه را آورده است.[[353]](#footnote-353)

 و شیخ طبرسى در «احتجاج» مختصرى از آن را تحت عنوان: نامه آن حضرت به اهل اهواز در مسأله جبر و تفویض ذكر كرده است.[[354]](#footnote-354)

 مسأله أمرٌ بینَ الامرین از مسائل مهمّ و اصول شیعه محسوب مى‌شود. و الحقّ از آن امامان هُمام، ابراز این امر در آن زمان حكم یك معجزه را دارد؛ زیرا كه تمام اصول و مطالب حقّه الهیه به واسطه این مسأله حلّ مى‌شود، و كسى نمى‌تواند آن را انشاء كند مگر آنكه در آبشخوار معارف نشسته و حقیقت امر را با دیدگان بصیرت دل خود لمساً و عیاناً مشاهده كند.

 این مسأله اختصاص به أفعال عباد و بندگان ندارد، بلكه در عالم كون و وجودْ جبر و تفویض نیست، و همه و همه یكسره بر یك میزان و سنّت درست، تحت أمرٌ بین الامرین قرار گرفته‌اند.

 جَبْریون مى‌گویند: اراده حتمیه خداوند، به افعال بندگان تعلّق گرفته است، مثل سائر چیزها. و مى‌گویند: انسان در كارهاى خود مجبور است و أبداً اختیار ندارد، و كارها همگى مانند سائر كارهاى اسباب تكوینیه، آفریده خداست.

 اهل تفویض كه آنان را مُفَوِّضه گویند، آنان هر گونه تعلّق اراده الهیه را به كارهاى بندگان نفى كرده، و بر اساس اثبات اختیار، تمام كارها را آفریده خود انسان مى‌دانند.

 در این روایات مى‌بینیم كه پیشوایان دین، این هر دو مذهب را باطل مى‌دانند، و هر دو را به شدّت انكار مى‌كنند.

 امّا مذهب جبر، به جهت آنكه: خداوند عادل است، و هیچگاه بنده را مجبور بر عمل نمى‌كند و سپس او را به مؤاخذه و عذاب بكشد. و ما نیز وجداناً مى‌بینیم كه انسان داراى اختیار است، و این اختیار از حاقّ وجود اوست، و هیچكس را در آن دخالتى و اجبارى نیست. و نفى اختیار خلاف وجدان و شهود است.

 و امّا مذهب تفویض، به جهت آنكه: هیچگاه از قدرت و سلطنت و مشیت حضرت احدیت چیزى كاسته نمى‌شود، و موجودات چه در حدوث و چه در بقاء، همه بدون استثناء، از تمام جهات وجودیه خود تحت نفوذ و سلطان حضرت او هستند. و اگر ما

بگوییم: در أفعال اختیاریه، انسان بطور كلّى فاعِل ما یشاء است، و خداوند این سلسله از افعال را به بندگان خود واگذار كرده است، در این قسمت او را منعزل نموده، و این ناحیه را از دائره حكومت او خارج كرده‌ایم؛ پس به خدا ظلم نموده‌ایم.

## جبر و تفویض مستلزم ظلم، و أمرٌ بین الامرین توحید محض است‌

 مذهب جبر، ظلم خدا بر بنده است؛ و مذهب تفویض، ظلم بنده بر خداست.

 و اینجاست كه این هر دو گونه از ظلم نفى مى‌شود و مذهب أمرٌ بینَ الامرین پیش مى‌آید، كه از مذهب تفویض بالاتر و از مذهب جبر پائین‌تر است. و مذهبى است بین دو مذهب، و منزله و مقامى است بین این دو منزله و مقام، و آن مذهب توحید است؛ توحید محض. و آن مذهب تجلّى و ظهور است.

 زیرا كه بنده بدون شكّ داراى اختیار است. اگر این اختیار را غیر اختیار خدا بدانیم تفویض لازم مى‌آید، و اگر این اختیار را نفى كنیم جبر لازم مى‌آید. أمرٌ بینَ الامرین مى‌گوید: اختیار هست؛ نه نفى مى‌شود و نه آنكه غیر مال خداست، بلكه اختیارى است عین اختیار خدا: وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ‌.

 بنده، جدائى و عُزلت و بینونیتى ندارد، بلكه نفس ظهور و تجلّى خداست. و بنابراین در عالم توحید و بر اساس توحید، چیزى جز ذات أقدس حضرت حىّ قیوم و اسماء و صفات و افعال او نیست. بنده داراى اختیار است، و این اختیار در تحت اختیار خداست، و عین اختیار خداست.

## مثالى از علّامه طباطبائى (ره) درباره نفى جبر و تفویض‌

 حضرت استاد ما علّامه طباطبائى مدّ ظلّه در این باره در تعلیقات خود بر «كافى» مثالى زده‌اند كه بسیار جالب است. مى‌فرمایند:

 «فرض كنید شخصى داراى مال فراوانى است از باغ و خانه و غلامان و كنیزان و سائر لوازم زندگى. و این شخص یكى از غلامان خود را انتخاب نموده، و براى او یكى از كنیزهاى خود را تزویج مى‌كند، و به آن غلام جمیع حوائج زندگیش را از خانه و اثاثیه منزل مى‌دهد، و از باغهاى خود به اندازه آنكه در آن كار كند و كسب روزى در مدّت حیات خود بنماید نیز مى‌دهد. حال در این فرض اگر بگوئیم:

 آن دادن مالها، از خانه و اثاث البیت و باغ و ضیاع و عَقار هیچگونه در ملكیت غلام اثرى نمى‌گذارد، و مولى همان مولاى مالك است، و تملّك او نسبت به جمیع آنچه به غلام داده است، قبل از دادن و بعد از دادن مساوى است؛ این قول جبریون است.

 و اگر بگوئیم: چون مولى به غلام این اموال را داد، دیگر از این به بعد، غلام مالك وحید این اموال مى‌شود، و ملكیت مولى باطل مى‌گردد، و امر به دست غلام مى‌افتد كه هر گونه تصرّفاتى در این اموال مستقلّا بكند، يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ؛ این قول اهل تفویض است.

 و اگر همان طور كه حقّ است، بگوئیم: غلام مالك مى‌شود آنچه را كه مولى به او داده است، و لیكن نه مستقلّا بلكه در ظرف ملك‌

مولى و در طول ملكیت او، نه در عرض آن، و بنابراین مولى مالك اصلى است و بنده و غلامْ مالك تَبعى است، و ملكیت در ضمن ملكیت است؛ این همان گفتارى است كه ائمّه علیهم السّلام در این باره بیان فرموده و بر این اساس مسأله را حلّ كرده‌اند. و اینست قول حقّ.

 همچنان كه كتابت و نویسندگى كه بدون شكّ، فعل اختیارى انسان است، مى‌توان آن را به دست انسان نسبت داد و گفت: دست مى‌نویسد، و مى‌توان به نفس انسان نسبت داد و گفت: انسان مى‌نویسد، بدون آنكه یكى از این دو نسبت، نسبت دیگر را باطل كند.[[355]](#footnote-355)»

 البتّه باید دانست كه این یك مثال براى تقریب مطلب است، ولى یك تفاوت با مسأله ما دارد، و آن اینكه: ملكیت مولى نسبت به عبد و اعطاء اموال را به او همه اعتبارى است، و لیكن ملكیت ذات اقدس حقّ نسبت به افعال بنده و نسبت به خود بنده، همه ملكیت حقیقى است.

 و بنابراین همه عالم با این زیبائى و طراوت و شگفتى، أفعال خدا و تجلّیات حضرت اوست. و عالم سراسر زیبائى و نیكوئى و حسن و جمال است، و همه اختصاص به ذات خدا دارد: سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ\* إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ‌.[[356]](#footnote-356)

 هیچگونه عیب و نقصى، و هیچ سستى و فتورى، و هیچ كژى و كاستى اى در عالم آفرینش حضرت حقّ نیست.

 افعال بندگان همه در تحت نفوذ و مشیت حقّ است؛ همان طور كه در روایت یونس، حضرت رضا علیه السّلام به او فرمودند: بگو: مَا شَاءَ اللهُ‌ و نگو: بِمَا شَاءَ اللهُ‌. نفسِ آنچه خدا بخواهد مى‌شود، نه به واسطه آن چیزى كه خدا بخواهد. یعنى نفى واسطه كن! واسطه شرك است، بوى استقلال هر جا به مشام رسد شرك است، و شرك غلط است.

## حلّ مشكله جبر و تفویض، از معجزات امامان ماست‌

 و در روایت أبو طالب قمّى دیدیم كه حضرت مى‌فرماید: بین جبر و بین تفویض لُطْفٌ مِنْ رَبِّكَ: لطفى است از خدا. لطف عبارت است از نفوذ دقیق؛ مانند آنكه مى‌گوئیم: إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ[[357]](#footnote-357) یعنى «خداوند نافذ است و آگاه».

 و حضرت در اینجا از تأثیر خداوند در افعال بندگان به لطف یعنى به استیلاء ملكى حقیقى كه در نهایت دقّت است و نامرئى و نامشهود است تعبیر مى‌فرماید، و آن أمرٌ بینَ الامرین است كه‌ أَوْسَعُ مِمَّا بَینَ السَّمَاءِ وَ الارْضِ؛ حقیقةً از فاصله زمین تا آسمان بیشتر است. زیرا همان طور كه عرض شد، امرٌ بین الامرین همه موجودات را گرفته است، و همه در تحت حكومت خدا هستند؛ و خداوند به‌

همه لطیف و خبیر است، و لطف و دقّت و نفوذ نامرئى و نامشهود، سراسر عالم امكان را از ملك و ملكوت فرا گرفته است.

 پس هر جا مُمكنى هست، از عقول مجرّده و نفوس كلّیه تا برسد به عالم طبع و أظلم عوالم، در هر جا و در همه جا و با همه چیز، خداوند هست و معیت دارد. و معلوم است كه چنین كاخ استوار آفرینش، از فاصله آسمان تا زمین بیشتر است.

 شرورِ افعال، و بدیها و زشتیها، و قبائح و منكرات، همه از ناحیه ماهیت بنده است نه از ناحیه وجود خدا؛ همچنان كه در روایت ابن وشّاء دیدیم كه حضرت رضا علیه السّلام در نقل گفتار خدا مى‌فرماید: اى پسر آدم! تو در سیئات و بدى‌هائى كه انجام مى‌دهى از من به آنها سزاوارتر هستى؛ و من در حسنات و خوبى‌هائى كه بجاى مى‌آورى از تو به آنها سزاوارتر مى‌باشم.

 حقّاً این جمله یك كتاب معرفت است، یك كتاب فلسفه و حكمت است، و یك عالَم شهود و عرفان است كه از آن معدن نبوّت بیرون تراویده است. و از معجزات باقیه امامان ما، یكى همین كلمات دُرربار است كه هر كدام از كوهى سنگین‌تر و باارج‌تر است.

## شرك و كج‌نگرى در دوزخ است‌

 شرور و بدیها، امور عدمیه هستند، و این امور از ماهیات نفوس پیدا مى‌شود، نه از اصل وجودشان. اصل وجودشان خیر محض است، و خداوند خالق خیر است نه خالق شرّ؛ وَ الشَّرُّ لَیسَ إلَیك. و اگر عنوان بدى در نظر قاصر و كوتاه معصیت‌كاران برداشته شود دیگر معصیت نمى‌كنند، همه طاعت است.

 و این بدیها و زشتیها، در اثر فكر خراب و تجرّى و گناه پیدا شده است، و جایش جهنّم و دوزخ است كه باید فقط در آن بسوزد و محترق شود و بگدازد، و این نسبت‌هاى دوبینى و دو روئى و شكّ و شرك، و این همه إسنادهاى ستم و ظلم به ذات اقدس حقّ، همه محترق گردد. بهشت جاى پاكان است، و جهنّم جاى ناپاكان.

 هر كس در امتحانات و ابتلائات دنیا، اقرار و اعتراف به توحید حضرت حقّ كرد، و هر كس به پاى مجاهده و صبر و استقامت، پاى در مضمار عبودیت حقّ نهاد، و پرده اوهام از جلوى دیدگانش برداشته شد و به مقام معرفت شهودى و وجدانى حضرت حقّ رسید؛ دیگر گنهكار نیست، درباره او گناه و عصیان معنى ندارد. و هر كس اقرار و اعتراف وجدانى به وحدانیت حضرت حقّ ننمود، یا در سكرات مرگ، و یا در قبر و برزخ، و یا در حشر و صراط و میزان و عرض و سائر مواطن باید اقرار كند؛ گرچه در دوزخ مى‌افتد و مى‌سوزد، زیرا دوزخ محلّ طلب و جَذب این آلودگیها و ناپاكیهاست. نَعوذُ بِاللهِ مِنَ الجَحیمِ وَ حَرِّها وَ شَهیقِها وَ زَفیرِها.

 مؤمن و كافر هر دو، دو مظهر خدا هستند؛ مؤمن مظهر رحمت و كافر مظهر غضب. بهشت و دوزخ هر دو ظهور خدا هستند؛ ظهور رحمت و ظهور غضب.

 اگر با دیده حق بین نگریسته شود همه درست و صحیح و هر یك به جاى خود، و اگر به دیده غیر صحیح نظر شود در همه عالم إشكال است. إشكال در عالم نیست، بلكه در دیده و نظر است، و با آتش‌

دوزخ مناسب و ملائم است.

 جهنّم، ظهور حجاب است، و حجاب از توغّل در كَثَرات و غفلت از ذات أحد است تبارك و تعالى.

 كَلَّا بَلْ رانَ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ\* كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ‌[[358]](#footnote-358)

 «أبداً اینچنین نیست، بلكه بر دلهاى آنان چرك و زنگارِ آنچه كسب كرده‌اند بجاى ماند. و أبداً اینچنین نیست، بلكه ایشان حقّاً در روز قیامت از پروردگارشان محجوب و در پرده هستند.»

 جهنّم، ظهور و بروز غفلت و جهل و شرك و شكّ در توحید است، كه همه گناهان فكرى و عملى از آن انشعاب مى‌پذیرد، و فقط اهل توحید كه معترف و مُقرّ به حضرت احدیت‌اند از آن دور مى‌باشند، و بقیه جمیعاً باید در آن داخل شوند.

 إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ\* لَوْ كانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ كُلٌّ فِيها خالِدُونَ\* لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيها لا يَسْمَعُونَ\* إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى‌ أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ\* لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَها وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ.[[359]](#footnote-359)

 «بدرستى كه شما و هر چه غیر از خدا مى‌پرستید، چیزهائى است كه مانند خار و خاشاك در دوزخ ریخته مى‌شود، و شما در

جهنّم وارد مى‌شوید. اگر این معبودهاى باطل حقیقةً خدایان بودند، در دوزخ وارد نمى‌شدند؛ و همه در جهنّم بطور دوام مى‌مانند. براى جهنّمیان صداى شعله و نعره آتش بلند است، و ایشان در آتش هیچ نمى‌شنوند. فقط آن كسانى كه از ما درباره آنان نیكى و خوبى پیشى گرفته است از جهنّم دورند، بطورى كه أبداً حتّى صداى خفىّ و ضعیف آن را هم نمى‌شنوند؛ و آنان در آنچه نفوس آنها اشتها و میل دارد مخلّد و جاودان مى‌مانند.»

## جهنّم، مظهر تكاثر است‌

 در این آیات بطور وضوح شاهدى است بر آنكه جهنّم مظاهر شكّ و شرك در آخرت است؛ و هر كس غیر از خدا را بپرستد و در كثرات عالم طبع غافلًا از حضرت ذوالجلال زیست كند، باید در جهنّم بسوزد.

 و چقدر واضح و روشن است آیات سوره تكاثر، در ایفاء این حقیقت:

 بسم الله الرحمن الرحیم.

 أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ\* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ\* كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ\* ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ\* كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ\* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ\* ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ\* ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.

 «تكاثر و زیاده طلبى و توغّل در عالم كثرات، شما را به لهو و غفلت درآورد، تا سرحدّى كه مُردید و شما را در میان گورها خوابانیدند و با چشم خود مَراقد خود را دیدید! البتّه چنین نیست، و بزودى خواهید دانست (كه این كثرات حقیقتى ندارند و أصالتى را

حكایت نمى‌كنند). پس البتّه چنین نیست، و بزودى خواهید دانست (كه كثرات سراب است). و البتّه چنین نیست؛ اگر شما به علم الیقین بدانید، هر آینه كثرات را، جحیم و آتش سوزان دوزخ خواهید دید! و سپس آن را به عین الیقین خواهید دید. و پس از آن، از نعیمْ مورد سؤال و بازپرسى قرار خواهید گرفت.»

 این آیات بسیار روشن بیان مى‌كند كه جحیم و آتش سوزان، مشاهده كثرات عالم و غفلت از نور توحید است، ولى تا دیده باطن برهم بسته است این معنى مكشوف نخواهد شد. و امّا چون پرده برافتد و علم الیقین به دست آید، معلوم مى‌شود كه آن حجاب كثرت چه‌ها كرده است! و چه جهنّم فروزان و آتش سوزانى را در بر داشته است!

 فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.[[360]](#footnote-360)

 «ما پرده را از جلوى تو برداشتیم، و در نتیجه چشم تو در امروز تیزبین است (و حقائق و أسرار مخفیه را ادراك مى‌كند).»

 و چون همه مردم در عالم كثرت آمده‌اند، باید همه در جهنّم وارد شوند! و آنان كه از كثرت بسوى توحید سفر كرده‌اند، از جهنّم بیرون مى‌آیند.

 وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها كانَ عَلى‌ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا\* ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيها جِثِيًّا.[[361]](#footnote-361)

 «هیچیك از شما نیست مگر آنكه وارد جهنّم خواهد شد، و این حكم قطعى است كه خداوند بر عهده خود گرفته و از قضاى حتمىِ خود گذرانیده است. و سپس ما افراد پرهیزكار را نجات مى‌دهیم، و مى‌گذاریم كه ستمگران در آن جهنّم به رو در افتاده و به زانو درآمده بمانند.»

 در «تفسیر نعمانى» با إسناد متّصل خود از أمیر المؤمنین علیه السّلام نقل میكند كه فرموده‌اند:

 نَسَخَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها﴾ قَوْلُهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى‌ أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ‌.»[[362]](#footnote-362)

 «حضرت فرموده‌اند: آیه «آنان كه مورد احسان خدا قرار مى‌گیرند از جهنّم دور شده هستند»، آیه «هیچیك از شما نیست مگر آنكه وارد جهنّم مى‌شود» را نسخ كرده است.»

 ولى باید دانست كه چون اصل فطرت بنى آدم از توحید است فلهذا بهشت قبل از جهنّم خلق شده است، و تمام مراتب شرك و شكّ و تكاثر، عارضى است كه روى چهره زیبا و تابناك توحید را مى‌پوشاند.

 كلینى در «روضه كافى» از محمّد بن یحیى از أحمد بن محمّد از ابن محبوب از أبو جعفر أحْوَل از سَلام بن مُستَنیر، از حضرت باقر علیه السّلام روایت مى‌كند كه گفته‌اند:

 إنَّ اللهَ عَزّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَنْ یخْلُقَ النَّارَ، وَ خَلَق‌

الطَّاعَةَ قَبْلَ أَنْ یخْلُقَ الْمَعْصِیةَ، وَ خَلَقَ الرَّحْمَةَ قَبْلَ الْغَضَبِ، وَ خَلَقَ الْخَیرَ قَبْلَ الشَّرِّ، وَ خَلَقَ الارْضَ قَبْلَ السَّمَاءِ، وَ خَلَقَ الْحَیاةَ قَبْلَ الْمَوْتِ، وَ خَلَقَ الشَّمْسَ قَبْلَ الْقَمَرِ، وَ خَلَقَ النُّورَ قَبْلَ الظُّلْمَةِ.[[363]](#footnote-363)

 «خداوند عزّ و جلّ، بهشت را قبل از آتش آفرید، و طاعت را قبل از معصیت، و رحمت را قبل از غضب، و خیر را قبل از شرّ، و زمین را قبل از آسمان، و زندگى را قبل از مرگ، و خورشید را قبل از ماه، و نور را قبل از تاریكى.»

## درهاى هفتگانه جهنّم‌

 و شاید درهاى هفتگانه دوزخ كه هر یك شخص تازه وارد را به یك دَرك خاصّى مى‌برد، بر اساس اختلاف حجاب‌هاى واردین و تفاوت مراتب توغّل در كثرات باشد؛ چون هر چه نسبت به امور اعتباریه دنیویه فانیه و كثرات اوهامیه اعتنا بیشتر شود، منزله دوزخ كه آن را درك گویند شدیدتر است و بالعكس.

 در تفسیر «مجمع البیان» گوید: «دَرك به معناى طبقه است، چون آتش طبقاتى دارد كه آن را دركات گویند؛ همچنان كه مراتب بهشت را درجات نامند.[[364]](#footnote-364)»

## طبقات و دَرَكات هفتگانه جهنّم‌

 و نیز در آیه كریمه:

 وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ\* لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ‌.[[365]](#footnote-365)

 «و بدرستى كه جهنّم میعادگاه همگى آنهاست. آن جهنّم هفت در دارد كه از براى هر درى مقدارى از آن دوزخیان قسمت شده و معین گردیده‌اند.»

 گفته است: «از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است كه فرمود: جهنّم هفت در دارد كه طبقه طبقه مى‌باشد. در این حال حضرت یكى از دستهاى خود را بر روى دست دیگر خود گذاردند و فرمودند: این‌طور. و خداوند هر یك از بهشت‌ها را در عرض یكدیگر قرار داده است، و لیكن دوزخ را به طبقاتى، و هر طبقه را بالاى طبقه دیگر قرار داده است.

 پائین‌ترین طبقه آن جَهنَّم است، و بالاى آن لَظَى‌[[366]](#footnote-366)، و بالاى آن حُطَمَة، و بالاى آن سَقَر، و بالاى آن جَحِیم، و بالاى آن سَعِیر، و بالاى آن هَاوِیة است.[[367]](#footnote-367)»

 و در «تفسیر علىّ بن ابراهیم» در تفسیر این آیه شریفه گفته است كه:

 «از هر درى اهل یك ملّت و مذهبى وارد مى‌شوند. و براى بهشت هشت در است ... و چنین به من رسیده است ـ و خدا داناتر است ـ كه خداوند براى جهنّم هفت درك قرار داده است:

 بالاى همه دركات، جَحیم است كه اهل آن بر روى سنگى از آن جهنّم ایستاده‌اند، و در آن جهنّم مخ‌ها و مغزهاى سرشان همچون دیگى كه مى‌جوشد با آنچه در آن هست پیوسته مى‌جوشد.

 و الثانیة لَظى‌، نَزَّاعَةً لِلشَّوى‌\* تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى\* وَ جَمَعَ فَأَوْعى‌[[368]](#footnote-368)

 «درك دوّم لَظَى است، كه آن آتش شعله‌ورى است كه جوارح و دست و پا را مى‌سوزاند، و پوستش را بر مى‌كند. و هر كه را كه از خدا روى گردانیده و به خدا و رسول خدا پشت كرده است، و مال‌ها را جمع‌آورى و ذخیره نموده است (بدون آنكه حقّ مستحقّان را بدهد)؛ مى‌خواند و به خود مى‌كشد.»

 و الثالثة سَقَرُ[[369]](#footnote-369)، لا تُبْقِی وَ لا تَذَرُ\* لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ\* عَلَیها تِسْعَةَ عَشَرَ.[[370]](#footnote-370)

 «و درك سوّم، سَقَر است كه حرارت آن، از دوزخیان هیچیك را باقى نگذارد، و رها هم نكند بلكه همه را بسوزاند، و بشره و پوست بدن مردم را داغ كند و متغیر گرداند.»

 و درك چهارم حُطَمَة است، و از آن شراره‌هائى بلند شود كه هر یك از آن به قدر و به شكل یك قصر است، و رنگ آن شراره‌ها مانند رنگ شتران زرد موى مى‌باشد.[[371]](#footnote-371) و هر كس در آن آتش بیفتد چنان او را خرد كند كه مانند گرد سُرمه گرداند. و چون روح نمى‌میرد، بنابراین هرگاه مانند سُرمه، خرد و ریز ریز شوند دوباره به صورت اوّلیه بر مى‌گردند.

 و درك پنجم هاویة است. در آنجا جماعتى هستند كه مى‌گویند: یا مالِكُ أغِثْنا! «اى مالك و اى فرشته پاسدار دوزخ! به فریاد ما برس!»

 و چون مالك بخواهد استغاثه آنها را اجابت كند و به فریادشان برسد، ظرف‌هائى از مس آتشین كه در آن از چرك آبهائى كه از پوستشان جارى است و چون فلزّ گداخته مى‌باشد، پر مى‌كند و به آنها مى‌دهد. و چون بخواهند سر خود را بلند كنند تا بیاشامند، تمام گوشت صورتهایشان از شدّت حرارت آن در آن ظرف مى‌ریزد؛ و اینست مفاد گفتار خداوند متعال:

 وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغاثُوا بِماءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَ ساءَتْ مُرْتَفَقاً.[[372]](#footnote-372)

 «و اگر دوزخیان استغاثه و التجا كنند، پاسخ آنان به آبى داده مى‌شود كه چون فلزّ گداخته است كه صورت‌ها را مى‌سوزاند و بریان مى‌كند. وه چه بد آشامیدنى اى است این آب، و وه چه بد

پذیرائى اى است آن ظرفهائى كه از چنین آبهائى پر شده است.»

 و كسانى كه در آن هاویه بیفتند به قدر هفتاد سال راه سقوط مى‌كنند، و هر چه پوست بدنشان محترق شود پوست تازه و جدیدى بجاى آن روئیده مى‌شود.

 و درك ششم سَعیر است كه در آن سیصد چادر آتشین بر پا شده است، و در هر چادرى سیصد قصر آتشین است، و در هر قصرى سیصد اطاق آتشین است، و در هر اطاقى سیصد گونه از انواع عذاب‌هاى آتشین است كه در آنها مارهاى آتشین و عقرب‌هاى آتشین و غل‌هاى جامعه‌[[373]](#footnote-373) آتشین و سلسله و زنجیرهاى آتشین است؛ و اینها مفاد همان گفتار خداى تعالى است كه:

 إِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالًا وَ سَعِيراً.[[374]](#footnote-374)

 «ما براى كافران سلسله و زنجیرها، و غل‌ها، و آتش سعیر را مهیا و آماده كرده‌ایم.»

 و درك هفتم جَهَنَّم است، و در آن فَلَق است. و فلق چاهى است در دوزخ كه چون سر آن چاه را بگشایند آتش به شدّت شعله ور شود و فوران كند، و شدیدترین عذابهاى آتشین در آنجاست.

 و امّا صَعود[[375]](#footnote-375)، كوهى است از مس گداخته در وسط جهنّم. و امّا

أثام‌[[376]](#footnote-376) یك وادى اى است از مس ذوب شده كه در جوانب و اطراف آن كوه جریان دارد، و بنابراین عذاب آن از همه عذابها شدیدتر است.[[377]](#footnote-377)

## درهاى جهنّم، و داخل‌شوندگان از هر یك‌

 در «خصال» صدوق روایت مى‌كند از أحمد بن حسن قَطّان از أحمد بن یحیى بن زكریاى قَطّان از بَكْر بن عبد الله بن حَبیب از محمّد ابن عبید الله از علىّ بن حَكَم از أبان بن عثمان از محمّد بن فُضَیل زرقى، از حضرت صادق علیه السّلام، از پدرش از جدّش علیهما السّلام كه: جهنّم هفت در دارد: از یك در فرعون و هامان و قارون داخل مى‌شوند، و از یك در مشركین و كافرینى كه به قدر یك چشم بر هم زدن ایمان نیاورده‌اند، و از یك در بنو امیه وارد مى‌شوند كه اختصاص به آنان دارد و كسى در آن در با آنها شریك نیست؛ و آن باب لَظَى و باب سَقَر و باب هاویه است.

 و چون وارد آن در شوند، آن در آنها را هفتاد سال راه پائین مى‌برد، و هر بار كه آنها را هفتاد سال به پائین ببرد آتش چنان فورانى كند كه شعله و شراره‌اش آنها را به طبقات بالا تا هفتاد سال راه پرتاب كند، و همچنین باز آنها را هفتاد سال راه پائین مى‌برد؛ و پیوسته به همین طرز هستند أبداً و به طور جاودانى و خلود مى‌مانند.

 و از یك در آن، دشمنان ما و مبغضان ما و خواركنندگان ما وارد

مى‌شوند، و آن در بزرگترین در است و آتش آن نیز شدیدتر است.[[378]](#footnote-378)

## هفت طائفه از علماء كه در هفت طبقه دوزخ قرار مى‌گیرند

 و نیز در «خصال» از محمّد بن على ماجیلَوَیه از محمّد بن یحیى عطّار از محمّد بن أحمد از حسن بن موسى خَشّاب از إسماعیل بن مِهران و علىّ بن أسباط ـ طبق آنچه به خاطر دارم ـ از بعضى از رجالشان روایت مى‌كند كه حضرت صادق علیه السّلام فرموده‌اند:

 إنَّ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ یحِبُّ أَنْ یخْزِنَ عِلْمَهُ وَ لَا یؤْخَذَ عَنْهُ، فَذَاكَ فِى الدَّرْكِ الاوَّلِ مِنَ النَّارِ.

 وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ إذَا وُعِظَ أَنِفَ، وَ إذَا وَعَظَ عَنُفَ؛ فَذَاكَ فِى الدَّرْكِ الثَّانِى مِنَ النَّارِ.

 وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ یرَى أَنْ یضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوِى الثَّرْوَةِ وَ الشَّرَفِ، وَ لَا یرَى لَهُ فِى الْمَسَاكِینِ وَضْعاً؛ فَذَاكَ فِى الدَّرْكِ الثَّالِثِ مِنَ النَّارِ.

 وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ یذْهَبُ فِى عِلْمِهِ مَذْهَبَ الْجَبَابِرَةِ وَ السَّلَاطِینِ، فَإنْ رُدَّ عَلَیهِ شَىْ‌ءٌ مِنْ قَوْلِهِ أَوْ قُصِّرَ فِى شَىْ‌ءٍ مِنْ أَمْرِهِ غَضِبَ؛ فَذَاكَ فِى الدَّرْكِ الرَّابِعِ مِنَ النَّارِ.

 وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ یطْلُبُ أَحَادِیثَ الْیهُودِ وَ النَّصَارَى لِیغْزِرَ بِهِ وَ یكَثِّرَ بِهِ حَدِیثَهُ، فَذَاكَ فِى الدَّرْكِ الْخَامِسِ مِنَ النَّارِ.

 وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ یضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْیا وَ یقُولُ: سَلُونِى، وَ لَعَلَّهُ لَا یصِیبُ حَرْفاً وَاحِداً، وَ اللهُ لَا یحِبُّ الْمُتَكَلِّفِینَ؛ فَذَاكَ فِى الدَّرْكِ‌

السَّادِسِ مِنَ النَّارِ.

 وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ یتَّخِذُ عِلْمَهُ مُرُوءَةً وَ عَقْلًا، فَذَاكَ فِى الدَّرْكِ السَّابِعِ مِنَ النَّارِ.[[379]](#footnote-379)

 «بعضى از علماء هستند كه دوست دارند پیوسته علمشان را در سینه خود خزانه كنند و كسى از آنها یاد نگیرد و تعلّم نكند؛ آنها در طبقه اوّل از آتش مى‌باشند.

 و بعضى از علماء هستند كه چون به آنها نصیحتى و پندى داده شود به دماغشان بر مى‌خورد، و چون خود آنها نصیحتى و پندى دهند با شدّت عمل مى‌كنند؛ آنان در طبقه دوّم از آتش مى‌باشند.

 و بعضى از علماء نظرشان اینست كه علوم خود را در نزد صاحبان ثروت و اعتبار و شرف مصرف كنند، و براى مساكین و بیچارگان موقعیتى قائل نیستند؛ آنها در طبقه سوّم از آتش مى‌باشند.

 و بعضى از علماء در منهاج و رویه خود همچون حكّام جائر و سلاطین جابر عمل مى‌كنند، و چون كسى مختصر ایرادى در گفتارشان بنماید و یا مختصر كوتاهى در انجام اوامرشان بكند خشمناك مى‌گردند؛ آنها در طبقه چهارم از جهنّم مى‌باشند.

 و بعضى از علماء پیوسته احادیث یهود و نصارى را یاد مى‌گیرند تا آنكه علم خود را فراوان و زیاد گردانند، و گفتار و تدریسشان را رونق دهند؛ آنها در طبقه پنجم از جهنّم مى‌باشند.

 و بعضى از علماء هستند كه خود را در معرض فتوى قرار میدهند، و مى‌گویند: از ما بپرسید و به ما مراجعه كنید، و چه بسا یك فتواى صحیح هم ندارند، و خداوند متكلّفان را دوست ندارد؛ و آنها در طبقه ششم از جهنّم مى‌باشند.

 و بعضى از علماء هستند كه دنبال علم مى‌روند براى آنكه مردم آنان را صاحب عقل و مروّت به شمار آرند، و آنها در طبقه هفتم از جهنّم مى‌باشند.»

 و همان طور كه سابقاً گفتیم، جهنّم از استكبار است، یعنى خلاف حق دیدن و خود را بیش از موقعیت و أصالت خود بلند مرتبه و عالى رتبه دانستن؛ و این بلائى است كه بیشتر دامنگیر علماء و سلاطین و جبابره مى‌گردد، و باید به خدا پناه برد. آیه اى در قرآن كریم داریم كه حقّاً باید كمر علماء سوء را كه دوستدار شهرت و اعتبار و كسب جاه و حیثیت در توده مردم هستند بشكند و آنان را بیدار كند:

 لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِما لَمْ يَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ‌.[[380]](#footnote-380)

 (اى پیغمبر!) أبداً چنین مپندار آنان كه به اعمالى كه انجام داده‌اند شادمانند و دوست دارند كه مردم آنان را به صفات پسندیده و كارهاى نیكوئى كه نداشته و بجاى نیاورده‌اند ستایش كنند و تعریف و تمجید بنمایند؛ پس البتّه البتّه مپندار كه از عذاب خدا راه گریزى‌

داشته باشند، بلكه عذاب دردآورى براى آنهاست.»

 در اینجاست كه اگر امام زمان هم ظهور كند، و با هزار دلیل و بینه ولایتش مشهود گردد، باز هم این علماء سوء بر اثر غرور و تكبّر و بلند پروازى اى كه سالها روى آن زحمت كشیده، و براى نفس خویشتن مَلَكه ساخته‌اند، زیر بار نمى‌روند و با هزار عذر و بهانه و ایراد و اشكال میخواهند آن حضرت را محكوم و این علوم واهیه و افكار هَباء خود را بر اساس أصالت به آن حضرت بفروشند؛ و هیهات هیهات!

 فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ‌.[[381]](#footnote-381)

 «و چون پیامبران خدا از طرف خدا با بینه و آیات واضح بسوى آنان روند، آنان به آن مقدار علمى كه دارند شادمان بوده و اعتنائى به پیامبران نمى‌كنند، و لیكن تمام آن مسخره‌ها و استهزاءهائى كه مى‌نموده‌اند بر خودشان لازم و ثابت و واجب مى‌گردد.»

# مجلس هفتاد و سوّم: خصوصیات و آثار جهنّم‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرینَ‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّینِ‌

 لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا باللَهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

## نتیجه زندگى اگر كسب بدى‌ها و احاطه گناه باشد، گریزى از دوزخ نیست‌

 قالَ اللهُ الْحَكیمُ فى كِتابِهِ الْكَریم:

 وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ\* بَلى‌ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ‌.[[382]](#footnote-382)

 «و (یهودیان) چنین مى‌گویند كه: هیچگاه آتش ما را مَسّ نمى‌كند مگر چند روز معدود و اندكى. بگو: آیا شما بر این گفتارتان عهد و میثاقى از خدا گرفته‌اید، تا آنكه خداوند خلف وعده نكند و شما را در آتش، مگر زمان مختصرى نسوزاند؟! و یا آنكه بدون علم و درایت بر خدا نسبت دروغ مى‌دهید؟! آرى! هر كس كه كار زشتى‌

بجاى بیاورد، و گناهان و معاصى او را إحاطه كرده باشند، البتّه ایشان از اهل جهنّم بوده و در آن آتش بطور مخلّد مى‌مانند.»

## در روز قیامت، فدیه و رشوه، رهائى بخش از دوزخ نیست‌

 این آیات مى‌رساند كه دوزخ با رشوه، و فدیه، و دوستى، و توصیه، و سوابق اعتبارى تخیلى، از مستحقّان آن برداشته نمى‌شود، و بر محور اوهام و افكار شخصیه كه هر كس و هر طائفه آن را میزان قرار داده و سعادت را با آن مى‌سنجد نمى‌گردد و دور نمى‌زند؛ هر كس با اعتقاد صدق و استوار و رابطه حقیقى با خداوند متعال بود، و با اجتناب از گناهان و از تجاوز به حقوق دیگران رفتار كرد، جاى او بهشت است، و گرنه در دوزخ باید برود.

 تخیل شرف، و اعتبار، و بزرگ منشى، كارى انجام نمى‌دهد و نمى‌تواند در روز قیامت آتش قهر و غضب خدا را دور كند. و أحكام الهیه بازیچه نیست، جهنّم بازیچه نیست، دخول و خروجش بر میزان اعتباریات و تخیلات نیست؛ حقّ است، چون از طرف حقّ است.

 آلودگى و كسب سیئات، محلّش دوزخ است. خاكروبه منزل را در ظرف مخصوص خاكروبه مى‌ریزند و سپس آن را به مزبله حمل مى‌كنند؛ آیا كسى دیده است كه ظرف خاكروبه را چون دسته گل در اطاق پذیرائى قرار داده و در مَرأى و مَنظر حضّار قرار دهند، و بوى عَفِن آن را به مشام برسانند؟! كَلّا. ثُمَّ كَلّا.

 یهودیان مى‌گفتند: چون ما از نژاد إسرائیل هستیم ـ یعنى یعقوب پیامبر ـ هیچگاه در آتش نمى‌رویم. دنیا از آنِ ماست و آخرت‌

هم از آنِ ماست. و فقط به مقدار چند روزى (یك اربعین) كه حضرت موسى علیه السّلام براى مناجات به كوه طور سیناء رفت و بنى اسرائیل سرپیچى از فرمان برادرش حضرت هارون كردند و گوساله‌پرست شدند، به همان مقدار چند روز كه بسیار معدود و مختصر است خدا ما را عذابى مى‌كند و پس از آن جاودانه در نعمت‌ها و لذّت‌هاى بهشتى متنعّم خواهیم بود.

 این آیه مى‌رساند كه این حرفها غلط است، اینها من درآوردى است، و در دستگاه حقیقت و أصالت به پشیزى نمى‌ارزد. هر كس پاك و طاهر باشد و گناهان وى را احاطه نكرده باشند به بهشت مى‌رود، و گرنه هر كس، از هر نژاد و از هر مذهب و از هر محیط و مسكن، چنانچه نتیجه عمرش بدى باشد و اهل فسق و فجور و معصیت و انواع و انحاء تجاوز به حقوق، و نیز داراى شیوه استكبار و بلندپروازى و بلند محورى و خود بینى باشد، بدون شك باید به دوزخ برود و در آنجا مخلّد بماند.

 قرآن در مقام مؤاخذه و پرسش از آنها، بصورت خطاب با آنان سخن مى‌گوید كه: اى مردم كوته فكر و متعدّى و متجاوز! آیا شما از خدا عهد و پیمانى گرفته‌اید كه خدا شما را به جهنّم نبرد؟ و بر این اساس خدا ملزماً باید به وعده و پیمانى كه داده است عمل كند؟! یا اینكه نه اینچنین نیست، بلكه شما بر خدا دروغ مى‌بندید! و از پیش خود طرح ریزى و برنامه گذارى نموده و آن را دستور العمل خدا قرار مى‌دهید! أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ‌.

 آخر این چه كج‌روى است كه شما خدا را استخدام نموده و مى‌خواهید او را تحت اختیار و سلیقه خود قرار دهید؟! این‌طور نیست، و البتّه این‌طور نیست! و خداوند شما و هر كس را كه چنین و چنان باشد، بدون استثناء مجازات مى‌كند و به پاداش این جنایات در دوزخ فروزان و آتش سوزانْ جاودانه نگاه مى‌دارد!

 و بر این اساس، آیات بسیارى در قرآن داریم كه در روز قیامت رشوه و فِدا به درد نمى‌خورد و چیزى را به جاى انسان گنهكار و یا عمل او نمى‌پذیرند، و كسى را به جاى او قبول نمى‌كنند، و شفاعت و توصیه فائده ندارد.

 البتّه منظور از شفاعت همان توصیه و سفارش‌هاى بدون اساس و معیار است و گرنه در بحث شفاعت مفصّلًا دیدیم كه شفاعت حقیقیه براساس ربط و رابطه ایمان با خدا و اولیاى خدا، سودمند و از مهم‌ترین وسائل نجات است.

 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْ‌ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدى‌ بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ.[[383]](#footnote-383)

 «آنان كه كافر شدند و با حال كفر مردند، از آنها یك جهان پر از طلا قبول نمى‌شود؛ چنانچه آنها این جهان سرشار از طلا را به عنوان فدیه و رشوه بپردازند و بخواهند از آتش نجات یابند فائده ندارد. آنان عذاب دردآورى دارند، و أبداً یار و یاورى ندارند.»

 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ\* يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ‌.[[384]](#footnote-384)

 «آنان كه كافر شدند، اگر هر آینه از مال و ثروت براى آنان به قدر تمامى روى زمین باشد و همین مقدار نیز بر روى آن اضافه كنند تا آنكه بدهند و خود را از عذاب روز بازپسین برهانند، از آنان پذیرفته نمى‌شود، و از براى آنها عذاب دردآورى است. آنان اراده مى‌كنند كه از آتش خارج شوند و لیكن هیچگاه خارج‌شوندگان از آن نیستند، و از براى آنان عذاب أبدى و پیوسته است.»

 وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعِيدُوا فِيها وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ\* وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى‌ دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ‌.[[385]](#footnote-385)

 «و امّا آنان كه از راه حقّ عدول كردند، مأوى و محلّ پناه آنان آتش است. هر چه بخواهند از آن خارج شوند، آنان را بدان عودت دهند و به آنها بگویند: بچشید عذاب آتش را؛ همان عذابى كه شما آن را به دروغ نسبت مى‌دادید! و هر آینه ما آنها را در دنیا عذاب‌هاى كوچك و سهل و سبك مى‌چشانیم غیر از آن عذابهاى بزرگ، براى‌

آنكه شاید بازگشت كنند و به خود آیند و متوجّه گردند.»

## ركون و اعتماد به دنیا آتش است‌

 منشأ پیدایش جهنّم، إعراض از خدا و از یاد خدا، و فرو رفتن و انغمار در عالم كثرت و دنیاى فانى، و بى اعتنائى به امور باقى و عالم آخرت و جهان وحدت و أصالتِ حقّ و حقیقت است. لقاءِ خداوند متعال، یگانه جهت جاذبه قلب انسان به سوى نشأه معنى و معرفت است. فلهذا آیات قرآن، آتش و خلود در آن را براى چنین افرادى كه همّ و غمّ آنها غیر از دنیا و خوردن و آشامیدن و اطفاء شهوت كردن چیزى نیست حتمى مى‌داند. یكجا مى‌فرماید:

 وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ‌.[[386]](#footnote-386)

 «و هر آینه حقّاً كه ما براى جهنّم بسیارى از جنّ و انس را بیافریدیم؛ آنان كه داراى دلها و اندیشه‌هائى هستند و لیكن با آنها فهم و تعقّل نمى‌كنند، و داراى چشم‌هائى هستند و با آنها نمى‌بینند، و داراى گوش‌هائى هستند و با آنها نمى‌شنوند. ایشان مانند چهار پایان هستند، بلكه ایشان گم و گمراه‌ترند؛ زیرا كه ایشان از غافلان هستند.»

 و یكجا مى‌فرماید:

 إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ\* أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ

بِما كانُوا يَكْسِبُونَ‌.[[387]](#footnote-387)

 «آن كسانى كه امید دیدار و زیارت ما را ندارند، و به عیش و زندگى دنیا راضى شدند، و به آن دل بستند، و آرامش و سكون خود را در آن یافتند، و آن كسانى كه از آیات و نشانه‌هاى ما در غفلت مى‌باشند؛ مأوى و ملجأ آنان آتش است بر اثر آنچه اكتساب نموده‌اند.»

 و یكجا مى‌فرماید:

 مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَ هُمْ فِيها لا يُبْخَسُونَ\* أُولئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِيها وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ‌.[[388]](#footnote-388)

 «كسانى كه ذات و دَیدَنشان این بوده است كه زندگى دنیوى و زینت‌هاى غرورآفرین آن را طالب بوده‌اند، ما أعمالى را كه انجام داده‌اند بطور اوفى و اتمّ به آنها اشباع مى‌كنیم و در حیات دنیوى كاملًا آن اعمال را به نفوس آنها مى‌رسانیم، و هیچ كم و كاستى در رسیدن آن اعمال ندارند. آنانند كه در جهان آخرت غیر از آتش براى آنها چیزى نیست، و آنچه در دنیا عمل كرده‌اند همه حَبْط مى‌شود و از بین مى‌رود، و مكتسبات ایشان همه ضایع و باطل مى‌گردد.»

 و یكجا مى‌فرماید:

 أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ فَلا يُخَفَّفُ‌

عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ‌.[[389]](#footnote-389)

 «آنان هستند كه دنیا و حیات و عیش پست و زندگى دانىِ آن را به سراى آخرت و نعمت‌هاى اصیل خریدند، و بنابراین هیچگاه عذاب خدا براى آنان تخفیف نمى‌پذیرد، و هیچگاه مورد نُصرت و كمك قرار نمى‌گیرند.»

 و یكجا مى‌فرماید:

 أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى‌ تَقْوى‌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى‌ شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ‌.[[390]](#footnote-390)

 «آیا آن كسى كه بنیان و اساس خود را بر میزان و بر محور تقواى خداوند و خشنودى او قرار داده است بهتر است یا آن كسى كه اساس و بنیان خود را در كنار مسیل و در لبه پرتگاه رودخانه اى كه طغیان آب از زیر، آن را خالى كرده است قرار داده است؟ پرتگاهى كه فرو ریزد و او را در آتش جهنّم داخل سازد.»

## جهنّم، ظهور و بروز حقیقت نفس امّاره است‌

 و یكجا مى‌فرماید:

 وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقى‌ فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً.[[391]](#footnote-391)

 «و با خداوند (عزیز و قادر و متعال و حیات بخش و علیم و سمیع و بصیر) خداى دیگرى را قرار مده (هر چه باشد؛ كوچك یا بزرگ! جاه و اعتبار، و یا مال و ثروت! دوست و رفیق، و یا زن و

فرزند!) كه در این صورت در جهنّم بطور سرافكنده و ملامت شده و طرد شده، افتاده خواهى شد!»

 و در این صورت تا این نفس امّاره انسانى باقى است و تبدیل به نفس لوّامه و یا مطمئنّه و غیرها نشده است، جهنّم باقى است؛ زیرا كه دوزخ ظهور و بروز حقیقت نفس در مراحل بُعد و حجاب است.

 نفس امّاره پیوسته انسان را امر به فحشاء و منكرات مى‌كند، و تا قدرى بخواهد آرام بگیرد دوباره امر مى‌كند. و گهگاهى كه در آن فتور و كندى پیدا شود، به دنبال آن قوّت مى‌یابد و دست از زشتى و قبح بر نمى‌دارد. و بالاخره با صاحب آن تا دم مرگ دست به گریبان است، هر چه بخواهد خاموش شود دوباره فروزان و مشتعل مى‌گردد.

 وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى‌ وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمًّا مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِيراً.[[392]](#footnote-392)

 «كسى را كه خداوند هدایت كند فقط او راه یافته و رهبرى شده است، و كسى را كه گمراه كند پس اى پیامبر هیچگاه براى او غیر از خدا یار و معین و ولىّ و محافظى نخواهى یافت! و ما چنین افرادى را در روز قیامت، بر چهره‌هایشان محشور مى‌نمائیم درحالى‌كه كورها و لال‌ها و كرهائى هستند. مأوى‌ و پناهگاه آنان جهنّم است كه پیوسته فروزان است، و هر وقت فروكش كند و بخواهد خاموش شود، ما سعیر و شعله آن را زیاد مى‌كنیم.»

 وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ\* مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقى‌ مِنْ ماءٍ صَدِيدٍ\* يَتَجَرَّعُهُ وَ لا يَكادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِيظٌ.[[393]](#footnote-393)

 (چون پیامبران مرسل در برابر قوم خود كه ـ آنان را به استهزاء گرفتند و ایمان نیاوردند و به آنها بیم تبعید از شهر و بیرون كردن از دار و دیار را دادند ـ راهى نیافتند، در این حال) آن پیامبران از خدا طلب یارى و نصرت كردند، و در این صورت یكایك از افراد گردنكش و معاند به خسران و زیان و تهى شدن از تمام سرمایه‌هاى وجودى مبتلا شدند. و در دنباله آن جهنّم است، و از آبى كه چون خون چركین و فلزّ گداخته است آشامانیده شوند. هر چه آن را جرعه جرعه بیاشامند أبداً سیراب نشوند، و هیچگاه آن آب براى آنان گوارا نباشد. و از طرفى مرگ و موت از هر سو بدانها روى آورد ولى آنها نمى‌میرند، و از دنبالشان عذاب غلیظ و سخت و درهم كوبنده اى است.»

 إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى‌.[[394]](#footnote-394)

 «حقّاً آن كسى كه به نزد پروردگار خود با حال جرم و جریمه آید، براى او جهنّم است كه در آن نه بمیرد و نه زنده ماند.»

 وَ كَفى‌ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً\* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا

الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً.[[395]](#footnote-395)

 «و شعله و لَهَب جهنّم براى آنان كافى است. آنان كه به آیات ما كافر شدند، ما به زودى آنها را در آتش خواهیم انداخت بطورى كه هر وقت پوست‌هایشان بپزد و ریخته شود، ما به جاى آن، پوست‌هاى تازه دیگرى مى‌رویانیم و آن پوست‌ها را تبدیل به پوست‌هاى جدیدى مى‌نمائیم تا اینكه مزه عذاب را خوب بچشند. و حقّاً خداوند، عزیز و مستقلّ و استوار و ثابت، و همچنین حكیم و محكم و مستحكم و برقرار است.»

## بقاء و تناوب عذابهاى مختلف، مربوط به معصیت‌هاى نفس است‌

 اینها و بسیارى از آیات دیگر قرآن كریم كه بر همین منوال است، همگى دلالت دارند بر اینكه نفس ناطقه انسان پیوسته باقى است، و پیوسته طَوراً بعدَ طورٍ، و حالًا بعد حالٍ عذابهاى مختلف را به انواع مختلف مى‌چشد؛ همان طور كه در دنیا نفسش زنده و باقى بود، و این حالات مختلفه از معصیت متناوباً و یكى پس از دیگرى براى او حاصل مى‌شد.

## جهنّم، الآن موجود است‌

 عجیب است این آیه مباركه، كه در دو جاى از قرآن وارد شده است:

 وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ‌.[[396]](#footnote-396)

 «و بدرستى كه جهنّم محیط بر كافران است.»

 این آیه دلالت دارد بر آنكه الآن جهنّم موجود است و مخلوق است، نه آنكه بعداً آفریده مى‌شود. زیرا كه «مُحیط» اسم فاعل است، و همه اهل ادب تصریح كرده‌اند به آنكه مشتقّ، حقیقت است در «مَن تَلبّسَ بِالمَبدَإ». و حاصل معنى این مى‌شود كه جهنّم فعلًا محیط بر كافران است، نه آنكه در روز قیامت آفریده مى‌شود و محیط مى‌شود؛ و الّا باید بگوید: وَ إنَّ جَهَنَّمَ لَتُحیطُ بِالْکافِرینَ‌: جهنّم بعداً بر كافران محیط مى‌گردد.

 و همان طور كه سابقاً گفتیم، عوالم فعلًا همه موجودند به وجود طولى نه عرضى، یعنى عوالم تو در تو مى‌باشند نه در یك ردیف و یك رشته چون دانه‌هاى تسبیح؛ و بنابراین همین دنیا، و أفعال زشت، و نیت‌هاى فاسده و آراء و افكار كاسده، و توغّل در كثرات، و انصراف از حضرت خداوند و ذات احدیت، همه جهنّم است؛ غایة الامر حقیقت آن، و واقعیتِ آتش آن، و سعیر و شهیق و زفیر آن دیده نمى‌شود مگر آنكه انسان از دنیا برود و یا پرده از جلوى دیدگان أحول و دوبین او برداشته گردد: فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ؛ تا وجداناً و مشهوداً و ملموساً هویدا گردد.

 و از جمله آیاتى كه بالصّراحه دلالت دارد بر آنكه آتش جهنّم فعلًا موجود است، آیه سوره نوح است:

 مِمَّا خَطِيئاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا ناراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصاراً.[[397]](#footnote-397)

 «از جهت گناهانى كه نموده‌اند، غرق شدند و پس از آن داخل آتش شدند؛ و به‌هیچ‌وجه براى خود غیر از خدا یار و یاورى نیافتند.»

 زیرا كه در این آیه مى‌فرماید قوم نوح پس از غرق شدن بلافاصله در آتش داخل شدند. و معلوم است كه آتشى باید وجود داشته باشد تا داخل آن شوند.

 و من تعجّب مى‌كنم از كسانى كه تجسّم اعمال را إنكار مى‌كنند، چگونه قائل مى‌شوند كه از طرفى جهنّم فعلًا موجود است و از طرفى همین جهنّمِ موجود در زمین قرار دارد؟

 زیرا اگر قائل به تجسّم اعمال در روز قیامت شدیم معلوم است كه آن آتشْ حقیقت نفس همین اعمال است، پس جهنّم همین الآن موجود است لیكن چون ملكوت اعمال است با چشم ظاهرى دیده نمى‌شود. و امّا اگر این مسأله را انكار كنیم و بگوئیم آتش غیر از حقیقت تجسّم اعمال است، پس چگونه مى‌توانیم بگوئیم فعلًا موجود است و محلّ آن نیز در روى زمین است؟ این غیر از معمّا چیز دیگرى نخواهد بود، كه مانند أنیاب اغوال چیزى باشد و مادّى هم باشد و الآن هم باشد و ما آن را نبینیم!

## محلّ دوزخ در زمین است‌

 و امّا درباره اینكه جهنّم در زمین است چندین روایت وارد است: از جمله در «خصال» صدوق از ابن موسى از ابن زكریاى قَطّان از ابن حبیب از عبد الرّحیم جبلىّ صیدنانى و عبد الله بن صلت، از حسن بن نصر خَزّاز از عَمرو بن طلحه از اسباط بن نصر از سِماك بن حَرب از عِكرمه، از ابن عبّاس روایت مى‌كند كه گفت: دو نفر یهودى‌

از أمیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند: بهشت كجاست، و جهنّم كجاست؟ حضرت فرمود: امّا بهشت در آسمان است، و امّا آتش در زمین است ـ الخبرَ.[[398]](#footnote-398)

 و از جمله در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» وارد است كه: دلیل بر آنكه جهنّم در زمین است، گفتار خداست در سوره مریم:

 وَ يَقُولُ الْإِنْسانُ أَ إِذا ما مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا\* أَ وَ لا يَذْكُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً\* فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّياطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا.[[399]](#footnote-399)

 «و انسان مى‌گوید كه آیا اگر من مُردم، در زمان آینده زنده از گور بیرون مى‌آیم؟ آیا انسان به یاد ندارد كه ما او را از زمان پیش آفریدیم و اصلًا چیزى نبوده است؟ سوگند به خدا كه ما انسانها و شیطانها را محشور مى‌كنیم و سپس در دور جهنّم به زانو در افتاده در مى‌آوریم.» الحدیثَ.[[400]](#footnote-400)

 در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» درباره آیه:

 كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً.

 وارد است كه از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: چگونه‌

پوست‌هاى بدن را خداوند تبدیل مى‌كند؟! حضرت فرمود: آیا ندیده اى وقتى را كه یك خشت خام را بردارى و پاره و خرد كنى و آن را خاك بنمائى، و سپس آن را در قالب بریزى و دوباره خشت كنى؟! این همان خشت است كه اصلش واحد است، و حَدث و تغیرى در او پیدا شده است.[[401]](#footnote-401)

## شدّت عذاب اهل جهنّم‌

 و نیز در همین تفسیر درباره آیه: مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ وارد است كه: یعنى بعضى از جهنّمیان را با بعضى دیگر به یك قید و زنجیر مى‌بندند.

 و درباره‌ سَرابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ‌ وارد است كه: مراد از سرابیل پیراهن است. و در روایت أبو الجارود از حضرت باقر علیه السّلام وارد است كه: قَطِرَان مس گرم و گداخته است، یعنى حرارت آن به حدّ اشدّ رسیده است. و خداوند كه مى‌فرماید: وَ تَغْشى‌ وُجُوهَهُمُ النَّارُ، یعنى آن پیراهنى كه از مس گداخته است جهنّمى‌ها بر تن مى‌كنند، و از شدّت گرمى آن، صورت‌هایشان را آتش مى‌پوشاند.[[402]](#footnote-402)

 و نیز در همین تفسیر درباره آیه: مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقى‌ مِنْ ماءٍ صَدِيدٍ، وارد است كه: مراد از آن آشامیدنى‌هائى كه به جهنّمى‌ها خورانده مى‌شود كه صَدید است، آن مایعى است كه از فروج زنهاى زناكار بیرون مى‌آید.

 و درباره‌ يَتَجَرَّعُهُ وَ لا يَكادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِ‌

مَكانٍ وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ‌، وارد است كه: چون آن صَدید را كه آن مایع است به او نزدیك كنند كه بیاشامد، ناپسند دارد و متنفّر مى‌گردد. و چون خیلى نزدیك كنند، صورتش كباب شود، و پوست سرش با موها مجموعاً كنده شود. و چون بیاشامد، روده‌ها و امعاء او پاره پاره شود و در زیر دو قدم او بیفتد. و از هر یك از آن جهنّمیان به قدر یك دشت و به قدر یك وادى، چرك خونین و یا خون چركین و فلزّ گداخته خارج گردد.

 و آن دوزخیان آن‌قدر گریه كنند كه از اثر آن در چهره‌هایشان مانند جوى و نهر، اشك سرازیر شود. و سپس اشك منقطع شود و به جاى آن خون گریه كنند. و خون جارى گردد بطورى كه اگر بنا شود كشتى‌ها در آن اشك‌ها و خون‌ها جریان پیدا كنند، مى‌توانند جارى شوند؛ و اینست معناى گفتار خداوند: وَ سُقُوا ماءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ‌[[403]](#footnote-403)

 و نیز در همین تفسیر درباره آیه:

 فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ\* يُصْهَرُ بِهِ ما فِي بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ\* وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِيدٍ\* كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ‌.[[404]](#footnote-404)

 وارد است كه: مراد از كفّار در اینجا بنى امیه هستند. و آتش آن‌طور

آنان را فرا گیرد مانند لباسى كه در بركنند، و در این صورت از شدّت آن، لب‌هاى زیرین آنها سست شود و استرخاء پیدا كند تا به ناف آنان برسد، و لب‌هاى زِبَرین آنها كشیده شود تا به سر آنان برسد. و هر وقت اراده خروج كنند، با مقامع حدید یعنى گرزهاى آهنین زده شوند تا با آن گرزها دوباره در دوزخ بازگشت نمایند.[[405]](#footnote-405)

 باید دانست كه تفسیر كفّار در این آیه به بنى امیه از باب جَرْى و تطبیق است نه انحصار مدلول، همچنان كه در آیات شریفه قرآن همه آنچه از این قبیل است بر همین منوال است؛ و گرنه در هر زمان و در هر مكان اگر افرادى پیدا شوند كه موضوع براى این مجازات‌ها از نقطه نظر تعدّى و تجاوز قرار گیرند، این مجازات‌ها درباره آنان إجرا مى‌گردد.

 و نیز در همین تفسیر درباره آیه:

 وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعِيدُوا فِيها.

 آورده است كه: چون در جهنّم وارد شوند، به اندازه هفتاد سال راه پائین مى‌روند، و چون به طبقه پائین‌تر آن رسیدند در این حال جهنّم یك زفیرى مى‌كشد و صدائى از دل بر مى‌آورد كه همه را به بالاى جهنّم مى‌پراند، و در این صورت با گرزهاى آهنین دوباره آنان را به پائین مى‌رانند.[[406]](#footnote-406)

 و نیز در همین تفسیر درباره آیه: يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، آورده است كه: این استفهامى است، چون خداوند به جهنّم وعده داده است كه آن را پر و مملوّ كند. و بنابراین، آتش از جهنّمیان پر مى‌گردد، و پس از این خداوند به آتش مى‌گوید: آیا پر شدى؟! و آتش بنا بر استفهام مى‌گوید: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ یعنى آیا با وجود پرى و سرشارى، زیادتى متصوّر است؟! یعنى لَیسَ فِىَّ مَزِیدٌ: در من دیگر جاى زیادى نیست!

 در این حال بهشت مى‌گوید: بار پروردگارا! تو به آتش وعده دادى كه او را پر كنى و پر كردى! و به من وعده دادى كه مرا پر كنى! پس چرا پر نكرده‌اى؟! حضرت فرمود: در این حال خداوند در آن روز خلقى را مى‌آفریند كه بهشت را بواسطه آنان پر كند. و سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: طُوبَى لَهُمْ‌؛ خوشا به حال آن خلق كه هیچگونه هموم و غموم دنیا را ندیده‌اند.[[407]](#footnote-407)

 و نیز در همین تفسیر درباره آیه:

 تَصْلى‌ ناراً حامِيَةً\* تُسْقى‌ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ\* لَيْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ\* لا يُسْمِنُ وَ لا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ‌.

 آورده است كه: براى آن آتش از شدّت حرارتى كه دارد ناله و فریادى است. و ضَریع عَرق اهل جهنّم است، و آنچه از فرج‌هاى زنان زناكار خارج مى‌شود.[[408]](#footnote-408)

## «جحیم» و «سقر» در جهنّم

 و نیز در همین تفسیر درباره آیه: وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ‌، از سعید بن محمّد از بَكر بن سَهل از عبد الغنىّ بن سعید از موسى بن عبد الرّحمن از ابن جُرَیح از عَطاء، از ابن عبّاس آورده است كه: مراد از سُعِّرَتْ‌ آنست كه براى كافران روشن مى‌شود و آتش مى‌گیرد. و جَحیم بلندترین آتش از جهنّم است. زیرا كه در كلام عرب، جحیم را به مقدار معظمى از آتش گویند؛ مانند گفتار خداوند عزّ و جلّ: ابْنُوا لَهُ بُنْياناً فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ‌[[409]](#footnote-409)، كه مراد مقدار آتش عظیمى است.[[410]](#footnote-410)

 و نیز در همین تفسیر، از پدرش از ابن أبى عُمَیر از ابن بُكَیر، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است كه:

 إِنَّ فِى جَهَنَّمَ لَوَادِیاً لِلْمُتَكَبِّرِینَ یقَالُ لَهُ: سَقَرُ. شَكَا إلَى اللهِ شِدَّةَ حَرِّهِ، وَ سَأَلَهُ أَنْ یتَنَفَّسَ؛ فَأَذِنَ لَهُ فَتَنَفَّسَ فَأُحْرِقَ جَهَنَّم‌.[[411]](#footnote-411)

 «در جهنّم یك وادى و بیابانى براى متكبّران است كه به آن سَقَر گویند. به قدرى گرم است كه از شدّت حرارت خود به خداوند شكایت كرد، و از او درخواست كرد كه اجازه دهد تنفّسى كند، و خداوند اجازه داد و از تنفّس آن، جهنّم آتش گرفت.»

 و این روایت را با همین سند، كلینى در «كافى»[[412]](#footnote-412) و صدوق در «عقاب الاعمال» از محمّد بن حسن از محمّد بن حسن صفّار از

یعقوب بن یزید از محمّد بن أبى عمیر از ابن بكیر، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است.[[413]](#footnote-413)

## شدّت عذاب براى مستكبران و متعدّیان‌

 و نیز در همین تفسیر، از پدرش از ابن أبى عمیر از منصور بن یونس، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است: در آتش دوزخ، آتش دیگرى است كه اهل دوزخ از آن پناه مى‌برند. و آن آتش فقط براى شخص متكبّر و صاحب جبروت و معاند آفریده شده است، و نیز براى شیطان عنود و لجوج و متجاوز، و از براى هر متكبّرى كه به روز حساب ایمان نیاورده است، و از براى هر كس كه دشمن آل محمّد باشد.

 و آنكه در روز قیامت عذابش از همه سهل‌تر و سبكتر است كسى است كه او را در آتشى كم عمق (ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ[[414]](#footnote-414) قرار داده‌اند، و او دو كفش از آتش دارد كه دو بند آن كفش‌ها از آتش است، بطورى كه از شدّت آتش آن كفش‌ها و آن بند كفش‌ها، دماغ و مغزش همچون دیگ مسى جوش مى‌زند. او در میان آتش، عذاب كسى را از عذاب خود شدیدتر نمى‌بیند؛ درحالى‌كه هیچكس در میان آتش عذابش از او سبكتر و سهل‌تر نیست.[[415]](#footnote-415)

 البتّه عذاب‌هاى سخت و دردآور دوزخ اختصاص به متعدّیان و

متجاوزان به حقوق ضعفاء و گردنكشان و متكبّران و مستكبران دارد كه در دنیا فتنه و فساد مى‌كنند، و خونریزى‌ها مى‌نمایند، و مردم بى پناه و بى گناه را مى‌كشند، و دشت‌ها و وادیها را از خون پر مى‌كنند، و اگر عمرشان زیاده شود و چند برابر گردد باز هم به همین نهج در روى زمین رفتار مى‌كنند؛ همچنان كه درباره سلاطین جائر، و حكّام جابر، و علماءِ خَوَنه، و نظائرهِم دیده مى‌شود كه در تعدّیات آنها در دنیا مقدار مشخّصى نیست بلكه هر چه از دست آنان برآید از ستم و ظلم و تكبّر و حقّ كشى دریغ ندارند.

 و بنابراین اگر در روایت دیدیم ـ چنانكه دیدیم ـ كه اگر مثلًا از شدّت اندوه و اشك، روى چهره جهنّمیان جوى جارى مى‌شود و سپس تبدیل به جوى خون مى‌شود، و یا از متعدّیان به قدر یك بیابان و دشت، چرك خونین خارج مى‌شود، هیچ جاى تعجّب نیست، زیرا اینها مُكتسبات و دست پرورده‌هاى خود آنهاست، وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.[[416]](#footnote-416)

 قیامت و جهنّم، ظهور و بروز همین نیات و تعدّیات دنیوى است؛ هر چه بیشتر، بیشتر. اگر همین نیات فاسده، و أعمال قبیحه، و عقائد باطله را بخواهند در همین زندگى گسترش دهند و بصورت ملكوتى خود بارز و ظاهر سازند، همان جهنّم افروخته و دشتهاى چرك و خون صَدید و ضَریع دوزخ خواهد بود.

 در «عقاب الاعمال» از ابن ولید از صفّار از محمّد بن حسین از محمّد بن عبد الله بن هِلال از عُقْبة بن خالد از مَیسَر، از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است كه:

 إنَّ فِى جَهَنَّمَ لَجَبَلًا یقَالُ لَهُ: الصَّعْدَى، وَ إنَّ فِى الصَّعْدَى لَوَادِیاً یقَالُ لَهُ: سَقَرُ، وَ إنَّ فِى سَقَرَ لَجُبّاً یقَالُ لَهُ: هَبْهَبُ؛ كُلَّمَا كُشِفَ غِطَاءُ ذَلِكَ الْجُبِّ ضَجَّ أَهْلُ النَّارِ مِنْ حَرِّهِ؛ وَ ذَلِكَ مَنَازِلُ الْجَبَّارِین‌.[[417]](#footnote-417)

 «در جهنّم كوهى است كه آن را صَعْدَى نامند، و در صَعدَى یك بیابانى است كه آن را سَقَر گویند، و در سَقَر چاهى است كه آن را هَبْهَب نامند؛ و هر وقت روپوش و درِ آن چاه را برمیدارند، تمام اهل آتش از شدّت حرارت آن ناله و فریاد مى‌زنند؛ و آن منزل مردم جبّار و متكبّر و زورگو و متعدّى است.

## «تابوت»، و عذاب حكّام جائر

 و در «تفسیر علىّ بن إبراهیم» در تفسیر آیه: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ‌ آورده است كه: فَلَق چاهى است در جهنّم كه تمام اهل دوزخ از شدّت حرارت آن چاه، پناه مى‌برند. این چاه از خدا اجازه خواست كه تنفّس كند و خداوند به او اجازه داد؛ همین كه تنفّس كرد تمام جهنّم را آتش زد. و در آن چاه، صندوقى است از آتش، و به قدرى سوزنده است كه اهل آن چاه از شدّت حرارت آن صندوق پناه‌

مى‌برند. و اسم آن صندوق تَابُوت است، و در آن تابوت شش نفر از پیشینیان و شش نفر از پسینیان هستند.

 امّا آن شش نفر كه از پیشینیان هستند: یكى پسر آدم است كه برادر خود را كشت و نمرود است كه ابراهیم را در آتش افكند، و فرعون موسى است، و سامرى است كه گوساله را براى پرستش بنى اسرائیل معین كرد، و آن كسى است كه دین موسى را به تَهَوُّد و یهودیت مبدّل كرد، و دیگر آن كسى است كه شریعت حضرت عیسى را به تنصُّر و نصرانیت تبدیل نمود.

 و امّا آن شش نفر كه از پسینیان هستند اوّلى و دوّمى و سوّمى و چهارمى است، و دیگر رئیس خوارج است، و آخرین آنها ابن ملجم است.

 وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ‌، یعنى: آنكه در آن چاه مى‌افتد در آنجا غائب مى‌شود.[[418]](#footnote-418)

 آرى! چون دل انسان به غیر خدا مشغول شود، پیوسته خاطرات شیطانى بر افكار او هجوم مى‌كنند، و دائماً همّ و غمّ لا ینقطع به صورتها و شكل‌هاى گوناگون بر او حمله ور مى‌شود. و هر چه درجه بُعد و دورى از خدا بیشتر باشد این افكار و خیالات شدیدتر، و در قیامت به صورت شراره‌هاى آتش بیشترى خواهد بود.

 قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَنْ أَصْبَحَ وَ أَكْبَرُ هَمِّهِ الدُّنْیا، أَلْزَمَ اللهُ قَلْبَهُ شُغْلًا لَا فَرَاغَ لَهُ مِنْهُ أَبَدًا، وَ هَمّاً لَا ینْقَطِعُ عَنْهُ أَبَدًا، وَ أَمَلًا لَا یبْلُغُ‌

مُنْتَهَاهُ أَبَدًا، وَ فَقْراً لَا ینَالُ غِنَاهُ أَبَدًا؛ وَ إنَّهُ لَیسَ مِنَ اللهِ فِى شَىْ‌ء.[[419]](#footnote-419)

 «حضرت فرمود: كسى كه روزگار خود را بگذراند و مقصد بزرگ او دنیا باشد، پروردگار، دل او را وا مى‌دارد به مشاغل و شواغلى كه هیچگاه براى آن فراغتى نخواهد بود، و به همّ و اندوهى كه هیچگاه منقطع نخواهد شد، و به آرزوئى كه هیچگاه به نهایت آن نخواهد رسید، و به فقر و نیازمندى و پریشانى اى كه هیچگاه مبدّل به غنا و بى نیازى نخواهد شد؛ و چنین كسى از خدا بهره و نصیب ندارد.»

## «زَقّوم» درخت جهنّم است‌

 باید دانست كه در سه جاى از قرآن كریم، كلمه زَقُّوم آمده است: اوّل، در سوره صافّات:

 أَ ذلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ\* إِنَّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ\* إِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ\* طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطِينِ\* فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْها فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ\* ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْها لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ\* ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ‌.[[420]](#footnote-420)

 «آیا این مقام (براى بهشتیان و مخلَصان درگاه خدا كه خدا وعده داده است) در مقام پذیرائى از واردین بهتر است یا درخت زَقّوم دوزخ؟! ما آن درخت را فتنه و بلاى جان ستمكاران قرار دادیم. آن، درختى است كه از بُن و بنیاد جهنّم ریشه مى‌گیرد، و رشد و نموّ مى‌كند و بیرون مى‌آید. میوه آن درخت (در زشتى و خباثت و بدى)

گویا سرهاى شیاطین است. دوزخیان از آن مى‌خورند و شكم‌هاى خود را از آن پر مى‌كنند، و پس از خوردن از میوه درخت زقّوم و پر شدن شكم، براى آنان چیزى كه در آن، حمیم سوزان و گداخته دوزخ مخلوط شده است خواهد بود؛ و سپس بازگشت و مصیر همه آنان بسوى آتش انبوه افروخته جهنّم است.»

 دوّم: در سوره دخان:

 إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ\* طَعامُ الْأَثِيمِ\* كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ\* كَغَلْيِ الْحَمِيمِ\* خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلى‌ سَواءِ الْجَحِيمِ\* ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذابِ الْحَمِيمِ\* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ‌.[[421]](#footnote-421)

 «حقّاً كه درخت زقّوم، طعام و غذاى شخص گنهكار و متعدّى و متجاوز است، كه همچون فلزّ گداخته در شكمها جوش مى‌زند و غَلَیان مى‌كند مانند غلیان و جوش زدن مایع داغِ در حال جوش و غلیان. (و خطاب قهر از جانب خداوند به فرشتگان رسد كه) بگیرید او را و با قهر و غضب او را بزنید! و در وسط و كانون آتش انبوه گداخته بیندازید! و سپس بر سر او از آب داغ و حمیم جهنّم بریزید! (و به او از روى تمسخر و استهزاء گفته مى‌شود كه:) بچش این عذاب را؛ تو همان مرد عزیز و گرامى هستى!»

## «درخت زقّوم» طعام گمراهان و مُكذّبان است‌

 سوّم، در سوره واقعه:

 وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ\* فِي سَمُومٍ وَ

حَمِيمٍ\* وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ\* لا بارِدٍ وَ لا كَرِيمٍ.

 إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِكَ مُتْرَفِينَ\* وَ كانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ\* وَ كانُوا يَقُولُونَ أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ\* أَ وَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ. قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ\* لَمَجْمُوعُونَ‌ إِلى‌ مِيقاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ\* ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ\* لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ\* فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ\* فَشارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ\* فَشارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ.

 هذا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ\* نَحْنُ خَلَقْناكُمْ فَلَوْ لا تُصَدِّقُونَ‌.[[422]](#footnote-422)

 «و اهل شقاوت كه نامه عمل از جانب شقاوت و تیره بختى به آنها داده مى‌شود! و اى پیغمبر تو نمى‌دانى چقدر تیره بخت و شقىّ و تاریك دل هستند آن اهل شقاوت! پیوسته در معرض وزش بادهاى سمّى و مهلك، و نوشیدن آبهاى داغ و تفته بسر مى‌برند؛ و در سایه اى از دود و دُخان آتش جهنّم كه هیچگاه خنك نشود، و با تبدّل به نسیم ملائم، خوشایند نگردد.

 این‌گونه عذاب به جهت آنست كه آنان در دنیا عادت و روششان این بود كه در ناز و نعمت زیاده روى مى‌كردند، و نعمت‌ها را در راه بُعد و دورى و غفلت و انصراف از خدا به كار مى‌بستند، و بر گناه بزرگ و شرك و تجاوز اصرار مى‌ورزیدند، و در مقام ردّ و انكار پیامبران مى‌گفتند: آیا چون ما مُردیم و خاك شدیم و بصورت‌

استخوان درآمدیم، آیا در این صورت ما برانگیخته مى‌شویم؟! آیا پدران گذشته ما كه مرده‌اند و خاك شدند و استخوان شدند زنده مى‌شوند؟!

 بگو اى پیغمبر: آرى! حقّاً كه تمام خلائق خداوندى از اوّلین و آخرین، همه در پیشگاه خداوند در میعادگاه و روز معلوم و معین اجتماع مى‌یابند، و در آن حال شما اى گروه گمراه و تكذیب گرِ روز قیامت و پاداش، البتّه از درخت زَقّوم خواهید خورد و شكم‌هاى خود را از آن مملوّ و پر خواهید كرد! و سپس بر روى آن خوردن، از آشامیدنیهاى آب تفته و داغ دوزخ خواهید آشامید؛ همچنان كه شتر تشنه آب بیاشامد!

 اینست كیفیت پذیرائى از شما از جهت خوردنیها و آشامیدنیها در روز پاداش و كیفر! ما شما را آفریدیم، و از كتم عدم به وجود آوردیم، و از نیستى محض لباس هستى در تن نمودیم! پس چرا تصدیق نمى‌كنید!؟»

## خصوصیات و آثار شجره زقّوم‌

 بارى، این درخت زقّوم همان طور كه از روایت وارده در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسگرى علیه السّلام بر مى‌آید، در مقابل و در برابر درخت طوبى است. آن از نقطه نظر پاكى و پاكیزگى و طراوت و طهارت و قداست و خیر و بركت و رحمت، و همان طور كه گفتیم اصلش ولایت است؛ و این از نقطه نظر كثافت و قذارت و نجاست و ذلّت و نكبت و سختى و مشقّت و از بین رفتنِ رحمت، و بنابراین اصلش بُعد از ولایت و سعادت است، و بنابراین‌

شجره زقّوم درخت شقاوت است.

 هر كس به هر مقدار از شكّ و شرك و قذارت باطن، و از شقاوت و آثار آن از خیانت و جنایت و تعدّى و ظلم و تكبّر و استكبار بهرمند باشد، به همان قدر از شاخه‌هاى این درخت در دلش رخنه كرده، و از ریشه‌هایش به همان مقدار در كانون قلبش ریشه دوانیده است.

## هر گناهى، آویزان شدن به یكى از شاخه‌هاى درخت زقّوم است‌

 در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسگرى علیه السّلام، در ضمن حدیث طویلى كه از حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم بیان مى‌كنند، مى‌رسند به اینجا كه:

 سپس رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: و سوگند به آن كسى كه به حق مرا مبعوث به نبوّت گردانید، هر كس در این روز (روز اوّل ماه شعبان) دست به هر یك از درهاى شرّ و عصیان زند و هر گناهى مرتكب شود، خود را به شاخه اى از شاخه‌هاى آن آویزان نموده است، و آن شاخه او را به آتش خواهد رسانید.

 و پس از این فرمودند: و بنابراین، هر كس در نماز فریضه خود كوتاهى كند و آن را ضایع گذارد، به شاخه اى از شاخه‌هاى زقّوم خود را آویزان كرده و آن شاخه او را به آتش مى‌رساند.

 و هر كس در این روز در نزد او شخص ضعیف الحالى بیاید كه از حالات و امور خود شكوه و گلایه كند، و او توانائى داشته باشد كه بدون ضررى كه به خودش برسد حالات و امور او را تغییر دهد، و كسى دیگر هم نبوده باشد كه نائب از او و یا قائم مقام او در این امر گردد، و با این حال، آن ضعیف الحال را به حال خود گذارد كه حقّش‌

و امورش ضایع و خراب بماند و در سختى و مشكلات بسر برد و دستى از او نگیرد؛ در این صورت به شاخه اى از درخت زقّوم خود را آویزان كرده است.

 و هر كس در نزد او شخص خطاكارى بیاید و از خطاى خود معذرت طلبد و او نپذیرد، و سپس در عقوبت آن خطاكار تخفیفى ندهد بلكه زیاده عقوبت كند، به شاخه اى از شاخه‌هاى آن آویزان شده است.

 و هر كس بین مردى و زنش را بهم بزند، و یا بین پدرى و فرزندش را، و یا برادرى با برادرش را، و یا نزدیكى با رحم نزدیك خود را، یا بین دو همسایه، و یا بین دو شریك و خَلیط و مصاحب را، و یا بین دو نفر اجنبى را بهم بزند و ایجاد فساد و جدائى كند، به شاخه اى از شاخه‌هاى آن آویزان شده است.

 و هر كس بر بدهكارى سخت بگیرد و بداند كه او قادر بر اداء دیون خود نیست، و در این صورت ناراحتى و نگرانى و غضب آن بدهكار را زیاد كند، به شاخه اى از شاخه‌هاى آن آویزان شده است.

 و هر كس بر عهده او نسبت به كسى، دَینى و قرضى باشد، و با مماطله و بهانه‌آورى كارى كند كه او خسته شود و از دین خود بگذرد، به شاخه اى از شاخه‌هاى آن آویزان شده است.

 و هر كس بر یتیمى جفا كند، و او را آزار برساند، و مال او را بخورد، به شاخه اى از شاخه‌هاى آن آویزان شده است.

 و هر كس در آبروى برادر مؤمن خود خللى وارد سازد و آن را

لكّه دار كند، و فحش دهد و ناسزا گوید، و مردم را بر این امر بگمارد و ترغیب كند، به شاخه اى از آن آویزان شده است.

 و هر كس تغنّى كند، و با آوازهاى حرام و موسیقى كه انسان را بر معصیت و گناه بر مى‌انگیزد مشغول شود، به شاخه اى از آن آویزان شده است.

 و هر كس بنشیند و زشتى‌هاى كردار خود را كه در جنگها كرده است، و انواع ظلمى كه به بندگان خدا نموده است بشمارد و بدانها افتخار و مباهات كند، به شاخه اى از شاخه‌هاى آن آویزان شده است.

 و هر كس همسایه او مریض شود، و از روى بى اعتنائى و عدم اهمّیت و استخفاف به شأن او ترك عیادت او را كند، به شاخه اى از آن آویزان شده است.

 و هر كس همسایه او بمیرد، و از روى حقارت و پست شمردن مقام و حقّ او در تشییع جنازه‌اش كوتاهى كند، به شاخه اى از آن آویزان شده است.

 و هر كس نسبت به كسى كه مصیبتى بر او وارد شده است إعراض كند، و از روى كوچك شمردن او و عیب دار كردن او جفا نموده و از دلجوئى و استمالت خوددارى كند، به شاخه اى از آن آویزان شده است.

 و هر كس مخالفت پدر و مادر خود را و یا یكى از آنها را بنماید، و از شفقت و مهربانى و احسان درباره آنها دریغ كند، و یا بدانها

استخفاف كند، به شاخه اى از آن آویزان شده است.

 و هر كس خودش سابقاً عاقّ پدر و مادرش بوده و آنها را تا این روز راضى نكرده است، و تمكّن از استرضاء داشته و كوتاهى كرده است، به شاخه اى از آن آویزان شده است.

 و بنا بر همین نهج و همین منوال، هر كس هر فعلى از أفعال شرّ را بجاى آورده است، به شاخه اى از آن آویزان شده است.

 و سوگند به آن خداوندى كه مرا به حقّ به نبوّت برانگیخته است، تمام كسانى كه به شاخه‌هاى درخت زقّوم آویزان شده‌اند، آن شاخه‌ها آنها را تا قعر جحیم و دوزخ پائین خواهد برد.[[423]](#footnote-423)

 و از مجموع آنچه گفته شد، بدست مى‌آید كه جهنّم محلّ صُدور و ورود قبائح است، و هر كس به هر مقدار و به هر صورت از زشتیها، چه در مرحله عقائد، و چه در مرحله ملكات و اخلاق و صفات، و چه در مرحله اعمال و رفتار، و حتّى در مرحله مجرّدِ نیت و خواسته‌هاى درونى؛ اگر با خود قبح و زشتى و شرك و عناد و كج‌روى و انحراف از حقّ داشته باشد، در صورتى كه در مراحل و منازل بین راه تا قیامت، از مصائب دنیویه، و سكرات مرگ، و عذاب قبر، و روز رستاخیز، و توبه و شفاعت، و غیرها پاك نشود باید با آتش قرین و توأم باشد. و لذا درهاى جهنّم هر كدام نمایشگر یك نوع انحراف و تعدّى در یكى از این مراحل است.

## جملاتى كه بر سرِ درهاى جهنّم نوشته است‌

 و مجلسى رضوان الله علیه از كتاب «فضائل» شاذان، و از كتاب‌

«روضه» با اسناد خود مرفوعاً از عبد الله بن مسعود، از حضرت رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم روایت مى‌كند در ضمن حدیث معراج كه: من دیدم بر سر درهاى جهنّم نوشته بود بدین طریق كه:

 عَلَى الْبَابِ الاوَّلِ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: مَنْ رَجَا اللهَ سَعِدَ. وَ مَنْ خَافَ اللهَ أَمِنَ. وَ الْهَالِكُ الْمَغْرُورُ مَنْ رَجَا غَیرَ اللهِ، وَ خَافَ سِوَاهُ.

 «بر سر در اوّل سه جمله نوشته بود: آنكه امید به خدا دارد پیروز است. و آنكه از خدا بترسد در امان است. و آنكه امید به غیر خدا دارد و از غیر او مى‌ترسد، شخص مغرور و در هلاكت است.»

 وَ عَلَى الْبَابِ الثَّانِى: مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا یكُونَ عُرْیانًا یوْمَ الْقِیمَةِ فَلْیكْسِ الْجُلُودَ الْعَارِیةَ فِى الدُّنْیا. مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا یكُونَ عَطْشَانًا یوْمَ الْقِیمَةِ فَلْیسْقِ الْعِطَاشَ فِى الدُّنْیا.

 مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا یكُونَ یوْمَ الْقِیمَةِ جَائِعاً فَلْیطْعِمِ الْبُطُونَ الْجَائِعَةَ فِى الدُّنْیا.

 «و بر سر در دوّم نوشته بود: هر كس مى‌خواهد در روز قیامت برهنه و عریان نباشد باید بدنهاى عریان و برهنه مستمندان را در دنیا لباس بپوشاند. و هر كس مى‌خواهد در روز قیامت عطشان و تشنه نباشد باید مردم تشنه را در دنیا آب دهد. و هر كس مى‌خواهد در روز قیامت گرسنه نباشد باید شكمهاى گرسنه را در دنیا طعام دهد.»

 وَ عَلَى الْبَابِ الثَّالِثِ مَكْتُوبٌ: لَعَنَ اللهُ الْكَاذِبِینَ. لَعَنَ اللهُ الْبَاخِلِینَ. لَعَنَ اللهُ الظَّالِمِینَ.

 «و بر سر در سوّم نوشته بود: خداوند لعنت كند دروغگویان را.

 خداوند لعنت كند بخیلان را. خداوند لعنت كند ستمگران را.»

 وَ عَلَى الْبَابِ الرَّابِعِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: أَذَلَّ اللهُ مَنْ أَهَانَ الإسْلَامَ. أَذَلَّ اللهُ مَنْ أَهَانَ أَهْلَ الْبَیتِ. أَذَلَّ اللهُ مَنْ أَعَانَ الظَّالِمِینَ عَلَى ظُلْمِهِمْ لِلْمَخْلُوقِینَ.

 «و بر سر در چهارم سه جمله نوشته بود: خداوند ذلیل كند هر كه به اسلام اهانت كند و آن را كوچك و سبك بشمارد. خداوند ذلیل كند هر كه به اهل بیت اهانت كند و آنان را كوچك و سبك بشمارد. خداوند ذلیل كند هر كه ستمكاران را در ستمى كه به مخلوقان خدا مى‌كنند كمك دهد و یارى رساند.»

 وَ عَلَى الْبَابِ الْخَامِسِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى فَالْهَوَى یخَالِفُ الإیمَانَ. وَ لَا تُكْثِرْ مَنْطِقَكَ فِیمَا لَا یعْنِیكَ فَتَسْقُطَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ. وَ لَا تَكُنْ عَوْنًا لِلظَّالِمِینَ.

 «و بر سر در پنجم سه جمله نوشته بود: از هوى و خواهش‌هاى نفسانى خود پیروى مكنید، زیرا كه هواى نفس مخالف ایمان است. و گفتارت را در امور بى فائده و بدون غرض به درازا مكشان، زیرا كه از رحمت خدا دور مى‌افتى. و هیچگاه یار و یاور ظالمان مباش.»

 وَ عَلَى الْبَابِ السَّادِسِ مَكْتُوبٌ: أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُجْتَهِدِینَ. أَنَا حَرَامٌ عَلَى الْمُتَصَدِّقِینَ. أَنَا حَرَامٌ عَلَى الصَّائِمِینَ.

 «و بر سر در ششم نوشته بود: من بر كوشش كنندگان و جهادگران در راه خدا حرام هستم. من بر صدقه دهندگان حرام هستم. من بر روزه‌گیران حرام هستم.»

 وَ عَلَى الْبَابِ السَّابِعِ مَكْتُوبٌ ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ: حَاسِبُوا نُفُوسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا. وَ وَبِّخُوا نُفُوسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوَبَّخُوا. وَ ادْعُوا اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ تَرِدُوا عَلَیهِ وَ لَا تَقْدِرُوا عَلَى ذَلِكَ‌.[[424]](#footnote-424)

 «و بر سر در هفتم سه جمله نوشته بود: از نفوس خود حساب گیرید پیش از آنكه از شما حساب گیرند. و نفوس خود را ملامت و توبیخ كنید پیش از آنكه ملامت و توبیخ شوید. و خداوند عزّ و جلّ را بخوانید پیش از آنكه بر او وارد شوید و دیگر قدرت و تمكّن از خواندن او را نداشته باشید».

## عذاب قاتلان امام حسین علیه السّلام، و تابعین آنان‌

 در اینجا این بحث شریف را با روایتى درباره عذاب قاتلان حسین علیه السّلام و اولاد آنها از بنى امیه لعنهم اللهُ جمیعاً، به پایان مى‌بریم:

 در «تفسیر فرات بن إبراهیم» از ابن عبّاس، از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت مى‌كند كه: روزى رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم بر حضرت فاطمه سلام الله علیها وارد شدند و ایشان را محزون و مهموم یافتند ـ و در اینجا رسول الله حدیثى را درباره احوال قیامت مفصّلًا ذكر مى‌كنند، تا مى‌رسند به اینجا كه:

 اى فاطمه! تو مى‌گوئى:

 یا رَبِّ! أَرِنِى الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ. فَیأْتِیانِكِ وَ أَوْدَاجُ الْحُسَینِ تَشْخَبُ دَمًا وَ هُوَ یقُولُ: یا رَبِّ! خُذْ لِىَ الْیوْمَ حَقِّى مِمَّنْ ظَلَ‌ مَنِى.

 «اى پروردگار من! حسن و حسین را به من بنمایان. و

در این صورت آن دو بسوى تو مى‌آیند درحالى‌كه از رگهاى گردن حسین خون تازه جارى است، و او مى‌گوید: اى پروردگار من! حقّ مرا از آنان كه به من ستم كرده‌اند، در امروز براى من بگیر.»

 و در این حال خداوند جلیل به غضب در مى‌آید، و از غضب او جهنّم به غضب در مى‌آید، و فرشتگان جمیعاً به غضب در مى‌آیند، و سپس جهنّم ناگهان شعله اى مى‌كشد و زفیرى و صدائى مى‌زند. در این حال فوجى از ملائكه غضب از جهنّم بیرون مى‌آیند و یكایك از قاتلان حسین، پسرانشان و پسران پسرانشان را از میان گروه‌ها و جمعیتها جدا مى‌كنند، و آنها مى‌گویند: بار پروردگارا! ما در روز عاشوراء حاضر نبوده‌ایم و در قتل حسین شركت نكرده‌ایم!

 خداوند به زَبانیه جهنّم مى‌گوید: آنان را از نشانه‌ها و علائم چهره‌هایشان بگیرید: به چشمان ازرَقى رنگ و چهره‌هاى سیاه! و بگیرید آنها را از زلفهاى پیشانى آنها و بیندازید در درك اسفل از آتش دوزخ! زیرا كه آنها بر دوستان و موالیان حسین شدیدتر و سخت‌تر بودند از آنان كه با خود حسین محاربه كردند و او را كشتند. و در این حال صداى شهقه آنها در جهنّم شنیده مى‌شود ـ الحدیثَ.[[425]](#footnote-425)

# مجلس هفتاد و چهارم: حقیقت جهنّم، حجاب و بُعد از رحمت خداست‌

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیمِ‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

 لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الْحَكیمُ فى كِتابِهِ الْكَریمِ:

 كَلَّا بَلْ رانَ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ\* كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ\* ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصالُوا الْجَحِيمِ‌[[426]](#footnote-426) ثُمَّ يُقالُ هذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ‌[[427]](#footnote-427).

 «البتّه چنین نیست (كه قرآن از اساطیر و افسانه‌هاى پیشینیان‌

بوده باشد) بلكه أعمال ناشایسته ایشان موجب شده است كه بر روى دلهاى ایشان چرك و زنگار بگیرد (و ظلمانى شود و نفهمند كه آیات خدا چیست). البتّه چنین نیست كه مى‌پندارند، بلكه ایشان از پروردگارشان در آن روز محجوب هستند (و در پرده و حجاب جهل و غفلت همچون پیله تنیده‌اند). و پس از آن، آنان به جحیم و آتش فراوان و سوزان دوزخ داخل مى‌شوند، و سپس به آنان گفته مى‌شود: اینست آن چیزى كه شما در دنیا عادتتان این بود كه آن را تكذیب مى‌نمودید!»

## خطبه أمیر المؤمنین علیه السّلام در وصف دوزخ‌

 أمیر المؤمنین علیه السّلام در «نهج البلاغة» فرماید:

 فَبَادِرُوا الْمَعَادَ! وَ سَابِقُوا الآجَالَ! فَإِنَّ النَّاسَ یوشِكُ أَنْ ینْقَطِعَ بِهِمُ الامَلُ، وَ یرْهَقَهُمُ الاجَلُ، وَ یسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ.

 فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِى مِثْلِ مَا سَأَلَ إلَیهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ! وَ أَنْتُمْ بَنُو سَبِیلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَیسَتْ بِدَارِكُمْ! وَ قَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالارْتِحَالِ، وَ أُمِرْتُمْ فِیهَا بِالزَّادِ.

 وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَیسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِیقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ؛ فَإنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِى مَصَائِبِ الدُّنْیا! أَ فَرَأَیتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِیبُهُ، وَ الْعَثْرَةِ تُدْمِیهِ، وَ الرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ؟ فَكَیفَ إذَا كَانَ بَینَ طَابَقَینِ‌[[428]](#footnote-428) مِنْ نَارٍ؛ ضَجِیعَ حَجَرٍ وَ قَرِینَ شَیطَانٍ‌!

 أَ عَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِغَضَبِهِ، وَ إذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَینَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِه‌ ـ الخُطبةَ.[[429]](#footnote-429)

 «پس بشتابید به سوى معاد (كه آن بازگشت شماست به سوى پروردگار و آفریدگار آفریدگان). و پیشى گیرید به أعمال صالحه و طاعات، پیش از آنكه اجل‌ها برسد و شما را ببرد! زیرا كه نزدیك شده است كه بین مردم و بین آمال و آرزوهایشان جدائى افتد، و آرزوها بریده شود، و اجل ایشان را دریابد و فراگیرد، و درِ توبه و رجوع از گناه بر آنان بسته شود؛ زیرا كه شما صبح كرده‌اید در حال و موقعیتى كه آنهایى كه قبل از شما بوده‌اند بازگشت به سوى آن را خواستارند (یعنى شما چیزى دارید كه مردگان درخواست آن را مى‌كنند) و شما در اینجا در راه سفر و راهِ گذرید؛ سفر از خانه اى كه خانه شما نیست، و شما را بر كوچ كردن از آن خبر داده‌اند، و امر كرده‌اند كه زاد و توشه برگیرید!

 و بدانید كه این پوست نازك بدن، قدرت و توانائى استقامت در برابر آتش را ندارد؛ بنابراین بر جان‌هاى خود ترحّم كنید، زیرا كه شما در مصائب دنیا نفوس خود را حقّاً آزموده‌اید و امتحان كرده‌اید كه چگونه یكى از شما از یك خارى كه به او خَلَد، جزع و فزع مى‌كند، و از یك لغزشى كه او را به رو دراندازد و خون‌آلود سازد، و یا از زمین گرم و ریگ گرم كه بسوزاند او را، ناراحت مى‌شود و شِكوه‌

مى‌كند؛ پس چگونه باشد كار در وقتى‌كه بین دو طبقه از آتش قرار گیرد؛ ضجیع و همخوابه سنگ سوزان، و قرین و همنشین دیو سركش شیطان گردد!

 آیا مى‌دانید كه چون مالك: پاسبان دوزخ به خشم آید و بر آتش غضب كند، از غایت إحراق و سوزش آتش، بعضى از آتش بعض دیگر را بشكند و خرد كند، از جهت غضبى كه مالك نموده است! و چون آتش را به قَهر و زجر خود مبتلا كند، از آن زجر و قهر، شراره‌هاى آتش از شدّت جزعى كه دارد از میان درهاى دوزخ برجهد!»

 بارى، از مجموع آنچه در مباحث سابق گفته شد، به دست مى‌آید كه جهنّم حجاب است. و حجاب عبارت است از غفلت و نسیان ذكر خدا، كه آثار آن در هر یك از عوالم و نشآت به گونه اى خاصّ متجلّى شده، و شخص محجوب و غافل را در آزار و عذاب قرار مى‌دهد. و اینچنین كسانى از حیات حقیقیه اخرویه محروم هستند.

## اصل و ریشه جهنّم، یأس از رحمت خداوند است‌

 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ.[[430]](#footnote-430)

 «اى كسانى كه ایمان آورده اید! دوست نگیرید گروهى را كه خداوند بر ایشان غضب كرده است! آنان از آخرت مأیوس هستند همچنان كه كفّار از اهل قبور مأیوس مى‌باشند.»

 وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ‌.[[431]](#footnote-431)

 (حضرت یعقوب به فرزندان خود گفت:) از رحمت و رَوْح خدا مأیوس نباشید؛ زیرا كه از روح و رحمت خدا مأیوس نمى‌شوند مگر گروه كافران.»

 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ وَ لِقائِهِ أُولئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ.[[432]](#footnote-432)

 «و آنان كه به آیات و نشانه‌هاى توحید خداوند، و به لقاء و دیدار او كافر شده‌اند كسانى هستند كه از رحمت من مأیوس مى‌باشند، و از براى ایشان عذابى دردآور است.»

 و از این آیات بدست مى‌آید كه: اصل كفر و ریشه شرك، عدم اعتماد و اتّكاء به خدا و یأس از رحمت اوست؛ بطورى كه بنده رابطه خود را با او استوار نبیند، بلكه رابطه را ننگرد و خود را مشمول الطاف و رحمات غیر متناهیه حضرت او مشاهده نكند، و به امید زیارت و لقاء و دیدار او نباشد.

## جهنّمیان در عین محرومیت از رحمت خاصّه، مشمول رحمت عامّه هستند

 و از طرفى مى‌دانیم كه دار آخرت و عالم دیگر، عین رحمت إلهیه و منبع هر جمال و كمالى است، و حیات و زندگى محض است. و رحمت خداوندى گرچه همه عوالم را فراگرفته است، و لیكن رحمت خاصّه او، اختصاص به مؤمنان و متّقیان و خوبان دارد.

 وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ‌ءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ‌.[[433]](#footnote-433)

 «و رحمت من همه چیزها را فرا گرفته است؛ و من رحمت خاصّ خود را براى مردم پرهیزگار حتماً بزودى مى‌نویسم و مقرّر مى‌دارم.»

 این آیه مى‌رساند كه همه موجودات، و هر چیزى كه بر او بتوان نام چیز گذارد، مورد رحمت عامّه الهیه و مشمول فیض مقدّس او هستند، حتّى كفّار و مشركان و معاندان؛ گرچه غیر مؤمنان و متّقیان از رحمت خاصّه محرومند.

 و بنابراین، كافران و جهنّمیان در عین حرمان از رحمت، مشمول رحمت‌اند. و این حرمان همان حجابى است كه بر آنان افكنده شده، و آنان را از إقرار و اعتراف به توحید و عرفان حضرت اقدس احدیت بازداشته است.

 وَ بَيْنَهُما حِجابٌ‌.[[434]](#footnote-434)

 «و بین دوزخیان و بهشتیان یك حجاب است.»

 فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ\* يُنادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى‌.[[435]](#footnote-435)

 «پس دیوارى كشیده شد بین منافقان و مؤمنان، كه آن دیوار داراى درى مى‌باشد، كه در داخل آن در، بهشت و رحمت است، و

خارج آن در، در برابرش عذاب و دوزخ است. منافقان به مؤمنان ندا مى‌كنند: آیا ما با شما نبوده‌ایم در دنیا؟ مؤمنان مى‌گویند: آرى! (و لیكن ...).»

 و از این آیه به خوبى مستفاد مى‌شود كه: منافقان در عین آنكه مشمول رحمت‌اند، محروم از رحمت‌اند؛ چون آن رحمت خاصّه در باطنِ حجاب و در داخل حصار و در است، و این مسكینان از ظاهر حصار نمى‌توانند تجاوز كنند و خود را به باطن و داخل حصار برسانند و از آن رحمت‌هاى خاصّه بهرمند گردند.

 آنان در ظاهرِ حجاب و حصار واقعند و در عذاب مى‌باشند، و همین حجاب ایشان را از نعیم باطن محروم كرده است. و ظاهر آن حجاب همان چیزى است كه بدان معذّب مى‌شوند. و خداوند بیان فرموده است كه جهنّمیان به اقسام و انواع أعمال سیئه و زشت خود معذّب مى‌شوند؛ بنابراین اعمالشان بطور مختلف و متفاوت، عذابهاى مختلف و متفاوت است.

 و آن اصل و ریشه اى كه این انواع عذاب از آن منشعب مى‌گردد، اصل حجاب است كه همان غفلت و نسیان یاد خدا باشد؛ قال اللهُ تعالَى:

 وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ.[[436]](#footnote-436)

 «و هر آینه به تحقیق كه ما براى جهنّم بسیارى از جنّ و انس را خلق كردیم: آنان كه داراى دلها و اندیشه‌هائى هستند و لیكن با آنها تفقُّه و تفكّر نمى‌كنند، و داراى چشمهائى هستند كه با آنها نمى‌بینند، و داراى گوشهائى هستند كه با آنها نمى‌شنوند؛ ایشان همانند چهارپایان هستند بلكه گمراه‌تر، زیرا كه ایشان البتّه و البتّه غافل هستند.»

## أعمالى كه در حجاب انجام گیرد، بدون حقیقت و أصالت است‌

 آیه اى كه در مطلع سخن ذكر شد: كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ‌، مى‌رساند كه: دوزخیان در حجاب اعمالشان گرفتار و متوقّف مى‌باشند؛ چون قبلًا مى‌فرماید: كَلَّا بَلْ رانَ عَلى‌ قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ.

 و در این صورت تمام اعمالى كه در حجاب انجام مى‌گیرد و از ظاهر تجاوز نمى‌كند، همه سراب و بدون واقعیت و حقیقت است، همه باطل است؛ چون با أصالت و متن واقع كه اساس توحید است تفاوت دارد. آنها باطل است كه به صورت حقّ براى عاملش ظاهر شده است ولى حقّ نیست؛ و جا و محلّ باطلْ جهنّم و دوزخ است و طعمه آتش است كه در گیرد و آن را بسوزاند و بن و بنیاد آن را بر باد فنا دهد.

 وَ قَدِمْنا إِلى‌ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً.[[437]](#footnote-437)

 «و ما آمدیم و وارد شدیم بر تمام اعمالى كه ایشان انجام داده بودند، و همه را همانند گردِ پراكنده در فضا، متفرّق و متشتّت‌

نمودیم.»

## كافران و معاندان، در حجاب اوهام گرفتارند

 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ.[[438]](#footnote-438)

 «و آنان كه كافر شده‌اند، كردارشان همانند سرابى است كه در زمینى خشك واقع است، بطورى كه شخص تشنه آن را آب مى‌پندارد و به دنبال آن مى‌رود، ولى چون به آن رسید آن سراب را چیزى نمى‌یابد، و خدا را آنجا مى‌یابد كه بطور كامل و تمام از او حساب مى‌كشد؛ و خداوند سریع الحساب است.»

 أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ\* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ.[[439]](#footnote-439)

 «آیا اى پیغمبر! ندیدى تو كسانى را كه نعمت خداوند را تبدیل به كفر نمودند، و قوم خود را به خانه هلاكت و نیستى داخل كردند؟! آنان در جهنّم وارد مى‌شوند؛ و بد قرارگاهى است جهنّم.»

 وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ.[[440]](#footnote-440)

 «و آنان كه زشتیها و بدیها را از روى مكر بجاى مى‌آورند، عذاب سخت و شدیدى دارند؛ و مَكر ایشان نیز باطل و خراب و نابود

مى‌شود.»

 وَ زُيِّنَ ذلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً.[[441]](#footnote-441)

 «و زینت داده شد عدم بازگشت رسول خدا به اهل و منزلش در دلهاى شما، و شما گمان بدى بردید؛ و شما قوم و گروه باطل و نیست و هلاك شده اى هستید.»

 بارى، همه این آیات و بسیارى از آیات مشابه آن، از جهت مضمون و مفاد مى‌رساند كه: مقام و منزلت اهل دنیا و كفّار و مشركان و معاندان و متجاوزان و بالاخره دوزخیان، از سَراب أوهام تجاوز نمى‌كند، و هیچگاه به حقیقت نمى‌رسند. و از ظاهر قدمى فراتر نمى‌نهند و به باطن نمى‌رسند؛ و در بوار و هلاكت زیست مى‌كنند، و از حیات بهره اى ندارند.

 و موطن و محلّ تمام این سراب‌ها، و مَجازها، و أوهام و پندارهاى خیالى و وهمى، همه و همه دنیاست كه زندگى غرور و حیات سرابیه اعتباریه وهمیه را پایه گذارى مى‌كند.

 وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ.[[442]](#footnote-442)

 «و بنابراین، حیات دنیا غیر از تمتّع و بهره بردارىِ غرورآفرین، و گول و خدعه چیزى نیست.»

 و از همین جهت، این زندگى دنیوى كه حیات پست حیوانى‌

است، چون بر اساس خدعه و غرور است، با جهنّم ارتباط خاصّى دارد. و همین اصل و مفاد را مى‌رساند این آیات شریفه:

 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ\* ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ\* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ.[[443]](#footnote-443)

 «هر آینه حقّاً ما انسان را در بهترین موقعیت و نیكوترین قوام آفریدیم، و سپس او را به پائین‌ترین درجه از منازل پست فرود آوردیم! مگر آن كسانى كه ایمان آورده‌اند و أعمال شایسته انجام داده‌اند، كه براى ایشان مزد و پاداش بدون منّت است.»

## آیات وارده درباره وَقود و آتش‌گیرانه دوزخ، كه انسان و سنگ است‌

 و از آنچه بیان شد، معنى و مفاد بسیارى از آیات دیگر كه دلالت دارد: آتش‌گیرانه جهنّم، انسان و معبودهاى ساختگى است روشن مى‌شود؛ همچون آیه ٢٤، از سوره ٢: بقره:

 فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ.

 «پس اگر نتوانستید سوره اى همانند سوره قرآن بیاورید ـ و هیچگاه هم نمى‌توانید كه بیاورید ـ بنابراین از آتشى كه آتش‌گیرانه آن مردم و سنگ مى‌باشد پرهیز كنید!»

 و همچون آیه ٦، از سوره ٦٦: تحریم:

 يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ

يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ.

 «اى كسانى كه ایمان آورده اید! خودتان و اهل خودتان را از آتشى حفظ كنید كه آتش‌گیرانه آن، مردم و سنگ است؛ و بر آن آتش فرشتگان تند و خشن و غلیظ و شدید گماشته شده‌اند كه أبداً درباره اوامرى كه از جانب خدا به آنها مى‌شود مخالفت نمى‌كنند، و آنچه را كه به آنها امر شود انجام مى‌دهند.»

 و همچون آیه ١٠، از سوره ٣: آل عمران:

 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ.

 «آنان كه كافر شده‌اند، نه اموال آنها و نه اولاد آنها، ایشان را بى نیاز از خدا به هیچ وجهى نمى‌كند؛ و ایشان البتّه آتش‌گیرانه دوزخند.»

 و همچون آیه ٩٨، از سوره ٢١: أنبیاء:

 إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ‌.

 «بدرستى كه حقّاً شما خودتان، و آنچه غیر از خدا مى‌پرستید، همگى خار و خاشاك و موادّى هستید كه براى جهنّم است؛ و شما در جهنّم ورود خواهید نمود.»

 البتّه معلوم است كه انسان كه در آتش مى‌رود و به جهنّم مى‌افتد براى آنست كه عصیان خدا را نموده است و از یاد او غافل شده و او را فراموش و نسیان كرده است، كه این عنوان همان محجوبیت است كه‌

عین آتش و عین دوزخ است. لیكن باید دید به چه علّت سنگ‌ها نیز در جهنّم مى‌روند؟ (و البتّه باز معلوم است كه مراد از حجاره و سنگ، همان أصنام و بت‌هائى است كه مى‌تراشیدند و پرستش مى‌كردند.)

 چون نفس چوب و گل و سنگ و سایر اشیائى كه با آن بت مى‌تراشند كه گناهى ندارند كه مستوجب آتش باشند؛ و لیكن با مختصر تأمّل در این آیات به دست مى‌آید كه آنچه در جهنّم مى‌رود و مستحقّ آتش است مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ است، یعنى نفس معبودى غیر از خداوند تبارك و تعالى. و معبودیت مِن دون الله پرورده ذهن و فكر شخص عبادت كننده و بت‌پرست است؛ آن جهت و آن حیثیت در آتش مى‌سوزد.

 و بنابراین نفس انسان و آنچه متولّد و زائیده نفس اوست از همان تخیل موهومى معبود غیر از خدا، در جهنّم مى‌رود و مى‌سوزد؛ و همان، آتش افروز یعنى آتش‌گیرانه دوزخ است. و اصنام و بت‌ها گرچه خود گنهكار نیستند، ولى صورت تخیلى آنها در ذهن عبادت كنندگانشان به عنوان معبودیت، خطا و گناه است؛ و آن صورت تخیلیه باید بسوزد زیرا كه معبود سِوَى الله است.

## أفراد صالحى كه معبود واقع شده‌اند، حصب جهنّم نیستند

 و امّا اگر آن معبودها داراى نفس ناطقه و اراده و اختیار باشند، و خودشان دعوت به عبادت نموده باشند، مانند فراعنه مصر، و قیاصره روم، و خواقین چین، و سلاطین و شاهنشهان ایران كه مردم را به عبودیت و عبادت خود مى‌خوانده‌اند، و عملًا خود را فعّالِ‌

ما یشاء و حاكم ما یرید مى‌دانستند؛ معلوم است كه نفس آنها نیز معبود مِن دونِ الله است و باید در آتش برود و بسوزد.

 و امّا بعضى از معبودها داراى نفس ناطقه و اراده مى‌باشند ولى أبداً مردم را به عبودیت خود دعوت نكرده‌اند، بلكه مردم خود كور كورانه آنان را معبود پنداشته و براى آنان شائبه ربوبیت قائلند؛ گرچه خود آنان از این پندار مردم سخت در انكار و ستیز باشند. همچون ملائكه كه بعضى آنها را مى‌پرستیدند و دختران خدا مى‌دانستند. و همچون حضرت عیسى بن مریم و حضرت عُزَیر، كه دامنشان از لَوث دعوت به عبودیت خود پاك بود و از این عبادت مردم بیزار و متنفّر بودند، زیرا كه لازمه مقام قرب و خلوص آنهاست كه خود را معبود ندانند؛ ولى مردم پس از آنها خود به خود گرایش به عبادت كردن و مستقلّ در امور دانستن آنها نموده، نصارى قائل به الوهیت مسیح شدند و یا او را پسر خدا و یا ثالثُ ثلاثه دانستند، و یهود عُزیر را پسر خدا پنداشتند و او را معبود قرار داده و عبادت كردند.

 آیا طبق آیه شریفه، باید نفس آنان نیز چون معبود مِن دونِ الله هستند در آتش بسوزد؟ حاشا و كلّا. این معبودیت از ناحیه آنان نیست؛ مردم آنها را معبود دانسته‌اند، و ایشان در این امر نازیباى مردم سهیم و شریك نبوده‌اند، به چه گناهى و به چه خطائى باید در آتش روند؟

## نزول آیه: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى‌ در ردّ بر گفتار ابن زِبَعْرَى‌

 و لذا براى روشن شدن این معنى، بعد از آیه وارده در سوره‌

أنبیاء، پس از ذكر دو آیه:

 لَوْ كانَ هؤُلاءِ آلِهَةً ما وَرَدُوها وَ كُلٌّ فِيها خالِدُونَ\* لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيها لا يَسْمَعُونَ‌.[[444]](#footnote-444)

 «اگر هر آینه ایشان خدایانى بودند، البتّه در جهنّم وارد نمیشدند، ولى همگى در جهنّم وارد شونده هستند. از براى آنان در جهنّم ناله و فریادى است، و آنان در جهنّم چیزى را نمى‌شنوند.»

 مى‌فرماید:

 إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى‌ أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ‌.[[445]](#footnote-445)

 «و آنان كه درباره ایشان وعده خوبى و سعادت و وعده به بهشت از جانب ما پیشى گرفته است و چنین وعده اى داده شده است، آنان از جهنّم دور گردیده شده‌اند.»

 یعنى عزیر و عیسى و فرشتگان و نظائر آنها كه از عِباد الله الصّالحین هستند، و درباره آنها از طرف خداوند خلوص و اخلاص و قرب و صحّت عمل و گفتار و عدم شائبه دعواى ربوبیت و أنانیت مقرّر و معین گشته است؛ از این قاعده مستثنى هستند، و آنان حَصَب جهنّم و خار و خاشاك و موادّ سوخت دوزخ نخواهند بود.

 شیخ طبرسى آورده است كه چون آیه: إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ‌ نازل شد

عبد الله بن زِبَعْرَى‌[[446]](#footnote-446) به نزد رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم آمد

و گفت: اى محمّد! آیا تو چنین نمى‌پنداشتى كه عُزیر مرد صالحى بوده است؟! و عیسى مرد صالحى بوده است!؟ و مریم زن صالحه اى بوده است؟! رسول الله فرمود: آرى! ابن زِبَعرَى گفت: اینان معبودهائى غیر از خدا هستند! و بنابراین در آتشند!؟ خداوند این آیه را فرستاد: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى‌ أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ‌. یعنى عیسى و عزیر و مریم و ملائكه‌اى كه مورد پرستش مردم واقع شدند، و ایشان این امر را ناپسند و ناخوشایند داشتند؛ از جمله: وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ‌ استثناء شده‌اند.[[447]](#footnote-447)

 و البتّه لفظ استثناء در روایت نیست، و از كلام خود شیخ طبرسى است؛ و آنچه مفاد روایت است آنست كه ایشان از مصداق آیه شریفه‌: الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى‌ بوده، و بنابراین از جهنّم دورند.

 و از اینجا مى‌توان با دقّت عقلى، موضوع مهمّى را استنتاج نمود، و آن اینست كه اصولًا در آیه استثنائى نیست. و بیان این مطلب آنست كه: در أحكام عقلیه و یا قوانین و أحكام شرعیه كه مبتنى بر اصول عقلیه است استثناء معنى ندارد؛ و اگر جائى دیدیم كه به صورت استثناء بود، این فقط صورت است و در حقیقت استثناء نیست.

 مَعبودِ مِن دونِ الله، باید حصب جهنّم باشد؛ این قابل استثناء نیست. هر چیزى كه جز خداست باید در آتش رود و آتش افروزِ آن باشد، زیرا كه جهنّم از این آتش افروزها تشكیل شده است، و اگر اینها نبودند دوزخى نبود.

 عیسى بن مریم و عزیر و مریم و فرشتگان، اصل وجود و نفوس، و أعمال و كردارشان همه پاك و طاهر است و أبداً جهنّمى نیست؛ ولى صورت تخیلیه از آنها را كه مردم در اذهان و افكار خود آورده و آن را پرستیدند ـ و آن صورت تخیلیه ربطى به آنها ندارد، زیرا كه قائم به اذهان و نفوس عبادت كنندگان است ـ باید بسوزد و محو و نابود گردد. و عجیب است تعبیر قرآن كریم كه مى‌فرماید: ﴿وَ ما تَعْبُدُونَ‌» كه معبودیتِ آنان را به نفوس عابدین قائم مى‌داند.

 و این اصل مهمّى است كه در بسیارى از معارف إلهیه كه بصورت استثناء است مفید فائده و مثمر ثمر خواهد بود.

 و همچون آیات ٥ تا ٩، از سوره ١٠٤: هُمَزَة:

 وَ ما أَدْراكَ مَا الْحُطَمَةُ\* نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ\* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى‌

الْأَفْئِدَةِ\* إِنَّها عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ\* فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ.

 «و اى پیغمبر! چگونه تصوّر سختى آتش دوزخ كه خرد مى‌كند و در هم مى‌شكند را مى‌توانى كرد؟! آن آتشى كه بر افروخته‌شده خشم و غضب خداست، و آن آتشى كه بر دلها شعله ور است! آن آتش ازهرجهت بر آنها احاطه كرده است، و در ستون‌هاى بلند و كشیده استوار و ثابت است.»

 و بنا بر همین اصل و قاعده كلّى، هر كس كه داراى انانیت باشد، انانیت او حجاب اوست، و در جهنّم است.

 فَوَ رَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّياطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا.[[448]](#footnote-448)

 «و سوگند به پروردگار تو! كه ما ایشان را و شیاطین را محشور خواهیم كرد، و سپس در حول جهنّم به زانو در آمده حاضر خواهیم ساخت!»

## أنانیت، حجاب و موجب دخول در جهنّم است‌

 و از گفتگوى دوزخیان، این امر مشهود و معین مى‌گردد كه حقیقت جهنّم ظهور و بروز بُعد از رحمت حضرت حقّ است كه موجب حسرت و ندامت مى‌باشد، و آن از حجاب أنانیت و استكبار و جهل به حضرت حقّ سبحانه و تعالى پدید مى‌آید.

 در آیات ١٦٥ تا ١٦٧، از سوره ٢: بقره، وارد است كه:

 وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذابِ\* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ

رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ\* وَ قالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النَّارِ.

 «و اى كاش مردمان ستمگر مى‌دیدند ـ در آن وقتى‌كه عذاب الهى به آنها مى‌رسید ـ كه قوّت و قدرت تماماً اختصاص به خداوند دارد، و اینكه عذاب خداوند شدید است. در آن هنگامى كه تنفّر و بیزارى مى‌جستند پیروى‌شدگان از پیروى كنندگانِ خود كه چگونه عذاب دامنگیر آنان شده، و تمام اسباب به روى آنان مقطوع گشته است. و گروه پیروى كننده مى‌گویند: اگر براى ما یك بار بازگشتى بود، ما هم از ایشان تنفّر و بیزارى مى‌جستیم همچنان كه ایشان از ما بیزارى جستند. آرى! اینچنین خداوند كردار و أفعالشان را به صورت حسرت بر آنان جلوه‌گر مى‌سازد؛ و ایشان از آتش خارج نیستند.»

## گفتگوى دوزخیان با یكدیگر

 و در آیات ٤٦ تا ٥٠، از سوره ٤٠: مؤمن، وارد است كه:

 وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ\* وَ إِذْ يَتَحاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ النَّارِ\* قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيها إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبادِ\* وَ قالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذابِ\* قالُوا أَ وَ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا بَلى‌ قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ‌.

 «و در روزى كه قیامت بر پا مى‌شود (خداوند به فرشتگان‌

خطاب مى‌كند:) آل فرعون را به شدیدترین عذابى داخل دوزخ كنید! و آنگاه كه (مستكبران و مستضعفان، و تابعان و متبوعان كه همگى در دوزخند) با هم در میان آتش گفتگوئى دارند، ضعفاء به مستكبران مى‌گویند: ما در دنیا تابع و پیرو شما بودیم! آیا شما مقدارى از آتشى را كه باید به ما برسد، از ما بر مى‌دارید؟ و ما را از آن كفایت مى‌كنید و بى نیاز مى‌دارید؟ مستكبران در جواب مى‌گویند: ما همگى داخل در آتش هستیم؛ اینچنین خداوند در میان بندگان خود حكم كرده است.

 و كسانى كه در آتش هستند به پاسداران و نگهبانان دوزخ مى‌گویند: از پروردگارتان بخواهید كه به قدر یك روز، این عذاب را بر ما تخفیف دهد! آنان مى‌گویند: آیا اینچنین نبوده است كه پیامبرانتان با بینه و برهان به سوى شما آمده اند؟!

 مى‌گویند: آرى! پاسداران جهنّم مى‌گویند: بنابراین هر چه مى‌خواهید بخوانید كه خواندن فائده اى ندارد! و خواندن و تمنّى نمودن كافران در عین نیستى و نابودى محو و نابود مى‌گردد.»

 و در آیات ٦٤ تا ٦٨، از سوره ٣٣: احزاب، وارد است كه:

 إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً\* خالِدِينَ فِيها أَبَداً لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً\* يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يا لَيْتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا\* وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا\* رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً.

 «بدرستى كه حقّاً خداوند كافران را لعنت مى‌كند و از رحمت‌

خود دور مى‌دارد، و آتش سعیر دوزخ را براى آنها مهیا و آماده مى‌سازد، كه در آن بطور دوام و جاویدان وارد شده و مخلّد خواهند بود، و أبداً براى خود در آنجا نه دوستى و نه یارى و كمك كارى نمى‌یابند.

 در روزى كه صورتهاى ایشان در آتش واژگون گردد مى‌گویند: اى كاش كه ما از خدا اطاعت كرده بودیم، و از رسول خدا اطاعت كرده بودیم.

 و مى‌گویند: اى پروردگار ما! ما از بزرگان و آقایان خود پیروى و اطاعت نمودیم، و آنها راه را بر ما گم كردند؛ بار پروردگارا! عذاب ایشان را دو چندان قرار بده! و آنها را به لعنت بزرگ خود مشمول كن.»

 و در آیات ٢٧ تا ٢٩، از سوره ٤١: حم سجده، وارد است كه:

 فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذاباً شَدِيداً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كانُوا يَعْمَلُونَ\* ذلِكَ جَزاءُ أَعْداءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيها دارُ الْخُلْدِ جَزاءً بِما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ\* وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ.

 «و البتّه البتّه ما به آنان كه كافر شده‌اند عذاب شدیدى را مى‌چشانیم؛ و البتّه البتّه به بدترین وجهى از آنچه در دنیا بجاى مى‌آورده‌اند، پاداش مى‌دهیم. اینست پاداش دشمنان خدا كه آتش است. از براى كافران در آتش، محلّ و منزل جاویدان است، به‌

پاداش آنكه در دنیا چنین بودند كه آیات ما را إنكار مى‌كردند.

 و آنان كه كافر شده‌اند مى‌گویند: پروردگارا! دو طائفه و گروهى از انسان و جنّ كه ما را گمراه كردند به ما نشان بده تا ما آنها را در زیر گامهاى خود قرار دهیم، تا بدین وسیله از پائین‌ترین و پست‌ترین خلائق بوده باشند.»

## تمایز بهشتیان از دوزخیان‌

 و از واضح‌ترین و روشن‌ترین آیات كه جهنّم و بهشت را از هم جدا مى‌كند، و جهنّمیان و بهشتیان را نیز از هم متمایز مى‌كند، و ربط بین أعمال و پاداش آن را چه از نظر نیكى و چه از نظر زشتى مى‌فهماند؛ آیات ٣٤ تا ٤١، از سوره ٧٩: نازعات است:

 فَإِذا جاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرى‌\* يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ ما سَعى‌\* وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرى‌\* فَأَمَّا مَنْ طَغى‌\* وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا\* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى‌\* وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى‌\* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى‌.

 «پس چون آن واقعه بزرگ (و حادثه روز قیامت) پدید آید؛ روزى كه انسان آنچه را بجا آورده است به یاد مى‌آورد، و جحیم و آتش عظیم و انبوه براى بینندگان ظاهر مى‌گردد. و بنابراین هر كس طغیان و سركشى و تمرّد و تجاوز كرده باشد، و حیات دنیا و زندگى حیوانى و وهمى و شهوى را (بر حیات آخرت و زندگى عقلانى و معنوى و روحى) ترجیح داده و آن را انتخاب نموده باشد، مأوى‌ و منزل او دوزخ است. و هر كس از مقام و منزلت و ربوبیت پروردگارش، در خوف و هراس بوده و نفس خود را از هوى و میل به‌

شهوات بازداشته است، مأوى‌ و منزل او بهشت است.»

 و بر همین اصل و قاعده، هر كس توجّهش به دنیا كمتر باشد، و از آن بیشتر إعراض بنماید، و به اعمال خیر بیشتر مشغول شود، طبعاً از آتش دورتر است، گرچه مشرك باشد؛ زیرا كه نفس عمل خیر فى حدّ نفسِه موجب تخفیف عذاب است.

## كافرانى كه عمل خیر دارند، عذابشان سبكتر است‌

 راوَندى در «نوادر» خود، با اسنادش، از حضرت موسى بن جعفر از پدرانش علیهم السّلام آورده است كه:

 قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا ابْنُ جَذْعَانَ. فَقِیلَ: یا رَسُولَ اللهِ! وَ مَا بَالُ ابْنِ جَذْعَانَ أَهْوَنُ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا؟ قَالَ: إنَّهُ كَانَ یطْعِمُ الطَّعَامَ‌.[[449]](#footnote-449)

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند: از اهل آتش، آن كه عذابش از همه آسان‌تر است ابن جذعان است. گفته شد: اى رسول خدا! ابن جذعان چه كرده است كه عذابش از همه آسان‌تر است؟ حضرت فرمود: چون عادت او این بود كه مردم را غذا مى‌داد و إطعام مى‌نمود.»

 و كلینى از محمّد بن یحیى از أحمد بن محمّد بن عیسى از محمّد بن سِنان از عبد الله بن مُسكان از عبید الله بن ولید وَصّافى، از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است كه: یك مرد مؤمنى در تحت قدرت و سلطنت حاكم جبّار و مملكت جائرى بود كه به حقوق او تعدّى مى‌شد، و مورد إهانت قرار مى‌گرفت؛ لذا از آنجا به‌

دارُ الشّرك فرار كرد و در منزل یكى از مشركان وارد شد. آن مرد مُشرك، او را تحت حمایت خود قرار داد، و با او مهربانى نمود و میهمان نوازى كرد.

 چون وقت مرگ آن مرد مشرك فرا رسید، خداوند عزّ و جلّ به او وحى فرستاد: به عزّت و جلال خودم سوگند كه اگر در بهشت من جائى براى تو بود، تو را در آنجا سكنى مى‌دادم، و لیكن بهشت من بر هر كسى كه در حال شرك بمیرد حرام است! و لیكن خطاب به آتش نمود كه: اى آتش! او را حركت مَده، و آزار مرسان و ناراحت مكن! و صبح و شب، رزق و روزى او را برایش مى‌آوردند.

 راوى حدیث (عبید الله وصّافى) گوید: من پرسیدم: آیا رزق و روزى او را از بهشت مى‌آوردند؟ حضرت فرمود: از آنجائى كه خداوند خواسته است.[[450]](#footnote-450)

 راه بهشت، صراط مستقیمِ نفس است بسوى مقام فعلیت و كمال عرفان إلهى؛ و راه جهنّم، اعوجاج و انحراف از این راه است به هر شكل و به هر گونه كه باشد. و بنابراین، مردم یا باید در تشخیص این راهْ خود به درجه عقل و ادراك و تفقّه در دین برسند، و یا باید به متابعت از ولىّ كامل و فقیه نبیهِ از خود برون آمده و به حرم خدا وارد شده، این راه را بپیمایند. راه سوّم دیگر نیست؛ راه سوّم دوزخ است و كج‌روى و انحراف و بطلان و هلاكت.

 وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِ

فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعِيرِ.[[451]](#footnote-451)

 (و دوزخیان در روز بازپسین اعتراف نموده) و مى‌گویند: اگر ما در دنیا یا گوش به سخنان مى‌دادیم و یا خودمان داراى عقل و اندیشه مستقلّ بودیم، البتّه از اهل سعیر دوزخ نبودیم! پس ایشان به گناه خود معترف شدند (كه یا باید خودشان مستقلّا راه را بیابند و به دنبال خدا بروند و رفع حجاب‌هاى ظلمانى و نورانى كنند، و یا باید تحت پیروى و اطاعت درآمده و از تقلید صِرف دست برندارند). و بنابراین هلاكت و نابودى و محو و سقوط باد بر أهل سعیر دوزخ.»

 حجابِ از خدا و در نسیان و غفلت به سر بردن از یاد خدا، داراى صور و أشكالى است؛ درجه شدید دارد و درجه ضعیف، و ما بینَهما متوسّطات. و هر درجه خاصّ از این حجاب و محرومیت از لقاءِ خدا نیز داراى مظاهر و مَجالى متفاوت است.

 از روایت معراجیه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم كه براى آن حضرت بسیارى از مسائل و مواطن بهشت و دوزخ مكشوف افتاد، ربط بین نوع گناه و نوع پاداش معلوم مى‌شود. و ما اینك قسمتى از آن را از كتاب «عیون أخبار الرّضا علیه السّلام» مى‌آوریم:

## كیفیت عذاب زنان معصیت كار، در حدیث معراج‌

 صدوق از وَرّاق از اسدى از سَهل از عبد العظیم حسنى، از محمّد بن على از پدرش حضرت رضا از پدرانش از أمیر المؤمنین صلواتُ الله علیهم أجمعین روایت مى‌كند كه فرمود:

 من و فاطمه بر رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم وارد

شدیم، و دیدیم كه به شدّت گریه مى‌كند. من عرض كردم: پدرم و مادرم فداى تو باد اى رسول خدا! چرا گریه مى‌كنى؟! رسول خدا فرمود: اى على! در آن شبى كه مرا به معراج به آسمان بردند، زن‌هائى از امّت خود را در عذاب سختى مشاهده نمودم، و از وضعیت آنها ملول و ناراحت شدم؛ و اینك از شدّت عذابى كه بر آنها دیده‌ام به گریه درافتادم.

## اصناف زنان گناهكار و عذاب آنها

 زنى را دیدم كه به موهاى سرش در دوزخ آویزان بود، و مخ و مغز سر او به جوش و غلیان درآمده بود. (١)

 و زنى را دیدم كه به زبان خود آویزان بود، و حمیم و آب داغ جهنّم در حلقوم او فرو مى‌ریخت. (٢)

 و زنى را دیدم كه به پستان خود آویزان بود. (٣)

 و زنى را دیدم كه خودش گوشت بدن خود را مى‌خورد، و آتش از زیرش افروخته مى‌شد. (٤)

 و زنى را دیدم كه دو پایش به دو دستش بسته شده بود، و مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط بودند. (٥)

 و زنى را دیدم كه كور و كر و لال، در صندوقى از آتش بود، و مغز سرش از دو سوراخ بینى‌اش خارج مى‌شد، و بدن او از مرض پیسى و مرض خوره تكّه تكّه شده بود. (٦)

 و زنى را دیدم كه به دو پایش در تنورى از آتش آویزان بود. (٧)

 و زنى را دیدم كه پوست بدن خود را از جلو و از عقب با قیچى‌هایى از آتش مى‌برید. (٨)

 و زنى را دیدم كه صورتش و دو دستش در آتش مى‌سوخت؛ و خود، امعاء و روده‌هاى خود را مى‌خورد. (٩)

 و زنى را دیدم كه سرش سر خوك، و بدنش بدن خر بود؛ و در هزار هزار گونه عذاب فرو رفته بود. (١٠)

 و زنى را دیدم كه بر شكل سگ بود، و آتش از دُبُرش داخل مى‌شد و از دهانش خارج مى‌شد؛ و ملائكه عذاب سر او و بدن او را با گرزهاى آتشین مى‌زدند. (١١)

 فاطمه سلامُ الله عَلیها گفت: اى حبیب من! و اى روشنى و تازگى بخش نور چشم من! اى رسول خدا! اعمال و كردار این زنان چه بوده است كه خداوند این‌گونه عذاب را براى آنها مقرّر فرموده است؟ رسول الله فرمود: اى دختر من!

 امّا آن زنى كه به مویش آویزان بود، آن زنى است كه موى خود را از مردان نمى‌پوشانَد. (١)

 و امّا آن زنى كه به زبانش آویزان بود، آن زنى است كه شوهر خود را اذیت مى‌كند. (٢)

 و امّا آن زنى كه به پستانش آویزان بود، آن زنى است كه از رفتن به فراش و بستر شوهر خود، خوددارى مى‌كند. (٣)

 و امّا آن زنى كه به دو پایش آویزان بود، آن زنى است كه بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون مى‌رود. (٧)

 و امّا آن زنى كه گوشت بدن خود را مى‌خورد، آن زنى است كه بدن خود را براى مردم زینت مى‌كند. (٤)

 و امّا آن زنى كه دو پایش به دو دستش بسته، و مارها و عقرب‌ها بر او مسلّط شده بودند، آن زنى است كه آب وضوى او كثیف است، و لباسش كثیف است، و از جنابت و حیض غسل نمى‌كند، و خود را پاكیزه و نظیف نمى‌دارد، و نماز را سبك مى‌شمارد. (٥)

 و امّا آن زنى كه كور و كر و لال بود، آن زنى است كه از زنا بچّه مى‌زاید و آن بچّه را به شوهرش نسبت مى‌دهد. (٦)

 و امّا آن زنى كه گوشت بدن خود را با قیچى‌ها مى‌برید، آن زنى است كه خود را بر مردان عرضه مى‌دارد. (٨)

 و امّا آن زنى كه گوشت صورت و بدنش مى‌سوخت و امعاء و روده‌هاى خود را مى‌خورد، آن زنى است كه واسطه عمل نامشروع بین مردى و زنى مى‌گردد. (٩)

 و امّا آن زنى كه سرش همچون سر خوك و بدنش همانند بدن خر بود، آن زنى است كه سخن چینى مى‌كند، و دروغ زن و دروغ پرداز است. (١٠)

 و امّا آن زنى كه بر شكل و صورت سگ بود و آتش از دُبرش داخل و از دهانش خارج مى‌گردید، آن زن آوازه خوانى است كه در مجالس آوازه خوانى و ماتَم خوانى آواز مى‌خواند، و نیز حسادت مى‌ورزد. (١١)

 و سپس رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

 وَیلٌ لِامْرَأَةٍ أَغْضَبَتْ زَوْجَهَا، وَ طُوبَى لِامْرَأَةٍ رَضِىَ عَنْهَا زَوْجُهَا.[[452]](#footnote-452)

 «واى بر زنى كه زوج خود را خشمگین سازد، و خوشا به حال زنى كه زوجش از وى راضى باشد.»

 در «خصال»، صدوق از پدرش از حِمْیرى از هارون بن مُسلم از مَسعَدة بن زیاد، از حضرت صادق علیه السّلام از پدرانش از علىّ علیهم السّلام روایت مى‌كند كه فرموده است:

 إنَّ فِى جَهَنَّمَ رَحًى تَطْحَنُ خَمْساً؛ أَ فَلَا تَسْأَلُونِى مَا طِحْنُهَا؟! فَقِیلَ لَهُ: وَ مَا طِحْنُهَا یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِین؟! قَالَ: الْعُلَمَاءُ الْفَجَرَةُ، وَ الْقُرَّآءُ الْفَسَقَةُ، وَ الْجَبَابِرَةُ الظَّلَمَةُ، وَ الْوُزَرَآءُ الْخَوَنَةُ، وَ الْعُرَفَاءُ الْكَذَبَةُ.

 وَ إنَّ فِى النَّارِ لَمَدِینَةً یقَالُ لَهَا: الْحَصِینَةُ؛ أَ فَلَا تَسْأَلُونِى مَا فِیهَا؟! فَقِیلَ: وَ مَا فِیهَا یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِین؟! فَقَالَ: فِیهَا أَیدِى النَّاكِثِینَ‌.[[453]](#footnote-453)

 «در جهنّم آسیائى است كه پنج گروه را آسیا مى‌كند و خرد مى‌نماید؛ آیا شما از من سؤال نمى‌كنید كه مادّه اى كه آن را آسیا مى‌كند و خرد مى‌نماید چیست؟! به آن حضرت گفتند: مادّه آسیاشونده آن آسیا چیست، اى أمیر مؤمنان؟! حضرت فرمود: عُلماء و دانشمندان دین كه فسق و فجور نمایند و از راه عدالت منحرف شوند، و قاریان قرآنى كه به معاصى و گناهان مشغول باشند، و حاكمان جابر و جائرى كه ستم كنند، و وزیران و معاونانى كه خیانت ورزند، و قیمان و والیان امورى كه دروغگو باشند.

 و در آتش شهرى است كه آن را حَصینَه گویند؛ آیا از من نمى‌پرسید در آن چیست؟! به آن حضرت گفتند: در آن چیست اى امیرمؤمنان؟! حضرت فرمود: در آن دست‌هاى كسانى است كه بیعت را شكستند.»

## عذاب دشمنان أهل بیت، و قاتلان امام حسین علیه السّلام‌

 و در «عیون» با اسناد متّصل خود از حضرت رضا علیه السّلام روایت مى‌كند كه: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ:

 الْوَیلُ لِظَالِمِى أَهْلِ بَیتِى؛ كَأَنِّى بِهِمْ غَداً مَعَ الْمُنَافِقِینَ فِى الدَّرْكِ الاسْفَلِ مِنَ النَّار.[[454]](#footnote-454)

 «واى بر ستمگران به اهل بیت من؛ گویا مى‌بینم آنان را كه فرداى قیامت، با منافقان در دَرك و طبقه پائین‌ترینِ آتش مى‌باشند.»

 و نیز در «عیون» با همین سند، روایت كرده است كه رسول الله گفته‌اند:

 كشنده حسین در تابوت و صندوقى از آتش است، و عذاب او به تنهائى به قدر نصف عذاب اهل دنیاست. دست‌ها و پاهاى او را به زنجیرهائى از آتش بسته‌اند؛ پس آن صندوق را در آتش واژگون مى‌كنند تا در قعر جهنّم مى‌افتد. و او بوى عَفِنى دارد كه تمام جهنّمیان از بدى بوى او به پروردگارشان پناه مى‌برند. و او در آنجا مخلّد و جاودان، عذاب ألیم را مى‌چشد با جمیع كسانى كه در كشتن حسین با او همدست و همداستان بوده، و او را بر كشتن حسین ولایت داده‌اند. هر چه پوست بدن آنها بسوزد و پخته شود خداوند

پوست دیگرى مى‌آفریند تا عذاب دردآور را بچشند، و یك ساعت هم آن عذاب سبك نخواهد شد، و از حمیم دوزخ مى‌نوشند؛ پس واى بر آنان از عذاب خدا در آتش.[[455]](#footnote-455)

 و در تفسیر منسوب به حضرت عسكرى علیه السّلام است كه: كسانى كه راضى به كشتن حسین علیه السّلام بوده و هستند همگى شریك در قتل او هستند. كشندگان حسین و كمك‌كاران و امر كنندگان و پیروان آنها، از دین خدا برى هستند.

 و خداوند فرشتگان مقرّب خود را امر مى‌كند كه اشك‌هائى را كه در قتل حسین از چشم‌ها ریخته است بردارند و به پاسداران و خزّان بهشت بدهند، تا آن را با آب حیوان یعنى آب زندگى مخلوط و ممزوج كنند تا شیرینى آن آب زیاده شود. و آن فرشتگان آن اشك‌ها را در هاویه دوزخ بریزند و با حمیم آن و صدید آن و غسّاق آن و غسلین آن ممزوج كنند تا شدّت حرارت آنها و بزرگى عذاب آنها هزار مرتبه مضاعف شود، و بر آنان كه از اعداء آل محمّد به هاویه انتقال مى‌یابند، عذابْ شدید و سخت گردد.[[456]](#footnote-456)

# مجلس هفتاد و پنجم: خلود بهشتیان در بهشت و دوزخیان در جهنّم، و استثناء «إِلَّا مَا شَاء رَبُّكَ»

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

بسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحیم‌

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَیدِنا مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرین‌

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الآنَ إلَى قیامِ یوْمِ الدّین‌

لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلىِّ الْعَظیم‌

 قالَ اللهُ الْحَكیمُ فى كِتابِهِ الْكَریم:

 يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ\* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ\* خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِما يُرِيدُ\* وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ.[[457]](#footnote-457)

 «روزى مى‌رسد كه هیچ صاحب نَفْسى نمى‌تواند در آن روز سخنى گوید مگر به اذن و اجازه خداوند. و در این صورت مردم به دو دسته: شقىّ و تیره بخت، و سعید و خوشبخت، منقسم مى‌شوند.

 امّا گروه شقىّ و بدبخت در آتش مى‌باشند، و ایشان در آن آتش‌

فریادهاى دلخراش و گریه‌هاى پى در پى و گلوگیر دارند. آنان در آتش به طور جاودان و همیشگى مى‌مانند تا وقتى كه آسمانها و زمین بر پاست، مگر آنكه (اى پیامبر) خداى تو بخواهد؛ و البتّه خداى تو آنچه را كه بخواهد بجاى مى‌آورد.

 و امّا گروه سعید و نیكو بخت در بهشت مى‌باشند؛ و ایشان در آن بهشت به طور جاودان و همیشگى مى‌مانند تا هنگامى كه آسمانها و زمین باقى هستند، مگر آنكه خداى تو بخواهد! و این عطاء و موهبت خداوندى بریده شدنى نیست.»

## خلود بهشتیان در بهشت و دوزخیان در جهنّم،و استثناء «إلّا ما شآء رَبُّکَ»

 در این آیات مباركات مى‌بینیم كه توقّف و درنگ اشقیا را در آتش به طور جاودان و همیشگى مقرّر مى‌دارد، و همچنین توقّف و درنگ بهشتیان را در بهشت به طور جاودان و همیشگى معین مى‌دارد. و در هر دو مورد تصریح مى‌كند كه این دوام و بقاء تا وقتى كه آسمانها و زمین باقى است، باقى خواهد بود. و نیز در هر دو مورد تصریح مى‌نماید كه این خلود، منوط و مربوط به مشیت و خواست خداوند است؛ و چنانچه او بخواهد كه هر طائفه از محلّ خود خارج شوند، خارج خواهند شد.

 معلوم است كه نه عقلًا و نه شرعاً بهشتیان هیچ گاه از بهشت خارج نمى‌شوند، و بنابراین، استثناء إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ‌ درباره سُعَداء، دلالت بر تحقّق و وقوع خارجى خروج آنها نمى‌كند، بلكه این استثناء فقط براى افاده قهّاریت و سلطنت مشیت حضرت حقّ است سبحانه و تعالى. یعنى همیشه اراده و خواست خداوند متعال مقدّم و حاكم‌

بر هر چیزى است، و هیچگاه قاعده و قانونى مشیت حقّ را احاطه نمى‌كند و آن را محكوم حكم خود نمى‌نماید، و مشیت و اختیار حقّ هیچوقت مغلوب و منكوب امرى نمى‌شود.

 بهشتیان پیوسته در بهشت هستند ولى به اراده و مشیت خداوند، و بر همین قرینه نیز دوزخیان پیوسته در دوزخند مگر آنكه خدا بخواهد. یعنى باز اراده و مشیت خداوند درباره آنان از هر قاعده و قانونى بالاتر است، و در عین خُلود و جاودانى بودنْ آنها پیوسته و همیشه در تحت اراده و اختیار خدا هستند، و اگر خداوند بخواهد آنان را خارج كند مى‌تواند و هیچگونه رادع و مانعى ندارد.

 این گونه استثناء كه در لسان اهل عرفان و تفسیر به «استثناء مشیت» معروف است، افاده همین معنى را مى‌كند. و نظیر این گونه استثناءها، چه استثناء اصطلاحى و چه استثناء حقیقى در قرآن كریم بسیار است؛ مانند:

 سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى‌\* إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ‌.[[458]](#footnote-458)

 «به زودى (اى پیغمبر) ما بر تو مى‌خوانیم و قرائت مى‌كنیم؛ و بنابراین هیچگاه فراموش نخواهى كرد، مگر اینكه خدا بخواهد!»

 و مانند:

 وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ‌.[[459]](#footnote-459)

 «و اگر خدا مى‌خواست، هر آینه شما را امّت واحدى قرار مى‌داد؛ و لیكن براى آنكه امتحان كند شما را در آنچه به شما داده است.»

 و مانند:

 وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى‌ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجاهِلِينَ‌.[[460]](#footnote-460)

 «و اگر خداوند مى‌خواست، هر آینه آنها را بر راه هدایت مجتمع مى‌ساخت؛ و بنابراین (اى پیامبر) از جاهلان مباش!»

## آیات خلود بهشتیان و دوزخیان‌

 بارى نظیر آیه مورد گفتار، درباره خلود بهشتیان و دوزخیان در بهشت و جهنّم، آیات بسیارى در قرآن كریم وارد است؛ مانند:

 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ\* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ\* جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ‌.[[461]](#footnote-461)

 «حتماً آنان كه كافر شده‌اند، چه از اهل كتاب و چه از مشركان، در آتش جهنّم هستند و در آن به طور خلود و همیشگى مى‌مانند؛ و ایشان البتّه بدترین خلائق مى‌باشند. و حتماً آنان كه ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، البتّه و البتّه بهترین خلائق هستند؛ پاداش‌

آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌هاى عَدْنى است كه از زیر درختان انبوه و پوشیده آن نهرهائى جارى است، كه به طور جاودان و خلود همیشه در آن مى‌مانند. خداوند از ایشان راضى است، و ایشان نیز از پروردگارشان راضى هستند؛ و اینست پاداش كسى كه از پروردگارش در خوف و خشیت و مراقبت است.»

 و مانند:

 وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً.[[462]](#footnote-462)

 «و كسى كه ایمان به خدا آورد و عمل نیكو انجام دهد، خداوند او را داخل مى‌كند در بهشت‌هائى كه از زیر درختان انبوه و انباشته آن نهرهائى جارى است، كه به طور خلود و دوام در آنجا همیشه مى‌مانند و خداوند رزق و روزى او را نیكو مى‌گرداند.»

 و مانند:

 وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً.[[463]](#footnote-463)

 «و كسى كه عصیان خدا و رسول او را بنماید پس حقّاً براى او آتش جهنّم است كه إلى الأبد در آن مخلّد است.»

 و همان طور كه ذكر شد، آیات خلود در قرآن كریم بسیار است و این، چند نمونه اى بود كه ذكر كردیم.

## دلیل عقلى بر خلود

 بارى علاوه بر آیات، روایات وارده از معصومین علیهم السّلام به طور تواتر معنوى دلالت بر خلود دارد، و براى خلود مُحسنین در بهشت و كافرین در دوزخ ادّعاى اجماع نیز شده است. و ما نیز از روى دلیل عقلى به حول و قوّه خدا اثبات خلود را خواهیم نمود، و آن نیازمند به شرح و بیان چند مقدّمه است:

## مقدّمات اثبات خلود از راه دلیل عقلى‌

 مقدّمه اوّل: این عالمى كه فعلًا در آن زیست مى‌كنیم، عالم حركت و قوّه و استعداد است كه نفس ناطقه انسانى را به سوى كمال فعلیت خود، چه از ناحیه سعادت و چه از ناحیه شقاوت مى‌برد.

 یك لحظه نفس در سیر و حركت خود واقف و ایستاده نیست، و همین طور كه بدن پیوسته در حركت و تبدیل و تبدّل اجزاء آن است، نفس انسان نیز پیوسته در حركت بوده، و بر اساس حركت جوهریه هیچ لحظه متوقّف نیست، و دائماً مراتب قوّه و قابلیت خویشتن را به مرحله فعلیت در مى‌آورد. به خلاف عالم قیامت كه آنجا عالم تجرّد است، آنجا نشأه فعلیت محض است، آنجا عالم ثبوت و استقرار است؛ و چون حقیقت نفس طلوع كند، خود را ثابت و غیر متحرّك مى‌بیند، زیرا كه روح مجرّد است.

 آنچه را كه نفس ناطقه در این جهان كسب كرده است، در آن جهان مى‌یابد و خود را واجد آن مى‌بیند. در اینجا به تدریج اكتساب نموده است، ولى در آنجا همه را فعلًا به طور ثابت و مستقرّ مى‌یابد و وجدان مى‌كند؛ و این لازمه اختلاف دو عالم و دو نشأه است كه: الْیوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ، وَ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ. «امروز عمل‌

است و حسابى نیست، و فردا حساب است و عملى نیست.»

 وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى‌ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى‌ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا.[[464]](#footnote-464)

 «و هر آن‌كس كه در این دنیا چشم بصیرتش بسته و كور باشد، بر همین اساس در آخرت نیز چشم بصیرت او كور و بسته است، و راهش گم‌تر است.»

 پس دنیا محلّ كسب و تجارت و زراعت است، و آخرت محلّ بهره و سود و استفاده از منافع.

 مقدّمه دوّم: آخرت، باطن و حقیقت دنیاست، و دنیا لباس و ظاهر عالم آخرت است. و این دو عالم تو در تو است و در طول یكدیگر است نه در عرض هم، و در حقیقت یك واقعیت و یك تحقّق است كه به دو صورت و دو شكل در دنیا و عقبى جلوه‌گر مى‌شود، و تفاوتش از نظر دید و نحوه إدراك و تعقّل است.

 فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.[[465]](#footnote-465)

 «ما (اى انسان) پرده دیدگان تو را از برابر چشم تو برداشتیم! و بنابراین چشمان تو امروز تیز بین است!»

 این عالم، عالم ظاهر مبتلا به غرور، و زینت، و فریب، و محافظه‌كارى، و حجاب، و غفلت از خداست؛ و آن عالم، عالم باطن، و حقیقت، و واقعیت، و برداشته شدن حجاب، و ظهور نور

توحید در مظاهر عالم إمكان است.

 و بنابراین، آن عالم، تجسّم اعمال همین عالم به صورت‌هاى حقیقى و ملكوتى است؛ نه چیزى اضافه مى‌شود و نه كم. آنچه انسان كِشته است درو مى‌كند، و آنچه بجاى آورده است به صورت حقیقى وجدان مى‌كند و مى‌یابد؛ و انسان مختار، خود را با اختیار و با همه اعمالى كه از روى اختیار در این دنیا انجام داده است به طور ثابت و مستقرّ واجد است.

 فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ\* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ‌.[[466]](#footnote-466)

 «بنابراین هر كه به قدر سنگینى یك ذرّه عمل خیرى انجام دهد آن را مى‌بیند؛ و هر كه به قدر سنگینى یك ذرّه عمل شرّى انجام دهد آن را مى‌بیند.»

 مقدّمه سوّم: همه افراد بدون استثناء به سوى خدا در حركتند، و در اینجا استثنائى نیست؛ از فقیر و غنى، عالم و جاهل، مؤمن و كافر، زن و مرد، پیر و جوان، عادل و فاسق، و غیرها. و همه شربت مرگ را از جام تجلّى جلال و قهّاریت حضرتش مى‌چشند، هَنِیئاً لَهُمْ، و به مقام فناء در ذات او در مى‌آیند؛ و در مقام فناء فى الله نه اسمى است و نه رسمى، نه دنیائى و نه آخرتى، نه مادّه اى و نه تجرّدى، و نه خنده اى و نه گریه اى. چون مقام فناء، مقام نیستى محض و نابودى صرف است، و معلوم است هر چیزى كه در آن شائبه‌اى از تعین باشد

و بوئى از هستى آن به مشام رسد در آنجا راه ندارد.

 لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ.[[467]](#footnote-467)

 «امروز قدرت و سلطنت از آنِ كیست؟ فقط و فقط از آن خداوند واحد قهّار است.»

 كُلٌّ إِلَيْنا راجِعُونَ‌.[[468]](#footnote-468)

 «همگى به سوى ما بازگشت كننده هستند.»

 هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‌.[[469]](#footnote-469)

 «اوست كه زنده مى‌كند و مى‌میراند، و به سوى او شما بازگشت مى‌كنید!»

 يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَرْحَمُ مَنْ يَشاءُ وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ‌.[[470]](#footnote-470)

 «عذاب مى‌كند خداوند هر كه را كه بخواهد، و رحم مى‌كند بر هر كه بخواهد؛ و به سوى او شما مقلوب و واژگون مى‌شوید!»

 و در این مقام هیچ تعینى و تمیزى و تشخّصى نیست، چون جز خداوند هیچ چیز نیست.

 مقدّمه چهارم: پس از عالم مرگ، و نیستى محض، و فناء صرف در ذات حضرت احدیت سبحانه و تعالى؛ عالم هستى، و حیات، و بقاء بعد از فناء است، كه از آن به عالم بَقاء باللَه تعبیر كنند.

 در اینجا نفس ناطقه از عالم لاهوت تنزّل نموده و به عالم جبروت نزول مى‌كند، و با خداوند هر چه از عقائد، و ملكات، و نیات، و صفات، و كردارى كه سابقاً داشته است، همه را در خود مى‌یابد و وجدان مى‌كند، و همه را شهوداً و عیاناً ملازم و ملاصِقِ خود مى‌بیند، و بلكه همه را از شئون و تجلّیات خود مشاهده مى‌كند.

 مؤمن ایمانش را مى‌یابد، و نیكوكار با نیكوكارى خود توأم است. كافر كفرش را مى‌یابد، و شخص بدكار و متعدّى با بدى و تعدّى خود دست به گریبان است.

 هر كس در اینجا مخلّد است، یعنى به طور جاویدان با خود و اعمال خود است؛ چون خودش خود اوست، و تغیر و تبدّل شخصیت و هویت و ماهیت، محال و غیر معقول است. و چون أعمال او، اثر او و زائیده نفس اوست، و ظهور و تجلّى اوست، و معلول و آفریده شده و پرورده دست اوست، فلهذا پیوسته با اوست و او با آنهاست.

 این را خُلود گویند. خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ‌. اینجا فناء در ذات خدا نیست، و اینجا عالم فناء نیست؛ چون ذات خداوندى، به بقاء آسمانها و زمین محدود و متعین نمى‌شود؛ اینجا عالم بقاء است، و در بقاءْ آسمان و زمین است، ایمان و كفر است، خنده و گریه است، تعدّى و تجاوز و نیكى و خیرات است.

 تمام كثرات در اینجا هست بدون یك مو و یا یك پر كاه كمى و كاستى، غایة الامر بالله است، یعنى نفس ناطقه دیگر نمى‌تواند خود را در حجاب غفلت و پندار ببیند و خود را از حقّ محجوب بپندارد، بلكه پیوسته با شهود و لقاءِ حضرت كبریائیش، پیوسته با تمام هویت وجودیه و شخصیتِ آثار و أعمال، ثابت و بر دوام است.

 اگر در اثر توبه و یا در اثر شفاعت و أمثالهما، شخصى را به مرتبه عالى‌ترى برند، باز هم همین توبه و شفاعت در آنجا به صورت ملكوتى خود مشهود، و چون حجاب و پرده، افعال زشت گذشته را در زیر خود محجوب و پنهان مى‌دارد، و یا آنها را نابود مى‌كند.

 و بنابراین، خُلود یك حقیقت و واقعیتى است كه هیچ جاى انكار و ردّ در آن نیست.

## خلود، یك امر واقعى و تحقّق عینى است‌

 چون این مقدّمات معلوم شد، به خوبى دانسته مى‌شود كه: خلود یك امر قهرى و یك تحقّق عینى است. و آنچه آیات مباركات و روایات در این باره سخن گفته است، بیان این تحقّق و واقعیت بوده است. و ما براى وضوح این معنى یك مثال مى‌آوریم:

 فرض كنید: یك نفر شخص خطّاط، و یك نفر شخص نقّاش، و یك نفر نجّار، و یك نفر آهنگر همگى زنده و داراى ملكات خطّاطى و نقّاشى و نجّارى و آهنگرى هستند؛ البتّه اختلافات آنان در ملكه‌هاى این صناعات جاى شبهه نیست. حال فرض كنید: به واسطه اغماء و بیهوشى، یا بوسیله ضربه و شوك قلبى، و یا وسیله داروى مخدّرِ بیهوشى همگى به حال بیهوشى و اغماء در آمده‌اند و بدنهایشان‌

روى زمین افتاده است.

 در این حال نه خطّاط است و نه خطّى، و نه نقّاش است و نه ملكه نقّاشى، و نه نجّار و نه آهنگر، هیچ كدام داراى ملكه نیستند و در خود و در وجدان خود چنین ملكه‌اى را نمى‌یابند، و همه در عالمى از نیستى و فناء غوطه خورده و محو شده‌اند.

 حال دوباره فرض كنید همگى آنان به هوش آیند و از اغماء و بیهوشى بدر روند، در این حال ملكات آنان بر مى‌گردد؛ نجّار داراى ملكه نجّارى، و خطّاط داراى ملكه خط نویسى مى‌شود، و هر كدام به جا و به موقع اوّلیه خود رجعت نموده و بازگشت مى‌كنند. نه نجّار آهنگر مى‌شود و نه بالعكس، و نه خطّاط نقّاش مى‌گردد و نه بالعكس، هر كدام به جاى خود محفوظ، و بلكه در خصوص نوع و همان صنف از فنّ خود محیط و مستقرّ مى‌شود؛ مثلًا خطّاطِ ثُلث نویس، نستعلیق نویس نمى‌شود، و آهنگر جوشكار، آهنگر پتك زن نمى‌گردد؛ و هكذا. این حال، حال هستى و بقاء است كه بعد از فنا و نیستىِ فى‌الجمله حاصل شده است.

 بر همین مثال شما مى‌توانید به خوبى مثال فناء فى الله و بقاء بالله را دریابید! و بدانید كه در عالم فناء هیچ نیست، و جز ذات احدیت هیچكس كوس انانیت نمى‌تواند بزند، و امّا در عالم بقاء همه موجودات به جاى خود بر مى‌گردند، و همه در ملكات و صفات و كردار خود مخلّد و جاودان مى‌گردند.

 ما این مقدّمات را به طور مشروح و مفصّل در بحث معاد

جسمانى با بعضى از مقدّمات دیگر آورده‌ایم (در مجلس ٣٩، از جلد ششم) و دانستیم كه هیچ موجود معدوم نمى‌شود؛ وجود در ذات خود مغایر عدم است، و تبدّل و تغیر در اوصاف و اطوار موجود، موجب فناء و نیستى آن موجود در ظرف خود و با تعینات و تشخّصات خود نمى‌گردد.

## هر چیزى كه در عالم تحقّق یابد، دیگر باطل و نابود نمى‌گردد

 و بنابراین هر چیزى كه در عالم گرچه به قدر یك ذرّه، و به اندازه مدّت یك آن تحقّق پیدا كند، باطل شدن و نابود شدن آن در همان آن محال است؛ بلى در آنِ دیگر نابود مى‌شود، ولى این نابودى، نابودى حقیقت آن ذرّه در زمان اوّل نیست. و على هذا عملى كه انسان انجام داده است، چه خوب و چه بد، پیوسته در عالم دهر و ظرف تكوین ثابت است و انعدام پذیر نیست. و لهذا هر عملى كه انسان به جا مى‌آورد در آن مخلّد است؛ چون عمل اوست، و با اوست، و انعدام بردار نیست، غایة الامر در عالم حركت و تدریج از نظر او پنهان مى‌شود، ولى در ظرف دهر ثابت است. و بعد از فناء و نیستى در ذات خداوند كه منتهاى سیر انسان است:

 وَ أَنَّ إِلى‌ رَبِّكَ الْمُنْتَهى‌.[[471]](#footnote-471)

 «و حقّاً منتهى‌ و غایتِ سیر و حركت، به سوى پروردگار تو خواهد بود (اى پیغمبر)!»

 چون بقاء حاصل شود، و انسان از نیستى به هستى آید، آن أعمال را به صورت ملكوتیه و واقعیه خود مشاهده مى‌كند؛ و چون در بقاء

دیگر فنائى نیست بلكه پیوسته وجود، وجود است، بنابراین پیوسته اعمال به صورت ملكوتیه باقى است. به صورت ملكوتى بهشت و یا جهنم جلوه نموده و همیشه با انسان است، و تغییر و تبدیل نمى پذیرد و عوض و بدل نمى شود، و ضعف و فتور و سستى و كندى پیدا نمى كند، و مرگ و نیستى پیدا نمى شود؛ همیشه حیات است و پیوسته ابدیت و بقاء مى باشد.

 و از آنچه گفته شد دانسته مى شود كه جمیع اشكالات و ایراداتى كه بر خلود كرده اند همگى باطل است.

## پاسخ اشكالات وارده بر خلود؛ إشكال اول و دوم‌

 در مجلس هفتادم از همین جلد گذشت كه نظام معتزلى در مباحثاتش با هشام بن حكم خلود راى منافى با بقاء خدا مى دانست و مى گفت چون بقاء و ابدیت اختصاص به ذات خدا دارد دیگر براى هیچ كس متصور نیست.

 هشام پاسخ او راى گفت كه بقاء خداوند ذاتى است و بقاء موجودات به خداست. یعنى بقاء خداوند، واجب است و بقاء ممكنات ممكن. و همین فرق بزرگترین فرق، بلكه یگانه فرق اساسى بین ذات حضرت و اجب الوجود و سایر موجودات است كه: أهل الجنة یبقون بمبق لهم، و الله یبقى بلا مبق.[[472]](#footnote-472) و هشام چگونه با مثالى شیرین و ملیح او راى محكوم كرد و خلود راى براى او مبرهان ساخت.

 و از جمله اشكالات آنكه: نهایت عمر انسان در دنیا صد سال یا

قدرى بیشتر است؛ و اگر فرض شود شخصى در تمام این مدت به كفر و شرك و ظلم و تعدى و فسق و فجور مشغول باشد و سپس بمیرد، به چه علت إلى الأبد معذب باشد؟ چون این مقدار از زمان كه آن راى عمر نامند، نسبت به زمان دهر و عالم ابدیت ذره اى است در مقابل خورشید، و یا قطره اى است در برابر اقیانوس ها و دریاها؛ و بنابراین كیفر بدین بزرگى و عظمت در مقابل خیانت و جنایت ما دائم العمر ظلم است، تا چه رسد به خیانت كمتر از مدت عمر و جنایت كوتاه تر و كفر و شرك و زندقه و یا ظلم و ستمى كه كسى در آخر عمر نموده و با آن حال شرك و ظلم از دنیا رفته است.

 پاسخ آنكه:

 أولا گرچه مدت عمر انسان كوتاه است، ولى خداوند به همین مقدار از عمر، انسان راى در عالم بقاء به حقیقت ملكوتیة أعمال خود و اقف مى كند.

 ابدیت در اینجا به معناى طول زمانى نیست كه در عرض این عالم و كشش امتدادى زمان باشد، بلكه در طول این عالم و در باطن این نشأه است؛ و عوالم تو در توست، نه در عرض هم و در یك رشته چون دانه هاى تسبیح.

 و بنابراین آنچه انسان در مدت عمر خود به جى‌ء آورده است، همان به انسان مى رسد، غایة الامر در این دنیا در چرخ گردش زمان نیست و نابود به نظر مى رسد، ولى در آن عالم همین مقدار به طور ثبوت و استقرار براى انسان است. و «إلى الأبد» یعنى: در عالم ما فوق زمان و زمانیات و در عالم ثابتات.

 و على هذا خداوند عدل است و حكیم، و به قدر ذره اى ظلم نمى كند و زیاده بر اعمال و صفات و اخلاق انسان به او پاداش بد نمى دهد؛ و این عین عدالت است چون عین تحقق خارجى بدون تصرفات اعتبارى است.

 ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.[[473]](#footnote-473)

 (اى انسان مخاطب به چشیدن عذاب محترق كننده!) اینست آنچه كار كرد دست هاى شما پیش فرستاده است! و خداوند أبدا به بندگان خود ظلم نمى كند.»

 ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ يَداكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.[[474]](#footnote-474)

 (اى انسان مجادله كننده دربارة خدا!) اینست آنچه كار كرد دست تو پیش فرستاده است! و خداوند أبدا به بندگان خود ستم روا نمى دارد.»

 مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.[[475]](#footnote-475)

 «هر آنكه عمل نیكى انجام دهد براى خود اوست، و هر آنكه عمل بدى به جى‌ء آورده علیه خود انجام داده است؛ و البته (اى پیامبر) پروردگار تو به هیچ وجه ستم نمى كند!»

 و ثانیا عالم آخرت عالم حقیقت است، و محاسبۀ بندگان بر

اساس عقیده و نیت است، و بنابراین هر كس در نیت او بدى و شر رسوخ كرده، و چنانچه در دنیا إلى الأبد زندگى مى كرد دوست داشت كه این مدت راى به تجاوز و تعدى و شرك و ظلم و غفلت بگذراند، بر اساس همین سریره و خبث باطن إلى الأبد مجازات، و پاداش او طبق تما یلات باطنى و شاكله و سریرة او مى باشد.

 البته باید دانست كه بسیارى از اشكالات خلود، فقط راجع به خلود در جهنم است، نه خلود در بهشت. و لذا باید خلود در بهشت وجهنم راى در دو بحث جداگانه تنقیح و بیان كرد؛ لیكن پاسخهاى ما از این اشكالات عمومیت دارد، و دربارة خلود در دوزخ و یا خلود در بهشت، بر یك نهج مفید و مثمر ثمر است.

## پاسخ اشكالات وارده بر خلود؛ إشكال سوم‌

 و از جمله اشكالات اینست كه: جهنم و آتش براى تطهیر و پاك شدن است، و بنابراین بعد از دوران پاكى و تحصیل طهارت باید از جهنم بیرون روند؛ زیرا معلوم است كه خداوند تبارك و تعالى بر اساس صفت انتقام جوئى عذاب نمى فرما ید، بلكه عذابش بر اساس مجرد تكمیل نفوس، و رفع غل و غش درونى است كه با گوشمالى هاى قیامت رفع شود.

 پاسخ اینست كه: بسیارى از گرفتاریهاى دنیوى براى مؤمنان به جهت تطهیر و تزكیه است، چنانكه بعضى از آیات قرآن كریم دلالت دارد؛[[476]](#footnote-476) و اما عذاب هاى قیامت به چه دلیلى بگوئیم كه براى تطهیر و

تزكیه است؟ بلى بعضى از سختى‌ها و مشكلات عالم برزخ، و قیام انسان عند الله در حشر، و طول كشیدن زمان حساب، براى عبور از این مراحل و وصول به بهشت است؛ و امّا نفس ورود در جهنّم و مخلّد بودن در آن به هیچ دلیلى نمى‌توان آن را به علّت تطهیر و تزكیه دانست، بلكه همان طور كه گفتیم، جهنّم طلوع و بروز حقیقت اعمال انسان به صورت ملكوتى آنهاست، و هر كس پیوسته با اعمال خود ملازم و مقارن است. أثر از مؤثّر انفكاك ندارد، و كردار انسان اثر انسان است.

## إشكال چهارم بر خلود: مطالب وارده در «نهج البصیرة»

 و از جمله اشكالات آنكه:

 «بهشت و جهنّم معبرى است به منزل و مقرّى. بهشت معبر

مطیع است در صراط مستقیم، و مخلّد در آنست در دوره تعین ملكات خیریه. و جهنّم معبر عاصى است در صراط مُعْوَج افراط و یا تفریط، و مخلّد در آنست در دوره تعین ملكات شرّیه. و خلود در هر دو محدود است به حدّ آسمان و زمین، مگر آنچه از مقتضیات آن آثار خارج شود. و مقرّ و مقصد فقط فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ[[477]](#footnote-477) است.

 و اگر بنا بود جهنّم منزلگاه بود، این عالم با شكوه و عظمتِ آفرینش كه نماینده آفریننده عظیم الشّأن: خداوند داناى تواناى عادل حكیم است، در نهایت پستى و حقارت و هرج و مرج، و بى سر و ته و بسیار كم فائده بود. براى آنكه حسّاً مى‌یابیم كه بیشتر اهل آن، بى دانش و بینش هستند؛ و پاره اى از آنهائى كه چیزى مى‌دانند، مى‌كنند آنچه نباید بكنند، و نمى‌كنند آنچه باید بكنند؛ مگر قلیلى، چنانكه خداوند مى‌فرماید: وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ[[478]](#footnote-478)، پس بیشتر اهل عالم باید در جهنم مخلد و در عذاب مؤبد باشند.

 و در این نزدیكى یافتى كه هر مصنوع نماینده آثار صانع خود است، پس این مصنوع فاسد و مخلّد در جهنّم إلى الأبد ـ به معنائى كه مى‌گویند: تا خدا خدائى مى‌كند ـ كه به هیچ وجه قابل اصلاح‌

نباشد و خلاصى و نجاتى براى او میسّر نشود؛ العَیاذُ بالله نماینده عجز، یا جهل، یا بیهوده كارى، یا ظلم صانع خواهد بود؛ وَ قَدْ تَعالَى اللهُ عَنْ ذَلِک عُلُوًّا کبیراً.

 پس مراد از خلود چنانكه گفتیم، خلود در دوره ملكات و موافق با آثار آن تعینات است.[[479]](#footnote-479)»

## پاسخ از إشكال چهارم بر خلود

 بر این گفتار، جهاتى از اشكال و ایراد وارد است كه بر مصنّف مقاله خلط شده است:

 أوّلًا: اعمال نیكوى مؤمنان صراط و معبرى است براى وصول به مقام جمال و لقاى حضرت احدیت، و صراط مستقیم است براى مقام فناء در ذات حضرت لا یزالى. و اعمال زشت كافران صراط و معبرى است براى وصول به مقام جلال كبریائى، و صراط مُعوَج افراط و تفریط است براى مقام فناء در كبریائیت و قهّاریت حضرت حقّ سبحانه و تعالى. و پس از حصول نیستى و فناء محض به وسیله اعمال صالحه و یا اعمال طالحه، بهشت و جهنّم است، و آنها در زندگىِ پس از مرگ و در عالم بقاء مى‌باشند؛ و بنابراین أبداً بهشت‌

معبر مطیعان و جهنّم معبر عاصیان نخواهد بود.

 بهشت و دوزخ هر كدام تجسّم اعمال نیك و زشت است، كه نفس اعمال در دنیا معبر بوده است، و لیكن چون تجسّم ملكوتى آنها بعد از فناء و وصول بوده و در عالم بقاء مى‌باشد، دیگر معبر بودن معنى ندارد، زیرا معبر در راه وصول است نه پس از وصول؛ و بنابراین حتماً باید منزلگاه و مقرّ اصلى بوده باشند.

 و ثانیاً: گفتار قرآن كریم: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ فقط درباره مقرّ و مقصد متّقیان و پرهیزگاران است، زیرا كه قبلًا فرموده است: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ. «پرهیزگاران در بهشت‌هائى و نهرهائى از آب روان هستند.»

 و مقرّ و مقصد همه فرق و طوائف چنین نیست؛ بعضى همچون نفس مطمئنّه، در عباد خدا و در بهشت خاصّ او هستند، و بعضى همچون مقرّبون در بهشت‌هاى نعیم هستند، و بعضى عِنْدَ رَءوفٍ رَحیمٍ، و بعضى عِنْدَ سَلَامٍ مُؤْمِنٍ مى‌باشند. و خلاصه هر یك از بهشتیان تحت اسم خاصّى واقعند.

 و امّا دوزخیان تحت اسماء قَهّار، و جبّار، و ذو الكِبریاء و شدید العقاب، و خیر الماكرین، و منتقم، و شدید البطش و غیرها مى‌باشند؛ و هر یك از آنها تحت اسم خاصّى قرار دارند.

 و ثالثاً: موجوداتِ حقیر و ضعیف این عالم، و گنهكاران و بَدان و شَروران، همه از روى حكمت بالغه و مصلحت تامّه حقّ آفریده شده‌اند، و گرنه اصل آفرینش آنها غلط بود؛ و مى‌دانیم كه غلط و

خلط و اشتباه در دستگاه تكوین و عالم آفرینش راه ندارد، و على هذا آنچه به نظر ما بد مى‌آید، در نظر ما بد است نه در اصل تكوین و مصلحت عامّه عالم خلقت.

 تمام این عاصیان و جاهلان و كم اندیشان، مظهر جلال حضرت حقّ‌اند سبحانه و تعالى؛ وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‌[[480]](#footnote-480)، و همه ظهور و تجلّى او هستند. و در این مقام ذرّه بى مقدار با خورشید جهانتاب فرقى ندارد، و قطره و اقیانوس بى كران تفاوتى ندارند. عالم و جاهل، بهشتى و دوزخى، سعید و شقىّ، همه و همه مخلوق او و تحت اراده قاهره او هستند؛ و ازاین‌جهت كجا مى‌توان بدین دستگاه آفرینش نسبت عیب داد؟

 هر كدام، در راه و طریق خود سلوك مى‌نمایند، و سیر دارند تا تحت اسمى خاصّ از اسماء جمالیه و یا جلالیه حضرت حقّ سبحانه و تعالى فانى شوند، و هر یك در كینونت هویتِ خود به بقاء رسند، و این عالم پر شكوه و با عظمت از بهشتى و دوزخى، و از بهشت و دوزخ، همه با ابّهتِ عجیب و استحكام بُهت انگیز بر جاى باشد.

 بهشت و دوزخ، و بهشتى و دوزخى، هر دو، دو جلوه از ذات حقّ‌اند؛ جلوه جمال و جلوه جلال.

 نه اینكه تنها فقط جلوه جمال، اصل است، و جلوه جلال باطل. خداوند فقط داراى اسم ملیك و مقتدر نیست، اسامى دیگر دارد و آن اسماء، چه از ناحیه رحمت و رحمانیت و رحیمیت و چه از ناحیه جبروتیت و قهّاریت، عالم را پر كرده و همه حَسَن و زیبا هستند.

 پس به چه علّت ما جهنّم را عیب عالم بدانیم؟ به چه علّت جهنّمیان را خرابى و نقصان كاخ آفرینش به شمار آوریم؟ به چه سبب سیر موجودات را منحصراً تحت اسم رحمت رحیمیت قرار دهیم؟ آیا خود این حصر، نسبتِ عیب و نقصان نیست؟

 و علاوه اگر مصنوع كه نماینده صانع است فاسد باشد، تفاوتى ندارد بین خلود و عدم خلود آن. در یك لحظه هم نمى‌تواند موجود خراب و فاسد، اثر دست صانع حكیم باشد. و بنابراین چگونه مى‌توان پذیرفت كه مصنوع فاسد با عنوان فساد و خرابى و عیب و نقص، در دنیا مى‌تواند بوده باشد و در آخرت هم در جهنّم چند صباحى مى‌تواند بوده باشد، ولى به عنوان خلود و دوام غیر معقول است؟

 و رابعاً: عنوان اینكه مى‌گویند: تا خدا خدائى مى‌كند، از أبدیت گرفته شده، چون ابدیت از صفات اوست سبحانه و تعالى. و از لحاظ اینكه عنوان خلود مؤبّد در قرآن كریم به لفظ خالِدِينَ فِيها أَبَداً آمده است، لذا استفاده ابدیت خلود را به همین معنى مى‌توان‌

كرد، غایة الامر ابدیت خداوند بذاته است، و ابدیت خلود بهشتیان و دوزخیان به ابدیت خداست.[[481]](#footnote-481)

## آخرت، خانه ثبوت است؛ بنابراین خانه خلود است‌

 بارى! بهترین دلیل عقلى براى خلود بهشتیان و دوزخیان، همان دلیلى است كه هِشام بن حَكم آورده است، و محصّل آن اینست كه: چون آخرت خانه تجرّد است و محلّ فعلیت تامّه است، لذا خانه خلود و دوام است. چون طبعاً هر چیز ثابت و مستقرّى، خالِد و جاودان است؛ و تغییر و تحویل منافات با ثبوت و استقرار دارد، و عدم خلود لازمه تغییر و تحویل است كه آن در آخرت منافى فرض تجرّد و فعلیت تامّه است.

 اگر بهشتیان مخلّد نباشند، چه باشند؟ یا باید به ضعف و سستى و فتور و نقصان مبتلا شوند، و آن خلاف تجرّد است، زیرا نشأه آخرت، عالم طبع و طبیعت و كون و فساد نیست، خرابى و نقصان در آن راه ندارد؛ و یا باید مرگ آنان را دریابد و در ذات خدا فانى شوند و مراحل نیستى را طىّ كنند، و آن هم به فرض غلط است، زیرا آنها فانى شده‌اند و جذبات جلالیه آنها را فرا گرفته و اینك پس از فناء، بقاء یافته و به جذبات جمالیه و سیر در آثار و تماشاى نشآت‌

اشتغال یافته‌اند.

 و اگر جهنّمیان مخلّد نباشند، چه باشند؟ یا باید قوّت و قدرت یافته و از دوزخ خارج شوند، و آن خلاف تجرّد و فرض بقاء در تعینات آثار خودشان است؛ و یا باید بمیرند و فانى شوند و آن هم خلاف فرض است، زیرا پس از مرگ و فناء فى الله و جذبات قهّاریه و كبریائیه حضرت حقّ، اینك بازگشته و حیات و تعین گرفته و به آثار و صفات و اخلاق و ملكات خود به صورت‌هاى ملكوتیه و آتشین جهنّم مبتلا گردیده‌اند.

 آرى، دسته اى هستند كه از جهنّم خارج مى‌شوند. آنان دسته اى هستند كه كفر و شرك در اعماق قلبشان رسوخ ننموده و فقط ظاهر آنها را آلوده ساخته است. در این صورت پس از سوخته شدن ظاهر، چون باطن طاهر است و بهشتى است، به شفاعت و غیره به بهشت مى‌روند. و البتّه باید دانست آن خروج هم یك نوع تجلّى ملكوتى و نوعى از اعمال و صفات و ربط و نیات آنهاست.

## آیات وارده در خلود دوزخیان‌

 و بر همین منوالى كه ذكر شد، علاوه بر آیاتى كه در قرآن كریم با لفظ خُلود و أبدیت، دوام دوزخیان مشرك و یا كافر كذّاب و منكر جاحد و یا طاغى و یاغى و متعدّى و ستمگر گردنكش را مى‌رساند؛ آیاتى دیگر وارد است كه با الفاظ و عناوین دیگر خلود را مى‌رساند، و ما از باب نمونه چند آیه ذكر مى‌كنیم:

 وَ مَأْواهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ‌.[[482]](#footnote-482)

 «پناهگاه آنان آتش است؛ و بد پناهى است محلّ و منزل اقامت ستمكاران.»

 ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ.[[483]](#footnote-483)

 «سپس پناهگاه ایشان جهنّم است؛ و بد استراحتگاهى است جهنّم.»

 أُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا يَجِدُونَ عَنْها مَحِيصاً.[[484]](#footnote-484)

 «آن گروه، پناهگاهشان جهنّم است، و از آن هیچ گونه عُدول و گریزى ندارند.»

 أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ‌.[[485]](#footnote-485)

 «آیا در جهنّم محلّ و منزل و اقامتگاه متكبّران نیست؟»

## صراحت آیات خلود، در معناى جاودانگى‌

 در این آیات و مشابه آنها مى‌بینیم: محلّ و منزل و اقامتگاه و استراحتگاه دوزخیان و ستمگران را جهنّم معین كرده، و بلكه اقامتگاه همیشگى كه از آن تجاوز و عدول نمى‌توانند بنمایند. و این عین معناى خلود است.

 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ ناراً كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً.[[486]](#footnote-486)

 «حقّاً آنان كه به آیات ما كافر شده‌اند، ما البتّه به زودى ایشان را داخل در آتش خواهیم نمود، به طورى كه هر چه پوست بدن آنها پخته شود، ما پوست دیگرى مى‌رویانیم تا به خوبى طعم و مزه عذاب را بچشند؛ و خداوند عزیز و حكیم است.»

 در این آیه به طور عموم مى‌فرماید كه: هر چه پوستهایشان در اثر شدّت طغیان آتش بسوزد، ما فوراً پوستهاى دیگرى به جاى آن مى‌آوریم؛ و هیچ مقید به وقتى و محدود به زمانى نمى‌فرماید، بلكه به طور عموم این معنى را تصریح مى‌كند. و این معناى خلود است.

 مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقى‌ مِنْ ماءٍ صَدِيدٍ\* يَتَجَرَّعُهُ وَ لا يَكادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِيظٌ.[[487]](#footnote-487)

 «و در دنبال هر مرد ستمگر و جبّار و عَنودى جهنّم است، و از آب فلزّ گداخته و چرك خونین به او مى‌آشامانند، كه جرعه جرعه مى‌خورد و أبداً براى او خوشایند و گوارا نیست. و مرگ از هر سو و ازهرجهت به سوى او مى‌آید ولى او مرده نیست، و در پى آمدش عذاب غلیظ و دشوارى را دارد.»

 این آیه مى‌رساند كه پیوسته و همیشه مرگ او را احاطه مى‌كند، ولى بدون آنكه بمیرد بدین عذاب مبتلاست.

 وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها كانَ عَلى‌ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا\* ثُمَّ نُنَجِّي‌

الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيها جِثِيًّا.[[488]](#footnote-488)

 «و هیچ یك از شما نیست مگر آنكه وارد جهنّم است؛ و این حكم حتمى و قضاء تغییر ناپذیر پروردگار تست. و پس از ورود، ما كسانى را كه تقوى پیشه ساخته باشند نجات مى‌دهیم؛ و وا مى‌گذاریم كه ستمگران به رو، و به زانو درآمده در آنجا بمانند.»

 این آیه به طور افاده اصل كلّى، ورود همه را در جهنّم متحتّم مى‌كند و فقط متّقیان را خارج مى‌نماید، و وا مى‌گذارد كه ظالمان در آنجا بمانند. و این اصالت تحقّق جهنّم است و خروج از آن احتیاج به دلیل دارد، و غیر از پرهیزگاران، همه ستمگران باید در آنجا بمانند. و این عین خلود است.

 كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ‌.[[489]](#footnote-489)

 «و هر چه كافران بخواهند از آن آتش گدازنده و حمیم سوزنده و گُرزهاى كوبنده آتشین، از شدّت غم و اندوهى كه دارند خارج شوند، باز به همان جا برگردانیده مى‌شوند و به آنها گفته مى‌شود: عذاب دردآور آتش سوزان و حریق دوزخ را بچشید!»

 و این آیه نیز به طور وضوح مى‌رساند كه پیوسته آنان باید در آتش بمانند و راه خروج ندارند.

 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لا يُقْضى‌ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ

لا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها كَذلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ\* وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَما لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ.[[490]](#footnote-490)

 «و براى آنان كه كافر شده‌اند آتش دوزخ است. حكم به مرگ آنان داده نمى‌شود تا آنكه بمیرند، و از عذابشان هیچ كاسته نمى‌گردد. اینچنین ما هر شخص ناسپاس و كفران كننده اى را پاداش مى‌دهیم. و ایشان در میان آتش جهنّم فریاد بر مى‌آورند كه: اى پروردگار ما! ما را از اینجا بیرون بیاور! و ما از این به بعد عمل صالح، غیر از آنچه در دنیا بجاى مى‌آورده‌ایم انجام مى‌دهیم! (و به آنان چنین خطاب مى‌شود كه:) مگر ما به اندازه اى كه شخص متذكّر باید متذكّر شود، به شما عمر ندادیم؟! و پیامبران و مُنذران إلهى به سوى شما آمدند و تذكّر دادند؛ پس بنابراین، اینك بچشید عذاب جهنّم را كه هیچ یار و مددكارى براى ستمگران نخواهد بود.»

 این آیه مى‌رساند كه كفّارى كه در جهنّم وارد مى‌شوند، هر چه ناله و فغان برآورند و هر چه ضَجّه و صیحه بزنند و بخواهند از آتش بیرون آیند، براى آنان راه فرار و مَخلَصى نیست؛ چون در دنیا با آنان اتمام حجّت شده است. و این عین حقیقت خلود است.

 قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى‌ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ\* ذلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ‌

يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ.[[491]](#footnote-491)

 (كافران در روز قیامت چون كلمه عذاب و آتش بر آنان محقّق و مسجّل گردد) مى‌گویند: بار پروردگارا! تو دو بار ما را میرانیده اى! و دو بار زنده گردانیده اى! و ما اینك به گناهان خود إقرار و اعتراف داریم! بنابراین آیا راهى براى خروج از آتش براى ما هست؟!

 (در پاسخ آنان چنین گفته مى‌شود كه:) این عدم امكان خروج شما به علّت آنست كه چون خدا را به وَحدت و وَحدانیت مى‌خواندند، شما كافر شدید و نپذیرفتید! و چون براى خدا شریك قرار مى‌دادند ایمان به شرك مى‌آوردید و مى‌پذیرفتید! و بنابراین، حكم و قضاء، اختصاص به ذات خداوند بلند مرتبه و بزرگ رتبه دارد!»

 وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى\* الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرى‌\* ثُمَّ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى‌.[[492]](#footnote-492)

 «و بدبخت‌ترین مردم آن كسى است كه از پند و موعظه إعراض كند؛ آن كه در آتش بزرگ جهنّم وارد شود و سپس در آنجا نه بمیرد و نه زنده بماند. (بین موت و حیات پیوسته در رنج و عذاب است.)»

 إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ\* لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ\* وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ كانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ\* وَ نادَوْا يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ قالَ إِنَّكُمْ ماكِثُونَ\* لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِ‌

وَ لكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ‌.[[493]](#footnote-493)

 «بدرستى كه حقّاً مجرمان در عذاب جهنّم پیوسته و به طور دوام هستند. هیچ گاه عذابشان سستى و كندى نمى‌پذیرد، و در ناامیدى و غصّه بسر مى‌برند. و ما به ایشان ستم ننمودیم بلكه ایشان بودند كه از ستمكاران بودند. و پیوسته ندا مى‌كنند كه: اى مالك دوزخ! باید پروردگارت حكم ما را بدهد و ما را بمیراند! مالك مى‌گوید: شما پیوسته از درنگ كنندگان و اقامت كنندگان مى‌باشید! ما به سوى شما با دلیل و برهان و حقّ آمدیم، و لیكن اكثریت شما از پذیرش حقّ در كراهت و ناپسندى بودید!»

 ملاحظه مى‌شود كه چگونه حكم به اقامت آنها در دوزخ صادر مى‌شود، بدون هیچ گونه اثرى از خروج بعدى ایشان؛ بلكه به طور اطلاق و عموم، حكم به درنگ و توقّف در جهنّم بر ایشان مسلّم است.

 يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلى‌ نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا\* هذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ\* أَ فَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ\* اصْلَوْها فَاصْبِرُوا أَوْ لا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ‌.[[494]](#footnote-494)

 «روز قیامت روزى است كه مكذّبین را با خشونت و سختى به سوى آتش جهنّم مى‌كشند، و به آنها خطاب كنند كه اینست آن آتشى كه شما آن را تكذیب نموده و به دروغ نسبت مى‌دادید! آیا این آتش‌

هم (مانند گفتار پیغمبرتان كه مى‌گفتید سِحر است) سحر است؟ یا شما چشم بسته‌اید و نمى‌بینید؟! داخل آتش شوید! چه صبر و شكیبائى كنید و چه نكنید، تفاوتى ندارد و هر دو براى شما یكسان است! زیرا كه عین آنچه در دنیا عمل مى‌كرده‌اید، امروز جزاى شما مى‌باشد!»

 این آیه مباركه در افاده این معنى بسیار عجیب است. زیرا بعد از آنكه مى‌فرماید: چه صبر بكنید و چه نكنید عذاب خدا به شما مى‌رسد، مى‌فرماید: این عذاب، نفس عمل شماست؛ و نمى‌گوید: بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ «این پاداش در اثر عمل شماست» بلكه مى‌گوید: این پاداش عین عمل شماست، و در این صورت عمل شما با شماست و انفكاك بردار نیست؛ زیرا همان طور كه خود انسان را نمى‌توان از خودش جدا كرد، نفس عمل او را كه اثر اوست و زائیده اوست و معلول و آفریده دست اوست نمى‌توان از او جدا كرد.

 و بنابراین، این آیه بقاء بالله و سیطره بر ملكوت عمل را مى‌رساند، و به دنبالش خلود و جاودانى را مى‌فهماند.

 وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ‌.[[495]](#footnote-495)

 «و آنان كه كافر شده‌اند، تمتّع و بهره بردارى مى‌كنند و مى‌خورند همچنان كه چهارپایان مى‌خورند؛ و آتش مقرّ و محلّ آنهاست.»

 در این آیه، استقرار در محلّ آتشین را متفرّع بر تمتّع و خوردن از

روى غفلت همچون حیوانات نموده است. و همان طور كه حیوان بهیمه هیچ ادراك توحید و ربوبیت و معرفت را نمى‌كند و بنابراین بهیمیت لازمه نفس اوست و نمى‌توان گوسفند بودن گوسفند را مثلًا از آن جدا كرد، همچنین كافران به تمتّعات بُوالهَوسانه و خوردن‌هاى بهیمانه مشغولند و این صفت، ملازم نفس و جان آنها شده است و در آن مخلّد شده‌اند، و بنابراین در آتش دوزخ كه طلوع و جلوه همان عمل بهیمانه است مخلّد مى‌باشند، و مَقرّ و مَثواى آنان آتش خواهد بود.

 بارى، بنا بر آنچه ذكر شد، آیات قرآن همگى دلالت بلكه صراحت در خلود دارند، و آنچه بعضى توهّم نموده‌اند كه خلود وارد در آیات به معناى همیشگى و جاودانى بودن نیست، توهّمى بى مورد است.

 و امّا آیات وارده در سوره نَبأ نیز دلالت بر عدم خلود ندارند؛ و آیات اینست:

 إِنَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرْصاداً\* لِلطَّاغِينَ مَآباً\* لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً\* لا يَذُوقُونَ فِيها بَرْداً وَ لا شَراباً\* إِلَّا حَمِيماً وَ غَسَّاقاً.[[496]](#footnote-496)

 «البتّه جهنّم كمینگاه است، و محلّ بازگشت طغیان گران، كه در آن قرن‌ها و دهرهائى درنگ كنند، به طورى كه در آن به هیچ وجه نه از خنكى و برودت، و نه از آشامیدنى نچشند، مگر آب گرم پر حرارت و فلزّ گداخته یا چرك خون‌آلود.»

 چون درنگ كردن و توقّف نمودنِ احقاب، به معناى توقّف دُهور و ازمنه طویله است، و دلالت بر تحدید زمان توقّف ندارد. همچنان كه ما پارسى زبانان مى‌گوئیم: قرن‌ها و سال‌هائى است كه از عمر روزگار مى‌گذرد، كه این جمله فقط دلالت بر طول مدّت گذران عمر روزگار میكند.

## در تفسیر آیه: لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً

 علّامه طباطبائى ـ مدّ ظلّه السّامى ـ فرموده‌اند:

 ﴿لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً؛ احقاب زمان‌هاى بسیار و طولانى را گویند، بدون تحدید.

 و آن صیغه جمع است، و در مفرد آن اختلاف كرده‌اند؛ بعضى گفته‌اند: مفرد آن حُقْب با ضمّه اوّل و سكون قاف، و یا حُقُب با دو ضمّه است همچنان كه در آیه ٦٠ از سوره كهف، در گفتار خداى تعالى آمده است: أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً. و بعضى گفته‌اند: مفرد آن حَقْب با فتحه اوّل و سكون قاف است. و مفرد حِقَب، حِقْبَه با كسره اول و سكون قاف است. و راغب اصفهانى گفته است كه: قول حقّ و گفتار راستین اینست كه بگوئیم: حِقْبَه مدّت مبهمى از زمان است ـ انتهى.

 و بعضى براى حُقْب هشتاد سال و یا هشتاد و چند سال را به عنوان حدّ و اندازه گرفته‌اند. و بعضى دیگر گفته‌اند: یك سال از سالهاى حُقب، سیصد و شصت روز است، كه هر روز از آن معادل هزار سال است. و از بعضى نقل شده است كه: حُقب چهل سال است، و از بعضى دیگر آنكه حُقب هفتاد هزار سال است. و اقوالى دیگر نیز نقل شده است، و لیكن از كتاب خدا، ما دلیلى بر این حدّها و

اندازه‌ها نداریم، و هیچ یك از آنها نیز از كتب لغت ثابت نشده است.

 و ظاهر آیه اینست كه مراد از طغیانگران، همان كافران عنود مى‌باشند. و تأیید این مطلب آنست كه در ذیل آن مى‌فرماید: إِنَّهُمْ كانُوا لا يَرْجُونَ حِساباً\* وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا كِذَّاباً. «ایشان در دنیا چنان بوده‌اند كه أبداً امید حساب و كتابِ روز قیامت را نداشتند، و به آیات ما شدیداً تكذیب مى‌نمودند.»

 و بعضى چنین تفسیر كرده‌اند كه: مراد از أحقاب، حُقْباً بَعْدَ حُقْبٍ مى‌باشد، یعنى همینطور قرنى بعد از قرنى مى‌مانند. و بنابراین، معنى چنین مى‌شود كه طغیانگران در جهنّم قرناً بعدَ قرنٍ بدون حدّ و بدون نهایت مى‌مانند. و روى این معنى، این آیه منافاتى با نَصّ و تصریح قرآن كریم بر خلود كفّار در آتش ندارد.

 و همچنین گفته شده است كه: جمله‌ لا يَذُوقُونَ فِيها ـ إلخ، صفت براى أحقاب است. یعنى طاغیان، أحقابى كه داراى این صفت است كه در آن هیچ خنكى و آشامیدنى را نمى‌چشند مگر حمیم و غسّاق را، در دوزخ مى‌مانند؛ و سپس حالتشان تغییر مى‌كند و بر صفت دیگرى از عذاب معذّب مى‌شوند تابى نهایت. و این گفتار خوبى است اگر سیاق آیه مساعدت كند.[[497]](#footnote-497)»

 و شیخ طبرسى براى احقاب معانى بسیارى از بسیارى از عامّه نقل كرده است كه غالب آنها نتیجةً منطبق بر خلود است، و در یك احتمال گفته است كه: این آیه راجع به اهل توحید است كه بالاخره از

جهنّم بیرون مى‌آیند. و این قول را از خالد بن مَعدان نقل كرده است، و اضافه كرده است كه عیاشى با اسناد خود، از حَمران روایت كرده است كه او گفته است: من از حضرت باقر علیه السّلام درباره این آیه پرسش كردم، فرمودند: این آیه راجع به كسانى است كه از آتش بیرون مى‌آیند. و نظیر این تفسیر نیز از أحْوَل روایت شده است.[[498]](#footnote-498)

 بارى بنابر این تفسیر نیز آیات خلود به جاى خود محكم و استوار است، زیرا كه خلود براى كفّار است نه براى موحّدان؛ لیكن گفتار حقّ همانست كه علّامه طباطبائى فرموده‌اند، زیرا از ذیل آیات به دست مى‌آید كه این آیات درباره مكذّبین و كافرین مُعانِد و لجوج وارد شده است.

 و على هذا استشهاد صاحب مقاله چهارم كه در ذیل گفتارش، دو آیه استثناء إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ‌ و لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً را ذكر كرده است‌[[499]](#footnote-499) ناتمام است، زیرا تفسیر أَحْقاباً اینك دانسته شد، و تفسیر إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ‌ نیز در مطلع سخن گذشت كه مراد خروج خارجى آنان نیست بلكه مراد بقاء اراده و مشیت الهیه است.

## مشركان و كافران منكِر، در آتش مخلّدند

 در كتاب «توحید» صدوق، از علىّ بن إبراهیم از پدرش از ابن أبى عُمَیر روایت مى‌كند كه: «از موسى بن جعفر علیهما السّلام‌

شنیدم كه مى‌فرمود:

 لَا یخَلِّدُ اللهُ فِى النَّارِ إلَّا أَهْلَ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ وَ أَهْلَ الضَّلَالِ وَ الشِّرْكِ.

 «خداوند به طور جاویدان در آتش كسى را نگه نمى‌دارد مگر اهل كفر و إنكار، و شرك و ضلالت را.»

 و آن مؤمنانى كه از گناهان كبیره اجتناب ورزند، از گناهان صغیره آنها بازپرسى به عمل نمى‌آید؛ خداوند مى‌فرماید:

 إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً.[[500]](#footnote-500)

 «اگر شما از گناهان بزرگى كه از آن نهى شده‌اید اجتناب كنید، ما از بدیهاى شما صرف نظر مى‌كنیم! و شما را در محلّ و مدخل كریمانه و شایسته اى داخل خواهیم نمود!»

 ابن أبى عمیر مى‌گوید: من گفتم: اى پسر رسول خدا! بنابراین، شفاعت براى چه طائفه اى از گناهكاران است؟!

 حضرت فرمود: پدرم از پدرانش از أمیر المؤمنین علیهم السّلام براى من بیان كرد كه: شنیدم رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم مى‌فرمود:

 إنَّمَا شَفَاعَتِى، لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى؛ فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ مِنْهُمْ فَمَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ‌.

 «اینست و غیر از این نیست كه شفاعت من فقط براى مرتكبین‌

گناهان كبیره از امّت من است؛ و امّا نیكوكاران از ایشان، براى آنان هیچ گونه مؤاخذه اى نیست.»

 ابن أبى عمیر گوید: من گفتم: اى پسر رسول خدا! چگونه شفاعت براى مرتكبین معاصى كبیره است؟! در حالى كه خدا مى‌فرماید:

 وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ‌.[[501]](#footnote-501)

 «شفاعت نمى‌كنند مگر براى آن كه پسندیده باشد؛ و ایشان از خشیت خدا در ترس باشند.»

 و كسى كه مرتكب گناه كبیره شود، پسندیده نیست.

 حضرت فرمود: اى أبا أحمد! هیچ مؤمنى، گناهى انجام نمى‌دهد مگر آنكه آن گناه او را ناخوشایند مى‌آید و براى آن نادم و پشیمان مى‌شود؛ و رسول خدا گفته است: كَفَى بِالنَّدَمِ تَوْبَةً «همان ندامتِ تنها، توبه است.» و نیز فرموده است: مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَیئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ‌ «كسى كه كار خیرش خوشایند او باشد، و كار بدش ناخوشایند او باشد، او مؤمن است.» بنابراین كسى كه گناهى كند و پشیمان نشود مؤمن نیست و شفاعت براى او نیست، او ظالم است و خدا مى‌فرماید:

 ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ‌.[[502]](#footnote-502)

 «از براى ظالمان هیچ دوست شفیق و مهربانى، و هیچ شفیع پذیرفته شده اى نیست.»

 من گفتم: اى پسر رسول خدا! چگونه كسى كه از گناهى كه كرده پشیمان نشود مؤمن نیست؟! حضرت فرمود: اى أبا أحمد! هیچ كس نیست كه مرتكب گناه كبیره اى شود و بداند كه به پاداش آن عذاب مى‌شود مگر آنكه بر آنچه انجام داده است پشیمان مى‌شود، و چون پشیمان و نادم شد توبه كرده است و در این صورت مستحقّ شفاعت مى‌باشد؛ و اگر پشیمان و نادم نشد، بر آن گناه مُصِرّ است، و مصرّ بر گناه آمرزیده نمى‌شود، چون به عذاب و پاداش عملى كه انجام داده است ایمان نیاورده است.

 و اگر به عقوبت و پاداش، مؤمن باشد حتماً پشیمان مى‌شود؛ و رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

 لَا كَبِیرَةَ مَعَ الاسْتِغْفَارِ، وَ لَا صَغِیرَةَ مَعَ الإصْرَار.

 «در صورت استغفار و توبه هیچ گناه كبیره اى باقى نمى‌ماند؛ و در صورت اصرار هیچ گناه صغیره اى صغیره نیست.»

 و امّا گفتار خداوند: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى‌ (شفاعت نمى‌كنند مگر از كسى كه از او راضى باشند) مراد آنست كه دینش مورد رضایت و پسندیدگى باشد؛ و دین عبارت است از إقرار به پاداش نیكى‌ها و زشتى‌ها. و كسى كه خداوند دین او را بپسندد، بر گناهى كه نموده است پشیمان مى‌شود؛ چون به عاقبت و پاداش آن در روز قیامت معرفت پیدا كرده است.[[503]](#footnote-503)»

 در كتاب «عیون» از جمله نوشتجات حضرت رضا علیه السّلام براى مأمون اینست كه:

 إنَّ اللهَ لَا یدْخِلُ النَّارَ مُؤْمِناً وَ قَدْ وَعَدَهُ الْجَنَّةَ؛ وَ لَا یخْرِجُ مِنَ النَّارِ كَافِراً وَ قَدْ أَوْعَدَهُ النَّارَ وَ الْخُلُودَ فِیهَا. وَ مُذْنِبُو أَهْلِ التَّوْحِیدِ یدْخُلُونَ النَّارَ وَ یخْرُجُونَ مِنْهَا، وَ الشَّفَاعَةُ جَائِزَةٌ لَهُمْ‌.[[504]](#footnote-504)

 «خداوند، مؤمن را داخل در آتش نمى‌كند، زیرا كه به او وعده بهشت داده است؛ و كافر را از آتش خارج نمى‌كند، زیرا كه به او وعید آتش و خلود در آن را داده است. و گناهكاران از اهل توحید، داخل در آتش مى‌شوند و سپس از آن بیرون مى‌آیند، و شفاعت درباره ایشان جائز است.»

 در كتاب «صفات الشّیعة»، صدوق از پدرش از سعد از ابن یزید از ابن أبى عمیر از محمّد بن حمران، از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه گفتند:

 مَنْ قَالَ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ و إخْلَاصُهُ أَنْ یحْجُزَهُ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ عَمَّا حَرَّمَ الله‌.[[505]](#footnote-505)

 «هر كس از روى اخلاص، لا إله إلّا الله بگوید داخل بهشت مى‌شود؛ و اخلاص آن اینست كه این گفتار لا إله إلّا الله او را از آنچه خدا حرام كرده است نگهدارى كند و جلوگیرى نماید.»

## خطبه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در كوه صفا، و ترغیب بر عمل‌

 و نیز در همین كتاب، از ابن متوكّل از محمّد حِمْیرى از ابن عیسى از ابن محبوب از ابن رِئاب از أبو عُبَیدة حَذّاء روایت كرده است‌

كه گفت:

 سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: لَمَّا فَتَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ مَكَّةَ قَامَ عَلَى الصَّفَا فَقَالَ: یا بَنِى هَاشِمٍ! یا بَنِى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إنِّى رَسُولُ اللهِ إلَیكُمْ، وَ إنِّى شَفِیقٌ عَلَیكُمْ! لَا تَقُولُوا إنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا! فَوَ اللهِ مَا أَوْلِیآئِى مِنْكُمْ وَ لَا مِنْ غَیرِكُمْ إلَّا الْمُتَّقُونَ.

 ألَا فَلَا أَعْرِفْكُمْ تَأْتُونِى یوْمَ الْقِیامَةِ تَحْمِلُونَ الدُّنْیا عَلَى رِقَابِكُمْ، وَ یأْتِى النَّاسُ یحْمِلُونَ الآخِرَةَ! أَلَا وَ إنِّى قَدْ أَعْذَرْتُ فِیمَا بَینِى وَ بَینَكُمْ، وَ فِیمَا بَینَ اللهِ عَزّ وَ جَلَّ وَ بَینَكُمْ؛ وَ إنَّ لِى عَمَلِى وَ لَكُمْ عَمَلَكُمْ‌.[[506]](#footnote-506)

 «شنیدم كه حضرت صادق علیه السّلام مى‌فرمود: چون رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم شهر مكّه را فتح كرد، بر بالاى كوه صفا ایستاد و سپس گفت: اى بنى هاشم! و اى بنى عبد المطلّب! من پیامبر خدا هستم به سوى شما، و حقّاً من نسبت به شما مهربان و رؤوف مى‌باشم! نگوئید: محمّد از ماست! سوگند به خداوند كه موالیان من از شما و از غیر شما، به جز پرهیزگاران و متّقیان نیستند!

 آگاه باشید! مبادا من شما را چنین بیابم كه در روز قیامت در نزد من حاضر شوید، و شما بر گردن‌هاى خود دنیا را حمل بكنید و مردم دیگر بیایند و آخرت را حمل بكنند! آگاه باشید كه من گفتارى را بیان كردم كه با آن فیما بین من و شما عذرم تمام است، و فیما بین خداوند

عزّ و جلّ و شما نیز عذرم تمام است؛ و براى من عمل من است و براى شما عمل شماست.»

## اهل توحید، مخلّد در آتش نیستند

 اهل توحید همگى به بهشت مى‌روند:

 مرحوم صدوق در «أمالى» از حمزه عَلوى از علىّ بن إبراهیم از نهاوندى از عبد الله بن حمّاد از حسین بن یحیى بن حسین از عمرو بن طلحة از أسباط بن نصر از عِكرمة از عبد الله بن عبّاس آورده است كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند:

 سوگند به آن كه مرا به حقّ، بشارت دهنده برانگیخته است، خداوند هیچ شخص موحّدى را به طور جاودان در آتش عذاب نمى‌كند، و اهل توحید مورد شفاعت قرار مى‌گیرند و شفاعت درباره آنها پذیرفته است.

 و پس از آن گفتند: چون روز قیامت شود، خداوند امر مى‌كند به مردمانى كه اعمالشان در دنیا زشت بوده است به جهنّم بروند. آنها مى‌گویند: بار پروردگار ما! چگونه ما را در آتش داخل مى‌كنى در حالى كه ما در دنیا تو را به یگانگى و وحدت مى‌پرستیده‌ایم؟! و چگونه زبان‌هاى ما را به آتش مى‌سوزانى در حالى كه در دنیا به توحید تو سخن گفته است؟! و چگونه دل‌هاى ما را محترق مى‌كنى در حالى كه بر كلمه لا إله إلّا الله گره خورده است؟! و چگونه چهره‌هاى ما را آتش مى‌زنى در حالى كه براى عظمت تو آنها را به روى خاك مالیده‌ایم؟! و چگونه دست‌هاى ما را مى‌سوزانى در حالى كه‌

آنها را به دعا به سوى تو بلند كرده‌ایم؟!

 خداوند جلّ جلاله مى‌گوید: اى بندگان من! شما در دار دنیا اعمال زشتى انجام داده‌اید كه پاداش آنها جهنّم است!

 آنها مى‌گویند: اى پروردگار ما! آیا عفو تو بزرگتر است یا گناهان ما؟! خداوند مى‌فرماید: بلكه عفو من بزرگتر است!

 آنها مى‌گویند: آیا رحمت تو واسع‌تر و گشاده‌تر است یا گناهان ما؟! خداوند عزّ و جلّ مى‌فرماید: بلكه رحمت من واسع‌تر است!

 آنها مى‌گویند: آیا إقرار و اعتراف ما به وحدت و یگانگى تو بزرگتر است یا خطاهاى ما؟! خداوند عزّ و جلّ مى‌فرماید: بلكه إقرار و اعتراف شما به توحید من بزرگتر است!

 آنها مى‌گویند: بار پروردگارا! بنابراین باید رحمت گشاده تو و عفو واسع تو كه همه چیز را فرا گرفته است و بر هر چیز گسترده گردیده است، ما را نیز شامل شود!

 خداوند جلّ جلاله مى‌فرماید: اى فرشتگان من! سوگند به عزّت و جلال خودم كه من هیچگاه آفریده اى را نیافریده‌ام كه در نزد من محبوب‌تر باشد از آن آفریده اى كه به توحید و یگانگى من اقرار و اعتراف كند، و بر اینكه معبودى غیر از من نیست مُقرّ باشد! و من بر عهده و ذمّه خود نهاده‌ام كه اهل توحیدِ خودم را در آتش نبرم! بندگان مرا در بهشت داخل كنید.[[507]](#footnote-507)

 در «خصال»، صدوق از پدرش از أحمد بن إدریس از أشعرى از

سهل از محمّد بن حسین بن زید از محمّد بن سِنان از مُنذر بن یزید از أبو هارون مَكْفوف (نابینا) روایت است كه او گفت:

 حضرت صادق علیه السّلام به من گفتند: اى أبا هارون! خداوند تبارك و تعالى بر نفس خود سوگند یاد كرده است كه شخص خائن را همجوار خود قرار ندهد! من عرض كردم: خائن چه كسى است؟! حضرت فرمود: كسى كه به اندازه یك درهم نگاه دارد و در وقت حاجت مؤمن به او ندهد، یا چیزى از اشیاء دنیویه و از امور دنیا را بر او ببندد! من عرض كردم: أعوذُ بِاللهِ مِنْ غَضَبِ اللهِ! «من پناه مى‌برم به خداوند از غضب او!»

 حضرت فرمود: خداوند تبارك و تعالى بر جان خود قسم خورده است كه سه طائفه را در بهشت خود داخل نكند: اوّل آن كه ردّ بر خداوند عزّ و جلّ بنماید. دوّم آن كه ردّ بر امامِ راهِ هدایت كند. سوّم آن كه حقّ مؤمنى را حبس كند و به او نپردازد!

 من عرض كردم: آیا مراد شما اینست كه از زیادى ما یمْلِك خود به او بدهد؟! حضرت فرمود: باید از جان خود و از نفس خود به او بدهد! و اگر با جان و روح خود درباره آن مؤمن بخل ورزد، از او نیست بلكه شریك شیطان است.[[508]](#footnote-508)

## سه طائفه به بهشت نمى‌روند

 و نیز در «خصال» صدوق از پدرش از سَعد بن عبد الله از أحمد ابن أبى عبد الله برقى از پدرش از محمّد بن سِنان از بعضى از رجال‌

حدیثش، از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه فرمودند:

 ثَلَاثَةٌ لَا یدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: السَّفَّاكُ لِلدَّمِ، وَ شَارِبُ الْخَمْرِ، وَ مَشَّاءٌ بِنَمِیمَة.[[509]](#footnote-509)

 «سه طائفه هستند كه داخل بهشت نمى‌شوند؛ آدم خونخوارِ خونریز، و آشامنده مسكرات و شرابِ خمر، و كسى كه با نمّامى و سخن چینى بین دو نفر و دو طائفه را بهم زند.»

 و در «كافى» با اسناد خود از ابن أبى یعفور روایت مى‌كند كه او مى‌گوید: شنیدم كه حضرت صادق علیه السّلام میفرمود:

 ثَلَاثَةٌ لَا ینْظُرُ اللهُ إلَیهِمْ یوْمَ الْقِیمَةِ وَ لَا یزَكِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ: مَنِ ادَّعَى إمَامَةً مِنَ اللهِ لَیسَتْ لَهُ، وَ مَنْ جَحَدَ إمَامًا مِنَ اللهِ، وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِى الإسْلَامِ نَصِیباً.[[510]](#footnote-510)

 «سه كس هستند كه خداوند به آنها در روز قیامت نظر نمى‌كند و آنان را رشد و نموّ نمى‌دهد و از براى ایشان عذاب سختى است: كسى كه ادّعاى امامت و ریاست خدائى كند كه این مقام براى او نباشد، و كسى كه امامِ از جانب خدا را انكار كند، و كسى كه چنین بپندارد كه از براى آن دو نفر در اسلام بهره اى هست.»

 و نیز در «كافى» از أحمد بن إدریس از محمّد بن عبد الجَبّار از

صَفوان از فُضَیل از حارث بن مُغیره روایت مى‌كند كه او میگوید:

 من به حضرت صادق علیه السّلام عرض كردم: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: مَنْ مَاتَ لَا یعْرِفُ إمَامَهُ، مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیةً. «هر كس بمیرد و امام خود را نشناخته باشد، مانند مردن مردمان جاهلیت مرده است.»؟ حضرت فرمودند: آرى!

 من عرض كردم: جَاهِلِیةٌ جَهْلَاءُ، أَوْ جَاهِلِیةٌ لَا یعْرِفُ إمَامَهُ؟! «آیا مراد از جاهلیت، جاهلیت صِرف و بَحْت است، یا جاهلیتى است كه فقط امامش را نمى‌شناسد؟!»

 حضرت فرمودند: جَاهِلِیةُ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَال‌. «مراد جاهلیت كفر و نفاق و گمراهى است.»[[511]](#footnote-511)

## دشمنان اهل بیت رسول الله علیهم السّلام در آتش دوزخ مخلّدند

 در «تفسیر عیاشى» از منصور بن حازِم روایت كرده است كه از امام صادق علیه السّلام درباره این جمله قرآن: وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النَّارِ (هیچ گاه از آتش خارج نمى‌شوند.) سؤال كردم. فرمود:

 أَعْدَآءُ عَلِىٍّ عَلَیهِ السَّلَامُ، هُمُ الْمُخَلَّدُونَ فِى النَّارِ أَبَدَ الآبِدِینَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِینَ‌.[[512]](#footnote-512)

 «دشمنان على علیه السّلام هستند كه در آتش دوزخ تا ابد و تا پایان دهر اقامت و خلود دارند.»

 و همین روایت را در تفسیر «برهان» نیز آورده است.[[513]](#footnote-513)

 و در «تفسیر فرات بن إبراهیم» گوید: جعفر بن أحمد براى من معنعناً از حضرت صادق علیه السّلام روایت كرده است كه گفته‌اند: پدرم فرمودند:

 كُلُّ نَاصِبٍ وَ إنْ تَعَبَّدَ، مَنْسُوبٌ إلَى هَذِهِ الآیةِ: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ ـ الآیاتِ.[[514]](#footnote-514)

 «هر شخص سبّ كننده و دشنام دهنده به امام، و عَلَم مخالفت برافرازنده در برابر آنها، و دشمنى كننده به آنها؛ اگرچه از اهل عبادت باشد، منسوب است به آیه: وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ ...:

 صورت‌هائى در روز قیامت ذلیل و خوار و ترسناك و در هراسند، كارشان دشوار و سخت است، و در آتش برافروخته شده داخل مى‌شوند ...»

## عمل دشمنان آل محمّد همچون گرد و غبار پراكنده از بین میرود

 و در «كافى» از علىّ بن إبراهیم از پدرش از ابن أبى عمیر از عَمرو بن أبى مِقْدام روایت است كه گفت: من از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام شنیدم كه مى‌فرمود:

 قَالَ أَبِى: كُلُّ نَاصِبٍ وَ إنْ تَعَبَّدَ وَ اجْتَهَدَ، مَنْسُوبٌ إلَى هَذِهِ الآیةِ: عامِلَةٌ ناصِبَةٌ\* تَصْلى‌ ناراً حامِيَةً.

 كُلُّ نَاصِبٍ مُجْتَهِدٍ، فَعَمَلُهُ هَبَاءٌ ـ الحدیث.[[515]](#footnote-515)

 «پدرم مى‌گفت: هر شخص سبّ كننده و دشمنى كننده با امام، اگرچه اهل تعبّد و عبادت باشد و كوشش بسیار كند، به این آیه‌

بازگشت مى‌كند: (چهره‌هائى در آن روز درهم شكسته و ترسناك است، و) بسیار كار و زحمت دارد، و رنج و مشقّت مى‌برد، و در آتش گداخته داخل مى‌گردد.

 هر شخص ناصب و دشمن آل محمّد، هر عملى كه انجام دهد، چون گرد و غبار پراكنده از بین مى‌رود.»

 و در «عیون أخبار الرّضا» با اسناد خود از مفضّل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام آورده است كه رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند: چون مرا به معراج به آسمان بردند، خداوند تبارك و تعالى به من وحى مى‌كرد ـ و مفصّلًا درباره محمّد و علىّ و فاطمه و حسن و حسین مطالب مهمّى را بیان مى‌كند ـ تا آنكه فرمود:

 یا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَنِى حَتَّى ینْقَطِعَ وَ یصِیرَ كَالشَّنِّ الْبَالِى ثُمَّ أَتَانِى جَاحِداً لِوَلَایتِهِمْ، مَا أَسْكَنْتُهُ جَنَّتِى وَ لَا أَطْلُبُهُ تَحْتَ عَرْشِى‌ ـ الخبر.[[516]](#footnote-516)

 «اى محمّد! چنانچه بنده اى مرا به قدرى عبادت كند كه بدنش فرسوده و شكسته گردد و مانند مَشكِ پوسیده و كهنه شود، و سپس در محضر من حضور یابد در حالى كه ولایت پنج تن آل عبا را انكار كند؛ من او را در بهشت خود مسكن نمى‌دهم و در تحت عرش خودم او را نمى‌پذیرم ـ الخبر.»

 در «كافى» از علىّ بن محمّد از أحمد بن أبى عبد الله از عثمان بن‌

عیسى از مَیسَر روایت كرده است كه او گفت: من بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدم، حضرت فرمود: حال دوستان و اصحاب تو از شیعیان چطور است؟! من عرض كردم: حال ما در نزد ایشان (دستگاه حكومتى و مخالفان ما) سوگند به خدا كه از حال یهود و نصارى و مجوس و مشركین بدتر و سخت‌تر است. در این حال حضرت كه تكیه داده بودند، جلو آمده و مستویاً نشستند و گفتند: چه گفتى؟! عرض كردم: قسم به خدا كه احوال ما در نزد ایشان از احوال یهود و نصارى و مجوس و مشركین بدتر است!

 حضرت فرمود: قسم به خداوند كه از شما دو نفر داخل آتش نمى‌شود! بلكه سوگند به خدا كه یك نفر هم داخل نمى‌شود! سوگند به خدا كه درباره شما وارد شده است این آیات خداوند تعالى:

 وَ قالُوا ما لَنا لا نَرى‌ رِجالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ\* أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ\* إِنَّ ذلِكَ لَحَقٌّ تَخاصُمُ أَهْلِ النَّارِ.[[517]](#footnote-517)

 «و دوزخیان در میان آتش با یكدیگر گویند كه: چه شده است كه ما مردمانى را كه (به جرم ایمان به خدا و پیروى از رسول او) از اشرار و بَدان مى‌شمردیم اینك در جهنّم نمى‌بینیم؟! آنان كسانى بودند كه ما آنها را مسخره مى‌كردیم و استهزاء مى‌نمودیم؛ آیا آنها از اهل جهنّم نیستند؟ و یا هستند لیكن چشمان ما بر آنها نمى‌افتد؟! و این قضیه گفتگوى جهنّمیان با یكدیگر، یك مطلب حقّ است كه آنان با هم‌

منازعه و مجادله مى‌كنند.»

## شیعیان علىّ بن أبى طالب در جهنّم نمى‌روند

 و سپس حضرت صادق علیه السّلام گفتند: طَلَبُوكُمْ وَ اللهِ فِى النَّارِ، وَ اللهِ فَمَا وَجَدُوا مِنْكُمْ أَحَدًا. «سوگند به خداوند كه شما را در میان آتش مى‌جویند، و سوگند به خداوند كه یك نفر از شما را در آنجا نمى‌یابند.»[[518]](#footnote-518)

 و در «كافى» از محمّد بن یحیى از حَمْدان بن سلیمان از عبد الله ابن محمّد یمانى از مَنیع بن حَجّاج از یونس از صَبّاح مُزَنى از أبو حمزه، از حضرت باقر و یا حضرت صادق علیهما السّلام در گفتار خداوند تعالى: بَلى‌ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ‌ آورده است كه فرموده‌اند:

 مراد از اكتساب زشتیها و احاطه قبائح و وقائح و خطایا، إنكار امامت أمیر المؤمنین است كه: فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ‌.[[519]](#footnote-519)

 و در «تفسیر فرات بن إبراهیم» از حسین بن سعید از عبد الله بن وَضّاح لؤلؤى از إسماعیل بن أبان از عَمرو بن شِمر از جابر، از حضرت باقر علیه السّلام روایت كرده است كه گفته‌اند:

 قَالَ عَلِىٌّ عَلَیهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ یوْمُ القِیامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: أَینَ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ؟ قَالَ: فَأَقُومُ أَنَا، فَیقَالُ لِى: أَنْتَ عَلِىٌّ؟! فَأَقُولُ: أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِىِّ وَ وَصِیهُ وَ وَارِثُهُ! فَیقَالُ لِى‌:

صَدَقْتَ، ادْخُلِ الْجَنَّةَ فَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَكَ وَ لِشِیعَتِكَ، فَقَدْ أَمَّنَكَ اللهُ وَ أَمَّنَهُمْ مَعَكَ مِنَ الْفَزَعِ الاكْبَرِ، ادْخُلُوا الْجَنَّةَ ءَامِنِینَ لَا خَوْفٌ عَلَیكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُون‌.[[520]](#footnote-520)

 «أمیر المؤمنین علیه السّلام فرموده‌اند: چون روز قیامت شود، منادى اى از آسمان ندا مى‌كند: علىّ بن أبى طالب كجاست؟! من مى‌ایستم، و پس از آن گفته مى‌شود: تو علىّ هستى؟! من میگویم: من پسر عموى پیامبر مصطفى و وصىّ او و وارث او هستم! به من گفته مى‌شود: آرى راست گفتى! اینك در بهشت داخل شو، خداوند تو و شیعه‌ات همه را مورد غفران خود قرار داد، و تو را از دهشت و وحشت فزع اكبر ایمن كرد، و شیعیان تو را نیز با تو از دهشت و وحشت فزع اكبر در ایمنى قرار داد. اینك همه داخل بهشت گردید؛ همه در امن و امان خداوندى هستید! و هیچ گونه خوف و ترسى، و هیچ گونه غصّه و اندوهى براى شما نخواهد بود!»

## بیان مرحوم مجلسى درباره خلود

 بارى، درباره خلود به مقدار مقتضى و كفایت بحث كردیم، و اینك این بحث را با نتیجه و تذییلى از جدّ اعلاى مادرى پدر ما: مرحوم علّامه مجلسى رضوانُ الله تَعالى علیه خاتمه مى‌دهیم. و چون نظر ما درباره خلود و آنچه در این مجلس ذكر شد همان نظریه علّامه جدّ است، لذا در حقیقت، بیان این تذییل همان بیان محصّل و خلاصه نظریه ما درباره خلود است.

 مجلسى فرموده است: «بدان كه آنچه از جمع بین آیات و

روایات بدست مى‌آید آنست كه: هر كافر منكرى كه ضرورى اى از ضروریات دین اسلام را إنكار كند، در آتش مخلّد خواهد بود و عذاب او به هیچ وجه تخفیف نمى‌پذیرد.

 مگر مستضعفین كه در عقل و فهم كوتاه باشند، و یا آن كسى كه حجّت بر او تمام نشده باشد؛ به شرط آنكه در تفحّص و تجسّسِ از حقیقت كوتاهى و تقصیر نكرده باشد و از نظر و بینش دریغ ننموده باشد. و در این صورت محتمل است كه او از زمره‌ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ‌ بوده باشد، همچنان كه تحقیق آن در كتاب ایمان و كفر خواهد آمد.

 و امّا غیر از طائفه شیعه امامیه، چه مخالفین ما در امر امامت و چه سائر طوائف شیعه كه اثنا عشرى نباشند، اگر چیزى از ضروریات دین اسلام را انكار نكنند، به دو گروه تقسیم مى‌شوند:

 گروه اوّل: آن متعصّبان و معاندان و منكرانى هستند كه حجّت بر آنها تمام شده و قبول ولایت و امامت را نكرده‌اند، ایشان در آتش دوزخ مى‌روند و در آنجا به طور خلود و همیشگى مى‌مانند.

 گروه دوّم: مستضعفین از آنها هستند، و ایشان كسانى هستند كه به طور كلّى یا عقل‌هاى آنها ضعیف است و به تنهائى قدرت بر تشخیص حقّ ندارند، مثل زنهاى غیر قادر از تفحّص و عاجز از تجسّس و مثل افراد بَلیه و كوتاه فكر و أمثال اینها؛ و یا كسانى كه فحص كرده‌اند ولى حقّ بر آنها آشكارا نشده و حجّت إلهیه تمام نشده است، و در زمان فَترت و عدم دسترسى به امام از دنیا رحلت كرده‌اند؛ و یا كسانى هستند كه در جائى قرار گرفته‌اند كه اصلًا خبر به‌

آنها نمى‌رسد، و به واسطه دورى و بُعد و انقطاع از مردم دیگر، حجّت بر آنها تمام نشده است.

 این دسته‌ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ‌ هستند، یعنى كارشان به امر خدا واگذار شده است؛ و در این صورت خداوند (بر حسب امتحان عقلى، و أعمال فطرى كه در دنیا انجام داده‌اند) یا ایشان را عذاب مى‌كند، و یا آنكه از آنها مى‌گذرد و مورد مغفرت و رحمت خود قرار مى‌دهد. و بنابراین، براى ایشان امید نجات از آتش هست.

 و امّا گناهكاران به گناهان كبیره از طائفه شیعه امامیه، حكمشان در بین جمیع علماء امامیه آنست كه مخلّد و جاودان در آتش نمى‌مانند؛ و امّا آیا در آتش داخل مى‌شوند و سپس بیرون مى‌آیند، و یا آنكه اصلًا داخل نمى‌شوند، روایات وارده در این باب جدّاً مختلف است؛ و مقتضاى جمع بین این دسته از روایات آنست كه بگوئیم احتمال دارد كه داخل شوند و سپس بیرون آیند. و این گناهكاران از زمره كسانى نیستند كه روایات درباره آنها وارد شده است كه شیعه و مؤمن داخل آتش نمى‌رود، زیرا كه در بسیارى از روایات دیگر وارد شده است كه: إِنَّ الشِّیعَةَ مَنْ شَایعَ عَلِیا فِى أَعْمَالِه‌. «شیعه آن كسى است كه در اعمال خود از على پیروى و مشایعت نموده است.» و نیز در بسیارى از روایات وارد شده است كه: ایمان از گفتار و كردار مركّب است. و لیكن در أخبار بسیارى وارد شده است كه قبل از دخول در آتش، شفاعت شامل حال آنان مى‌گردد.

 بارى، در این مبهم گذاردن مطلب، حكمت‌هائى است كه بر صاحبان بصیرت مخفى نیست.[[521]](#footnote-521)»

 و این كلام مجلسى (ره) شرح و تفصیل كلام صدوق در «عقائد» است، زیرا كه او فرموده است: «اعتقاد ما درباره آتش قیامت اینست كه آن، خانه پستى و مذلّت و خانه انتقام از اهل كفر و عصیان است؛ و در آن به طور جاودان و مخلّد نمى‌مانند مگر اهل كفر و شرك، و امّا گناهكاران از اهل توحید، از آن آتش به واسطه رحمتى كه به آنها مى‌رسد و شفاعتى كه نائل مى‌شوند، خارج مى‌گردند.»

## عالم و شاعر شیعى: المؤید فى الدّین؛ و قصیده او درباره معاد و ولایت‌

 بارى، در اینجا كه مى‌خواهیم كتاب را خاتمه دهیم چقدر مناسب است بعضى از قصیده شاعر اهل بیت علیهم السّلام در قرن پنجم هجرى المؤید فى الدّین، داعى الدُّعاة هبة الله بن موسى بن داود شیرازى را بیاوریم، و با تصریح او به آنكه یگانه راه سعادت در آخرت تولّاى اهل بیت و پیروى از نصّ غدیر خمّ مى‌باشد، این دوره از علوم و معارف اسلام را پایان دهیم.[[522]](#footnote-522)

 \*\* \*

 تا آنكه گوید:

## ترجمه قصیده «مؤید» درباره معاد و ولایت‌

 ١ و ٢ ـ محبوب و معشوق، در حالى كه براى سیر و مسافرت شبانه من، جهاز را بر روى مركب نهاده بودند و آماده حركت بود، به من گفت: هجران و دورى از جانب تو محقّق و ثابت شد، و سفر و ارتحال حَتْم و متعین گردید! و مزاح و شوخى درباره جدائى، صورت جِدّ و حقیقت به خود گرفت؛ و اینچنین از جانب تو نسبت به من انتظار نمى‌رفت!

 ٣ ـ من در پاسخ گفتم ـ در حالى كه دلم از روى حسرت به خود مى‌پیچید، و اشكهاى دیدگانم بر روى گونه‌ام روان بود ـ :

 ٤ ـ پدرم فداى تو باد! این جدائى و افتراق به مقتضاى مقدّرات و پیش‌آمدها بود؛ و از آن گذشته در اثر بى عهدى و پیمان‌شكنى تو بود كه پیوسته متغیر و دگرگون مى‌شد، و از حالى به حالى مبدّل مى‌گشت!

 ٥ ـ چقدر و تا چه اندازه من به تو گفتم: اى دوست و یار من! دست از چنین جَفائى بردار؛ آن جفائى كه كوه‌ها از آن مى‌لرزند! و مرا

از آن آسوده گردان!

 ٦ ـ این جفا و بى مهرى در نزد تو سبك و آسان است، ولى فشار آن بر روى قلب من بسیار سنگین است.

 ٧ ـ زیرا كه تو داراى صحّت و سلامت هستى! و لیكن من از عشق و محبّت به تو مریض و در آستانه مرگ درآمده‌ام!

 ٨ ـ گفت: آن مسأله گذشت! اینك آیا مى‌توانى در نزد ما درنگ كنى؟! گفتم: هیچ راهى براى درنگ ندارم!

 ٩ ـ گفت: من بر مراد و خواهش تو باقى خواهم بود، و به وصال تو خواهم رسید! گفتم: تو چنین نیستى كه به گفتار خود وفا كنى!

 ١٠ ـ گفت: تو در اندرونِ من و بر احشاء من، آتش اشتیاق را برافروختى! بطورى كه این آه آتشین من بر آن گواهى مى‌دهد!

 ١١ ـ گفتم: آنچه را كه من از بى اهمّیتى و بى مقدارى خودم در نظر تو دیدم، دیگر كافى است! و پیش من برخورد با بى اهمّیتى و پستى، نگرشى بسیار دردناك و رنج‌آور است!

 ١٢ ـ و اینك كه لشكر موهاى سپید پیرى بر بالاى سر من فرودآمده است، دیگر عشق بازى از من زشت و ناهنجار است!

 ١٣ ـ بزرگترین اندیشه و فكر من، تفكّر در امر معاد و بازگشت به سوى خداست. و بنابراین، اندیشه و اهتمام من به سائر امور، زیادى و تبعى و در كنارْ واقع است!

 ١٤ ـ كسانى كه در امر معاد فكر كرده و در اندیشه‌هاى عمیق‌

فرورفته، و بالاخره در دریاى بیكران ظلمات و تاریكى‌ها و شبهات غوطه خورده‌اند بسیار فراوانند؛ و لیكن كسانى كه با نور و روشنى انس گرفته‌اند بسیار كم هستند.

 ١٥ ـ گروهى گفتند: نهایتِ تمام افراد بشر، اضمحلال و متلاشى شدن و نابودى صِرف است؛ گروهى كه غایت اندیشه آنها «تعطیل» و بى اثر و بدون صفت پنداشتن حضرت بارى، و إنكار «بازپسین» از جهت ثواب و عقاب است.

 ١٦ ـ و گروهى دیگر ادّعا كردند كه تناسُخ است و نفوس بعد از مرگ به أبدانِ دیگر بر مى‌گردند، و دیگر اینكه تفاسُخ است و نفوس بعد از مرگ به ابدان نباتات بر مى‌گردند؛ و اینان غیر از این مسأله، مطالب من درآوردى و زوائد بسیارى دارند.

 ١٧ ـ و انكار كردند كه پس از این جهان، آخرتى است كه بازگشت همه بازگشت كنندگان بدانجا باشد.

 ١٨ ـ ایشان نپنداشتند كه بعد از این دنیا، عالم ثواب و عذاب است كه همه افراد بشر بدان مقام و محلّ واصل مى‌شوند.

 ١٩ ـ و بنابراین در نزد ایشان كامیابان كسانى مى‌باشند كه در این دنیا اسراف و تبذیر و تجاوز كرده‌اند؛ و عذاب و سختى و شدّت، از آنِ كسانى است كه با فقر و فاقه و تهیدستى دست به گریبان بوده‌اند.

 ٢٠ ـ و گروهى كه داراى تعداد بسیار و صاحب جماعت كثیرى بوده‌اند چنین گفتند كه: نعمت‌هاى بهشتى از زنجبیل و آب سلسبیل،

براى ماست.

 ٢١ ـ و براى ما پس از این جهان، خانه آخرتى است كه آشامیدنى‌ها و خوردنى‌ها در آنجا گوارا مى‌باشد.

 ٢٢ ـ و هر یك از این اندیشه‌ها و مكتب‌ها طرفدارانى دارد، بازارهاى گرم و رواجى دارد، و امام و پیشوا و پرچم و رهبر و مقتدائى دارد.

 ٢٣ ـ هیچ یك از آنان در برابر كفالتِ عقل و میزان سنجش فكر، كلام و گفتار متینى ندارند؛ و هیچ كدام گفتارشان در قرقگاهِ رشد و كمال مورد قبول نیست، و در آستان معنى و درایت پذیرفته نمى‌آید.

 ٢٤ ـ اینان امّت و جماعتى هستند كه شیخ و رهبر كودن و كوته اندیشه و بسیار ستمگر و بسیار نادانِ آنان، امانت خداوند را در میان آنها ضایع كرد و در آن كوتاهى نمود.

 ٢٥ ـ بد است آن انسان در زمره انسان‌ها؛ و شیطان او مكّار و حیله‌گر، و قرین با خذلان است.

 ٢٦ ـ و بنابراین ایشانند آنان كه در زمین هلاك شدند؛ و گِره و پیوند هدایت و دین به واسطه آنها سست و پاره گشت، و عهد گسیخت و باز شد.

 ٢٧ ـ اى واى بر آنها كه در بابِل، در وقت آشكارا واژگون كردند؛ و این مطالب كه اشاره كردیم اجمالى بود كه در پشت آن تفاصیل بسیارى است.

 ٢٨ ـ ایشان از نوشیدن جرعه‌هاى پاك و مصفّاى زلال محروم‌

شدند؛ آن جرعه‌هائى كه جز به واسطه نوشیدن آنها شفاى عطش انسان تشنه كام میسّر نیست.

 ٢٩ ـ امور دین مردم را سپردند و تملیك كردند به هر زن و خنثى، و به هر ضعیف و ناتوانى كه صولت و قدرت نمائى او فقط در امور آسان و سهل بوده است.

 تا آنكه گوید:

 ٣٠ ـ و اگر هر آینه آنان حقیقت دین را مى‌خواستند، مى‌بایست پیرو و تابع كسى باشند كه رسول خدا او را براى مردم إقامه كرد و برافراشت و معرّفى فرمود.

 ٣١ ـ و آیه نصّ و صریح‌ يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ‌ در روز غدیر خمّ درباره او فرود آمد، در وقتى كه جبرائیل از جانب خدا آمد.

 ٣٢ ـ اینست اى مردم، علىّ مرتضى كه به حقّ متحقّق است؛ و به مقامات و علوّ درجات و رفعت منزلت او، قرآن مجید كه تنزیل از جانب خداوند است گویا شده است.

 ٣٣ ـ اینست برهان و حجّت پروردگارش در میان خلائق، و اینست شمشیر از نیام بیرون‌آمده خداوند تعالى در روى زمین.

 ٣٤ ـ پس اطاعت كنید الزاماً صاحبان ولایت و اولوالأمر خود را كه از براى ایشان در میان مخلوقات فضیلت و شرف و برترى است.

 ٣٥ ـ ایشانند اهل بیتى كه قرآن بر آنها نازل شده است؛ آن قرآنى كه حلال و حرام در آن است.

 ٣٦ ـ ایشانند امان از گمراهى و ضلالت و كورى، و صراط

مستقیم ما هستند به سوى پروردگارمان، و سایه گسترده رحمت خداوندى بر ما سوى.

\*\*\*\*

## سخن مؤلّف در خاتمه كتاب‌

 لِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الشُّكْرُ كه این مجالس «معادشناسى» در ظهر روز چهارم شهر جمادى الثّانیه، سنه یكهزار و چهار صد و سه هجریه قمریه در مشهد مقدّس رضوى ـ على شاهدها آلاف التّحیة و الإكرام ـ پایان یافت.

 البتّه همان طور كه در مقدّمه عرض شد، اصل این مباحث در دو ماه رمضان غیر پى در پى، در سنوات ١٣٩٦ و ١٣٩٩ هجریه قمریه در طهران با إخوان دینى و برادران روحانى گفتگو و مذاكره شده بود، و لیكن توفیق تدوین و تحریر بدین صورت نبود؛ و با نهایت سعى و كوششى كه داشتم، تا قبل از سه سال پیش، بیش از یك جلد و نیم از آن را نتوانسته بودم تحریر نمایم. و لِلَّهِ الحَمدُ و لَهُ المِنَّة در این سه سالى كه براى آستان بوسى عتبه مقدّسه و مباركه حضرت ثامن الحجج علىِّ بنِ مُوسَى الرِّضا علیهما السّلام به ارض اقدس رضوى هجرت، و بار گناهان و خطایاى خود را در آستان ملك پاسبان این بضعه رسول خدا فرود آورده‌ام و در این بلده مقدّسه توطّن و اقامت گزیده‌ام، نه تنها این ده مجلّد از مجلّدات «معادشناسى» از دوره علوم و معارف اسلام به پایان رسید، بلكه رسائل و كتب دیگرى‌

نیز تحریر یافت. و ما كه قبلًا چنین مى‌پنداشتیم مجموع این مجالس شصت و اندى خواهد شد، به هفتاد و پنج مجلس بالغ گشت. و این فقط و فقط از بركات قبر أطهر آن حضرت است، تا چه رسد به فیوضات فائضه از نفس قدسیه عرشیه ناطقه آن حضرت كه بر عالم ما سوى محیط، و هر ذرّه را با تابش نور حضرت احدیت سبحانه و تعالى تربیت و اداره مى‌نماید.

 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللهُ. وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّیبِینَ الطَّاهِرِینَ، وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَآئِهِمْ أَجْمَعِینَ مِنَ الآنَ إلَى یوْمِ الدِّینِ.

 الرّاجى سید محمّد حسین الحسینىّ الطّهرانى‌

1. سوره أعراف: ٧، آيه ٤٦. [↑](#footnote-ref-1)
2. آيات ٤٢ تا ٥١، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-2)
3. قسمتى از آيه ١٢٧ و آيه ١٢٨، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-3)
4. آيه ١٣، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-4)
5. ! آيه ١٤، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-5)
6. آيه ٧، از سوره ٣٠: الرّوم [↑](#footnote-ref-6)
7. آيه ٨، از سوره ٣٠: الرّوم [↑](#footnote-ref-7)
8. قسمتى از آيه ٣٩، از سوره ٢٤: النّور [↑](#footnote-ref-8)
9. آيه ٢٩ و ٣٠، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-9)
10. آيه ٧ و ٨، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-10)
11. آيه ٢٨ و ٢٩، از سوره ١٤: إبراهيم [↑](#footnote-ref-11)
12. «معادشناسى» ج ٨، اواخر مجلس ٥٨ [↑](#footnote-ref-12)
13. قسمتى از آيه ٢، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-13)
14. آيه ٥٥، از سوره ٥٤: القمر [↑](#footnote-ref-14)
15. آيه ٢٥، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-15)
16. آيه ٣٥، از سوره ٧٨: النّبأ [↑](#footnote-ref-16)
17. آيات ١٠٥ تا ١٠٧، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-17)
18. آيه ٣٨، از سوره ٧٨: النّبأ [↑](#footnote-ref-18)
19. نيمه اوّل از آيه ٥٢، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-19)
20. قسمتى از آيه ٤٥، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-20)
21. آيه ٥٥ و ٥٦، از سوره ٣٠: الرّوم [↑](#footnote-ref-21)
22. قسمتى از آيه ٣٥، از سوره ٤٦: الاحقاف [↑](#footnote-ref-22)
23. آيات ١١٢ تا ١١٤، از سوره ٢٣: المؤمنون [↑](#footnote-ref-23)
24. قسمتى از آيه ١٤، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-24)
25. قسمتى از آيه ٢، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-25)
26. قسمتى از آيه ٨، از سوره ٣٠: الرّوم [↑](#footnote-ref-26)
27. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٢، ص ٤٢٣ [↑](#footnote-ref-27)
28. «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ١٨ [↑](#footnote-ref-28)
29. همان [↑](#footnote-ref-29)
30. همان [↑](#footnote-ref-30)
31. همان مصدر، ص ١٩ [↑](#footnote-ref-31)
32. قسمتى از آيه ١٨٩، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-32)
33. « «تفسير فرات» ص ٤٦ [↑](#footnote-ref-33)
34. «معانى الاخبار» طبع مطبعه حيدرى، ص ٥٩ [↑](#footnote-ref-34)
35. «تفسير قمّى» ص ٦٩٤ [↑](#footnote-ref-35)
36. «اصول کافى» طبع حروفى، ج ١، ص ١٨٤ [↑](#footnote-ref-36)
37. «مجمع البيان» مجلّد ٢، ص ٤٢٢؛ و «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣٣١ [↑](#footnote-ref-37)
38. «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ١٧؛ و اين روايت را در تفسير «برهان» طبع حروفى رحلى، ج ٢، ص ١٧ (و از طبع سنگى، ج ١، ص ٣٥٥)؛ و تفسير «صافى» ج ١، ص ٥٧٨ آورده است. [↑](#footnote-ref-38)
39. احمد بن عمر حلّال، از اصحاب امامين همامين موسى بن جعفر الکاظم و علىّ بن موسى الرّضا عليهم السّلام مى‌باشد، که هر دو بزرگوار مکنّى به أبو الحسن هستند. (م) [↑](#footnote-ref-39)
40. «اصول کافى» ج ١، ص ٤٢٦ [↑](#footnote-ref-40)
41. «٦٢٤ بصائر الدّرجات» الجزء العاشر، باب ١٦، حديث ٥؛ طبع حروفى ص ٤٩٦، و از طبع سنگى ص ١٤٥ [↑](#footnote-ref-41)
42. «بصائر الدّرجات» الجزء العاشر، باب ١٦، حديث ١٩؛ طبع حروفى ص ٥٠٠، و از طبع سنگى ص ١٤٦ [↑](#footnote-ref-42)
43. «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ١٧ و ١٨ [↑](#footnote-ref-43)
44. ذيل آيه ٤٦، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-44)
45. آيه ٤٧ و ٤٨، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-45)
46. نيمه دوّم از آيه ٤٩، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-46)
47. «تفسير علىّ بن إبراهيم» ص ٢١٦ و ٢١٧ [↑](#footnote-ref-47)
48. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣٤٠، به نقل از «عقائد صدوق» ص ٨٧ [↑](#footnote-ref-48)
49. «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ١٨؛ و «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣٣٧ [↑](#footnote-ref-49)
50. «تفسير قمّى» ص ٦٢٤ [↑](#footnote-ref-50)
51. آيه ٣٦ و ٣٧، از سوره ٢٤: النّور [↑](#footnote-ref-51)
52. جزو صلوات معروفه محيى الدّين عربى است که ملّا محمّد صالح موسوى خلخالى آن را ترجمه و شرح کرده، و در قطع جيبى بنام «شرح مناقب» به طبع رسيده است؛ ص ١٧١ و ١٧٢ [↑](#footnote-ref-52)
53. سوره زمر: ٣٩، آيات ٧٣ تا ٧٥. [↑](#footnote-ref-53)
54. «نهج البلاغة» خطبه ١٨١، طبع عبده مصر، ص ٣٤٧ و ص ٣٤٩ [↑](#footnote-ref-54)
55. رساله «الإنسان بعد الدّنيا» خطّى، ص ٦٨ [↑](#footnote-ref-55)
56. آيه ١٠٥، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-56)
57. قسمتى از آيه ١٠٠، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-57)
58. صدر آيه ١٣٧، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-58)
59. ذيل آيه ٤٢، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-59)
60. آيات ٢٢ تا ٢٤، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-60)
61. : آيه ١٢٨، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-61)
62. آيه ٦٣، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-62)
63. آيه ٧٢، از سوره ٤٣: الزّخرف [↑](#footnote-ref-63)
64. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٢، ص ٤٢٠، ذيل آيه ٤٣، از سوره ٧: الاعراف؛ و رساله «الإنسان بعد الدّنيا» خطّى، ص ٦٩ [↑](#footnote-ref-64)
65. آيه ١٠ و ١١، از سوره ٢٣: المؤمنون [↑](#footnote-ref-65)
66. «ثواب الاعمال» ص ٢٤٩ و ٢٥٠ [↑](#footnote-ref-66)
67. صدر آيه ٤٨، از سوره ١٤: إبراهيم [↑](#footnote-ref-67)
68. صدر آيه ٦٩، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-68)
69. قسمتى از آيه ٦٧، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-69)
70. قسمتى از آيه ٢٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-70)
71. آيات ١٣ تا ١٥، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-71)
72. همان [↑](#footnote-ref-72)
73. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٣٣، به نقل از «تفسير قمّى» ص ٦٥٢ [↑](#footnote-ref-73)
74. همان مصدر، ص ٢٠٥ [↑](#footnote-ref-74)
75. آيه ٦، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-75)
76. آيه ١٣٣، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-76)
77. قسمتى از آيه ٢١، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-77)
78. «مجمع البيان» مجلّد ١، ص ٥٠٤ [↑](#footnote-ref-78)
79. «مجمع البيان» مجلّد ١، ص ٥٠٤ [↑](#footnote-ref-79)
80. آيه ٢٦ و ٢٧، از سوره ٣٦: يس؛ اين آيه راجع به مؤمنِ به عيسى بن مريم است که چون به حمايت از رسولان او برخاست او را کشتند. و خداوند داستان او را بيان ميکند که: «به او گفته شد: در بهشت داخل شو! او گفت: اى کاش طائفه من ميدانستند که پروردگار من مرا آمرزيد و مورد کرامت خود قرار داد». [↑](#footnote-ref-80)
81. صدر آيه ٢٥، از سوره ٧١: نوح؛ اين آيه راجع به قوم نوح است که بواسطه گناهان، خداوند آنان را دستخوش غرقه ساخت و خداوند بدينگونه بيان ميکند که: «به علّت گناهانشان غرق شدند، پس بلافاصله داخل در آتش شدند.» [↑](#footnote-ref-81)
82. «بحار الانوار» ج ٨، ص ١١٩؛ و در «عيون أخبار الرّضا» ص ٦٥؛ «أمالى» صدوق، مجلس ٧٠، و از طبع سنگى ص ٢٧٦؛ «توحيد» صدوق، ص ١١٨، ضمن حديث ٢١ از طبع مطبعه حيدرى؛ و «احتجاج» طبع نجف، ج ٢، ص ١٩١، در ضمن سؤالهاى أبو صلت هروى از حضرت رضا عليه السّلام آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-82)
83. «تفسير قمّى» ص ٣٤١ و ٣٤٢ [↑](#footnote-ref-83)
84. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٣٣ [↑](#footnote-ref-84)
85. آيه ١٤ و ١٥، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-85)
86. «بحار الانوار» ج ٨، ص ١٧٦، به نقل از «تفسير نعمانى» ص ١٠٥ تا ص ١٠٧ [↑](#footnote-ref-86)
87. «أمالى» شيخ، جزء ١٦، طبع سنگى، ص ٢٩٣ [↑](#footnote-ref-87)
88. «بحار الانوار» طبع حروفى ج ٨، ص ١٩٠؛ و «تفسير فرات» ص ١٠، در ذيل آيه ٢٨٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-88)
89. «بحار الانوار» طبع حروفى ج ٨، ص ١٤٩، از کتاب «نزهة النّواظر و تنبيه الخواطر» [↑](#footnote-ref-89)
90. صدر آيه ١٩، از سوره ٤٧: محمّد [↑](#footnote-ref-90)
91. آيه ٣٣، از سوره ٤٧: محمّد [↑](#footnote-ref-91)
92. آيه ٩٠ و ٩١، از سوره ٢٦: الشّعراء [↑](#footnote-ref-92)
93. آيه ٣٦، از سوره ٧٩: النّازعات [↑](#footnote-ref-93)
94. آيه ٣١، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-94)
95. آيه ٤٤، از سوره ١٥: الحِجر [↑](#footnote-ref-95)
96. آيه ١٠١، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-96)
97. «خصال» طبع حروفى، باب الثّمانية، ص ٤٠٧ و ٤٠٨ [↑](#footnote-ref-97)
98. همان مصدر، ص ٤٠٨ [↑](#footnote-ref-98)
99. «أمالى» صدوق، ص ٤٠ و ٤١ [↑](#footnote-ref-99)
100. أبو الفضل سديد الدّين شاذان بن جبرئيل قمّى. (م) [↑](#footnote-ref-100)
101. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٤٤ و ١٤٥ [↑](#footnote-ref-101)
102. «معانى الاخبار» ص ٤٠٩، طبع حيدرى، حديث ٩٠ از نوادر [↑](#footnote-ref-102)
103. آيه ٢٠، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-103)
104. آيه ٧٥، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-104)
105. «أمالى» صدوق، مجلس ٥٣، و از طبع سنگى، ص ١٩٨ [↑](#footnote-ref-105)
106. «معانى الاخبار» طبع مطبعه حيدرى، ص ٣٣٠ [↑](#footnote-ref-106)
107. در تعليقه گويد: در نسخه‌هائى که در دست ماست، اينچنين (با ضاد) آمده و ليکن آنچه در لغت ضبط شده «جوّاظ» با ظاء است که به معناى الجافى الْغَليظ (بد اخلاق و تندخو و سخت دل) مى‌باشد- انتهى مطلب تعليقه کتاب. و ليکن در «لسان العرب» گويد: رَجُلٌ جَوّاضٌ کجَيّاضٍ؛ و آن، مردى است که با تکبّر و تبختر و خودپسندى راه ميرود. [↑](#footnote-ref-107)
108. «معانى الاخبار» طبع مطبعه حيدرى، ص ٣٣٠ [↑](#footnote-ref-108)
109. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٩٩ [↑](#footnote-ref-109)
110. آيه ٢٣ و ٢٤، از سوره ٢٢: الحجّ [↑](#footnote-ref-110)
111. آيات ٣٣ تا ٣٥، از سوره ٣٥: فاطر [↑](#footnote-ref-111)
112. آيات ٤٥ تا ٤٨، از سوره ١٥: الحِجر [↑](#footnote-ref-112)
113. ذيل آيه ٣٠ و آيه ٣١ و ٣٢، از سوره ١٦: النّحل [↑](#footnote-ref-113)
114. آيات ٥٥ تا ٥٨، از سوره ٣٦: يس [↑](#footnote-ref-114)
115. آيه ١٢٧، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-115)
116. صدر آيه ٢٣، از سوره ٥٩: الحشر [↑](#footnote-ref-116)
117. مجلسى رحمةُ الله عليه در کتاب مزار «بحار» ج ٢٢، ص ٢٤١ از طبع کمپانى، از سيّد ابن طاووس نقل ميکند که: بعد از زيارت حضرت صاحب الزّمان در سرداب مطهّر و خواندن دعا به کيفيّتى که ذکر کرده است، دوازده رکعت نماز ميخوانى و به آن حضرت هديه ميکنى و پس از هر دو رکعت تسبيح حضرت زهراء سلامُ الله عليها را ميگوئى، و ميگوئى: اللهُمَّ أَنْتَ السَّلامُ، وَ مِنْک السَّلامُ، وَ إِلَيْک يَعُودُ السَّلامُ، حَيِّنَا رَبَّنا مِنْک بِالسَّلامِ- الدُّعاءَ. [↑](#footnote-ref-117)
118. آيات ٣١ تا ٣٥، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-118)
119. ذيل آيه ٧٣، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-119)
120. آيه ٢٤، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-120)
121. قسمتى از آيه ١٢، از سوره ٦١: الصّفّ [↑](#footnote-ref-121)
122. آيه ١٥، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-122)
123. آيه ٢٥ و ٢٦، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-123)
124. آيه ٣٥، از سوره ٧٨: النّبأ [↑](#footnote-ref-124)
125. آيه ١٠ و ١١، از سوره ٨٨: الغاشية [↑](#footnote-ref-125)
126. ذيل آيه ٤٩، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-126)
127. صدر آيه ١٩، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-127)
128. آيه ٨٥، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-128)
129. صدر آيه ٢٥٦، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-129)
130. آيات ٦٨ تا ٧٣، از سوره ٤٣: الزّخرف [↑](#footnote-ref-130)
131. : آيه ٨٢، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-131)
132. قسمتى از آيه ٤٠، از سوره ٤٠: المؤمن [↑](#footnote-ref-132)
133. آيه ٢، از سوره ٤٧: محمّد [↑](#footnote-ref-133)
134. قسمتى از آيه ١١٠، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-134)
135. آيه ٦٥، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-135)
136. آيه ١١١ و ١١٢، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-136)
137. آيه ٦٩، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-137)
138. آيه ٦٢، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-138)
139. آيه ١٩٨، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-139)
140. قسمتى از آيه ١٧، از سوره ٤٨: الفتح [↑](#footnote-ref-140)
141. ». آيه ٤٠ و ٤١، از سوره ٧٩: النّازعات [↑](#footnote-ref-141)
142. آيه ٢٣، از سوره ١١: هود [↑](#footnote-ref-142)
143. آيه ٨٨ و ٨٩، از سوره ٢٦: الشّعراء [↑](#footnote-ref-143)
144. طابَ و طوبَى، أجوف يائى هستند؛ و طوبى در اصل طُيْبَى بوده است، به مناسبت ضمّه ما قبل ياء آن را قلب به واو کردند طوبَى شد [↑](#footnote-ref-144)
145. آيه ٢٩، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-145)
146. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٣، ص ٢٩١ [↑](#footnote-ref-146)
147. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٣٤١ [↑](#footnote-ref-147)
148. «تفسير قمّى» ص ٣٧٤ [↑](#footnote-ref-148)
149. «خصال» طبع سنگى، ج ٢، ص ٨٢، در باب اثنى عشر؛ در ذيل حديثى که دوازده علامت براى اهل تقوى ذکر ميکند آورده است. [↑](#footnote-ref-149)
150. «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ٢١١ و ٢١٢ [↑](#footnote-ref-150)
151. «تفسير عيّاشى» ج ٢، ص ٢١٢ [↑](#footnote-ref-151)
152. «تفسير فرات» ص ٧٢ و ٧٣؛ و ص ٧٤ و ٧٥ [↑](#footnote-ref-152)
153. همان [↑](#footnote-ref-153)
154. آيه ٧٢، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-154)
155. قسمتى از آيه ١٠٠، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-155)
156. آيه ٣٤، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-156)
157. قسمتى از آيه ٧١، از سوره ٤٣: الزّخرف [↑](#footnote-ref-157)
158. ذيل آيه ٣١، از سوره ٤١: فُصّلت [↑](#footnote-ref-158)
159. ذيل آيه ١٠٢، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-159)
160. آيه ١٧، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-160)
161. تفسير «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٤، ص ٣٣١؛ و «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٢٠ [↑](#footnote-ref-161)
162. آيه ١٦ و ١٧، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-162)
163. مراد از غناى حرام هر صوتى است که انسان را به لهو در آورد؛ مانند مجالس تغنّى و سماع زنان آواز خوان، و يا سماع موسيقى با آلات آن. و امّا مجرّد صداى خوش و لحن خوش، گرچه با ترجيع باشد و يا فرح انگيز و غم‌آور باشد، نه آنکه حرام نيست بلکه بسيار خوب است، و موجب صفا و لطافت روح است، بخصوص در قرائت قرآن و دعا و أشعار سوق دهنده به خدا و عالم تجرّد و اطلاق فوق‌العاده مؤثّر است، و حقّاً غناى بهشتى است. [↑](#footnote-ref-163)
164. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٥١٢ و ٥١٣؛ و از طبع حروفى، مطبعة النّجف: ج ٢، ص ١٦٩ و ١٧٠ [↑](#footnote-ref-164)
165. آيات ٣٩ تا ٤١، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-165)
166. صدر آيه ٣٤، از سوره ٣٩: الزّمر؛ و قسمتى از آيه ٢٢، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-166)
167. آيه ٢٢ و ٢٣، از سوره ٧٥: القيامة [↑](#footnote-ref-167)
168. قسمتى از آيه ١١٠، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-168)
169. آيه ٣٥، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-169)
170. «تفسير قمّى» ص ٦٤٦ [↑](#footnote-ref-170)
171. آيه ٣٨، از سوره ٢٤: النّور [↑](#footnote-ref-171)
172. ذيل آيه ١٠٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-172)
173. قسمتى از آيه ٢١، از سوره ٢٤: النّور [↑](#footnote-ref-173)
174. قسمتى از آيه ١٥٦، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-174)
175. قسمتى از آيه ١٣، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-175)
176. قسمتى از آيه ٤٩، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-176)
177. ذيل آيه ٥٦، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-177)
178. آيه ٣١، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-178)
179. «منتهى الآمال» طبع رحلى إسلاميّه، ج ٢، ص ٩ [↑](#footnote-ref-179)
180. ذيل آيه ٢٨، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-180)
181. «اصول کافى» ج ٢، ص ٤٩٦ [↑](#footnote-ref-181)
182. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٤٦ [↑](#footnote-ref-182)
183. «سفينة البحار» ج ١، ص ١٨٣، در ماده جنن [↑](#footnote-ref-183)
184. همان [↑](#footnote-ref-184)
185. «خصال» طبع سنگى، ج ٢، ص ١٧١ [↑](#footnote-ref-185)
186. همان مصدر، ج ١، ص ١٥٧ [↑](#footnote-ref-186)
187. «إکمال الدّين» صدوق، باب ٢٦، ج ٣، طبع سنگى، ص ١٧٣؛ «بحار الانوار» ج ٨، ص ١٨٩ [↑](#footnote-ref-187)
188. «أمالى» صدوق، مجلس ١٨، طبع سنگى، ص ٤٨ [↑](#footnote-ref-188)
189. «أمالى» طوسى، جزء ٧، طبع سنگى، ص ١٢١ [↑](#footnote-ref-189)
190. «أمالى» طوسى، طبع سنگى، ص ١٢١ [↑](#footnote-ref-190)
191. «خصال» طبع حروفى، ص ٤٢٩ [↑](#footnote-ref-191)
192. «بشارة المصطفى» طبع دوّم نجف، ص ١٥٩ [↑](#footnote-ref-192)
193. «جامع الاخبار» فصل ١٣٧، طبع سنگى، ص ٢٠٣ [↑](#footnote-ref-193)
194. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٣٩ [↑](#footnote-ref-194)
195. آيه ٥٤، از سوره ٤٤: الدّخان [↑](#footnote-ref-195)
196. آيه ٢٢ و ٢٣، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-196)
197. آيه ٤٨ و ٤٩، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-197)
198. آيه ٣٣، از سوره ٧٨: النّبأ [↑](#footnote-ref-198)
199. تفسير «الميزان» ج ١٩، ص ١٠٥ [↑](#footnote-ref-199)
200. آيه ٤٦، از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-200)
201. ذيل آيه ٣٥، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-201)
202. آيه ٤٨، از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-202)
203. آيه ٥٠، از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-203)
204. آيه ٥٢، از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-204)
205. آيه ٥٤ از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-205)
206. آيه ٢٣، از سوره ٦٩: الحاقّة [↑](#footnote-ref-206)
207. آيه ١٤، از سوره ٧٦: الدّهر [↑](#footnote-ref-207)
208. آيه ٥٦، از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-208)
209. آيه ٥٨، از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-209)
210. آيه ٦٠ از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-210)
211. آيه ٦٢ از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-211)
212. آيه ٦٤، از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-212)
213. آيه ٦٦ از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-213)
214. آيه ٦٨، از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-214)
215. آيه ٧٠ از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-215)
216. آيه ٧٢ از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-216)
217. آيه ٧٤ از سوره ٥٥: الرّحمن [↑](#footnote-ref-217)
218. آيه ٧٦ از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-218)
219. آيه ٧٨ از سوره ٥٥: الرحمن [↑](#footnote-ref-219)
220. آيه ١٠ تا ١٤ از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-220)
221. آيه ١٥ و ١٦ از سوره ٥٦: الواقعه [↑](#footnote-ref-221)
222. آيات ١٧ تا ١٩، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-222)
223. آيات ٢٠ تا ٢٤ از سوره ٥٦: الواقعه [↑](#footnote-ref-223)
224. آيه ٢٥ و ٢٦ از سوره ٥٦: الواقعه [↑](#footnote-ref-224)
225. آيات ٢٧ تا ٣٣، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-225)
226. «الميزان» ج ١٩، ص ١٤٥ [↑](#footnote-ref-226)
227. ذيل آيه ١٤٨، از سوره ٢٦: الشّعراء [↑](#footnote-ref-227)
228. «الميزان» ج ١٩، ص ١٤٥ [↑](#footnote-ref-228)
229. آيات ٣٤ تا ٣٧، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-229)
230. آيات ٣٨ تا ٤٠، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-230)
231. آيه ٥٤ و ٥٥، از سوره ٥٤: القمر [↑](#footnote-ref-231)
232. آيه ٧ و ٨، از سوره ٩٨: البيِّنة [↑](#footnote-ref-232)
233. آيات ٣١ تا ٣٦، از سوره ٧٨: النّبأ [↑](#footnote-ref-233)
234. ذيل آيه ٢٥، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-234)
235. غُمْص به ضمّ اوّل و سکون ثانى، جمع غَمصاء است؛ و آن زنى است که از گوشه چشمش قِى مى‌آيد. رُمْص جمع رَمْصاء است؛ و رَمْص به معناى قى است که در مجراى اشک پيدا مى‌شود. و عُمْش جمع عَمْشاء است؛ و آن زنى است که نور چشمش ضعيف شده و در اکثر اوقات آب ريزش دارد. [↑](#footnote-ref-235)
236. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ١، ص ٦٥ [↑](#footnote-ref-236)
237. آيه ٣٥، از سوره ١٣: الرّعد [↑](#footnote-ref-237)
238. «مجمع البيان» مجلّد ٣، ص ٢٩٦ [↑](#footnote-ref-238)
239. آيه ١٧، از سوره ٧٦: الدّهر [↑](#footnote-ref-239)
240. «مجمع البيان» مجلّد ٥، ص ٤١١ [↑](#footnote-ref-240)
241. «جامع الاخبار» فصل ١٣٧، ص ٢٠٢ از طبع سنگى [↑](#footnote-ref-241)
242. «مجمع البيان» مجلّد ٥، ص ٢١١ [↑](#footnote-ref-242)
243. «مجمع البيان» مجلّد ٥، ص ٢١١ [↑](#footnote-ref-243)
244. آيه ١٩٨، از سوره ٣: ءال عمران [↑](#footnote-ref-244)
245. آيات ٢٠ تا ٢٢، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-245)
246. ذيل آيه ١١، از سوره ٦٥: الطّلاق [↑](#footnote-ref-246)
247. چون در قرآن کريم داريم: وَ لَکمْ فِيها ما تَشْتَهِي أَنْفُسُکمْ. (قسمتى از آيه ٣١، از سوره ٤١: فصّلت) «براى شما در بهشت هر چيزى است که بدان ميل داشته باشيد.» [↑](#footnote-ref-247)
248. چون در روايات است که: چيدن ميوه‌هاى بهشتى نياز به بالا رفتن از درخت و نردبان و غيره ندارد؛ هر کس هر ميوه اى را که بخواهد فوراً آن درخت بسوى او خم مى‌شود، و تا حدّى نزديک مى‌آيد که دست برسد و ميوه را بچيند. آيات قرآن هم بر اين دلالت دارد: قُطُوفُها دانِيَةٌ. [↑](#footnote-ref-248)
249. «رجال کشّى» طبع بمبئى، ص ١٧٧ و ١٧٨ [↑](#footnote-ref-249)
250. آيه ١٥ و ١٦، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-250)
251. «علم اليقين» فيض کاشانى، طبع سنگى وزيرى، ص ٢٢٤ [↑](#footnote-ref-251)
252. آيات ١٠ تا ١٢، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-252)
253. آيه ٣٨ و صدر آيه ٣٩، از سوره ٧٠: المعارج [↑](#footnote-ref-253)
254. ذيل آيه ١٢، از سوره ٦١: الصّفّ [↑](#footnote-ref-254)
255. آيه ١٠٧ و ١٠٨، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-255)
256. آيه ١٠ و ١١، از سوره ٢٣: المؤمنون [↑](#footnote-ref-256)
257. آيه ١٩، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-257)
258. آيه ١٤ و ١٥، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-258)
259. آيه ٢٢ و ٢٣، از سوره ٧٥: القيامة [↑](#footnote-ref-259)
260. قسمتى از آيه ١١٠، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-260)
261. آيات ٢٧ تا ٣٠، از سوره ٨٩: الفجر [↑](#footnote-ref-261)
262. صدر آيه ١٢٧، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-262)
263. «مجمع البيان» مجلّد ٢، ص ٣٦٤ [↑](#footnote-ref-263)
264. از سعدى شيرازى؛ «کلّيّات» طبع فروغى، غزليّات، ص ٢٧٨ [↑](#footnote-ref-264)
265. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٣٩ [↑](#footnote-ref-265)
266. «کافى» ج ٤، ص ٣٠ [↑](#footnote-ref-266)
267. «أمالى» صدوق، مجلس ٨٥، طبع سنگى، ص ٣٤٤ [↑](#footnote-ref-267)
268. «نهج البلاغة» خطبه ٨٣ از طبع عبده مصر، ص ١٤٩ [↑](#footnote-ref-268)
269. صدر آيه ٢٥٣، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-269)
270. قسمتى از آيه ٥٥، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-270)
271. آيه ١٦٤، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-271)
272. «عيون أخبار الرّضا» ص ٢٥٧ [↑](#footnote-ref-272)
273. آيه ١٠٧، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-273)
274. «تفسير قمّى» طبع سنگى، ص ٤٠٧ [↑](#footnote-ref-274)
275. «خصال» طبع سنگى، باب الاربعة، ج ١، ص ٩٦ [↑](#footnote-ref-275)
276. «أمالى» مفيد، مجلس هشتم، ص ٤٥ [↑](#footnote-ref-276)
277. «خصال» طبع سنگى، باب ما فوق ألْف، ج ٢، ص ١٧١؛ و در «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٣٢ [↑](#footnote-ref-277)
278. «أمالى» طوسى، جزء ١٧، طبع سنگى، ص ٣٠٢ [↑](#footnote-ref-278)
279. «أمالى» صدوق، مجلس ٥٧، طبع سنگى، ص ٢١٦ [↑](#footnote-ref-279)
280. همان مصدر، مجلس ٤٨، ص ١٧٦ [↑](#footnote-ref-280)
281. «أمالى» صدوق، مجلس ٣٦، ص ١٢٠ [↑](#footnote-ref-281)
282. ذيل آيه ٧، از سوره ٤٢: الشّورى [↑](#footnote-ref-282)
283. «نهج البلاغة» خطبه ١٦٣ از طبع عبده مصر، ج ١، ص ٣١٠ و ٣١١ [↑](#footnote-ref-283)
284. سوره زمر: ٣٩، آيه: ٧١ و ٧٢. [↑](#footnote-ref-284)
285. دعاى سى و دوّم از «صحيفه سجّاديّه» [↑](#footnote-ref-285)
286. رساله «الإنسان بعد الدّنيا» خطّى، ص ٧١ [↑](#footnote-ref-286)
287. آيه ٨٢ و ٨٣، از سوره ٣٨: ص: «شيطان گفت: سوگند به عزّت تو که تمام بنى آدم را من إغوا ميکنم، مگر آنان که از بندگان مخلَص تو باشند.» [↑](#footnote-ref-287)
288. قسمتى از آيه ٤٢، از سوره ٨: الانفال: «تا آنکه کسى که هلاک ميگردد، از روى بيّنه و بصيرت هلاک گردد؛ و هر کسى که زنده مى‌شود و حيات طيّبه مى‌يابد، از روى بصيرت و بيّنه باشد.» [↑](#footnote-ref-288)
289. از اين اشکالات، شش تا را علّامه طباطبائى مدّ ظلّه العالى در اوائل سوره أعراف در تفسير «الميزان» ج ٨، از ص ٤٣ تا ص ٥٨ ذکر کرده و جواب کافى داده‌اند. و اين اشکالاتى است که در «روح المعانى» از شارح «اناجيل اربعه» ضمن صورت مناظره اى که بين ابليس و ملائکه بعد از حادثه آدم واقع شد ذکر ميکند، و آلوسى ميگويد: فخر رازى گفته است: اگر اوّلين و آخرين جمع شوند و حکم به تحسين عقل و تقبيح آن نمايند، هيچ مَفرّ و خلاصى از اين اشکالات را نمى‌يابند، و همه را لازم مى‌شمارند. [↑](#footnote-ref-289)
290. ذيل آيه ٣٤، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-290)
291. آيه ٧٤ از سوره ٣٨: ص [↑](#footnote-ref-291)
292. ذيل آيه ٧٥ از سوره ٣٨: ص [↑](#footnote-ref-292)
293. قسمتى از آيه ١٢ از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-293)
294. آيه ١٣ از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-294)
295. ذيل آيه ٨٧، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-295)
296. آيه ٣١، از سوره ٤٥: الجاثية [↑](#footnote-ref-296)
297. آيه ٣٦، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-297)
298. آيه ١٥، از سوره ٤١: فصّلت [↑](#footnote-ref-298)
299. آيه ٢٧، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-299)
300. ذيل آيه ٣٤ و آيه ٣٥، از سوره ٤٠: المؤمن [↑](#footnote-ref-300)
301. البتّه بايد در اين آيه شريفه توجّه داشت که لفظ «کلّ» بر لفظ «قلب» مقدّم است نه مؤخّر، و چنين است: عَلى‌ کلِّ قَلْبِ مُتَکبِّرٍ، و چنين نيست: علَى قَلبِ کلِّ مُتکبّرٍ. زيرا اگر لفظ «کلّ» مؤخّر بود معنايش اين مى‌شد که: خداوند مهر ميزند بر دل و انديشه تمام افراد متکبّر. و اما اين مهر خوردگى بر تمام قسمت‌هاى دل هر فرد متکبّر بود يا بر بعضى از قسمت‌ها، و بقيه قسمت‌ها سالم بود؛ ديگر آيه در اين زمينه ساکت بود و مفهومى نداشت. و امّا در آيه که لفظ «کلّ» مقدّم آمده است معنايش اين مى‌شود که مهر خوردگى بر تمام قسمت‌هاى دل شخص متکبّر و جبّار است، و هيچ قسمت از نواحى دل او بدون مهر خوردگى نيست و سالم نخواهد ماند. و از طرفى چون جنس متکبّر از لفظ متکبّر اراده شده است، گرچه تصريحى نسبت به جميع متکبّران نشده است، ليکن از اطلاق لفظِ جنس متکبّر در اين زمينه خطاب، استفاده «عموم أفرادى» نيز مى‌شود. و بنابراين، معناى آيه اين مى‌شود که: خداوند بر تمام نواحى دل هر شخص متکبّرى مهر ميزند. و معلوم است که آنچه را تقديم لفظ «کلّ» به همين بيانى که نموديم ميرساند، تأخير آن نميرساند. و به جهت همين نکته دقيقه لفظ «کلّ» مقدّم شده و در اين صورت أشمل و أعمّ از نقطه نظر اجزاء موضوع خواهد بود. [↑](#footnote-ref-301)
302. ذيل آيه ٨٢، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-302)
303. آيه ٢٠٦، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-303)
304. آيه ١٥، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-304)
305. ذيل آيه ٦٠، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-305)
306. ذيل آيه ٦٠، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-306)
307. آيات ٢٠٤ تا ٢٠٦، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-307)
308. آيه ٢٣، از سوره ٥٩: الحشر [↑](#footnote-ref-308)
309. آيات ١ تا ٣، از سوره ٧٤: المدّثّر [↑](#footnote-ref-309)
310. آيه ١١١، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-310)
311. صدر آيه ٤٨ و ١١٦، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-311)
312. آيه ١٣، از سوره ٣١: لقمان [↑](#footnote-ref-312)
313. ذيل آيه ٤٨، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-313)
314. قسمتى از آيه ٣١، از سوره ٢٢: الحجّ [↑](#footnote-ref-314)
315. آيه ٦، از سوره ٩٨: البيّنة [↑](#footnote-ref-315)
316. \* آيه ١٦٨ و ١٦٩، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-316)
317. آيات ٢٤ تا ٢٦، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-317)
318. ذيل آيه ١٤٠، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-318)
319. صدر آيه ٦٨، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-319)
320. قسمتى از آيه ٧٣، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-320)
321. آيات ١١ تا ١٤، از سوره ٥٢: الطّور [↑](#footnote-ref-321)
322. : آيات ٥٥ تا ٥٩، از سوره ٣٨: ص [↑](#footnote-ref-322)
323. آيه ١١٥، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-323)
324. آيه ٩٣، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-324)
325. آيه ١٥ و ١٦، از سوره ٨: الانفال [↑](#footnote-ref-325)
326. «أمالى» صدوق، مجلس ٨٧، طبع سنگى، ص ٣٥٧ و ٣٥٨ [↑](#footnote-ref-326)
327. «أمالى» طوسى، جزء ١، طبع سنگى، ص ١٨ [↑](#footnote-ref-327)
328. سوره المؤمنون: ٢٣، آيات ١٠٣ تا ١١١. [↑](#footnote-ref-328)
329. آيه ٩٦ از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-329)
330. آيه ٣٣ از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-330)
331. آيه ٦، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-331)
332. ذيل آيه ٧١، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-332)
333. آيه ١٩، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-333)
334. آيه ١٣، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-334)
335. «ثواب الاعمال» طبع سنگى، ص ٦٦؛ و مراد از «سجده لقمان» سوره الم تنزيل است که سى و دوّمين سوره از قرآن است، و چون بعد از سوره لقمان قرار گرفته است براى آنکه از سه سوره ديگر قرآن که داراى سجده است مشخّص و ممتاز شود، آن را سجده لقمان گويند؛ يعنى آن سوره سجده اى که متّصل به سوره لقمان است. [↑](#footnote-ref-335)
336. آيه ٦ و ٧، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-336)
337. ذيل آيه ٦ و آيات ٧ تا ١٠، از سوره ٣٦: يس [↑](#footnote-ref-337)
338. : ذيل آيه ١٦، از سوره ٤٧: محمّد [↑](#footnote-ref-338)
339. ذيل آيه ١٥٥، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-339)
340. ذيل آيه ٩٣ و ذيل آيه ٨٧، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-340)
341. همان [↑](#footnote-ref-341)
342. ذيل آيه ٧٤، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-342)
343. ذيل آيه ٣٥، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-343)
344. آيه ٣، از سوره ٦٣: المنافقون [↑](#footnote-ref-344)
345. ذيل آيه ١٠٦ و آيات ١٠٧ تا ١٠٩، از سوره ١٦: النّحل [↑](#footnote-ref-345)
346. «اصول کافى» ج ١، ص ١٥٨ [↑](#footnote-ref-346)
347. همان مصدر، ص ١٥٧ و ١٥٨ [↑](#footnote-ref-347)
348. «اصول کافى» ج ١، ص ١٥٩ [↑](#footnote-ref-348)
349. همان مصدر، ص ١٥٧ [↑](#footnote-ref-349)
350. «اصول کافى» ج ١، ص ١٥٩ [↑](#footnote-ref-350)
351. همان مصدر، ص ١٦٠ [↑](#footnote-ref-351)
352. «تحف العقول» طبع حروفى، ص ٤٥٨ تا ص ٤٧٥ [↑](#footnote-ref-352)
353. «بحار الانوار» طبع کمپانى، ج ٣: عدل و معاد، ص ٢٠ تا ص ٢٥ [↑](#footnote-ref-353)
354. «احتجاج» طبرسى، طبع نجف، ج ٢، ص ٢٥١ تا ص ٢٥٧ [↑](#footnote-ref-354)
355. «اصول کافى» ج ١، تعليقه ص ١٥٦ [↑](#footnote-ref-355)
356. آيه ١٥٩ و ١٦٠، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-356)
357. اسم لطيف در هفت جاى از قرآن کريم بر خداوند تعالى إطلاق شده است، ولى اين عبارت در دو مورد آمده است: اوّل در آيه ٦٣، از سوره ٢٢: الحجّ؛ دوّم در آيه ١٦، از سوره ٣١: لقمان. [↑](#footnote-ref-357)
358. آيه ١٤ و ١٥، از سوره ٨٣: المُطفِّفين [↑](#footnote-ref-358)
359. آيات ٩٨ تا ١٠٢، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-359)
360. قسمتى از آيه ٢٢، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-360)
361. آيه ٧١ و ٧٢، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-361)
362. «تفسير نعمانى» ص ١٥؛ «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٣٠٦ [↑](#footnote-ref-362)
363. «روضه کافى» ص ١٤٥ [↑](#footnote-ref-363)
364. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٢، ص ١٣٠ [↑](#footnote-ref-364)
365. آيه ٤٣ و ٤٤، از سوره ١٥: الحِجر [↑](#footnote-ref-365)
366. لَظى معرفه است و به معناى جهنّم است، و چون داراى عَلميّت و تأنيث است، لذا غير منصرف است. امّا اللَظَى، هم مصدر است و هم به معناى نفس آتش و يا شعله آن است. [↑](#footnote-ref-366)
367. «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٣، ص ٣٣٨ [↑](#footnote-ref-367)
368. آيات ١٦ تا ١٨، از سوره ٧٠: المعارج [↑](#footnote-ref-368)
369. سَقَر معرفه است و به معناى جهنّم است؛ و عَلَم است و غير منصرف. و امّا سَقَر- به فتحتين- که مصدر و يا اسم مصدر باشد و يا معناى وصف داشته باشد نداريم، ولى سَقْر- به فتحه اوّل و سکون دوّم- به معناى تابش خورشيد و تأثير آتش است بطورى که صورت را بسوزاند و مغز را به جهت گرما و حرارت آزار رساند. [↑](#footnote-ref-369)
370. آيات ٢٨ تا ٣٠، از سوره ٧٤: المدّثّر [↑](#footnote-ref-370)
371. اين دو فقره متّخذ از آيه ٣٢ و ٣٣، از سوره ٧٧: المرسلات است. [↑](#footnote-ref-371)
372. ذيل آيه ٢٩، از سوره ١٨: الکهف [↑](#footnote-ref-372)
373. غلّ جامعه غلى است که بر گردن نهند و زنجيرهائى را که به دست بسته شده است با آن متّصل کنند، و ازاين‌جهت آن را جامعه گويند. [↑](#footnote-ref-373)
374. آيه ٤، از سوره ٧٦: الإنسان [↑](#footnote-ref-374)
375. ناظر است به آيه مبارکه ١٧، از سوره ٧٤: المدّثّر: سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً. [↑](#footnote-ref-375)
376. ناظر است به ذيل آيه مبارکه ٦٨، از سوره ٢٥: الفرقان: وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِک يَلْقَ أَثاماً. [↑](#footnote-ref-376)
377. «تفسير قمّى» ص ٣٥١ و ٣٥٢؛ و «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٢٨٩ و ٢٩٠ [↑](#footnote-ref-377)
378. «خصال» طبع سنگى، ج ٢، ص ١٢؛ و از طبع حروفى، ص ٣٦١؛ «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٢٨٥ [↑](#footnote-ref-378)
379. «خصال» طبع سنگى، ج ٢، ص ٧ و ٨؛ و از طبع حروفى، ص ٣٥٢ و ٣٥٣ [↑](#footnote-ref-379)
380. آيه ١٨٨، از سوره ٣: ءَال عمران [↑](#footnote-ref-380)
381. آيه ٨٣، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-381)
382. سوره بقره: ٢، آيه ٨٠ و ٨١. [↑](#footnote-ref-382)
383. آيه ٩١، از سوره ٣: ءال عمران [↑](#footnote-ref-383)
384. آيه ٣٦ و ٣٧، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-384)
385. آيه ٢٠ و ٢١، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-385)
386. آيه ١٧٩، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-386)
387. آيه ٧ و ٨، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-387)
388. آيه ١٥ و ١٦، از سوره ١١: هود [↑](#footnote-ref-388)
389. آيه ٨٦، از سوره ٢: البقرة [↑](#footnote-ref-389)
390. قسمتى از آيه ١٠٩، از سوره ٩: التّوبة [↑](#footnote-ref-390)
391. قسمتى از آيه ٣٩، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-391)
392. آيه ٩٧، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-392)
393. آيات ١٥ تا ١٧، از سوره ١٤: إبراهيم [↑](#footnote-ref-393)
394. آيه ٧٤، از سوره ٢٠: طه [↑](#footnote-ref-394)
395. ذيل آيه ٥٥ و آيه ٥٦، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-395)
396. ذيل آيه ٤٩، از سوره ٩: التّوبة؛ و قسمتى از آيه ٥٤، از سوره ٢٩: العنکبوت [↑](#footnote-ref-396)
397. آيه ٢٥، از سوره ٧١: نوح [↑](#footnote-ref-397)
398. «خصال» طبع سنگى، ج ٢، ص ١٤٧؛ «بحار الانوار» ج ٨، ص ١٢٧ و ١٢٨ [↑](#footnote-ref-398)
399. آيات ٦٦ تا ٦٨، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-399)
400. «تفسير علىّ بن إبراهيم قمّى» طبع سنگى، ص ٢١٦ [↑](#footnote-ref-400)
401. همان مصدر، ص ١٢٩، در ذيل آيه ٥٦، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-401)
402. همان مصدر، ص ٣٤٨، در ذيل آيه ٤٩ و ٥٠، از سوره ١٤: إبراهيم [↑](#footnote-ref-402)
403. ذيل آيه ١٥، از سوره ٤٧: محمّد [↑](#footnote-ref-403)
404. «تفسير قمّى» ص ٣٤٤ و ٣٤٥، در ذيل آيه ١٧، از سوره ١٤: إبراهيم [↑](#footnote-ref-404)
405. «تفسير قمّى» ص ٤٣٧ [↑](#footnote-ref-405)
406. همان مصدر، ص ٥١٣، در ذيل آيه ٢٠، از سوره ٣٢: السّجدة [↑](#footnote-ref-406)
407. «تفسير قمّى» ص ٦٤٥ و ٦٤٦، در ذيل آيه ٣٠، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-407)
408. همان مصدر، ص ٧٢٢، در ذيل آيات ٤ تا ٧، از سوره ٨٨: الغاشية [↑](#footnote-ref-408)
409. آيه ٩٧، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-409)
410. «تفسير قمّى» ص ٧١٣ و ٧١٤، در ذيل آيه ١٢، از سوره ٨١: التّکوير [↑](#footnote-ref-410)
411. همان مصدر، ص ٥٧٩، در ذيل آيه ٦٠، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-411)
412. «اصول کافى» ج ٢، ص ٣١٠ [↑](#footnote-ref-412)
413. «عقاب الاعمال» طبع سنگى، ص ١٤ [↑](#footnote-ref-413)
414. در «نهايه» ابن أثير در مادّه ضحضح آورده است: «و فى روايةٍ: أنّه فى ضَحضاحٍ مِن نارٍ يَغلى منه دِماغُه؛ الضَّحضاحُ فى الاصلِ: ما رَقَّ مِنَ الماءِ على وَجهِ الارضِ ما يَبلُغُ الکعْبَينِ، فاستَعاره لِلنّار.» (م) [↑](#footnote-ref-414)
415. «تفسير قمّى» ص ٥٨٥ [↑](#footnote-ref-415)
416. ذيل آيات ١٨٢ از سوره ٣: ءَال عمران، و ٥١ از سوره ٨: الانفال، و ١٠ از سوره ٢٢: الحجّ [↑](#footnote-ref-416)
417. «بحار الانوار» طبع کمپانى، ج ٣، ص ٣٧٧؛ و طبع حروفى، ج ٨، ص ٢٩٧؛ و در خود «عقاب الاعمال» طبع سنگى، ص ٤٣، از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام روايت نموده است. [↑](#footnote-ref-417)
418. «تفسير قمّى» ص ٧٤٣ و ٧٤٤ [↑](#footnote-ref-418)
419. «أسرار الصّلاة» مرحوم آية الله حاج ميرزا جواد آقا ملکى تبريزى، طبع حروفى (سنه ١٣٨٠) ص ١٩١ [↑](#footnote-ref-419)
420. آيات ٦٢ تا ٦٨، از سوره ٣٧: الصّافّات [↑](#footnote-ref-420)
421. آيات ٤٣ تا ٤٩، از سوره ٤٤: الدّخان [↑](#footnote-ref-421)
422. آيات ٤١ تا ٥٧، از سوره ٥٦: الواقعة [↑](#footnote-ref-422)
423. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٦٧ و ١٦٨ [↑](#footnote-ref-423)
424. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٤٥ و ١٤٦ [↑](#footnote-ref-424)
425. «تفسير فرات» ص ١٧١ و ١٧٢؛ «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ١٧٢ [↑](#footnote-ref-425)
426. لَصَالُوا الْجَحيم مضاف و مضافٌ إليه است. و صالوا در اصل صالون بوده است، اسم فاعل جمع، از مادّه صَلِىَ يَصْلَى، صَلًى و صِلًى و صُليًّا و صِليًّا النّارَ و بِها: قاسَى حَرَّها و احتَرقَ بِها. و صالون در اصل صاليون بوده است که در إعلال، ياءِ آن افتاده است. و از باب صَلَى يَصلِى صَلْيًا اللحمَ: شَواهُ، فاللحمُ مَصلىٌّ؛ و- فلاناً النّارَ و فيها و علَيها: أدخلَه إيّاها و أثواه فيها، نمى‌باشد. [↑](#footnote-ref-426)
427. سوره مطفّفين: ٨٣، آيات ١٤ تا ١٧. [↑](#footnote-ref-427)
428. طابق هم به فتح باء است، چون هاجر، و هم به کسر باء، چون صاحب. [↑](#footnote-ref-428)
429. «نهج البلاغة» خطبه ١٨١، از طبع عبده مصر، ص ٣٤٧ و ٣٤٨ [↑](#footnote-ref-429)
430. آيه ١٣، از سوره ٦٠: الممتحنة [↑](#footnote-ref-430)
431. قسمتى از آيه ٨٧، از سوره ١٢: يوسف [↑](#footnote-ref-431)
432. آيه ٢٣، از سوره ٢٩: العنکبوت [↑](#footnote-ref-432)
433. قسمتى از آيه ١٥٦، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-433)
434. صدر آيه ٤٦، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-434)
435. ذيل آيه ١٣ و صدر آيه ١٤، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-435)
436. آيه ١٧٩، از سوره ٧: الاعراف [↑](#footnote-ref-436)
437. آيه ٢٣، از سوره ٢٥: الفرقان [↑](#footnote-ref-437)
438. آيه ٣٩، از سوره ٢٤: النّور [↑](#footnote-ref-438)
439. آيه ٢٨ و ٢٩، از سوره ١٤: إبراهيم [↑](#footnote-ref-439)
440. ذيل آيه ١٠، از سوره ٣٥: فاطر [↑](#footnote-ref-440)
441. قسمتى از آيه ١٢، از سوره ٤٨: الفتح [↑](#footnote-ref-441)
442. ذيل آيه ٢٠، از سوره ٥٧: الحديد [↑](#footnote-ref-442)
443. آيات ٤ تا ٦، از سوره ٩٥: التّين [↑](#footnote-ref-443)
444. ، آيه ٩٩ و ١٠٠، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-444)
445. آيه ١٠١، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-445)
446. در «الکنى و الالقاب» ج ١، ص ٢٨٣ آورده است که: ابنُ الزِّبَعْرَى (با کسر زاء و فتحه باء و سکون عين) يکى از شعراى قريش بوده است که مسلمين را در اشعار خود هجو ميکرده است، و کفّار قريش را در اشعارش عليه مسلمين تحريض مى‌نموده است. و او همان کسى است که در غزوه احد گفت:

يا غُرابَ البَين أ سمعتَ فقُل‌ \*\* إنَّما تندبُ شيئاً قَد فُعل‌

تا آخر ابيات. و اين اشعار همان است که چون سر حضرت امام حسين عليه السّلام و اسيران اهل بيت را نزد يزيد آوردند، بدين ابيات تمثّل جست. يزيد سر آن حضرت را در مقابل خود گذارد و چوب خيزران طلب کرد و با حال تأمّل و تفکر شروع کرد به دندانهاى ثناياى آن حضرت زدن؛ و بدين اشعار تمثّل نمود:

ليتَ أشياخى ببدرٍ شَهِدُوا \*\* جَزَعَ الخَزرَجِ من وقعِ الاسَل‌

و ابن زبعرى پيامبر اکرم صلّى الله عليه و آله و سلّم را هجو مى‌کرد و سخنان بزرگ در هجو او مى‌سرود. و داستان او درباره نجاست و خون در مطالب وارده در شرح ابو طالب گذشت.

ابن زبعرى در روز فتح مکه گريخت، و پس از آن به نزد رسول خدا برگشت و اعتذار جست، و رسول خدا عذر او را پذيرفت. و ابن زبعرى در ضمن ابيات بسيارى که از پيامبر عذر خواهى مى‌کند، از جمله مى‌گويد:

إنّى لمُعتذرٌ إليک مِن الَّذى‌ \*\* أسديتُ إذ أنا فى الضّلالِ أهيمُ‌

فَاغفرْ فَدا لكَ والِداىَ كلاهُما \*\* زَلَلى فإنّكَ راحمٌ مرحومُ‌

و لقدْ شَهدتُ بأنّ دينَك صادق‌ \*\* حقٌّ و أنّك فى العبادِ جسيمُ‌

و روايت شده است که چون گفتار خداوند تعالى نازل شد:﴿ إِنَّکمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ‌﴾، ابن زبعرى گفت: آگاه باشيد! سوگند به خدا اگر من محمّد را در مجلس بيابم با او محاکمه و مخاصمه مى‌کنم! شما از محمّد بپرسيد: تمام آن چيزهائى که غير از خدا معبود واقع مى‌شوند با عبادت کنندگان آنها در جهنّم مى‌روند؟ ما ملائکه را عبادت مى‌کنيم، و يهود عزير را عبادت مى‌کنند، و نصارى عيسى را عبادت مى‌کنند!

اين مطلب را به رسول خدا گزارش دادند. پيامبر فرمود: اى واى بر مادرش! آيا او ندانسته است که کلمه «ما» براى غير ذَوى العقول است، و کلمه «مَن» براى ذَوى العقول؟ و به پيرو اين قضيّه اين آيه فرود آمد:﴿ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى‌ أُولئِک عَنْها مُبْعَدُونَ.﴾

و در «أعلام زرکلى» ج ٤، ص ٢١٨ گويد که: عبد الله بن زبعرى (که ضبطش با کسره زاء و فتحه باء و سکون عين و فتحه راء و الف مقصوره است) شاعرى در جاهليّت بوده است و عليه مسلمين شديداً قيام مى‌نموده است؛ تا زمانى که مکه فتح شد و به نجران گريخت، و حسّان شاعر درباره او شعر سرود. چون آن شعر به او رسيد به مکه بازگشت و اسلام آورد و اعتذار جست و پيامبر را مدح کرد، و رسول خدا يک حلّه به او دادند. [↑](#footnote-ref-446)
447. تفسير «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٤، ص ٦٤ و ٦٥ [↑](#footnote-ref-447)
448. آيه ٦٨، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-448)
449. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٣١٦ [↑](#footnote-ref-449)
450. همان مصدر، ص ٣١٤ و ٣١٥ [↑](#footnote-ref-450)
451. آيه ١٠ و ١١، از سوره ٦٧: المُلک [↑](#footnote-ref-451)
452. «عيون أخبار الرّضا» طبع سنگى، ص ٢١٣ و ٢١٤ [↑](#footnote-ref-452)
453. «خصال» صدوق، طبع سنگى، باب الخمسة، ج ١، ص ١٤٢ [↑](#footnote-ref-453)
454. «عيون أخبار الرّضا» باب سى‌ام، طبع سنگى، ص ٢٤١ [↑](#footnote-ref-454)
455. «عيون أخبار الرّضا» باب سى‌ام، طبع سنگى، ص ٢٤١ [↑](#footnote-ref-455)
456. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣١١ و ٣١٢ [↑](#footnote-ref-456)
457. سوره هود: ١١، آيات ١٠٥ تا ١٠٨. [↑](#footnote-ref-457)
458. آيه ٦ و صدر آيه ٧، از سوره ٨٧: الاعلى [↑](#footnote-ref-458)
459. قسمتى از آيه ٤٨، از سوره ٥: المائدة [↑](#footnote-ref-459)
460. ذيل آيه ٣٥، از سوره ٦: الانعام [↑](#footnote-ref-460)
461. آيات ٦ تا ٨، از سوره ٩٨: البيّنة [↑](#footnote-ref-461)
462. ذيل آيه ١١، از سوره ٦٥: الطّلاق [↑](#footnote-ref-462)
463. ذيل آيه ٢٣، از سوره ٧٢: الجنّ [↑](#footnote-ref-463)
464. آيه ٧٢، از سوره ١٧: الإسراء [↑](#footnote-ref-464)
465. قسمتى از آيه ٢٢، از سوره ٥٠: ق [↑](#footnote-ref-465)
466. آيه ٧ و ٨، از سوره ٩٩: الزّلزال [↑](#footnote-ref-466)
467. قسمتى از آيه ١٦، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-467)
468. ذيل آيه ٩٣، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-468)
469. آيه ٥٦، از سوره ١٠: يونس [↑](#footnote-ref-469)
470. آيه ٢١، از سوره ٢٩: العنکبوت [↑](#footnote-ref-470)
471. آيه ٤٢، از سوره ٥٣: النّجم [↑](#footnote-ref-471)
472. «رجال کشى» طبع بمبئى، ص ١٧٧ [↑](#footnote-ref-472)
473. آية ١٨٢، از سورة ٣: ءال عمران؛ و آية ٥١، از سورة ٨: الانفال [↑](#footnote-ref-473)
474. آية ١٠، از سورة ٢٢: الحج [↑](#footnote-ref-474)
475. آية ٤٦، از سورة ٤١: فصلت [↑](#footnote-ref-475)
476. مانند آية ٢١٤، از سورة ٢: البقرة: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِکمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى‌ نَصْرُ اللهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ. «آيا چنين مى‌پنداريد که بدون آنکه مشکلات و سختى‌هاى امّت‌هاى گذشته را تحمّل کنيد، داخل در بهشت مى‌شويد؟! براى آنان گرفتارى‌ها و مشکلات و سختى‌ها روى‌آور شد چنانکه دلهايشان به تکان و لرزه افتاد، تا به حدّى که پيامبر و مؤمنينى که با او بودند گفتند: پس نصرت خدا چه موقع مى‌رسد؟ آگاه باشيد که نصرت و يارى خداوند نزديک است.»

و مانند آيه ١٥٥، از سوره ٢: البقرة:﴿ وَ لَنَبْلُوَنَّکمْ بِشَيْ‌ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ.﴾

 «و البتّه البتّه ما شما را به مقدارى از ترس و گرسنگى و کاهش در اموال و جانهايتان و در بهره‌ها و نتائجتان آزمايش مى‌کنيم؛ و (اى پيغمبر!) شکيبايان را بشارت بده.» [↑](#footnote-ref-476)
477. آيه ٥٥، از سوره ٥٤: القمر: «در نشيمنگاه صدق و راستى در نزد سلطان مالک مقتدر.» [↑](#footnote-ref-477)
478. ذيل آيه ١٣، از سوره ٣٤: سبأ: «و کمى از بندگان من سپاسگزار هستند.» [↑](#footnote-ref-478)
479. «نهج البصيرة يا نامه‌هاى حائرى» مقاله چهارم، ص ٢٦ و ٢٧؛ که مجموعه چهار مقاله و نامه‌هائى است که دانشمند فقيد: شيخ عبد الرّحيم صاحب الفصول مرقوم داشته‌اند. اين مقاله‌ها و نامه‌ها توسّط جناب محترم آقاى أبو تراب هدائى گردآورى شده و به طبع رسيده است. مؤلّف محترم کتاب: مرحوم شيخ عبد الرّحيم طهرانى، فرزند مرحوم شيخ عبد الحسين، فرزند مرحوم شيخ محمّد حسين صاحب «فصول» است؛ و بنابراين چون نجل آن مرحوم است به «صاحب فصول» معروف شده‌اند. [↑](#footnote-ref-479)
480. «ديوان حافظ» طبع پژمان، حرف دال، ص ٧٥ [↑](#footnote-ref-480)
481. و از اينجا مى‌توان به اهل ظاهر که براى قدمت زمانى اين عالم غوغا و سر و صدا راه مى‌اندازند و آن را منافى قدمت خداوند مى‌دانند گفت که: چگونه شما در اينجا حتماً ابديّت زمان و بهشتيان و دوزخيان را مى‌پذيريد، ولى در قدمت زمان فرياد راه مى‌اندازيد؟! مگر ازليّت و ابديّت هر دو صفت ذات حقّ متعال نيست؟ پس چگونه ابديّت براى غير او جائز است، و ازليّت محال؟! [↑](#footnote-ref-481)
482. ذيل آيه ١٥١، از سوره ٣: ءال عمران [↑](#footnote-ref-482)
483. قسمتى از آيه ١٩٧، از سوره ٣: ءال عمران [↑](#footnote-ref-483)
484. آيه ١٢١، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-484)
485. ذيل آيه ٦٠، از سوره ٣٩: الزّمر [↑](#footnote-ref-485)
486. آيه ٥٦، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-486)
487. آيه ١٦ و ١٧، از سوره ١٤: إبراهيم [↑](#footnote-ref-487)
488. آيه ٧١ و ٧٢، از سوره ١٩: مريم [↑](#footnote-ref-488)
489. آيه ٢٢، از سوره ٢٢: الحجّ [↑](#footnote-ref-489)
490. آيه ٣٦ و ٣٧، از سوره ٣٥: فاطر [↑](#footnote-ref-490)
491. آيه ١١ و ١٢، از سوره ٤٠: المؤمن [↑](#footnote-ref-491)
492. آيات ١١ تا ١٣، از سوره ٨٧: الاعلى [↑](#footnote-ref-492)
493. آيات ٧٤ تا ٧٨، از سوره ٤٣: الزّخرف [↑](#footnote-ref-493)
494. آيات ١٣ تا ١٦، از سوره ٥٢: الطّور [↑](#footnote-ref-494)
495. قسمتى از آيه ١٢، از سوره ٤٧: محمّد [↑](#footnote-ref-495)
496. ». آيات ٢١ تا ٢٥، از سوره ٧٨: النّبأ [↑](#footnote-ref-496)
497. «الميزان» ج ٢٠، ص ٢٦٦ و ٢٦٧ [↑](#footnote-ref-497)
498. تفسير «مجمع البيان» طبع صيدا، مجلّد ٥، ص ٤٢٤ [↑](#footnote-ref-498)
499. «نهج البصيرة» ص ٢٧ و ٢٨ [↑](#footnote-ref-499)
500. آيه ٣١، از سوره ٤: النّسآء [↑](#footnote-ref-500)
501. قسمتى از آيه ٢٨، از سوره ٢١: الانبياء [↑](#footnote-ref-501)
502. ذيل آيه ١٨، از سوره ٤٠: غافر [↑](#footnote-ref-502)
503. «توحيد» صدوق، طبع مطبعه حيدرى (١٣٨٧ هجريّه) ص ٤٠٧ و ٤٠٨ [↑](#footnote-ref-503)
504. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٣٦٢ و ص ٣٥٩ [↑](#footnote-ref-504)
505. همان [↑](#footnote-ref-505)
506. همان مصدر، ص ٣٥٩ [↑](#footnote-ref-506)
507. «أمالى» صدوق، مجلس ٤٩، طبع سنگى، ص ١٧٨ [↑](#footnote-ref-507)
508. «خصال» طبع سنگى، ج ١، ص ٧٣؛ «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٣٥٧ [↑](#footnote-ref-508)
509. «خصال» ج ١، ص ٨٥ [↑](#footnote-ref-509)
510. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٣٦٣؛ و در «اصول کافى» ج ١، ص ٣٧٣ اين‌طور آمده است: ثَلَاثَةٌ لَا يُکلِّمُهُمُ اللهُ. [↑](#footnote-ref-510)
511. «اصول کافى» ج ١، ص ٣٧٧ [↑](#footnote-ref-511)
512. «تفسير عيّاشى» ج ١، ص ٧٣ [↑](#footnote-ref-512)
513. تفسير «برهان» طبع حروفى رحلى، ج ١، ص ١٧٣ [↑](#footnote-ref-513)
514. «تفسير فرات» ص ٢٠٨ [↑](#footnote-ref-514)
515. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣٥٦؛ «کافى» ج ٨ (روضه) ص ٢١٢ و ٢١٣ [↑](#footnote-ref-515)
516. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣٥٧، از «عيون» ص ٣٤ [↑](#footnote-ref-516)
517. آيات ٦٢ تا ٦٤، از سوره ٣٨: ص [↑](#footnote-ref-517)
518. «روضه کافى» ص ٧٨ [↑](#footnote-ref-518)
519. «بحار الانوار» ج ٨، ص ٣٥٨ [↑](#footnote-ref-519)
520. «تفسير فرات» ص ١٥٣ [↑](#footnote-ref-520)
521. «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ٨، ص ٣٦٣ و ٣٦٤ [↑](#footnote-ref-521)
522. اين مرد علم و ادب با آنکه أصلًا ايرانى و از اهل شيراز بوده است، از اجلّه علماء علوم عربيّت و از بزرگان اساتيد ادب عرب به شمار مى‌آيد؛ و حقّاً مى‌توان او را از نوابغ شمرد. در شيراز در حدود سنه ٣٩٠ متولّد شد و در آنجا نشو و نما يافت، و در بلاد و شهرهاى بسيارى گردش کرد، تا آخر الامر در مصر اقامت گزيد و در سنه ٤٧٠ وفات يافت. از شيعيان خالص و واله اهل بيت عليهم السّلام بوده است؛ و در راه تبليغ مکتب تشيّع تحمّل رنجها و مصائبى را نموده است و با سختى‌ها و مشکلات روبرو شده است، ولى هيچ گاه از همّت عالى خويش تنازل نکرده و هر حادثه و هر مصيبت گرچه جانکاه و کمرشکن بود، او را از اراده و تعهّد خود منصرف نمى‌نموده است، و هر مشکل را کوچک و آسان مى‌شمرده است.

خود در سيره اى که در احوال خود نوشته است (در صفحه ٩٩) در مقابل خليفه عبّاسى المستنصر بالله خود را چنين توصيف مى‌کند که: وَ أنا شيخُ هَذه الدَّعوةِ و يدُها و لسانُها و مَن لا يُماثِلُنى أحدٌ فيها! «من بزرگ و پير مکتب تبليغ و ترويج مذهب تشيّع مى‌باشم، و دست و زبان اين مکتبم، و کسى هستم که هيچکس در اين مکتب تبليغ و ترويج همانند من نيست!»

مؤيّد فى الدّين از مروّجين فاطميّون بود، و در اين راه از هيچ مهمّى کوتاهى نمى‌کرد و از هيچ چيز نمى‌هراسيد. و در علم مناظره و احتجاج دست توانائى داشت. و اطّلاع وسيع و گسترده اى در تاريخ و معالم دين، و ابحاث راقى اى از کتاب و سنّت داشت، و بر دقائق و رقائقى از رموز و محتواى آن دست يافته بود.

با علماى سنّى مذهب شيراز- چنانکه خود در سيره خودش مى‌نويسد- در حضور سلطان أبى کاليجار مباحثه و مناظره اى مى‌کند که قدرتمندى و تضلّع او را در احاطه به علوم دينيّه و تاريخ و کتاب و سنّت مى‌رساند. اين سيره را در احوال خود بين سنوات ٤٢٩ و ٤٥٠ نوشته است. و علاوه بر کتب متعدّدى که نوشته است، رساله‌ها و نامه‌هائى دارد که در آنها با أبو العلاء مَعَرّى در موضوع خوردن گوشت مناظره نموده است. («الغدير» ج ٤، ص ٣١١ ملخّصاً) [↑](#footnote-ref-522)